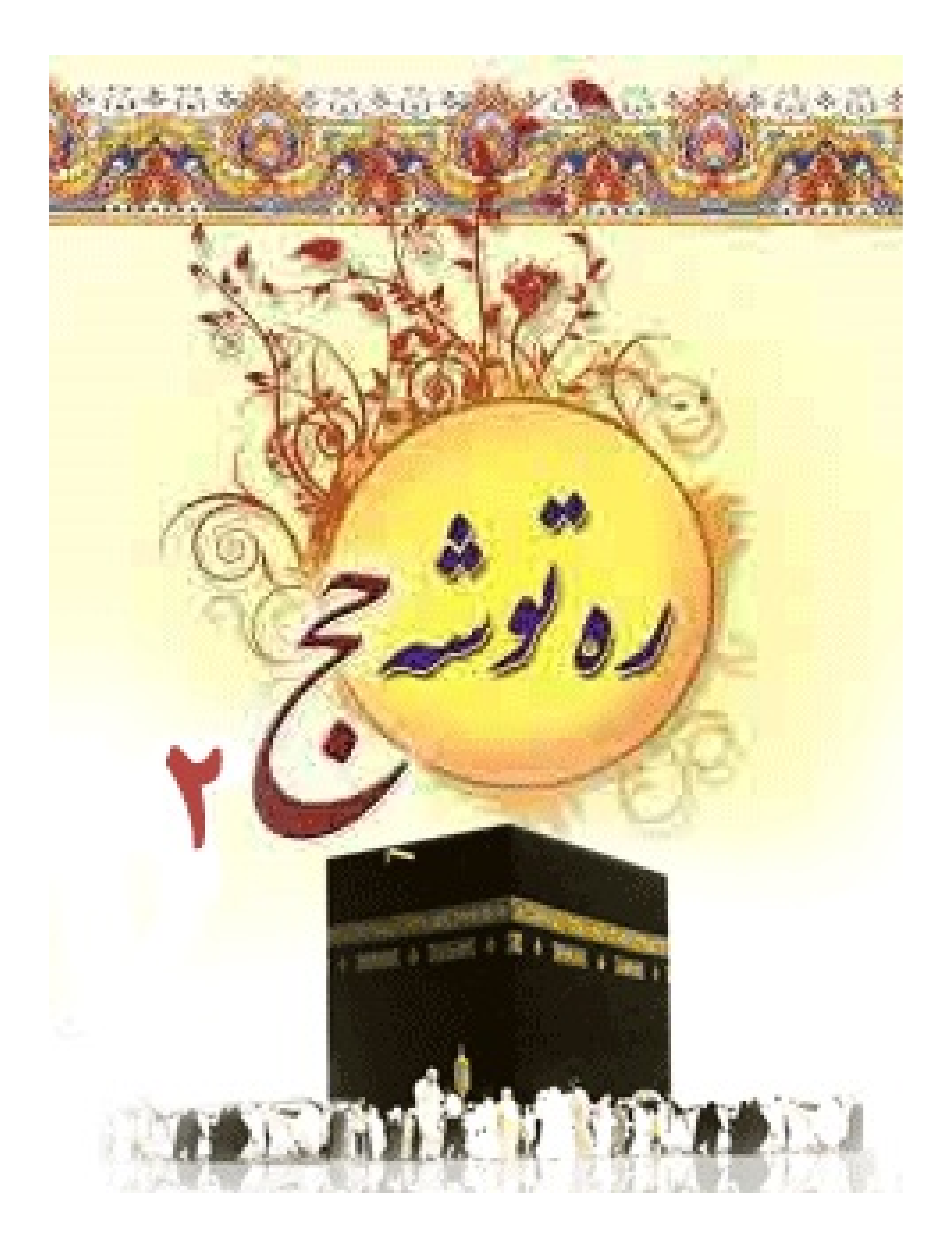

ره توشه حج
۲


بسم الله الرحمن الرحیم

ره‌توشه حج

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ره توشه حج جلد دوم

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ره‌توشه حج/ تالیف جمعی از نویسندگان

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۰ - ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ج ۳

شابک : ۹۶۴-۶۲۹۳-۵۹-X۵۵۰۰ریال:(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۶۱-۱۱۱۵۰۰ریال:(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۶۵-۴۸۵۰۰ریال:(ج.۳)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۸۰)

یادداشت : ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۰)؛ ۸۵۰۰ ریال

یادداشت : ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۰)

یادداشت : کتابنامه

موضوع : حج

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ر۹۲ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۶۰۷۷

درس سی و ششم: اصحاب صفه «۱»

اشاره

جواد محدثی

«اصحاب صفه» عنوان جمعی از مسلمانان پاکباخته و تهیدستی است که در صدر اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در رکاب آن حضرت بودند و چون در مدینه خانه و آشیان و آشنایی نداشتند، در گوشه‌ای از مسجد، سکویی ساخته شده بود که در همانجا روزگار می‌گذراندند و به عبادت مشغول بودند، هنگام جهاد هم به میدان رزم می‌شتافتند.

آنچه پیش‌رو دارید، ترجمه فشرده‌ای است از جزوه «اصحاب‌الصفه» تألیف «ابوتراب‌الظاهری» که در عربستان چاپ شده است. گرچه درباره این مسلمانان فداکار و حاضر در صحنه، باید کاوشی عمیق‌تر انجام گیرد تا روحیات و رفتار آنان «اسوه» مسلمانان تهیدست و جانباز شود، لیکن در حال حاضر به همین حد اکتفا می‌شود تا به یاری خدای بزرگ در آینده گامهای بلندتری برداشته شود و تحقیقات جامع‌تری صورت گیرد. (مترجم)

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶

در روایت است که «اصحاب صفه»، گروهی تهیدست بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمود:

«هر کس در خانه غذای دو نفر را داشته باشد، سومی را ببرد و هرکس به اندازه چهار نفر غذا دارد، پنجمی و ششمی را ببرد.»

ابوبکر، سه نفر را برد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ده نفر را.

و به نقل دیگری آن حضرت فرموده است: «اهل صفه» مهمانان اسلامند، بی‌خانمان و تنگدستند.

هرگاه «صدقه» ای به دست آن حضرت می‌رسید، خود از آن بر نمی‌داشت و همه را برای آنان می‌فرستاد، ولی هرگاه «هدیه» ای

برای پیامبر می‌آوردند، هم خود بر می‌داشت و هم برای آنان می‌فرستاد.

طلحهٔ بن عمرو می گوید:

هرگاه کسی به حضور پیامبر می‌رسید، اگر در مدینه آشنایی داشت، به خانه او می‌رفت وگرنه، به جمع اهل صفه می‌پیوست.

طلحهٔ بن عمرو همچنین گفته است: من در میان اهل صفه بودم، همراه با مردی دیگر، هر روز از سوی پیامبر به اندازه یک «مد» خرما برای ما می‌رسید.

«ابورافع» نقل کرده است:

چون حضرت فاطمه، حسین را به دنیا آورد، روزی عرضه داشت: یا رسول‌اللَّه! آیا برای فرزندم عقیقه‌ای بدهم؟

حضرت فرمود: نه، ولی موی سرش را بتراش و هموزن آن را به بینوایان و مساکین اهل صفه، صدقه بده.

فضالهٔ بن عبید گفته است:

آنگاه که پیامبر اسلام با مردم به جماعت نماز می‌خواند، گروهی از مسلمانان (اهل صفه) از ضعف و ناتوانی خم می‌شدند، تا حدّی که برخی بادیه نشینان آنان را دیوانه می‌پنداشتند.

برخی گفته‌اند: هفتاد نفر از اهل صفه بودند که هیچیک ردا نداشتند. روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب صفه آمد و پرسید:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷

حالتان چطور است؟

- خوبیم یا رسول‌اللَّه

- امروز خوبید، روزی هم خواهد آمد که برای هر یک از شما ظرفی از غذا بیاورند و ظرفی ببرند و آن گونه که کعبه پوشش دارد، خانه‌های شما هم پرده خواهد داشت.

- ای پیامبر، آیا ما در حال دینداری به اینها خواهیم رسید؟

- آری.

- پس آن روز، ما خوبیم. صدقه می‌دهیم و بنده آزاد می‌کنیم.

- نه، امروز شما بهترید؛ هرگاه به دنیا برسید، بر یکدیگر حسادت خواهید داشت و رابطه‌ها قطع و آمیخته به دشمنی خواهد شد.

ابو نعیم در حُلیهٔالاولیاء گفته است:

تعداد اصحاب صفه، به اقتضای شرایط و زمانها متفاوت بوده است. گاهی غریبه‌های بی‌خانمان که به آنجا می‌آمدند، کم بودند و گاهی تعدادشان فزونی می‌گرفت.

ولی حال اغلب آنان تنگدستی و فقر بود. آنان فقر را برگزیده بودند. هرگز دو لباس و دو نوع غذا نداشتند ...

گاهی جمعی از آنان برای نماز، یک لباس داشتند، لباس بعضی تا زانو می‌رسید و برخی بلندتر.

«واثلهٔ بن اسقع» گفته است: من خود از اصحاب صفه بودم و هیچ یک از ما لباس کاملی نداشتیم.

محمد بن سیرین نقل کرده است:

شب که می‌شد، پیامبر عده‌ای از اهل صفه را میان اصحاب تقسیم می‌کرد؛ بعضی یک نفر برخی دو نفر و برخی سه نفر تا ده نفر را به خانه می‌بردند. «سعد بن عباده» گاهی شبها هشتاد نفر از آنان را برای صرف شام به خانه‌اش می‌برد.

عقبهٔ بن‌عامر گوید: پیامبر نزدما آمد، مادر صفه بودیم، فرمود: کدام‌یک‌ازشما دوست دارد هر روز به «بطحا» و «عقیق» برود و دو ناقه کوهان‌دار بیاورد، بی‌آنکه گناه یا قطع رحم کرده باشد؟ گفتیم: همه ما این کار را دوست داریم ای رسول خدا. فرمود: چرا به

مسجد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸

نمی‌روید تا دو آیه قرآن بخوانید یا قرآن بیاموزید، که این از دوشتر برایتان بهتر است.

نویسنده «حلیةالاولیاء» در پی نقل این کلام، می‌افزاید:

از این حدیث چنین برمی‌آید که پیامبر اسلام، با این سخن می‌خواست آنان را از انگیزه‌های دنیاگرایی باز دارد و به آنچه برایشان مفیدتر و به حالشان مناسب‌تر است وا دارد.

ابو سعید خدری آورده است: ما جمعی از مسلمانان ناتوان اهل صفه بودیم. و مردی بر ما قرآن می‌خواند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد ما آمد. افراد اهل صفه، پشت هم پنهان می‌شدند، چون بدون لباس کافی بودند و خجالت می‌کشیدند. پیامبر با دستش اشاره کرد و همه دایره وار جمع شدند و به دور او حلقه زدند.

فرمود: چه می‌کردید؟

- مردی از ما قرآن و دعا برای ما می‌خواند.

- به کار خویش ادامه دهید.

سپس فرمود: خدا را شکر که در میان امتم کسانی را قرار داده که مرا دستور فرمود تا همراه آنان صبر و شکیبایی و مقاومت کنیم ... بشارت باد فقیران با ایمان را که روز قیامت پانصد سال پیش از توانگران نجات یافته و در بهشت، متنعم می‌شوند و هنوز ثروتمندان گرفتار حسابند.

سلمان فارسی می‌گوید: «عینیه» و «اقرع بن حابس» و همراهانشان (که از اشراف پولدار بودند) نزد پیامبر آمدند و عرضه داشتند: یا رسول‌اللّه، کاش در بالای مسجد می‌نشستی و این فقیران تهیدست را (منظورشان ابوذر و سلمان و مسلمانان فقیر بود) از خود طرد می‌کردی، اگر چنین کنی ما دور تو را می‌گیریم و با تو خالص شده، از دل به سخنانت گوش می‌دهیم!

خداوند این آیه را نازل فرمود:

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْکَ مِنْ کِتَابِ رَبِّکَ لَامُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ... (کهف: ۲۸).

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹

در این آیه خداوند متعال پیامبر را دعوت کرده است به تلاوت آیات قرآن و صبر و تحمل در کنار آنان که صبح و شام، خداوند را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند.

پس از نزول این آیه پیامبر برخاست و در پی آنان رفت. آنان را در آخر مسجد یافت که مشغول ذکر خداوند بودند. فرمود: حمد خدای را که من نمردم تا آنکه فرمان داد خویش را به همراه گروهی از امتم صابر سازم. زندگی با شماست، مرگ هم با شماست (یعنی در هر حال با شما و در کنار شما هستم).

خبّاب بن ارت می‌گوید: آن دو نفر (اقرع و عینیه) پیامبر خدا را دیدند که با «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خباب» در جمع مؤمنانی بی‌بضاعت نشسته است. چون آنان را دیدند به دیده حقارت در این گروه نگریستند.

در خلوت به پیامبر گفتند: دوست داریم برای ما در مجلس خود جای خاصی قرار دهی، تا عرب برتری ما را ببینند، چرا که گروههایی از عرب به حضور شما می‌آیند و ما خوش نداریم که ما را با این برده‌ها و ضعفا ببینند. وقتی ما پیش تو می‌آییم، آنها را از پیش خود طرد کن، وقتی کار و حرف ما تمام شد، اگر خواستی دوباره آنان را نزد خود بنشان و درخواست کردند که پیامبر چنین عهدنامه‌ای میان خود و آنان بنویسد، ... که آیه نازل شد:

وَلَا تَطْرُدْ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ. (انعام: ۵۲)

«آنان را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و در پی رضای اویند، از خود طرد مکن.»

پس از آنکه خدمت آن حضرت رسیدیم، زانو به زانوی وی نشستیم و پیامبر هم با ما می‌نشست تا وقتی که می‌خواست برخیزد و به کار خود برسد و اگر کاری نداشت، با ما آنقدر می‌نشست که ما برخاسته، برویم ...

و روایت شده از «عائذ بن عمرو» که:

ابوسفیان بر سلمان و صهیب و بلال عبور کرد. آنان گفتند: «هنوز شمشیرها، بهره خود را از گردن این دشمن خدا نگرفته‌اند.» ابوبکر به آنان گفت: آیا به رییس قریش این گونه می گویید؟ و نزد پیامبر آمد و سخن آنان را برای حضرت باز گفت.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰

پیامبر فرمود: شاید تو خشمگینشان کرده‌ای. به خدا سوگند، اگر تو آنان را غضبناک کرده باشی، خدا را به خشم آورده‌ای، ابوبکر نزد آنان رفت و گفت:

برادران! نکند من ناراحتتان کرده‌ام؟ گفتند: خیر ...

نام اصحاب صفه:

در کتابهای تاریخ، نام برخی از این مسلمانان با ایمان و فداکار و تهیدست چنین آمده است:

۱- اوس بن اوس ثقفی، که در سالهای آخر، همراه گروهی از «ثقیف» به مدینه آمد.

۲- اسماء بن حارثه اسلمی، که به اتفاق برادرش هند، خدمتگزار پیامبر بودند و در سال ۶۰ هجری در بصره درگذشت، در حالی که هشتاد سال عمر داشت.

۳- بلال بن رباح، از مسلمانان پیشتاز و شکنجه شده در راه خدا که مؤذّن و خزانه‌دار پیامبر بود و در جنگ بدر هم حضور داشت.

۴- براء بن مالک انصاری (برادر انس بن مالک)، که در جنگ احد و دیگر معرکه‌ها هم حضور داشت و دلیر و تکسوار بود. هم‌او بود که در جنگ مسلمانان با مسیلمه کذاب، پیشنهاد کرد مرا داخل سپر گذاشته و با نیزه‌ها بلندم کنید و داخل باغی که سنگر دفاعی دشمن است بیاندازید. او را از این طریق به داخل باغ انداختند و او در داخل با آنان جنگید تا آنکه در را گشود و در این حادثه بیش از هشتاد زخم برداشت. خالد، یک ماه به مداوای زخم‌های او مشغول بود.

۵- ثوبان، غلام پیامبر که از وفاداران قانع و عفیف بود. روایاتی هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یک چیز را از من قبول کند من هم ضامن بهشت او می‌شوم. وی گفت: من حاضرم یا رسول‌اللَّه. پیامبر فرمود: شرط من آن است که از هیچ کس چیزی طلب نکنی.

گفته‌اند: گاهی که ثوبان سوار بر مرکب خود بود و تازیانه‌اش به زمین می‌افتاد، هرگز از کسی درخواست نمی کرد که به او بدهد، خودش پایین می‌آمد و برمی‌داشت.

۶- ابوذر غفاری (جندب بن جناده)، چهارمین نفری بود که مسلمان شد. وقتی به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱

مدینه آمد تنها بود و عبادت پیشه و خدمتگزار پیامبر بود. چون فراغت می‌یافت، به مسجد می‌رفت و به اهل صفه می‌پیوست. وی از بهترین یاران رسول‌اللَّه بود و زبانی حقگو و صریح داشت. در زمان عمربن خطاب در فتح بیت‌المقدس هم شرکت کرد.

۷- جُعَیل بن سراقه ضمری، که مورد عنایت رسول‌اللَّه بود.

۸- حُذیفهُ بن یمان، او و پدرش از مهاجرین بودند. اهل شناخت، بصیرت، علم و عبادت بود. پیامبر او را بین هجرت و نصرت مخیّر

ساخت. او انتخاب کرد که بماند و از یاوران پیامبر گردد.

از سوی پیامبر به مأموریت‌های ویژه می‌رفت و رسول‌اللَّه مخفیانه نام منافقان را به وی گفته بود.

۹- حارثهٔ بن نعمان انصاری، او در جنگ «بدر» هم حضور داشت و در جنگ «حنین» نیز یکی از هشتاد نفری بود که فرار نکردند و در یاری و دفاع از پیامبر استقامت نشان دادند. وی در جنگ جمل در بصره هم حضور داشت و در آن، مجروح شد. در آن روزگار، آخر عمر خود را می‌گذراند.

حارثه از بهترین افراد نیکوکار نسبت به مادرش بود. در دوران پیری و نابینایی هم به دست خود، به مساکین کمک می‌کرد.

۱۰- حنظلهٔ بن ابی عامر (حنظله غسیل الملائکه)، که در جنگ احد به شهادت رسید.

۱۱- حکم بن عُمیر ثمالی، که بعدها ساکن شام شد. حدیث‌های حکمت‌آمیزی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

۱۲- خبّاب بن ارَت، که از مسلمانان نخستین (به قولی، ششمین مسلمان) و از مهاجرین زجر دیده و شکنجه شده صدر اسلام بود. آثار شکنجه آن دوران، تا مدّتها در بدنش باقی بود. از مجاهدانی بود که در جنگ بدر و سایر جنگها شرکت داشت.

۱۳- ابو ایوب انصاری (برخی او را اهل عقبه دانسته‌اند، نه اصحاب صفه) نامش «خالد بن یزید» بود. همان که خانه‌اش در آغاز هجرت پیامبر، مدّتی محلّ اقامت آن حضرت بود تا آنکه مسجدالنبی ساخته شد. در جنگ بدر نیز حضور داشت. در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲

قسطنطنیّه از دنیا رفت.

۱۴- دکین بن سعید مزنی، به روایتی وی همراه چهارصد نفر به حضور پیامبر آمدند.

بعدها ساکن کوفه شد.

۱۵- ابولبابه انصاری (رفاعه)، وی در جنگ بدر حضور داشت.

۱۶- سلمان فارسی، که از صحابه برجسته رسول‌اللَّه و از خردمندان روزگار و عابدان بزرگ بود.

۱۷- سعید بن عامر جمحی، از مهاجرانی بود که فقر را برگزید. در مدینه خانه‌ای نداشت. از دنیا و کالای فانی آن خود را آزاد ساخته بود.

۱۸- ابو سعید خدری (نامش سعد بن مالک بود). او صبر و عفاف را برگزید، هر چند می‌توانست توانگر باشد و مرّفه.

۱۹- سالم غلام ابو حذیفه، که در یمامه شهید شد و در آن جنگ، پرچمدار بود و دستش قطع شد. وی از مسلمانان با سابقه بشمار می‌رفت.

۲۰- شداد بن اسید، که از مهاجران بود و هنگامی که نزد رسول‌خدا آمد، آن حضرت وی را در «صفّه» جای داد.

۲۱- صفوان بن بیضاء، از مجاهدان بدر بود و پیامبر او را همراه سریه «عبداللَّه‌بن جحش» به مأموریت نظامی فرستاد. برخی شهادتش را در جنگ بدر دانسته‌اند.

۲۲- صهیب بن سنان. گفته‌اند او از مسلمانان نخستین بود که برای اسلام آوردن به حجاز هجرت نمود.

۲۳- طخفهٔ بن قیس. ساکن مدینه شد و در صفّه هم جان سپرد. او از اصحاب صفه‌ای بود که مهمان پیامبر می‌شد.

۲۴- طلحهٔ بن عمرو بصری، او چون در مدینه کسی را نداشت ساکن صفه شد و از سوی پیامبر به وی طعام داده می‌شد.

۲۵- عبداللَّه بن مسعود، که از مسلمانان اولیه و اصحاب قرآن شناس پیامبر بود. وی در روزگار عثمان از دنیا رفت.

۲۶- عبداللَّه بن ام مکتوم، پس از جنگ بدر به مدینه آمد و ساکن صفه شد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳

۲۷- عبداللَّه بن عمرو بن حرام، که در جنگ احد به شهادت رسید.

۲۸- عقبهٔ بن عامر، همنشین با اهل صفه بود. به مصر رفت و همان جا درگذشت.

۲۹- عمرو بن عوف، در جنگها شرکت داشت. روایاتی هم از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

۳۰- ابودرداء، وی از عالمان عابد و صحابه وارسته و پیشوای قاریان و قاضی دمشق بود. و از کسانی بود که آیات قرآن را بر پیامبر بازخوانی می کرد و در حال حیات پیامبر، از گردآورندگان قرآن بود.

۳۱- عُکاشه بن مِحصَن اسدی، از بدریان نخستین بود و در جنگهای گوناگون شرکت داشت و در ایّام جنگ با «اهل ردّه» کشته شد.

۳۲- عرباض بن ساریه، چشمی گریان داشت و اهل جهاد و عبادت بود و در فضیلت او و جمعی دیگر از مسلمانانی که عاشق جهاد بودند ولی امکانات جنگ را نداشتند وگریه می کردند، آیه نازل شد.

۳۳- فضالهٔ بن عُبید انصاری، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او و جمعی دیگر از اصحاب صفّه می‌فرمود: اگر بدانید که نزد خدا چه پاداشی دارید، از این وضع تهیدستی ناراحت نمی‌شوید و دوست می‌دارید که تنگدست‌تر باشید.

۳۴- مصعب بن عمیر، جوان مهاجری بود که به خاطر ایمان، از پدر و مادر جدا شد و به مسلمانان پیوست. پیامبر اسلام پیش از هجرت، او را به عنوان معلّم قرآن به سوی مردم یثرب فرستاد.

۳۵- مسعود بن ربیع، که اهل قرائت قرآن بود.

۳۶- وابصهٔ بن معبد جهنی، وی با فقرا نشست و برخاست می کرد و می گفت: اینان برادران من در دوران رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بودند.

و ... گروهی دیگر.

نام اصحاب صفه بیش از اینهاست؛ برای رعایت اختصار، به همین اندازه اکتفا شد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴

درس سی و هفتم: آمنه علیها السلام مادر خورشید

تبار آمنه

آمنه دختر وهب بن‌عبدمناف است و مادر بزرگوارش «بِرّه» دختر عبدالعزّی «۱» به شمار می‌آمد. این دو بزرگوار در نسب شریف به کلاب بن‌مرّهٔبن‌کعب بن‌لُؤَیّ می‌رسند و در واقع پدر و مادر آمنه دخترعمو و پسرعمو بوده و از خصلتهای مشابه بهره می‌بردند.

عبدمناف، نیای سوم پیامبر اسلام، مغیره نام داشت و «قمرالبطحاء» «۲»

خوانده می‌شد.

او در قلب مردم موقعیتی ویژه داشت. تاریخ‌نگاران در باره‌اش چنین می‌نویسند:

«شعار او پرهیزگاری، دعوت به تقوا، خوش‌رفتاری با مردم و صله رحم بود. سقایت و میهمانداری حجاج بیت‌اللَّه الحرام با فرزندان عبد مناف بود و این منصب با شکوه تا زمان پیامبر به قوّت خود باقی بود.»

ویژگیهای والای آمنه علیها السلام

اشاره

عبدالمطلب، قبل از خواستگاری آمنه نزد عبداللَّه جوانِ برومند و زیبای بنی‌هاشم

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵

آمد و چنین گفت:

«پسرم! آمنه دختری است از خویشان تو و در مکه مانند او دختری نیست.»

و سپس فرمود:

«فَوَاللَّهِ ما فی بناتِ أهلِ مکّةَ مِثْلُها لأنّها مَحْتَشَمةٌ فی نفسها طاهرةٌ مُطَهَّرَةٌ عاقلةٌ دَیّنَةٌ». «۱»

«سوگند به عزّت و جلال خداوند، که در مکه دختری مثل او (آمنه) نیست؛ زیرا او با حیا و ادب است و نفسی پاکیزه دارد و عاقل و فهیم و دین‌باور است.»

بینش عمیق و عفت و پاکی این بانو چنان بود که تاریخ چنین می‌نویسد:

«او (آمنه) در آن روز، از نظر نسب و ازدواج، با فضیلت‌ترین دختران قریش بود.» «۲»

از صفات برجسته دیگر این بانو ساده‌زیستی و دوری از جلوه‌های مادی است. به گونه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إنّما أنا ابن امْرأة من قریش تأکل القدید» «۳»

«همانا من فرزند زنی از قریشم که گوشت خشکیده می‌خورد.»

بخشی از صفات برجسته این جاودانه مادر، چنین است:

الف) دین‌باوری (دَیّنَهٔ)

پیامبر گرامی اسلام را «سیّد الناس ودیّان العرب» می‌خواندند. علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶

نیز با این وصف ستوده‌اند: «کان علیٌ علیه السلام دیّان هذه الأمَّهٔ» «۱»

برخی دین را به معنای طاعت و گروهی به معنای هر آنچه با آن بندگی خدا می‌شود «۲» می‌دانند. برخی از کوتاه‌نظران که با نگرش مادی به مسایل پیرامون خود می‌نگرند، معتقدند که:

«چون آمنه قبل از ظهور اسلام می‌زیسته، نمی‌تواند مؤمن باشد و از زنان مشرک به شمار می‌آید!»

اما مورّخان و پژوهشگران شیعه بر این باورند که پدران و مادران پیامبر ایمان داشتند. آنها برای اثبات این مطلب به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که می‌فرماید:

«لَمْ یَزَلْ یَنقلُنی اللَّه مِن أصلاب الشّامخهٔ إلی الأرحام المطهّرات حتّی أخرجنی إلی عالمکم هذا وَلَم یُدنِّسنی دَنس الجّاهلیهٔ» «۳»

«خداوند همواره مرا از پشت‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل می‌ساخت تا اینکه به این دنیای شما آمدم و هرگز به افکار و ناپاکی‌های جاهلیت آلوده نشدم.»

از این حدیث شریف، که با عبارات مختلف بیان شده است، پاکی وجود آمنه و طهارت فکری او ثابت می‌شود.

بسیاری از دانشمندان اهل سنت ایمان آمنه را بیان کرده، برای اثبات این امر از روایت زیر استفاده کرده‌اند:

«کعب الأحبار به معاویه گفت: من در هفتاد و دو کتاب خوانده‌ام که فرشتگان، جز برای مریم و آمنه بنت وهب برای ولادت هیچ پیامبری به زمین نیامدند و جز برای مریم و آمنه، برای هیچ زنی حجاب‌های بهشتی را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷

برپا نساختند.» «۱»

«واقدی» و گروهی از دانشمندان اهل سنت، پس از ذکر حدیث فوق، می گویند:

خداونـد متعال هرگز زن کافره را در برابر زن با ایمانی مانند مریم علیه السـلام قرار نمی‌دهد. اگر آمنه ایمان نداشت، هرگز مقامات مریم علیه السلام برای او به وجود نمی‌آمد؛ زیرا بین ایمان و کفر فاصله بسیار است و هرگز این دو جمع نمی‌شوند. «۲»

شیخ صدوق نیز در «اعتقادات» خود می‌فرماید:

«اعتقادنا فی آباء النبی صـلی الله علیه و آله أنّهم مسـلمون من آدم إلی أبیه عبـد اللّه و أنّ أبا طالب کان مسـلماً و آمنـة بنت وهب بن عبد مناف أمّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله کانت مسلمة». «۳»

«اعتقاد ما این است که پدران پیامبر صلی الله علیه و آله از آدم تا عبداللّه و ابوطالب و همچنین آمنه، مادر پیامبر، مسلمان بوده‌اند.»

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:

«اعتقاد ما این است که پدران پیامبر صلی الله علیه و آله از آدم تا عبداللّه و ابوطالب و همچنین آمنه، مادر پیامبر، مسلمان بوده‌اند.»

«یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ إِنِّی قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلَی صُلْبٍ أَنْزَلَکَ وَ بَطْنٍ حَمَلَکَ وَ حَجْرٍ کَفَلَکَ ...» «۴»

«ای محمد صـلی الله علیه و آله، خداوند تعالی بر تو سـلام فرستاد و گفت: من آتش را بر صلب و پشتی که تو را فرود آورد و بطنی که حامل تو بود و دامنی که تو را تربیت کرد، حرام کردم.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸

مرحوم مجلسـی رحمه الله می‌نویسد: این خبر دلالت بر ایمان عبداللّه و آمنه و ابوطالب دارد؛ زیرا خداوند آتش را بر جمیع مشـرکان و کفار واجب کرده است و اگر اینان مؤمن نبودند، آتش بر آنان حرام نمی‌شد.

ب) محجوب و با حیا (محتشمه)

ویژگی دیگر این بانوی بزرگوار حیا و ادب اوست که با واژه «محتشمه» در میان عرب شناخته شده بود.

حشـمت به معنای ادب و حیا است و زیباترین صـفتی است که بانوان کریمه می‌توانند داشته باشند و در سایه آن آسودگی جسمی و روانی یابند.

جریان خواسـتگاری «فاطمه»، همسـر عبدالمطلب، از آمنه و آنچه در این مجلس به وقوع پیوست حیا و ادب این دختر برگزیده عرب را نشان می‌دهد:

زمانی که همسـر عبدالمطلب به منزل وهب‌بن عبد مناف آمد، آمنه در مقابل او ایستاد. خوش‌آمد گفت و مقدمش را گرامی داشت.

وقتی فاطمه نیکی‌های آمنه را دید، به مادرش گفت:

«من پیشتر آمنه را دیده بودم، فکر نمی‌کردم چنین با حسن و کمال باشد.» «۱»

سپس با آمنه گفتگو کرد و او را فصیح‌ترین زن مکه یافت. آنگاه از جای برخاست، نزد عبداللّه شتافت و گفت:

«فرزندم! در میان دختران عرب مانند او ندیدم. من او را می‌پسندم ....»

ج) فرزانگی و فرهیختگی (عقیله)

فهیم بودن از صفات و ویژگیهای اولیای الهی است. عبدالمطلب آمنه را با کلمه عاقله ستوده است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹

آمنه عقیله عرب، در فهم و کمال بی‌نظیر بود. سخن این بانوی بزرگ در هنگام مرگ، نشان دهنده میزان خرد و درک اوست. او به فرزندش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گوید:

«هر زنـده‌ای می‌میرد، هر تـازه‌ای کهنه می‌شـود، هر گروهی فـانی می‌شود و من می‌میرم؛ امـا یـاد من همیشه هست. من خیر به جـای گذاشتم و مولود مطهری [چون تو] زادم.» «۱»

د) فصاحت و بلاغت (ادیبه)

از دیگر صـفات دختر شایسته مکه، شیرینی بیان و گویایی کلام اوست. اشعار زیبایی که از او به جای مانده، گواه درستی این سخن است. او خطاب به فرزندش حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنین سرود:

ان صَحَّ ما أبصرتُ فی المنام فَانْتَ مبعوثٌ عَلَی الأنام

من عند ذی الجلال و الإکرام تُبْعَثُ فی الحِلّ وَفی الحرام

تُبْعثُ بالتَّحقیق والإسلام دین أبیک البرّ إبراهام

فاللَّه أنْهاک عن الأصنام أنْ لا توالیها مع الأقوامَ «۲»

معنای شـعر به اختصار چنین است: اگر خوابی که دیـدم درست باشـد، تو بر مردم مبعوث خواهی شد. از طرف خداوندی که دارای جلال و اکرام اسـت. برای بیـان حلال و حرام مبعوث می‌شـوی. برای حق‌گـویی و اسـلام کـه دین پـدرت ابراهیم است، برانگیخته می‌شوی. پس خداوند تو را از پرستش بتها و پیروی خویشان باز داشت.

ه) پاکی و طهارت (طاهره، مطهره، عفیفه)

پـاکی و طهـارت آمنه بر اهل مکه پوشـیده نبود. این طهارت به مناسبت‌های مختلف در سـخنان واشـعار عرب مطرح شـده‌است. در توصیف این بانوی کریمه چنین نوشته‌اند:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰

«إنّها کانت وجهُها کَفَلْقَةِ الْقَمَرِ الْمضیئة و کانَتْ مِنْ أحسن النّساء جمالًا وکمالًا وَأفضلهنَّ حَسَباً ونَسَباً». «۱»

«به درستی که (آمنه) چهره‌اش مثل ماه نورانی بود. در زیبایی و کمال از بهترین زنان به شـمار می‌آمد و از نظر صفات و دودمان نیز از بهترین‌ها بود. او، هم پاکیزگی ظاهری داشت و هم پاکی معنوی. (عفت)»

ازدواج آمنه

در این ازدواج آسمانی چند مسأله مهم باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- انتخاب و معیارهای انتخاب از سوی خانواده «عبداللَّه».

به نظر می‌رسـد معیارهای عبـدالمطلب و همسـرش در انتخاب همسـری شایسـته برای «ماهِ» مکه- عبداللَّه- در دو بعد خلاصه می‌شد؛ «اصالت خاندان» و «ویژگیهای فردی».

معیارهای خانواده آمنه نیز بر اساس مادیات نبود بلکه به کمال وعظمت روحی و معنوی خانواده عبداللَّه توجه داشتند.

۲- میزان مهریه

بـه گـواهی تاریـخ، پـدر آمنه پس از مراسم خواسـتگاری، به عبـدالمطلب گفت: «دخـترم هـدیه‌ای است به فرزنـد شـما؛ هیـچ مهری نمی‌خواهیم.»

عبدالمطلب گفت: «خداوند تو را جزای خیر دهد، دختر باید مهر داشته باشد و کسانی از بستگان ما نیز باید میان ما گواه باشند.» «۲»

«مهریه» یـک ارزش معنوی نیست و بسیارِ آن نمی‌توانـد نشان‌دهنـده جایگـاه معنوی و اجتمـاعی فرد باشـد. در فرهنـگ اهل بیت

علیهم السلام کمیِ مهریه نشان‌دهنده برتری دختر است. به هر حال این ازدواج، بی‌آنکه با مشکلاتی چون مهریه و جهیزیه روبه‌رو شود، تحقق یافت. و مقدمات میلاد محمد صلی الله علیه و آله فراهم شد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱

آمنه در آینه مادری

هنوز نخستین فرزند آمنه پای به گیتی ننهاده بود که خبر فوت همسر مهربانش او را در اندوه فرو برد. لطف الهی، بردباری، اشعاری که در سوگ همسر می‌سراید و رؤیاهای دوران بارداری و فرزندی که پیش از تولد با او سخن می‌گوید، تنها سرمایه‌های این زن پاکدامن به شمار می‌آید؛ سرمایه‌هایی که در سایه آن فرزندش را به دنیا می‌آورد. شاید از این جهت است که بعضی پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز مانند حضرت مسیح علیه السلام به نام مادر بزرگوارش می‌خواندند.

«جارود» هنگامی که از نزد رسول خدا برمی‌گردد، خطاب به قبیله‌اش چنین می‌سراید:

اتَیتُکَ یابن آمنهٔ الرّسولا لِکَی بِکَ اهْتَدی النَّهج السَّبیلا «۱»

«ای پسر آمنه، ای رسول، آمدم سوی تو تا به وسیله تو به راه راست هدایت شوم.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲

درس سی و هشتم: بعضی از آداب حج

اشاره

ملّا احمد نراقی

بدان که: حجّ، اعظم ارکان دین و عمده چیزهایی است که آدمی را به حضرت ربّ العالمین نزدیک می‌سازد. و آن اهمّ تکلیفات الهیّه و اصعب عبادات بدنیّه است. تارک آن از خیل یهود و نصاری محسوب، و از بهشت برین محجوب است. و اخبار در فضیلت آن، و ذمّ تارک آن مشهور، و در کتب اخبار، مسطور است. و شرایط و آداب ظاهریّه آن وظیفه علم فقه و در آن علم شریف مذکور. و در اینجا در چند فصل اشاره به بعضی از اسرار خفیّه و آداب باطنیّه آن می‌نماییم.

فصل اوّل: بعضی از اسرار آداب باطنیّه حج

بدان که: غرض اصلی از خلقت انسان، شناختن خدا و وصول به مرتبه محبّت و انس به او است. و آن موقوف است بر صفای نفس و تجرّد آن. پس هر چه نفس انسانی صاف‌تر و تجرّد آن بیشتر شد انس و محبّت او به خدا بیشتر می‌شود. و حصول صفای نفس و تجرّد آن موقوف است بر دوری از شهوات طبیعیّه و بازداشتن آن از لذّات شهویّه و ترک متاع و زخارف دنیویّه و صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقّه و مداومت به یاد خدا و متوجّه ساختن دل به او.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳

از این جهت خدای- تعالی- قرار عباداتی را فرمود که متضمّن این امور هستند؛ زیرا بعضی از عبادات، بذل مال است در راه خدا که باعث دل کندگی از متاع دنیوی می‌گردد؛ چون: زکات و خمس و صدقات. و بعضی متضمّن ترک شهوات و لذّات است؛ چون: روزه. و بعضی دیگر مشتمل بر یاد خدا و متوجّه ساختن دل به او و صرف کردن اعضا در عبادت او است؛ چون: نماز. و از میان عبادات، حجّ مشتمل بر همه این امور است با زیادتی؛ زیرا در آن است ترک وطن و مشقّت بدن و بذل مال و قطع آمال و تحمّل

مشقّت و تجدید میثاق الهی و طواف و دعا و نماز.

یا اشـتمال آن به اموری است که: مردمان به آنها انس نگرفته‌اند و عقول، سـرّ آنها را نمی‌فهمند؛ مثل: زدن سنگریزه، و «هروله» میان صفا و مروه؛ زیرا به امثال این اعمال کمال بندگی، و غایت ذلّت و خواری ظاهر می‌شود؛ زیرا که: سایر عبادات، اعمالی هستند که: بسیاری از عقول، علّت آنها را می‌فهمند و به این جهت طبع را به آنها انس، و نفس را میل حاصل می‌گردد.

و امّا بعضـی از اعمال حـجّ، اموری است که: عقول امثال ما را راهی به فهمیدن سـرّ آنها نیست. پس به جا آوردن آنها نیست مگر به جهت محض اطاعت امر و بندگی مولای خود. و در چنین عملی اظهار بندگی بیشتر است؛ زیرا بندگی حقیقی آن است که: در فعل آن سببی به جز اطاعت مولا نباشد.

بنده‌ایم و پیشه ما بندگی است بندگان را با سببها کار نیست

می‌نخواهد کار بنده علّتی جز که فرموده است مولا خدمتی

و از این جهت بـود که حضرت رسـول صـلی الله علیه و آله فرمـود: «در حـجّ، به خصـوص «لبّیـک بحجّهٔ حقّاً تعبّداً و رقّاً»؛ یعنی: «خداوندا! اجابت تو را به حج کردم از راه بندگی و رقّیت». «۱» و در عبادات دیگر شرایع این را نفرموده. پس چنین عبادتی که عقل کسـی به جهت آن نرسد، در اظهار بندگی کامل‌تر است. پس تعجّب بعضی از مردمان از این افعال عجیبه ناشی از جهل ایشان است به اسرار عبودیّت و بندگی. و این سرّ در قرار داد حجّ است با وجود این

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴

که هر عملی از اعمال آن نمونه حالی از حالات آخرت یا متضمّن اسرار دیگر است؛ همچنان که اشاره به آن خواهد شد.

علاوه بر اینهـا این که: عبـادتِ حـجّ لازم دارد اجتماع اهل عالم را در موضـعی که مکرّر نزول وحی در آنجا شـده بعـد از این روح القـدس که ناموس اکبر است به آنجا فرود آمده و ملائکه مقرّبین به آنجا آمد و شد نموده‌اند و به خدمت رسول اعظم رسـیده‌اند. و سـابق بر آن منزل خلیـل ربّ جلیل بوده و ملائـکه ملکوت در آنجا بر او نزول کرده‌انـد. بلکه آن مکان مقـدّس سـرزمینی است که: پیوسـته منزلگـاه خیل انبیا از آدم تا خاتم، و همیشه مهبط وحی و محلّ نزول کرّوبیان بوده. و در آنجا سـیّد انبیا متولّـد گشـته و قـدم همـایون او و سـایر انبیا به اکثر آن سـرزمین رسـیده. و خداونـد ذوالجلال آن را خانه خود نامیـده؛ و به جهت عبادت و تخفیف گناه بنـدگان خود بر پـای داشـته، و اطراف و حوالی حرمخانه خود و حرمگاه آن قرار داده. و عرفات را مثل میـدانی در ابتـدای حرمخانه خود کرده. و اذیّت حیوانات را و کندن درختان و نباتات را به جهت اکرام خانه خود در آنجا حرام نموده. و آن را به طریق پایتخت پادشاهان مقرّر فرموده، که زیارت کننـدگان، از راههای دور، و ولایات بعیـده، ژولیده مو و غبار آلوده، قصد آنجا کنند تا تواضع از برای صاحب خانه خود نموده باشند؛ با اعتراف ایشان که او منزّه از زمان و مکان است.

و شـکّی نیست که: اجتمـاع در چنین موضـعی مکرّم، بـا وجود اینکه بـاعث حصول الفت و مصـاحبت مردمـان و رسـیدن به خـدمت خوبـان که از اطراف عـالم به جهت حـجّ می‌آینـد و سـرعت اجابت دعوات است، موجب یـاد آمـدن پیغمبر صـلی الله علیه و آله و بزرگی او و سعی و اهتمام او در ترویج دین الهی و نشر احکام خدایی می‌شود. و این سبب رقّت قلب، و صفای نفس می‌گردد.

فصل دوم: اموری که هنگام توجّه به حجّ باید مراعات شود

کسی که اراده حجّ می‌کند، در وقت توجّه به جانب حجّ، مراعات چند امر را باید بکند:

اوّل این که: نیّت خود را از برای خدا خالص کند، به نحوی که شایبه هیچ غرضی از

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵

اغراض دنیویّه در آن نباشـد. و هیـچ باعثی بر حجّ، جز امتثال امر الهی نداشـته باشد. پس نهایت احتیاط کند که مبادا در خفایای دل

او نیّتی دیگر باشد از ریا و یا احتراز از مذمّت مردم به سبب نرفتن حجّ، یا خوف از فقر و بر تلف شدن اموال؛- چونکه مشهور است که:

تارک الحجّ مبتلا به فقر و ادبار می‌شود- یا قصد تجارت و شغل دیگر؛ زیرا همه اینها عمل را از قربت و اخلاص، خالی می کند. و مانع از مراتب ثواب موعود می گردد. و چه احمق کسی است که: متحمّل این همه اعمال شاقّه که واسطه تحصیل سعادت ابدی گردد به جهت خیالات فاسده که به جز خسران فایده ندارد.

دوّم آن که: از گناهانی که کرده توبه خالص کند. و حقّ النّاسی که در ذمّه او باشد خود را بریءالذّمّه سازد و دل از همه علایق بکند، تا دل او بالکلّیّه متوجّه خدا شود. و باید چنان تصوّر کند که: از این سفر بر نخواهد گشت. و وصیّت خود را مضبوط سازد و آماده سفر آخرت گردد؛ زیرا اصل این سفر نیز از جمله تدارک خانه آخرت است. و باید در وقت بیرون آمدن از برای سفر حجّ و قطع علاقه از وطن و اهل و عیال و مال و اموال، یاد آورد زمانی را که: قطع علاقه از اینها خواهد نمود به جهت سفر آخرت.

سوّم آن که: در وقت اراده سفر، متذکّر عظمت خانه و صاحب خانه گردد، و به یاد آورد که: او را در این وقت، ترک اهل و عیال و مفارقت از مال و جاه و دوری دوستان و مهاجرت از اوطان را اختیار کرده به جهت قصد امری رفیع الشّأن و عظیم‌القدر؛ یعنی: زیارت خانه‌ای که خدا آن را مرجع مردم قرار داده.

پس بداند که: این سفر، مثل سایر سفرهای دنیا نیست. و متذکّر گردد که: چه امری اراده کرده است و رو به چه جایی آورده و قصد زیارت که را دارد. و بداند که: او متوجّه است به زیارت آستانه حضرت مالک الملک و از جمله کسانی است که منادی پروردگار او را صلای دعوت داده و او به جان و دل قبول نموده. پس قطع علایق و ترک خلایق کرده رو به خانه رفیع‌القدر و عظیم‌الشّأن آورده تا دل خود را فی الجمله به ملاقات خانه تسلّی دهد و آن را وسیله وصول به غایت آمال، که لقای جمال جمیل ایزد- متعال- باشد، سازد.

چهارم آن که: دل خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا مقصد، دل او را مشغول

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶

می‌سازد و خاطر او را پریشان می کند؛ از: معامله و تجارت و نحو اینها، تا دل او مطمئن بوده متوجّه یاد خدا باشد.

پنجم آن که: سعی کند که توشه سفر و خرجی راه او از ممرّ حلال باشد. و در آن وسعت دهد امّا نه به حدّی که به اسراف منجر شود. و مراد از «اسراف»، آن است که: انواع اطعمه لذیذه را صرف نماید، همچنان که طریقه خوش گذرانان اهل روزگار است. و امّا بذل کردن مال بسیار به اهل استحقاق، پس آن اسراف نیست.

همچنان که رسیده است که: هیچ خیری در اسراف نیست. و هیچ اسرافی در خیر نیست.

ششم آن که: در این سفر هر نقصان مالی یا اذیّت بدنی که به او برسد به او خرسند و دل شاد گردد؛ زیرا آن، از علامات قبول حجّ اوست.

هفتم آن که: با رفقا و اهل سفر خوش خلقی نماید و گشاده رو و شیرین کلام باشد. و با ایشان تواضع کند. و از کج خلقی و درشت گویی غایت اجتناب نماید. و فحش نگوید.

و سخن لغو از او سر نزند. و سخنی که رضای خدا در آن نیست نگوید. و با کسی جدال و خصومت نکند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

«حجّ مبرور، هیچ جزایی ندارد مگر بهشت. شخصی عرض کرد: یا رسول اللَّه! مبرور کدام است؟ فرمود: آن است که: با آن، خوش کلامی و طعام دادن باشد.» «۱»

و باید بسیار اعتراض با رفیق و جمّال و غیر اینها از هم سفران نکند. بلکه با همه، همواری کند. و با راه روان خانه خدا فروتنی و

خفض جناح نمایـد. و حسـن خلـق را پیشه خـود کنـد. و حسن خلـق، همین نیست که: اذیّت او به کسـی نرسـد، بلکه اگر اذیّتی از دیگری به او رسد متحمّل شود.

هشتم آن که: ژولیـده و غبار آلوده باشـد و خود را در راه، زینت نکنـد. و میل به اسـبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید. و اگر تواند پیاده راه رود، خصوصا در مشاعر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷

معظمه، یعنی از مکّه و منی و مشعر و عرفات. به شرطی که: مقصود او از پیاده رفتن، صرفه اخراجات نباشد؛ بلکه غرض او زحمت و مشقّت در راه خدا باشد. و اگر مقصود صرفه باشد سواری بهتر است اگر وسعت باشد. و همچنین از برای کسی که پیاده روی باعث ضعف او از عبادت و دعا شود سواری بهتر است.

فصل سوّم: اسرار باطنیّه مقدّمات و اعمال حج

اشاره

بـدان که: آدمی چون به قصـد حـجّ از وطن خود بیرون برود و داخل بیابان گردد و گردنه‌ها و عقبات را مشاهـده کنـد و رو به خانه خـدا آورد باید متذکّر گردد بیرون رفتن خود را از دنیا و گرفتاری به گریوه‌های «۱» عالم برزخ و محشر، تا ملاقات حضرت داور. و از تنهایی راه، یاد تنهایی قبر کنـد. و از تشویق «قطّاع الطّریق» و درنـدگان صـحرا، یاد هول موذیات عالم برزخ نمایـد. و چون میقات رسـد و جـامه احرام پوشـد، بـه فکر پوشـیدن کفن افتـد و یـاد آورد زمـانی را که: به کفن خواهنـد پیچیـد و بـا آن جـامه به حضـور پروردگار خواهند برد؛ زیرا جامه احرام، شبیه به کفن است؛ و چون احرام بست و زبان به «لبّیک اللّهمّ لبّیک» گشود بداند که: معنی این کلام اجابت نـدای پروردگار است اگر چه بایـد امیدوار به قول لبّیک او باشد. امّا از ردّ آن نیز خوفناک باشد و بترسد که: مبادا جواب او رسـد که «لا لَبَّیْکَ وَ لا سَعْدَیْکَ». پس بایـد متردّد میان خوف و رجاء باشد واز خود و عمل خود نومید، و به فضل و کرم الهی امیدوار باشد. و بداند که: وقت لبیک گفتن، ابتدای عمل حجّ است و محل خطر است.

مروی است که: «حضـرت امام زین العابـدین علیه السـلام چون احرام بست و بر مرکب سوار شـد رنگ مبارک او زرد شد و لرزه بر اعضای شریفش افتاد، نتوانست که لبّیک گوید.

عرض کردنـد که: چرا لبّیک نمی‌گوییـد؟ فرمود که: می‌ترسم که پروردگار من گویـد: «لا لبّیک و لا سـعدیک». پس چون زبان به تلبیه گشود و لبیک گفت بیهوش گشـته از مرکب بر زمین افتاد؛ او را به هوش آوردند و سوار کردند. و لحظه به لحظه چنین می‌شد تا از حجّ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۸

فارغ گردید». «۱»

و چون صـدای مردمان به تلبیه بلنـد شود متـذکّر شود که: این اجابت ندای پروردگار است که فرموده است: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا .... خلاصه معنا آنکه: «ندا کن مردمان را که به حجّ حاضر شوند». «۲»

و از این ندا به یاد نفخ صور و بر آمدن مردم از قبور افتد، که کفنها در گردن به عرصات قیامت ایشان را می‌خوانند.

و چون داخل مکّه شـد به فکر افتـد که: حال، داخل حرمی گردید که هر که داخل آن شود در امن و امان است. و امیدوار شود که: بـه این واسـطه از عقـاب الهی ایمن گردد. و دل او مضـطرب باشـد که: آیـا او را قبـول خواهنـد کرد و صـلاحیّت قرب حرم الهی را خواهد داشت یا نه؛ بلکه به دخول حرم، مستحقّ غضب و راندن خواهد شد و از اهل این مضمون خواهد بود:

به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم‌ندادند که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

و باید امید او در همه حالات غالب باشد؛ زیرا شرف خانه، عظیم است؛ و صاحب خانه کریم، و رحمت او واسع، و فیض او نازل، و حقّ زیارت کنندگان خود را منظور دارد. و کسی که پناه به او آورد ردّ نمی‌نماید.

و چون نظر او به خانه افتد مستشعر عظمت آن گردد، و چنان تصوّر کند که: گویا صاحب خانه را می‌بیند. و امیدوار شود که: چنان که به ملاقات خانه فایز شد به ملاقات صاحب خانه نیز مشرّف خواهد شد. و شکر خدا را به جا آورد که: به این موهبت کبری رسید.

و چون شروع به طواف نماید، دل خود را از تعظیم و محبّت و خوف و رجاء مملوّ سازد و بداند که: در حال طواف شبیه است به ملائکه مقرّبین که پیوسته در حول عرش

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۹

اعظم طواف می‌نمایند. و بداند که: مقصود کلّی، طواف دل است به پروردگار خانه. پس ابتدا و ختم طواف را به یاد او کند. و روح طواف و حقیقت آن طواف دل است در حضرت ربوبیّت و خانه، مثال ظاهری است در عالم جسمانی. و خانه در عالم ملك و شهادت نمونه‌ای است از حضرت ربوبیّت در عالم غیب و ملکوت.

وآنچه رسیده که: «بیت المعمور در آسمان در مقابل خانه کعبه است و طواف ملائکه بر آن چون طواف بنی‌آدم است بر کعبه». «۱» دور نیست که اشاره به این مشابهت باشد.

و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصر است امر شد به ایشان که:

متشبّه به انسان شوند در طواف خانه مکّه.

«فَانَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ «هر که خود را شبیه به قومی کند از ایشان محسوب است».

پریشان نیستی می‌گو پریشان.

و چون به نزد حجرالاسود آید که آن را ببوسد متذکّر این شود که: آن به جای دست خداست در زمین و عهود بندگان در آن است.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «حجرالاسود دست خداست در میان خلق، که آن بندگان مصافحه می‌کنند با او چون مصافحه بنده با آقا، یا دخیل کسی با کسی». «۲»

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: چون خدای- تعالی- عهود از بندگان خود گرفت امر فرمود به حجرالاسود تا آن را فرو برد. پس، از این جهت در نزد آن می‌گویند: «امانَتِی ادَّیْتُها وَ مِیثاقِی تَعَهَّدْتُه»؛ «امانت خود را ادا کردم و پیمان خود را نگاهداشتم.» تا حجرالاسود به این شهادت دهد. «۳»

و فرمود که: «رکن یمانی دری است از درهای بهشت که از روزی که گشوده شده

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۰

است هرگز بسته نشده است». «۱»

و باید قصد آدمی در وقت بوسیدن ارکان و چسبانیدن خود به مستجار بلکه هر جزئی از خانه، طلب قرب باشد از راه محبّت و شوق به خانه و صاحبخانه. و تبرّك جستن باشد به رسیدن بدن به خانه. و امید داشتن به اینکه: به این وسیله بدن او از آتش جهنّم محفوظ بماند.

وچون چنگ در دامن خانه کعبه زند نیّت آن کند که: دست در دامن خدا آویخته و طلب مغفرت و امان می‌کند مثل تقصیر کاری که دست در دامن بزرگی زند. و چنان قصد کند که: دیگر مرا ملجأ و پناهی نیست. و به جز عفو و کرم تو راه به جایی ندارم. و

دست از دامن خانه تو بر نمی‌بردارم تا مرا ببخشی و مرا امان عطا فرمایی.

و چون به میان صفا و مروه به جهت سعی آید باید متذکّر شود که: اینجا شبیه است به میدانی که در بارگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و شد می‌کنند. گاهی می‌آیند و زمانی می‌روند و به جهت اظهار اخلاص خدمت و امید نظر رحمت در آنجا تردّد می‌نمایند. مثل کسی که: به خدمت پادشاهی رسیده باشد و بیرون آمده باشد و نداند که پادشاه در حقّ او چه حکم خواهد فرمود. پس در دور خانه آمد و شد می‌کند که شاید در یک مرتبه بر او ترحّم کند. و در وقت آمد و شد در آنجا، یاد آورد آمد و شد خود را در عرصات محشر میان دو کفه میزان اعمال خود.

وچون به عرفات حاضر شد نظر به ازدحام خلایق کند و ببیند که: مردمان به لغتهای مختلفه صداها بلند کرده‌اند و هریک به زبانی به تضرّع و زاری مشغولند. و هر کدام به طریقه امام و پیشوای خود آمد و شد می‌کنند، یاد آورد عرصه قیامت و احوال آن روز پر هول و وحشت را. و پراکندگی مردمان در آنجا بطور حیران و سرگردان. و هر امتّی به گرد پیغمبر و امام خود جمع شده و چشم شفاعت بر او انداخته‌اند. پس چون به این فکر افتاد دست تضرّع بردارد و با نیّت خالص به درگاه خدا بنالد که خدا حجّ او را قبول کند و او را در زمره رستگاران محشور سازد. و چنان داند که: نومید نخواهد شد؛ زیرا روز، روز شریف، و موقف، موقف عظیمی است. و بندگان خدا از اقطار زمین در آنجا جمع‌اند و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۱

دلهای همه به خدا منقطع است. و همّتهای همه مصروف دعا و سؤال است. و دستهای همه به درگاه پادشاه بی‌نیاز بلند است. و همگی چشم بر در فیض و رحمت او انداخته و گردنها به سمت لطف و کرم او کشیده. و البتّه چنین موقفی از نیکان و اخیار خالی نیست؛ بلکه ظاهر آن است که: ابدال و اوتاد ارض در خدمت صاحب عصر در آنجا حاضرند.

پس دور نیست که: از حضرت ذوالجلال به واسطه دلهای پاک و نفوس مقدّسه، رحمت بر کافّه مردمان فایض شود. و چنان گمان نکنی که همه این خلایق آنجا جمع‌اند و با هزار امیدواری راه دور و دراز پیموده‌اند و اهل و وطن را دور افکنده و کربت غربت برخود قرار داده و رو به در خانه چنین کریمی آورده‌اند. خداوند کریم همه را ناامید کند! و سعیشان را نابود سازد! و بر غریبی ایشان ترحّم نکند! زنهار! زنهار! دریای رحمت از آن وسیع‌تر است که در چنین حالی تنگی کند.

و از این جهت رسیده است که: «بدترین گناهان آن است که آدمی به عرفات حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نیامرزیده». «۱»

و چون از عرفات برگردد و دوباره داخل حرم شود از اینکه خدا باز او را اذن دخول حرم داده تفأّل زند که خدا او را قبول فرموده و خلعت قرب بر او پوشانیده و از عذاب خود، او را ایمن ساخته.

و چون به منی آید و متوجّه «رمی جمرات» گردد، نّیت او از رمی جمرات، بندگی و قصد امتثال امر الهی باشد. و خود را متشبّه کند به حضرت خلیل الرّحمن در وقتی که در این مکان، شیطان بر او ظاهر گردید. پس خدای- تعالی- او را امر فرمود که: آن لعین را با سنگ‌ریزه براند. و چنان قصد کند که: سنگ ریزه‌ها را بر روی شیطان می‌اندازد و پشت او را می‌شکند. و چون ذبح قربانی کند، یاد آورد که این ذبح، اشاره به آن است که: به سبب حجّ بر شیطان و نفس امّاره غالب گشتم و ایشان را کشتم و از عذاب الهی فارغ گشتم. پس در آن وقت، سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق مرتکب بود تا در این اشاره صادق باشد. و فی الجمله شیطان و نفس امّاره را ذلیل کرده باشد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۲

علامت حج قبول:

و از این جهت رسیده است که: «علامت قبول حجّ، آن است که: حال آدمی بعد از حجّ، بهتر از سابق گردد».
و در خبری دیگر وارد است که: «از علامت قبول حجّ، ترک معاصی است که سابق می‌کرد. و بدل کردن همنشینان بد را به همنشینان خوب، و مجالس لهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می‌شود». «۱»
و از حضرت امام به حقّ ناطق، جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام حدیثی وارد است که متضمّن عمده اسرار و دقایق حجّ است. و خلاصه آن این است که فرمود: «چون اراده حجّ کنی پس دل خود را خالی کن از هر چه آن را از خدا مشغول می‌کند، و پرده میان تو و خدا می‌گردد. و همه امور خود را به خدا واگذار. و در جمیع امور خود بر او توکّل کن. و سر تسلیم بر قضای او نه. و وداع کن دنیا و استراحت و خلق را. و حقوق مردم را که بر ذمه توست ادا کن. و اعتماد مکن بر زاد و راحله و رفقا و خویشان و جوانی و مال خود؛ که بر هر کدام اعتماد کنی وبال تو می‌شود. و چنان مهیّای سفر شو که امید بازگشتن نداشته باشی. و با رفقا نیکو سلوک کن. و اوقات نمازهای واجبی و سنّتهای نبوی را مراعات کن.
پس به آب توبه خالص از همه گناهان غسل کن. و جامه صدق و صفا و خضوع و خشوع را در بر کن. و از هر چه ترا از یاد خدا باز می‌دارد و از اطاعت او مانع می‌گردد احرام بند، یعنی: بر خود حرام کن و لبّیک گو. یعنی: اجابت کن ندای خدا را اجابتی صاف و صادق، و پاک و خالص از برای خدای- تعالی- و چنگ در عروة الوثقی زن. و در دل خود با ملائکه در حول عرش طواف کن؛ چنان که با جسم خود با مسلمین در دور خانه طواف می‌کنی. و به هروله از هوا وهوس خود فرار کن. و از حول و قوّه خود بیزار شو. چون به منی رسی تمنّای هر چه از برای تو حلال نیست از دل بیرون کن. و در عرفات، اعتراف به تقصیرات خود کن. و عهد یگانگی خدا که در نزد تو است تازه ساز. و در هنگام ذبح قربانی، حلقوم هوا وهوس و طمع را قطع کن. و در وقت انداختن جمرات، شهوات

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۳

نفسانیّه و خساست و دنائت و صفات ذمیمه را از خود بینداز. و چون سر خود را تراشی همه عیوب باطنیّه و ظاهریّه را از خود بتراش. و چون در حرم خدا داخل شوی و پا به خانه خدا نهی در کنف امان الهی و ستر و حفظ او داخل شو. و تعظیم صاحب خانه و جلال و عزّت او را در دل خود ثابت کن. و در «استلام حجر» به جهت عظمت و سلطنت او خاضع شو. و چون طواف وداع کنی ماسوای خدا را وداع کن. و چون به صفا رسی باطن و ظاهر خود را از برای لقای الهی صاف کن؛ و در عهد و محبّت خود ثابت بایست تا روز قیامت. و بدان که: خدای- تعالی- حجّ را واجب نکرده و آن را نسبت به خود نداد.
و پیغمبر صلی الله علیه و آله شریعت مناسک را نیاورد مگر از برای اشاره کردن به مرگ و بعث و قبر و حشر و قیامت.» «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۴

درس سی و نهم: فلسفه اشک

اشاره

احمد لقمانی

پژوهشی نو درباره فلسفه گریه، آثار و انواع آن و تحلیلی بر روایت گریه بر امام حسین علیه السلام:

ربّنا ما زارعان آیه‌ایم تاجران رود و ابر و سایه‌ایم

گریه را در بغض خود دم می‌کنیم روی مژگان کشت شبنم می‌کنیم

ما همه خنیاگران چامه‌ایم ساکن اشک و زیارتنامه‌ایم

جاهلیّت ترک شبنم گفتنست جاهلیّت بی‌نیایش خفتن است «۱»

پرسشهای بسیاری درباره «گریه» به چشم می‌خورد که دست یابی به پاسخ آن، نگاهی نو و معرفتی بیشتر به انسان می‌بخشد و در رهیابی به فتوحات معنوی، توفیقی چشمگیر عطا می‌کند. با هم پاره‌ای از این پرسشها را می‌نگریم:

گریه چیست؟

ریزش اشک از دیدگان انسان، همراه با غم و زاری و گاه با سخن و زمزمه، گریه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۵

نامیده می‌شود «۱»، زلال جاری که به وسیله آن مشعل چشمان روشن می‌شود و نسیم آرام‌بخش که سرزمین وجود بدان از غبار و کدورت پاک می‌شود. حقیقتی شگفت‌آور که امام صادق علیه السلام درباره آن فرمود:

گریه [در اطفال] موهبتی الهی است که توسط آن رطوبت مغز- که موجب دردهای بسیاری خواهد شد- جدا می‌شود و آنها را از کوری ایمن می‌سازد، تندرستی بدن و سلامت چشمانشان را به همراه می‌آورد. «۲»

به گفته آیهٔ اللَّه حائری شیرازی گریه از ویژگی‌های انسانها است و عمر زیاد و سلامتی بسیار به همراه داشته و افراد را از اندوه و ناراحتی‌ها تهی می‌سازد. آنان که با سخنان تأثیربخش و اشعار احساس آفرین خویش، این چشمه نهفته را جوشان می‌سازند حقی والا و منّتی بسیار بر گریه کنندگان دارند و آنان را در فضایی فراتر از جلوه‌های فریبای زندگی پرواز می‌دهند. «۳»

منشأ گریه و آثار آن

گواه عشق ما این دیده و دل رساند اشک و غم ما را به منزل

هنوز اشک عزا پیوسته جاری است رواق چشممان آیینه‌کاری است «۴»

سرچشمه گریه عاطفه و احساس است که به دنبال شوق و عشق، شکست و تنگدلی، محرومیت و یأس، پیروزی و شادکامی و یا حزن و اندوه، از چشمان انسان جاری می‌شود. «۵» آنجا که امام عصر علیه السلام سخن از مصایب جدّ بزرگور خویش اباعبداللَّه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۶

الحسین علیه السلام می‌کند و لب به بیان عشق و علاقه خود می‌گشاید، چنین می‌فرماید:

ای جد عزیز! در مصایب و بلاهایی که بر تو فرود آمد، هر صبح و شام سرشک غم و اشک اندوه از چشمان خود می‌ریزم و چون اشکم تمام شد، برای تو خون گریه می‌کنم. «۱»

آنجا که آثار اجتماعی گریه را می‌یابیم، تلطف و مهربانی، همدلی و هم سویی و شکل‌گیری حالات روحی به چشم می‌خورد و چون به آثار سیاسی گریه می‌نگریم، ادامه دادن راه و حرکت محبوب شرکت در حماسه شهید و یا عزیز از دست رفته، تصمیم به تقویت هدف و آرمان وی و همدلی با افکار و خواسته‌های او را می‌بینیم.

اشک چشم را نشان نورانیّت قلب و گیرندگی دل آدمی می‌دانند.

گریه و انواع آن

گریه از مختصات انسان- و اعراض خاص او- است که دانشمندان علوم مختلف، نسبت به آن پژوهشها و دقتهای فراوانی داشته‌اند: پزشکان، آثار جسمانی زیادی برای گریه شمرده‌اند و روان شناسان از تأثیر آن بر روح و روان مطالب بسیاری نوشته‌اند. آنجا که علمای اخلاق نسبت به طهارت روح و پاکی باطن دستورالعمل‌هایی می‌دهند، اشک چشم را نشان نورانیت قلب و گیرندگی دل

آدمی می‌دانند و جامعه شناسان، تسلط سخنران بر گریه و خنده مخاطبان خود را تسلط بر تمامی قلب آنان می‌دانند؛ چرا که گریه طوفانی عظیم در سرزمین وجود افراد به پا می‌کند و چون ریزش آبشاری از احساس و عاطفه است که همگان را به سوی خویش می‌کشاند.

«داروِن» در کتاب «بیان احساسات و تألّمات در انسان و حیوان ۱۸۹۰ میلادی» ریزش اشک را برای حیوانات، همچون فیل، بیان می‌کند اما برخی دیگر این سخن را رد کرده و گریه را ویژگی انسان شمرده‌اند که برخاسته از ژرفای وجود او خواهد بود. «۲»

اندیشمندان گریه را دارای انواع گوناگونی دانسته‌اند که برخی از آنها عبارت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۷

است از:

«گریه شوق»، «گریه حزن»، «گریه ضعف و زبونی»، «گریه پیروزی و سربلندی» و «گریه دروغین».

آری اشک عاشقانه زبان دل است و گریه واقعی فریادی است در سکوت؛ فریادی که نشان از ضعف و زبونی نیست. و سخن احساس و عشق آدمی است، در آنجا که قلم توان نوشتن ندارد و در بیان یارای ترسیم نیست؛

هرچند نیست درد دل ما نوشتنی از اشک خود، دو سطر به ایما نوشته‌ایم «۱»

گریه در دیدگاه قرآن

قرآن کریم این کتاب سترگ «گریه» را شیوه دیرینه انبیای الهی می‌شمرد؛ آنجا که یعقوب برای یوسف خود سرشک غم ریخت، یادآور می‌شود «۲» و گریه نوح را بیان می‌کند. «۳» چون سخن از شعیب پیامبر می‌شود، گریه او را به درگاه خداوند گوشزد می‌نماید»

و داود را رسولی معرفی می‌کند که اهل گریه و راز و نیاز بوده است. «۵» هنگامی که به آخرین سفیر سعادت خود؛ یعنی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می‌رسد، او و اصحاب عزیزش را مردانی می‌شمرد که سرشک غم و اندوه از دیدگان خود جاری می‌کردند و با شنیدن آیات قرآن از خوف الهی اشک می‌ریختند «۶» و نسبت به اصحاب صفّه- آن تهیدستان لبریز از ایمان- ریزش اشک را به هنگام شنیدن قرآن نسبت می‌دهد. «۷»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۸

پژوهش برخی از مفسران بدانجا انجامیده که گریه یوسف را بر قبر مادر بیان کرده‌اند و نسبت به این صفت پسندیده و عاطفی از صالحان و مؤمنان سخن گفته‌اند. «۱» و بعضی دیگر، افزون از آیات الهی که بیانگر گریه آسمان و زمین در مرگ مؤمنان است، گستره این بحث‌را باروایاتی ارزشمند، شکوهی بیشتر بخشیده و از چنین عشق و عاطفه‌ای- که برخاسته از معرفت است- معارفی ژرف به دست آورده‌اند. «۲» آنجا که پروردگار متعال می‌فرماید:

فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمْ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا کَانُوا مُنظَرِینَ «۳»

«پس گریه نکرد بر آنان آسمان و زمین و مهلت نیز به آنها داده نشد.»

و سپس ارزش «گریه خوف از عظمت الهی» را توضیح داده‌اند؛ «۴»، وَیَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ یَبْکُونَ وَیَزِیدُهُمْ خُشُوعاً «۵»

صحیفه‌ای از این دفتر معرفت را می‌گشاییم:

آسمان و زمین برای برخی می‌گریند و نسبت به عده‌ای هیچ احساس ندارند! گریه نکردن بر سرکشان و فرعونیان نشان از حقارت آنها و بیانگر نداشتن دلسوز و یار و یاور برای آنان است امّا برای مقرّبان درگاه الهی و مؤمنان و فرشتگان گریه می‌کنند و سرشک غم می‌ریزند.

پاره‌ای گریـه آسـمان و زمین را گریه‌ای حقیقی می‌داننـد که به صـورت نـوعی دگرگونی و سـرخی مخصـوص (افزون بر سـرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می‌کند، همانند این روایت:

«لمّا قُتِل الحُسینُ بن علی بن أبی‌طالب علیهما السلام بَکَتِ السَّماءُ عَلیهِ وَبُکائِها حُمرة أطرافها.» «۶»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۴۹

«هنگامی که حسـین بن علی بن‌ابی‌طالب علیهما السـلام شـهید شد، آسـمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد.»

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام فرمود:

«آسـمان بر یحیی بن زکریا علیهما السـلام (که از سوی طاغوت زمان خود به گونه‌ای جانسوز شـهید شد) و بر حسین بن علی علیهما السلام چهل روز گریه کرد و بر دیگری، غیر از آن دو، گریه نکرده است.» «۱»

دعاها و گریه

جایگاه اشک و کوتاه بودن راه تقرب به وسیله آن، به حدّی است که در دعاهای مختلف چون مقام تسلیم و رضا، اطاعت و طاعت و بندگی و قرب پدید می‌آید:

«فَعَلَی الأطائبِ مِنْ أهـل بیت محمّـد و علیّ صـلّی اللَّه علیهمـا و آلهمـا فَلْیَبْـِک البـاکون، وایّـاهم فَلْیَنْـدُبِ النّادبون، ولمثلهم فَلْتَـذْرُفِ الدُّموع، ولَیَصْرِخِ الصّارخون، ویضجّ الضّاجُّون، وَیعجّ العاجّون ...» «۲»

«پس شـیعیان آل محمّـد صـلی الله علیه و آله باید بر پاکان اهل بیت پیامبر و علی- که درود الهی بر آنان و دودمانشان باد- اشک از دیدگان ببارند و ناله و زاری و ضجه و شیون از دل برکشند.»

آنگاه که امام سجّاد علیه السلام سخن از تهیدست بودن به هنگام حضور در محضر الهی می‌گوید و یاد قبر و فرجام نامعلوم خویش با اعمال ناچیز خود می‌کند- که این عبارات تعلیمی برای بندگان عصیانگر و بیانگر سختی معاد و احساس سنگینی مسؤولیت توسط معصومان علیهم السلام است- از گریستن به پیشگاه معبود و محبوب می‌فرماید:

فما لی لا أبکی أبکی لخروج نفسی أبکی لظلمة قبری أبکی لضیق

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۰

لحدی أبکی لسؤال منکر و نکیر إیّای أبکی لخروجی عن قبری عریاناً ذلیلًا حاملًا ثقلی علی ظهری ...» «۱»

«چرا نگریـم در صـورتی کـه نمی‌دانم فرجـام من چگـونه است ... می‌گریم بر آن حـالتی که روح و روانم از بـدنم خـارج می‌شـود.

می‌گریم برای تاریکی قبرم.

می‌گریم برای تنگی لحدم. می‌گریم برای پرسش دو ملک الهی، نکیر و منکر.

می‌گریم برای آن هنگامی که عریان، ذلیل و با باری از گناه از قبر خارج می‌شوم ...»

امام حسین علیه السلام و جایگاه گریه برای آن حضرت

روزی که گل آدم و حوا بسرشتند بر نام حسین بن علی گریه نوشتند

فرمود نبی در صفت گریه کنانش البته که آن طایفه از اهل بهشتند «۲»

از آغازین روزهای سوگواری و برپایی محافل سـخنرانی در ایّام محرم و دیگر مناسبتهای مذهبی، سخن از گریه، ارزشهای اخروی و آثار معنوی آن انگیزه‌ای قوی برای شـیفتگان اهل‌بیت علیهم السـلام بویژه سیدالشـهدا علیه السلام ایجاد نمود تا خود را از این بارش

مغفرت و ریزش رحمت الهی محروم نکنند.

از سوی دیگر، پاره‌ای آزاداندیش و حقیقت‌جو و تعدادی از دین ناباورانِ مانده در قحطی معرفت و عشق، به اعتقادات و باورهای زلال و شفاف اینان خرده گرفته و گاه با جملاتی نادرست و ویرانگر بنیان روایات و سخنان معصومان علیهم السلام را هدف می‌گیرند و انگیزه‌های پاک و خدایی را با غبار تردید، دچار کدورت و تیرگی می‌کنند.

گفتنی است که بسیاری از این انتقادها برخاسته از سخنان یک سویه و ناپخته سخنرانانی است که بدون توجه به دیگر روایات و غافل از اهداف والای پیشوایان و علمای دین، برای اهداف نامقدس خویش، بیراهه‌ای ظلمانی- برای خوش آمد افراد-

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۱

ترسیم می‌کنند و یک قطره اشک را با تمامی گناهان و نافرمانی‌ها موجب خاموش سازی دریاهای آتش و آوار عذاب می‌دانند! در حالی که معصومان علیهم السلام و اولیای الهی چون سخن از آتش دوزخ به میان می‌آمد، دگرگونی عمیقی در وجودشان نمایان می‌شد و به خدا پناه می‌بردند و راه توبه، سنخیت و همرنگی با صفات الهی را بهترین راه گریز از این پرتگاه می‌دانستند.

برای بررسی و تحلیل آن سخنان و این انتقادات، ابتدا مروری بر احادیث معصومان می‌کنیم و از ارزش گریه برای سید مظلومان، امام حسین علیه السلام آگاه می‌شویم، سپس به بررسی آنها می‌پردازیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که گریه کند و ۵۰ نفر، یا ۳۰ نفر، یا ۲۰ نفر، یا ۱۰ نفر و حتی یک نفر را بگریاند و اگر نمی‌تواند گریه کند تباکی نماید- و خود را به شکل افراد گریان درآورد- بهشت از آن او خواهد بود. «۱»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امیرمؤمنان علی علیه السلام نگاهی به حسین علیه السلام کرد و فرمود:

«ای مایه گریه هر مؤمن» چون امام حسین علیه السلام پرسید: پدر! مرا می‌گویید؟ علی علیه السلام می‌فرمود: آری، پسرم! «۲»

امام حسین علیه السلام می‌فرمود: من کُشته گریه‌ها هستم، یاد نمی‌کند مرا مؤمنی مگر اشک برایم می‌ریزد. «۳»

امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام گریه هر مؤمن است، به یک قطره اشک هر چند به مقدار بال مگس، باعث آمرزش گناهان می‌شوند، گرچه گناهان همانند کف دریا- زیاد- باشند. «۴»

امام رضا علیه السلام رو به ریان بن شبیب کرد و فرمود: ای پسر شبیب! هرگاه خواستی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۲

برای چیزی- و کسی- گریه کنی، برای جدّ ما امام حسین علیه السلام گریه کن. «۱»

آری؛

شیعیان سوداگران نیتند زارعان اشک و مظلومیتند

شیعه هر شب می‌چکد از چشم یاد شیعه عاشق می‌شود هر بامداد

شیعیان شب را تنفس کرده‌اند شیعیان در خون تجسّس کرده‌اند

نی نوا را در دل خود ذکر کن «کل ارض کربلا» را فکر کن «۲»

اشک انبیای الهی

آنگاه که فراتر از این گستره می‌نگریم، افقی دیگر می‌بینیم که حیرت انسان را دو چندان می‌کند؛ زیرا انبیای الهی را می‌یابیم که در سوگ سید شهیدان؛ امام حسین علیه السلام سرشک غم از دیدگان جاری کرده‌اند و در مصائب آن دُردانه آفرینش سوگواری کرده‌اند.

حضرت آدم «۳»، حضرت زکریا «۴»، حضرت نوح «۵»، حضرت ابراهیم «۶»، حضرت اسماعیل «۷»، حضرت سلیمان «۸»، حضرت

موسی «۹» و حضرت عیسی «۱۰» علیه السلام؛ رسولان پاک سرشت الهی بوده‌اند که از دیرزمان بیرق عشق و ارادت و اشک و علاقه را بر دلهای خدایی نشانده‌اند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۳

برتر از این معرفت، عشق و شناخت حیوانات و حتی جمادات نسبت به امام حسین علیه السلام است که درباره بلاهای کربلا، چون انسان سرشک غم ریختند و اظهار محبت نمودند.

امام رضا علیه السلام می‌فرمود:

جغد در زمان جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در منازل و کاخ‌ها سکنی داشت، مقداری از غذای مردم را می‌خورد و از آب آشامیدنی آنان می‌نوشید و به محل خود بازمی‌گشت، اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام از مکانهای آباد به نقاط ویران، کوهها و بیابانها روی نهاد و می‌گفت: شما چه بد امتی هستید که فرزند پیامبرتان را کشتید من از شما بر خود ایمن نیستم. «۱»

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: جغد روزها روزه است و شبها پس از افطار تا صبح بر حسین علیه السلام ندبه و ناله می‌کند. «۲»

و در سخن دیگری است که: با شهادت سیدالشهدا علیه السلام چهل روز آسمان خون گریست، زمین اشک ماتم ریخت. با تاریکی در صبح، آسمان سرشک ماتم نشان داد با کسوف و قرمزی، کوهها تکه تکه شدند و پراکنده گردیدند و دریاها شکاف برداشتند «۳» تا سوک و ماتم خود را آشکار نمایند.

و بدین سان:

در سلسله اشک بود گوهر مقصود گر هست ز یوسف خبر، این قافله دارد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۴

درس چهل‌ام: دو مسأله مهم عاطفی و اجتماعی در سنت رسول خدا «گریه و حفظ آثار شخصیتهای مذهبی»

اشاره

محمّد صادق نجمی

عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله بهنگام مرگ فرزندش (ابراهیم) و عثمان بن مظعون و سنت آن حضرت در مراسم تدفین و به خاک‌سپاری پیکر آنان و تلاش در جهت ابقای قبر و حفظ اثر آنان با گفتار و عملش قابل بررسی است.

همچنین سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله در هر دو مورد و نسبت به هر یک از ابراهیم (فرزندش) و عثمان بن مظعون مشابه بود و در هنگام مرگ، تا آخرین مرحله مراسم تدفین، درباره آنان یکسان عمل نموده است.

مجموع این حرکت و این روش را می‌توان در دو محور و بصورت دو بخش زیر خلاصه کرد:

الف- گریه رسول خدا و مسلمانان در مرگ عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله

اظهار غم و اندوه و گریه کردن در مرگ و فقدان عزیزان، از لوازم عاطفه بشری و از آثار رقت و از مقتضیات رأفت انسانی است و به مضمون گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله «إنّما هی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۵

رَحْمَةٌ یَجْعَلَها اللَّهُ فی قلوبِ عبادِهِ وَإنّما یَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِباده الرُّحماء»؛ «۱»

«این عاطفه و رأفت و رحمت از الطاف و نعمتهای خداوندی است و در قلب هر یک از بندگانش که به دیگران رحم و رأفت داشته

باشند قرار می‌دهد.»

عاطفه هر چه بیشتر باشد، طبعاً اثر آن نیز بیشتر، و رحمت و رأفت درونی هر چه عمیقتر شود تأثیر و گریه شخص نیز به همان اندازه شدیدتر خواهد گردید.

اینجاست که مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از سایر افراد تأثیر می‌گذارد و حضرت در فقدان آنان، آنچنان گریه می‌کند که حاضرین را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب گریه شدید آنان می‌گردد.

رسول خدا در مرگ ابن مظعون دوبار گریه کرد: الف- بهنگام مرگ ب- وقت کفن کردن. هنگامی که پیکر ابن مظعون را کفن می‌کردند، حضرت در حالی که بر پیشانی او بوسه می‌زد، اشکش بر سر و صورت وی سرازیر بود.

و گریه پیامبر در مورد فرزندش ابراهیم در سه مرحله بوقوع پیوست:

الف- در کنار بستر او بهنگام مرگش بهمراه ماریه و سیرین (مادر و خاله ابراهیم) آنگاه که این جمله نیز، که بیانگر تأثر شدید آن حضرت بود، به گوش می‌خورد: «إنَّ الْقَلْبَ لَيَحْزُنْ، وَإنَّ الْعَيْنَ لَتَدْمَعُ وَلانَقولُ مالا يَرْضى بِهِ الرَّبُّ، وَإنّا بِكَ يا إبراهيم لَمَحْزونون».

ب- هنگامی که پیکر ابراهیم شانزده ماهه بر کفن پیچیده می‌شد، دستور داد که: «بر کفنش نپیچید تا بار دیگر نگاهش کنم» «۲» سپس در کنار جسد فرزندش نشست و خم شد و آنچنان می‌گریست که اثر آن، در شانه‌ها و چانه آن حضرت مشاهده می‌شد. «۳»

ج- بهنگام دفن ابراهیم و در کنار قبر وی بود که همان جمله تأثّرانگیز: «إنّ الْقَلْبَ لَيَحْزَن ...» را تکرار کرد و آنچنان گریه نمود که صحابه رسول خدا نیز بشدّت متأثّر گشتند

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۶

و گریه سر دادند و نه مردان بلکه بانوان نیز که در این مراسم شرکت داشتند، ناله سر دادند و کسی مانع و مزاحم آنان نمی‌گشت.

و به تعبیر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در فراق ابراهیم و ابن مظعون نه تنها گریه کرد و اشک ریخت بلکه کنار بستر و کنار قبر آنان را به مجلس ماتم و عزا مبدل ساخت که شرکت کنندگان در این مجالس چهارگانه را، صحابه و اقوام آن حضرت از مرد و زن تشکیل می‌دادند که در متن تاریخ از میان این بانوان به ماریه و سیرین تصریح شده است.

گریه از دیدگاه فقه شیعه

تا اینجا موضوع گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه را از دیدگاه تاریخ و حدیث، بررسی کردیم، اینک مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به حکم فقهی این مسأله و چگونگی آن از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت:

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون و در کنار قبر یکی از دخترانش «۱» و همچنین بهنگام مرگ عده‌ای از صحابه و یارانش و در شهادت پسر عمویش جعفر بن ابیطالب «۲» و عمویش حمزه «۳» و دستور صریح و دعوت آن حضرت از بانوان مدینه، جهت گریه نمودن برای حمزه «۴» و به پیروی از روش اهل بیت عصمت و طهارت؛ مانند گریه حضرت زهرا علیها السلام در رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله «۵» و بهنگام در گذشت خواهرش رقیه «۶» و گریه ممتد و طولانی حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شهادت پدر بزرگوارش ... در منابع شیعه و اهل سنت به طور متواتر نقل گردیده است.

آری، بر اساس این سنت قولی و عملی است که فقهای شیعه بر جواز گریه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۷

کردن- حتی با صدای بلند- فتوا داده و در موارد خاصی مانند گریه نمودن بر پیامبر و اهل بیتش قائل بر استحباب آن شده‌اند، به شرط آن که توأم با عمل و گفتار حرام؛ مانند نوحه به باطل و یا در منظر و حضور نامحرمان نباشد.

به عقیـده نگارنـده، گفتار (سیرین) هم که در صـفحات قبل نقل نمودیم، دقیقاً به همین شـرایط تطبیق می‌کنـد که می‌گویـد: «کُلّما صِحْتُ أنَا وَ اخْتی مایَنْهانا، فَلَمّا ماتَ نَهانا عَنِ الصِّیاح».

بهنگام مرگ ابراهیم، تا مجلس خالی از اغیار و دیگران از مرگ وی مطلع نشده‌اند، رسول خدا از ناله و شیون ماریه و سیرین مانع نمی‌گردد ولی پس از مرگ وی، که طبعاً افراد بیگانه و نامحرم حضور پیدا خواهند نمود، بانوان را از «ناله و شیون» نهی می‌کند نه از اصل «گریه».

گریه از دیدگاه فقه اهل سنت

فقهای چهارگانه و ائمه اربعه اهل سنت نیز در اصل گریه با فقهای شیعه همگام بوده و بر جواز آن فتوا داده‌اند، گر چه در کیفیت و بعضی جزئیات آن همانند فروع دیگر فقهی اختلاف نظر دارند:

جزیری می‌گوید: گریه کردن بر مردگان با شیون و صدای بلند به فتوای مالکیها و حنفیها جایز نیست ولی شافعیها و حنبلیها بر جواز آن ولو این که توأم با ناله و شیون هم باشـد قائل شده‌انـد. اما گریه کردن و اشک ریختن بـدون سر و صـدا به فتوای همه مـذاهب چهارگانه، مباح و جایز شمرده شده است. «۱»

اختلاف نظر در مقام عمل:

به طوری که ملاحظه فرمودیـد مسأله گریه کردن در مرگ و فقـدان عزیزان، یک موضوع عاطفی و از نظر تاریخ و حدیث از سـنن ثابت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از مُباحاتِ مورد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۸

اتفـاق فقهای شیعه و اهل سنت است. ولی در مقام عمل و در مرحله انجام، این سـنت با اختلاف نظر مواجه بوده و شاهـد دو بینش متضاد در میان مسلمانان می‌باشیم؛ زیرا شیعیان اهل بیت علیهم السلام و پیروان واقعی سنت، بر اساس تفکّر مذهبی و طبق راه و رسم نبوی صـلی الله علیه و آله و فتوای فقهـا، عملًا نیز گریه کردن را جایز و بلکه در فراق رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و در فقـدان و مظلومیت پیشوایـان دینی آن را جزء مسـتحبات می‌داننـد و این عمل در طول تاریـخ یکی از شـعائر جهان شـیعه و از مشـخصات این گروه از مسـلمانان به حساب آمـده و به صورت یک حقیقت تاریخی غیر قابل تردیـد و به شـکل یک واقعیت عینی ملموس، متجلی گردیده است.

ولی بیشتر اهل تسـنن در این مورد حالت انفعالی داشـته و نه تنها گریه کردن در میان این گروه از مسلمانان یک عمل ناروا بحساب می‌آیـد بلکه شـیعه را نیز از این جهت متهم به عملی نـاروا نموده و مورد نکوهش قرار می‌دهنـد و گریه آنان را در مراسم عاشورای حسـینی علیه السلام و در کنار قبر پیامبر و قبور اولیا بعنوان عملی حرام و غیر مشروع و بدعت در آیین معرفی می‌نمایند که شعار «یا حـاج حرام» مـأمورین حکومت سعودی و نگـاه خشم آلود آنـان بهنگام گریه حجاج در کنار حرم پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه بقیع علیهم السـلام نموداری از این نوع تفکر می‌باشـد. بـا این که اهـل سـنّت حجاز پیرو فقه حنبلی و از کسانی هسـتند که طبق فتوا، حتی گریه کردن با صدای بلند و با ناله و شیون را جایز می‌دانند.

خلیفه دوم و مخالفتش با گریه:

انگیزه عمل جهان تسـنن و عامل تفکر این گروه از مسـلمانان را در موضوع گریه، علی‌رغم جواز آن از نظر سنت و حدیث و از نظر فقهای چهارگانه، باید در مخالفت عملی خلیفه دوم در این موضوع جستجو و ریشه یابی کرد؛ زیرا وی نه تنها مخالف با گریه بود و

بر عقیده خویش اصرار می‌ورزید، بلکه عملًا نیز از گریه کردن ممانعت و جلوگیری می‌نمود، گرچه به وسیله تازیانه و سنگ زدن بر گریه کنندگان و یا پاشیدن خاک و شن بر سر و صورت آنان باشد. و این بود عقیده و روش خلیفه در طول سالهای خلافتش و همچنین در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۵۹

و اینک به نقل چند نمونه از آنچه در این زمینه، در منابع اصیل اهل سنت آمده است می‌پردازیم:

۱- بخاری در صحیح خود پس از نقل حدیثی در مورد گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت در بالین سعد بن عباده می گوید: «وَکانَ عُمَر یَضرِبُ فیه بالعصاء و یَرْمی بالحجارةِ وَ یُحْثی بالتّراب». «۱»

۲- احمد بن حنبل و محدّثین دیگر، از ابن عباس نقل نموده‌اند که زنها در مرگ رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می کردند، عمر آنها را با تازیانه می‌زد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بگذار گریه کنند. آنگاه خطاب به آنان فرمود: «ابْکِینَ وَ إِیَّاکُنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیْطَانِ»؛ «گریه کنید ولی از صدای شیطان دور باشید.» و گریه خود را با عملی حرام توأم نکنید.

در نقل واقدی و ذهبی این جمله نیز اضافه شده است: «عمر که آنها را می‌زد رسول خدا دست او را گرفت و فرمود آرام باش عمر! بگذار گریه کنند (فأخذ النبیّ صلی الله علیه و آله بیده فقال: مهلًا یا عمر دَعْهُنَّ یَبْکین). «۲»

۳- باز احمد بن حنبل نقل می کند که عده‌ای از زنها در تشییع جنازه‌ای گریه می کردند، عمر آنها را منع نمود، رسول خدا فرمود: به حال خودشان واگذار؛ زیرا عزیز خود را تازه از دست داده‌اند، قلبشان اندوهگین و چشمشان گریان است (دَعْهُنَّ فَإِنَّ النَّفْسَ مُصَابَةٌ وَ الْعَیْنَ دَامِعَةٌ وَ الْعَهْدَ و الْعَهْدُ حَدیث). «۳»

۴- و بخاری در صحیح خود اشاره‌ای دارد به عکس العمل خلیفه دوم در مورد زنانی که در مرگ ابوبکر گرد آمده بودند. او می گوید: «وقد أخرج عمر أخت أبی‌بکر حین ناحَتْ». «۴»

مشروح این رخداد را طبری چنین نقل می کند: در مرگ ابوبکر عایشه مجلس عزایی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۰

بر پا نمود، عمر شخصاً به در خانه او آمد و شرکت کنندگان را از گریه کردن بر ابوبکر منع کرد، آنها چون به گفتار عمر گوش ندادند، به هشام بن ولید دستور داد وارد خانه شود و دختر ابی‌قحافه را به نزد وی بیاورد. عایشه به هشام گفت: «بخدا سوگند در این صورت خانه را بر سرت ویران خواهم کرد» عمر مجدداً به هشام دستور داد که داخل خانه شود و اوامر خلیفه را اجرا و امّ فروه، خواهر ابوبکر را در نزد وی حاضر نمود. عمر چند ضربه تازیانه بر پیکر امّ فروه نواخت که سایر شرکت کنندگان با دیدن این صحنه مجلس را ترک نموده و متفرق شدند (فأخرج أمّ فروة أخت أبی بکر إلی عمر فعلاها بالدرّة فضربها ضربات ...) «۱»

ابن ابی الحدید می گوید: اوّلین کسی که عمر در دوران خلافتش با تازیانه زد «امّ فروه» دختر ابی‌قحافه بود؛ زیرا وقتی ابوبکر از دنیا رفت، زنان بر وی گریه و شیون می‌نمودند، عمر چندین بار آنها را نهی نمود و چون آنان به گریه خود ادامه دادند، ام فروه را از میانشان بیرون کرد و با تازیانه بر وی زد، زنان دیگر با دیدن کتک خوردن امّ فروه متفرق شدند. «۲»

از این بررسی کوتاه، دو مطلب به دست می‌آید:

۱- این سختگیری خلیفه، در ارتباط با یک موضوع عاطفی همگانی و مورد ابتلای عموم و انعکاس قطعی آن در منابع و مآخذ معمول و رایج از حدیث و تاریخ که در طول قرنها مورد استفاده مستقیم و غیر مستقیم اهل سنت قرار گرفته است، در میان این گروه از مسلمانان همان بینش و فرهنگ را بوجود خواهد آورد و همان اثر را از خود بجای خواهد گذاشت که امروز شاهد آن هستیم.

بنابر این اگر گروهی از مسلمانان، گریه کردن را عملی زشت و ناپسند و گریه کنندگان را مرتکب عمل غیر مشروع و ناروا و افرادی دور از واقعیات می‌پندارند، یک امر طبیعی است و از آثار و ثمرات همان حقیقت تاریخی است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۱

۲- از این حقیقت تاریخی و سختگیری خلیفه، علت ایجاد بیت الأحزان در کنار بقیع و انگیزه انتخاب این محل برای گریه کردن حضرت زهرا علیه السلام روشن می‌شود؛ زیرا بدیهی است کسی که خواهر ابوبکر را بجرم گریه کردن در مرگ خلیفه اول مورد ضرب قرار می‌دهد و کسی که در حضور رسول خدا با ضرب تازیانه از گریه بانوان جلوگیری می‌کند در غیاب آن حضرت اجازه نخواهد داد بانویی در فراقش گریه و بر وی نوحه سرایی کند که:

«یا ابَتاهُ إلی جبرئیل نَنْعاهُ یا أبتاه جنّةُ الفردوس مأواه.» «۱»

ماذا عَلَیَّ مَن شمَّ تُرْبَةَ أحمد أنْ لا یَشُمَّ مدی الزّمان غوالیا

صُبَّتْ علیّ مصائبٌ لو أنّها صُبَّتْ علی الأیام صِرْنْ لیالیا «۲»

ب- اهتمام رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حفظ یاد و نگهداری قبر فرزندش ابراهیم و عثمان بن مظعون

دومین مطلبی که از سیره و سنت رسول خدا در مراسم دفن ابراهیم و عثمان بن مظعون به دست می‌آید و به عنوان یک وظیفه برای تمام مسلمانان ارائه و ترسیم شده است. اهتمام بر حفظ یاد و نگهداری آثار و قبور شخصیتهای مذهبی و کسانی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند و ارتباط دارند؛ زیرا به طوری که در مورد ابراهیم و ابن مظعون ملاحظه گردید، روش شخص پیامبر اکرم قولًا و عملًا و با گفتار و کردارش توجه به این جنبه و عنایت خاص به این خصوصیت بوده است:

بکار بردن جمله: «ادْفِنوا عثمان بن مَظْعون بالبقیع یَکُنْ لنا سَلَفاً» به هنگام مرگ وی و تکرار این جمله پس از مرگ ابراهیم و به فاصله هشت سال: «الحَقوهُ بِسَلَفِنا الصَّالح عثمان بن مظعون» و نصب کردن قطعه سنگ به دست مبارک خویش بر قبر ابن مظعون و تأکید بر این مطلب که: «یکون علماً لیدفن إلیه قرابتی» و همچنین «لأجْعَلَنَّکَ لِلْمتّقینَ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۲

إماماً» نموداری از اهتمام آن بزرگوار بر حفظ یاد ابن مظعون بعنوان «سلف صالح» و نمونه‌ای از یاوران با وفای آن حضرت که باید برای همه انسانها در طول قرنها به صورت الگوی زهد و تقوا و مبارزه و استقامت باقی بماند. همانگونه که قبر او باید به وسیله علامتی مشخص و اثری پایدار و بعنوان سمبلی گویا از این حقایق حفظ شود.

و باز انتقال پیکر ابراهیم از محله بنی مازن به داخل مدینه با آن تشریفات و به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای مراسم تغسیل و تکفین و تشییع و تدفین وی با نظارت مستقیم آن حضرت و نصب کردن سنگ و ریختن آب بر قبر او، همه حاکی از علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله بر حفظ و ابقای قبر ابراهیم و جلب توجه مسلمانان به سوی آن بوده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد جسد این طفل شانزده ماهه، به بقیع منتقل شود در صورتی که صحابه آن حضرت فکر می‌کردند پیکر او را در گورستان عمومی بنی مازن در خارج شهر و یا طبق فرهنگ آن روز و شرایط سنی ابراهیم، در گوشه باغی و یا در زیر درخت خرمایی به خاک بسپارند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون.»

آری او باید در بقیع و در گورستان رسمی شهر مدینه، که در آینده پیکر هزاران نفر از صحابه و یاران پیامبر و شخصیتهای علمی و محدثان و قاریان و تاریخ سازان را در آغوش خواهد گرفت، دفن شود تا یاد او در خاطره‌ها زنده و اثر قبر او در مرئی و منظر مسلمانان باقی بماند.

و این است شریعت و قانون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت در مورد فرزند شانزده ماهه‌اش ابراهیم و در مورد

یکی از یارانش به نام ابن مظعون.

پیروی مسلمانان از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله

مسلمانان هم بر این اساس و به پیروی از این سنت، از قرنهای اوّل اسلام برای حفظ یاد و آثار بزرگان دین و شخصیتهای مذهبی بر حفظ قبور آنان همت گماشتند و با این درک و بینش که رسول خدا همانگونه که در موضوع کسوف و گرفتگی آفتاب در روز

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۳

وفات ابراهیم، آنگاه که موجب تفکر بی‌اساس در میان بعضی از مسلمانان گردید، ایستاد و با ایراد خطبه‌ای از نفوذ بدآموزیهای فکری عقیدتی جلوگیری نمود ولیکن در جهت حفظ آثار و قبور عملًا مسلمانان را بر این امر هدایت و راهنمایی فرمود.

آری مسلمانان با الهام گرفتن از راه و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این که آثار و قبور متعلّق به بزرگان دین و آیین و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهدای اسلام با مرور ایام و گذشت زمان از بین نرود و از حوادث مختلف مصون و محفوظ بماند، بر روی چنین قبور احداث ساختمان و آنها را برای آیندگان حفظ و مشخص نمودند. و بطوری که در تاریخ حرم ائمه بقیع اشاره گردید، علاوه بر این که همانند پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجساد مطهر این امامان چهارگانه، از ابتدا در داخل ساختمان و در خانه متعلق به عقیل دفن شده‌اند این قبور و همچنین مشخصاً قبر حضرت حمزه از اواسط قرن دوم هجری دارای حرم و زیارتگاه عمومی بوده است که تاریخ صریح مبیّن این حقیقت و گویای این واقعیت است.

مسلمانان در مورد سایر شخصیتهای مذهبی نیز مانند قبور ائمّه چهارگانه اهل سنت از همین فکر پیروی نمودند و این سنت در طول تاریخ مورد عمل قرار گرفت و در این درک و بینش و در این اعمال و برنامه‌ها کوچکترین مخالفتی دیده نشده بود تا این که در اواخر قرن هفتم هجری شخصی بنام «محمد بن تیمیه» «۱» که دارای عقاید انحرافی در مسائل اساسی و در اصول و فروع اسلام بود به وجود آمد او به طوری که در اصل توحید دارای انحراف فکری و معتقد به تجسم بود احترام بر قبور بزرگان دین و آیین و ساختن گنبد و بارگاه در روی این قبور و احداث مسجد در کنار آنها و مسافرت نمودن بقصد زیارت، حتی زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را، نه تنها حرام و غیر مشروع بلکه کفر و الحاد پنداشته و هر مسلمان که این اعمال را انجام دهد کافر و خارج از اسلام و در صورت عدم

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۴

توبه، واجب‌القتل دانست و از بین بردن این قبور و گنبد و بارگاهها و حتی ویران ساختن مساجدی را که در کنار آنها ایجاد شده است واجب معرفی نمود.

عقاید وی که از سوی علما و دانشمندان جهان اسلام بعنوان عقاید انحرافی و مغایر با اعتقادات صحیح اسلامی محکوم شده بود، با مرگش و مرگ شاگردش ابن قیم به بوته فراموشی سپرده شد و نام وی توأم با نفرت و انزجار و افکار او جزء افکار ضد اسلامی و مخالف با اصول مسلم و ثابت، مطرح می‌گردید ولی پس از گذشت شش قرن، عقاید وی مجدداً به وسیله شخصی بنام «محمد بن عبدالوهاب» در «نجد» مطرح شد گرچه او هم مانند خود «ابن تیمیه» از سوی علمای اسلام مورد طرد قرار گرفت و در ردّ عقایدش کتابهایی به وسیله علمای اسلامی و حتی کتابی به وسیله برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» «۱» تألیف و منتشر گردید ولی همسویی او با بعضی از رؤسای قبایل عرب و پشتیبانی بعضی از کشورهای غربی که از طرفداران این فکر بودند، موجب گردید این گروه در منطقه حجاز به قدرت برسند که یکی از اقدامات اولیه آنان، پس از تسلط، تخریب و انهدام آثار و گنبد و بارگاههایی بود که در طول قرنها به وسیله مسلمانان به وجود آمده بود؛ آثاری که در مکه و مدینه به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان گرامیش متعلق بود، گنبد و بارگاههایی که در بقیع و معلّی و در شهر طائف از آن فرزندان و عشیره و اقوام و صحابه و یاران رسول

خـدا صـلی الله علیه و آله بود همه و همه بـا خاک یکسان گردیـد، به طوری که اگر وحشت و ترس از قیام مسـلمانان سراسـر جهان نبود، گنبد و بارگاه و قبر مطهّر حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله نیز از این جسارت مستثنی نمی‌شد. بهر حال اگر سنگ قبری که به وسـیله رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبر عثمان بن مظعون نصب شده بود برای مروان بن حکم قابل تحمل نبود و بر قبر عثمان بن عفان منتقل نمود. وجود آثار و ضـریح قبور فرزنـدان و اقوام رسول خدا صـلی الله علیه و آله برای این پیروان خط مروان، آنچنان سخت و غیر قابل تحمل بود که نه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۵

تنها این آثار را به محل دلخواه خود منتقل ننمودند و یا بعنوان ارزشـمندترین آثار مذهبی تاریخی و قدیمی‌ترین آثار هنری اسلامی، در یکی از متاحف و موزه‌های دنیا نگهداری نکردند بلکه همه آنها را به آتش کشیده و یا قطعه قطعه نمودند که اینک کوچکترین اثری از این آثار گران‌بها باقی نیست.

اشکال و پاسخ آن:

در اینجـا مطلبی است که ممکن است پیروان ابن تیمیه آن را مسـتمسک خـویش قرار دهنـد و انـدیشه و عمـل خود را بـا آن توجیه نمایند:

اشکال: گرچه عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حفظ قبر ابن مظعون و ابراهیم از نظر حدیث و تاریخ مسلّم و ثابت است و جای انکار نیست ولیکن عمل آن حضـرت یک کار بسـیط و ساده‌ای بیش نبوده است؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر روی قبر خاکی و معمولی قطعه سنگی نصب نمود و یا با ریختن آب بر استحکام آن افزود ولی در این قبرها نه از گچ و آجری خبری بود و نه از گنبـد و بارگـاه و نه از شـمع و چراغ، بنـابراین، وضع موجود در حرمهـا و زیارتگاهها کجا؟ و آن عمل رسول خـدا و قبرهای موجود در زمان آن حضرت کجا؟

پاسخ: پس از ثابت شدن مشـروعیت حفظ قبور و ابقای آثار شخصیتهای مذهبی و بلکه استحباب آن به وسیله عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقّق اصل موضوع از نظر حـدیث و تاریـخ، کیفیت و جزئیات آن قهراً تابع شـرایط زمانها و مکانها خواهـد بود و از اینجـاست که در دوران سـخت اقتصـادی آن روز، نیـل به این هـدف بیش از آنچه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله انجام داد متصور نیست؛ زیرا در شـرایطی که بجای کفن کردن بر پیکر تک تک شـهدای احد پیکر دو شـهید را در یک قطعه کفن می‌پیچند. «۱» در جایی که برای پیکر شخصـیتی مانند حضـرت حمزه علیه السلام تنها از یک قطعه نمد کوچک استفاده می‌کنند و در اثر کوتاه بودن آن پاهای

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۶

مبارکش را با علفهای بیابانی می‌پوشانند. «۱»

هنگـامی که میهمـانی به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وارد می‌شود، تمـام همسـران آن حضـرت اظهار می‌دارنـد: در حجره آنان غذایی بجز آب وجود ندارد و آنگاه که این مهمان با دعوت بعضـی از صـحابه به خانه او وارد می‌شود منحصـراً با غذای مختصـری که جهت اطفال تهیه شده است، پذیرایی و برای اختفای این سـرّ، چراغ منزل خاموش می‌شود و همه اعضای خانواده با شکم گرسنه شب را سحر می‌کنند. و آیه شریفه: وَیُؤْثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بهمین مناسبت نازل می‌گردد و ... «۲»

آری در این شرایط سخت اقتصادی که در دوران حیات رسول خدا بر مردم مدینه حاکم بود، پرداختن به جزئیات بیشتر، امکان پذیر نبود، همانگونه که در مورد مسـجدالنبی صـلی الله علیه و آله و قبر شـریف آن حضرت که از اهمیت بالایی برخوردار بودند توجه به جزئیات امکان‌پذیر نبوده است.

نگاهی به چگونگی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر شریف آن حضرت:

برای روشن شدن این مطلب نگاهی گذرا داریم به چگونگی ساختمان مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و بساطت و سادگی آن در زمان آن حضرت تا دوران عثمان، همچنین نگاهی بر چگونگی قبر شریف رسول اللَّه صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن بزرگوار:

آنچه از تاریخ و حدیث «۳» در کیفیت ساختمان مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست می‌آید این است که ساختمان این مسجد در مرحله اول عبارت بود از یک دیوار کوتاه یک خشتی و بدون سقف که پس از جنگ خیبر و با افزایش مسلمانان، مسجد تجدید بنا گردید و توسعه یافت. در این مرحله دیوارهای آن نیز بجای یک خشت با دو خشت خام

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۷

بالا رفت و کف آن را بجای فرش و حصیر، شنهای نرم پوشانده بود و طبق مضمون احادیث متعدد در بعضی از فصول سال، تابش مستقیم آفتاب سوزان مدینه نماز گزاران را شدیداً ناراحت می‌نمود. به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمله «اذا اشتد الحرّ فابردوا عن الصلوهْ» «۱»

اجازه داد اقامه نماز تا فروکش کردن گرما و برگشت سایه به تأخیر افتد.

ولی بازهم فشار گرما موجب گردید که صحابه آن حضرت درخواست کنند برای مسجد سقفی ایجاد شود و آن حضرت هم با این درخواست موافقت نمود و دستور ایجاد سقف بر روی مسجد را صادر فرمود. «۲» اینجا بود که چند ستون از درخت خرما در کف مسجد نصب و روی آن با برگ خرما و علفهای بیابانی پوشانده شد و چون بهنگام بارندگی، آب به داخل مسجد فرو می‌ریخت صحابه مجدداً عرضه داشتند: یا رسول اللَّه:

«لَوْ أَمَرْتَ بِالْمَسْجِدِ فَطُيِّنَ»؛ «دستور بدهید روی سایه بان مسجد، گل اندود شود» رسول خدا فرمود: «لا عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى عليه السلام» «۳»

نه، سایه بانی باشد مانند سایه‌بان موسی علیه السلام.

در روایتی آمده است: برای حفظ برگها و علفهای خشک سایه بان مسجد، در مقابل باد و طوفان در بعضی قسمتهای آن خاک رس ریخته شد، به طوری که بهنگام باران شدید، همان خاکها بصورت گل به داخل مسجد فرو می‌ریخت و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آب گل آلود نماز می‌خواند و اثر گل در پیشانی مبارکش دیده می‌شد.

شن‌ریزی کف مسجد:

در سنن ابوداود با سند از ابی‌الولید چنین نقل شده است که از عبداللَّه بن عمر سؤال کردم علت این که کف مسجد با شن مفروش گردیده است، چیست؟ عبداللَّه پاسخ داد که یک شب در مدینه باران شدیدی آمد و کف مسجد را گل فرا گرفت. بعضی از نمازگزاران برای این که آلوده به گِل نشوند مقداری شن به همراه خود آوردند و به زیر پای خود

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۸

ریختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اتمام نماز با مشاهده این عمل فرمود: «ما احسن هذا؟»؛ «عجب کار خوبی بود!» «۱»

ولذاسایر صحابه نیز از این عمل پیروی و بدین طریق کف مسجد شن ریزی گردید.

بهر حال تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد با همان دیوار خشتی و سایه‌بانی از شاخ و برگ خرما و علفهای بیابانی بجای سقف باقی ماند و طبق مضمون روایات، در دوران ابوبکر و عمر نیز با این که در مسجد و سقف آن تغییر و تجدید به عمل

آمد ولی همین وضع ادامه یافت تا این که در دوران خلافت عثمان که مسجد توسعه پیدا نمود در اساس بنا و در کیفیت سقف آن هم تغییر داده شد.

این موضوع در صحیح بخاری و سنن ابی‌داود از عبداللَّه بن عمر چنین نقل شده است که: مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران آن حضرت خشت خام و سقف آن از شاخ و برگ خرما بود. در دوران ابوبکر در اثر فرسودگی بعضی از قسمتهای آن، با همان وضع سابق تعمیر و مرمت گردید؛ همانگونه که عمر نیز در دوران خلافتش چنین کرد و در کیفیت آن تغییری نداد ولی عثمان که خواست مسجد را توسعه دهد دیوارهای آن را با سنگ و آجر و سقفش را با تخته‌های محکم بنا نمود. «۲»

روشنایی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله:

در سنن ابن ماجه از ابوسعید خدری نقل می‌کند که او می‌گفت: «أوّل مَنْ أسرج فی المساجد تمیم الدّاری»؛ «۳»

«اوّلین کسی که روشنایی و چراغ را در مساجد معمول داشت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۶۹

تمیم داری بود.» از این روایت معلوم می‌شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد آن حضرت دارای چراغ و روشنایی نبود قرائن حدیثی و تاریخی دیگر نیز مؤید این معنا است، زیرا تا آنجا که ما بررسی نمودیم در این مورد هیچ مطلبی بجز آنچه در باره تمیم داری نقل گردید، بدست نیامد و به طوری که ملاحظه فرمودید شرایط زمانی و کیفیت ساختمان مسجد نیز همین را ایجاب می‌کند.

و اما کیفیت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله:

در سنن ابوداود به طریق عمرو بن عثمان از قاسم «۱» نقل می‌کند که بر عایشه وارد شدم و گفتم عمّه! اجازه بده قبر رسول خدا و دو صحابه‌اش را از نزدیک ببینم. او قبر را به من نشان داد که نه چندان مرتفع بود و نه چسبیده به زمین و روی آنها با شنهای بیابانی قرمز رنگی پوشیده بود (الحمراء فَکَشَفَتْ لی عَن ثلاثهْ قبورٍ لا مُشرِفَةٍ وَ لا لاطِئَةٍ مبطوحهْ بِبَطْحاء الْعَرْصهْ الْحَمْراء). «۲»

این بود اجمالی از کیفیت ساختمان مسجد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله تا دوران خلیفه سوم، و این بود کیفیت قبر شریف آن حضرت که تدریجاً و به تناسب هر دورانی متحول گشته و توسعه و استحکام یافته و زیباسازی مسجد و حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله به وضع کنونی رسیده است و امروز این مسجد از نظر وسعت و زیبایی و از نظر استحکام و ظرافت در میان تمام مساجد و معابد دنیا اولین مسجد می‌باشد. همانگونه که حرم شریف نبوی صلی الله علیه و آله با آن عظمت و شکوه و با آن مأذنه‌های سر به فلک کشیده‌اش و با آن گنبد سبز رنگش چشمها را خیره و دلها را به سوی خود جلب نموده است.

خلاصه پاسخ این که: اگر سادگی قبور در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله دلیل بر نفی وضع موجود و متداول در حرمهای شخصیتهای اسلامی باشد باید در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و همه مساجد و معابد نیز از این روش و از این نوع تفکر پیروی نمود و تحول و تغییر این

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۰

مسجد را که در طول چهارده قرن به وسیله بزرگان و شخصیتهای اسلامی و با نظارت مستقیم علما و دانشمندان تکامل یافته است، تخطئه و بجای توسعه و زیباسازی این بنای باشکوه بر تخریب و انهدام آن اقدام و حالت اولیه‌اش را حفظ نمود.

آیا پیروان ابن تیمیه می‌توانند این فکر و اندیشه را بپذیرند و این راه و روش را تأیید نمایند؟!

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۱

درس چهل و یکم: «حج و رهبری» (غدیر)

اشاره

محمّد تقی رهبر

از جمله مسائلی که به نحو عمیق و گسترده با حج و ریشه‌های تاریخی آن در ارتباط است، مسأله رهبری یا «امامت و ولایت» است. شایان تأمل است که واژه «امام» با بار معنوی و جایگاه والایی که دارد، برای نخستین بار در قرآن کریم برای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام عنوان شده است: وَاذِ ابتلی إبراهیمَ ربُّه بِکلماتٍ فَأَتَمَّهُنّ قال انّی جاعِلُکَ للنّاسِ إماماً ... «۱»

و آنگاه درباره تنی چند از پیامبران بزرگ، از فرزندان ابراهیم مطرح گردیده است و جعلناهُمْ أئِمَّةً یَهدُونَ بأمرِنا ... «۲»

و نیز در موارد دیگری که ریشه در فرهنگ ابراهیمی دارد.

بدین ترتیب اگر ابراهیم، بنیانگذار حج در برهه‌ای خاص از تاریخ بشر بود، همو طلایه‌دار امامت و نخستین کسی است که بدین منصب مفتخر گردید و امام و اسوه پیامبران بعد از خود شد.

ناگفته نماند که «امام» و «ائمه» به مفهوم لغوی، درباره پیشوایان ضلال و گمراه نیز کاربرد دارد که با این مفهوم خارج از بحث فعلی ما می‌باشد؛ مانند آیه: فقاتِلوا أئِمَّةَ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۲

الکُفْرِ. «۱» و جعلناهم أئمّةً یَدْعون الَی النّارِ. «۲»

۱- شأن و منزلت امامت

چنانکه از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به‌دست می‌آید، امامتِ حق بزرگترین موهِبتی است که خداوند به جمعی از بندگان خالص و برگزیده خود عطا کرده و این منصب در وضعیت خاص و ویژه‌ای قابل دسترسی و تحقّق می‌باشد. «صبر» و «یقین» دو عنصر اساسی این شرایطاند؛ همانگونه که از آیه کریمه: وجعلناهُمْ أَئمّةً یَهْدُونَ بِأمرِنا لمّا صَبَروا و کانوا بآیاتنا یوقِنون «۳» اشاره دارد.

صبر و استقامت در انجام رسالت و مسؤولیت که ثمره یقین به آیات الهی و شهود عینی حقایق است. هرگاه ایمان و یقین با مراتب عالیه‌اش برای انسان حاصل آمد، بی‌شک در برابر شداید و مصایب، آزار دشمنان و ناملایمات راه، در برابر سستی و پیمان شکنی همراهان و یاران نیمه‌راه، صابر و شکیبا خواهد بود و بار تعهد و مسؤولیّت را با قلب و قدمی استوار بدوش خواهد کشید.

خداوند، پیامبران «اولواالعزم» را اسوه صبر و پایداری دانسته و پیغمبر گرامی اسلام را بر تأسی به آنان در صبر و شکیبایی فرا خوانده است؛ فاصبِرْ کما صبرَ اولُوا العزمِ مِنَ الرُّسُلِ «۴»

یکی از این طلایه‌داران، حضرت ابراهیم است که در پرتو کمال یقین و صبر، به مقام امامت برگزیده شد و این هنگامی بود که با پذیرش عبودیت مطلق و خالص حق، به نبوّت ره گشود و از نبوت به رسالت و از رسالت به خلّت ارتقا یافت «۵» و شرایط احراز امامت فراهم گردید و در محبت و خلّت نسبت به معبود، از کوره حوادث سربلند بیرون آمد که دشوارترین عقبه آن، ماجرای ذبح اسماعیل علیه السلام بود که در سن کهولت و در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۳

سرزمین منا به نمایش گذاشت؛ آزمایشی که می‌توانست پشت انسانهای مقاوم را خم کند، اما خلیل خدا با تصدیق آیات الهی و تسلیم در برابر فرمان او، چهره در هم نکشید و چابک و مصمم با دست خویش و با قامتی استوار، کارد بر گلوی فرزند دلبندش

اسماعیل نهاد تا ندای آسمانی يَا إِبْرَاهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا «۱»
را شنید و ماجرای امتحان آن پدر و پسر خاتمه یافت و بدینگونه ابراهیم شایستگی آن پاداش عظیم را یافت که امام خلق باشد: إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ. «۲»
حضرت رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند ابراهیم را پس از نبوت و خلّت به امامت برگزید، این سوّمین مرتبه و فضیلتی بود که خداوند او را در خور تشریف آن گردانید و بدین وسیله نام و آوازه‌اش را بلند ساخت و فرمود: همانا تو را به امامت مردم برگزیدم»؛ «إنَّ الإمامةَ خَصَّ اللَّهُ عزّ و جلّ بها إبراهيمَ الخليلَ بعد النبوّةِ و الخُلَّةِ مَرْتبَةً ثالثةً و فضيلةً شرّفَهُ بها و أشادَ بها ذِكْرَهُ فقال: إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً.» «۳»

۲- شرط احراز امامت

مقام امامت و پیشوایی و شایستگی برای هدایت خلق تحت امر الهی، چیزی نیست که برای هر کس قابل دسترسی باشد، از اینرو می‌بینیم هنگامیکه بشارت الهی در خصوص امامت ابراهیم بدو می‌رسد، از شدّت وجد و اشتیاق عرضه می‌دارد: آیا از ذریّه من نیز کسانی هستند که به امامت برگزیده شوند؟ و آنگاه پاسخ می‌شنود که امامت عهد الهی است و ستمکاران شایستگی تصدی آن‌را ندارند، هرچند از دودمان تو باشند؛ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِی قَالَ لَايَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ. «۴»
باری امامت امانت گرانسنگ الهی است و حاملان آن کسانی هستند که از شایستگی حمل این امانت و خلافت خداوندی برخوردار باشند، نه انسان‌های «ظلوم و جهول»؛
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۴
چه؛ آنها غاصبانی هستند که گستاخانه خود را در معرض چنین امتحانی قرار داده و با قهر و غلبه و تزویر به حریم امانت الهی خیانت کرده و آن را به قبضه درآورده‌اند.
حضرت علی بن موسی‌الرّضا علیه السلام در حدیث مفصّلی به تبیین این مطلب پرداخته که بخشی از آن چنین است:
«آیه لا ینال عهدی الظّالمین امامت هر ستمگری را تا روز قیامت مردود شمرد و به برگزیدگان خالص خدا منحصر ساخت. آنگاه خداوند ابراهیم را به آن گرامی داشت و به کسانی از ذریه او که اهل صفا و اخلاص و تقوا و طهارت بودند اختصاص داد و فرمود: وَوَهَبْنا له إسحاقَ و يَعقوبَ نافِلَةً و كُلّا جعلنا صالحينَ. و جعلناهُمْ أئِمَّةً يهدونَ بأمرنا و أوحَينا إليهم فِعْلَ الخيرات و إقام الصلاةِ و كانوا لنا عابِدِينَ. «۱»

۳- امامت در ذریه ابراهیم

امام رضا علیه السلام در ادامه سخن پیشین خود می‌فرماید: امامت در ذریه ابراهیم علیه السلام جریان یافت و نسلی از نسلی و قرنی از قرنی آن را به ارث می‌برد تا آن‌که خدای متعال آن را به پیامبر اسلام میراث داد و در این خصوص فرمود: انَّ أولى النّاس بابراهيم للّذينَ اتَّبَعُوهُ و هذا النبيُّ و الّذين آمنوا و اللَّه وليُّ المؤمنينَ. «۲»
بدینسان امامت به‌طور کامل در اختیار آن حضرت قرار گرفت تا آن را به علی علیه السلام سپرد و به ترتیب در میان برگزیدگان از ذریه و دودمان آن حضرت، که از موهبت علم و ایمان برخوردار بودند، جریان یافت. خداوند در این خصوص فرمود: و قالَ الّذينَ أوتوا العِلْمَ و الإيمانَ لقد لبِثْتُم فی كتابِ اللَّه إلى يَومِ البَعْثِ. «۳»
بنابراین امامت تا روز قیامت به علی و فرزندان علی اختصاص دارد؛ زیرا بعد از محمّد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست. پس این جاهلان از کجا به دلخواه خود کسان دیگری را برگزیدند؟! امامت منزلت انبیا و میراث اوصیا است. امامت خلافت خداوند و

خلافت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۵

رسول‌اللّه و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. «۱»

فرستاده گرامی خدا، هنگام بازگشت از حجّةالوداع، در غدیر خم، ضمن خطبه تاریخی خود فرمودند:

«معاشِرَ النّاسِ! إنّی أدَعُها إمامةً وَوراثةً فی عَقِبی إلی یَومِ القِیامةِ ...». «۲»

«هان، ای گروه مردم! من امر خلافت و رهبری را به صورت امامت و وراثت در دودمان خویش تا روز قیامت به ودیعه می‌نهم ...».

این است ریشه امامت و مسیر تاریخی آن که به اجمال از نظر گذشت. مقصد اصلی ما بسط سخن در مسأله امامت نیست بلکه اشارتی است گذرا به تناسب ارتباط امامت با حضرت ابراهیم؛ یعنی بنیانگذار حج و نقشی که امامت در شکل‌گیری حقیقت حج و سرنوشت امت دارد که توضیح آن را خواهیم داد.

۴- مسأله ولایت

«ولایت» بُعد عملی امامت و یکی از شؤون امام است. ولایت، پرتو ولایت الهی و تالی تلو آن است؛ إنّما ولیّکُمُ اللَّهُ ورسولُهُ و الّذینَ آمنوا. «۳»

آن کس را که خداوند منصب امامت داده، ولایت خلق را بدو سپرده است. ولیّ خدا بر خلق قیمومیّت دارد و از آن‌رو که از سرچشمه وحی مدد می‌گیرد و به مصالح خلق واقف و به خصلت «علم و عدل» آراسته است، نسبت به مردم از خودشان اولویت دارد؛ النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. «۴»

ولایت امانت بزرگ الهی است که آسمان و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن سرباز زدند، اما انسان، این موجود شگفت آفرینش و اعجوبه هستی، آن را پذیرفت و هرچند گروهی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۶

از انسانها که قرآن از آنها به «ظلوم» و «جهول» «۱» تعبیر نموده، حق چنین امانتی را ادا نکردند، اما انسان کامل، با بی‌کرانگی در علم و عمل و کمالات نفسانی و مؤمنان صادق با پذیرش مسؤولیت و تعهد و تسلیم مطلق، این بار گران را به دوش کشیدند و هر کسی شایستگی آن را ندارد. امام هشتم علی بن موسی‌الرضا علیه السلام می‌فرماید:

«الأمانةُ الوِلایةُ مَنِ ادَّعاها بِغَیرِ حَقٍّ فقد کَفَرَ»؛ «۲»

«امانت همان ولایت است، هرکس به ناحق دعوی آن کند کافر شده است.»

پایبندی به تعهّدات الهی و فنای در حق، معیاری است که امانتدارانِ صادق را از مدعیان کاذب تفکیک می‌کند، تا سیه‌روی شود آن‌که در او غش باشد.

بدیهی است که طبق کتاب و سنت، حاملان بار امانت الهی در مرحله نخست علی علیه السلام و فرزندان او می‌باشند که پذیرش ولایت آنان بر همگان فرض است. اسحاق بن عمار با یک واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در تفسیر آیه إنّا عَرَضْنا الأمانةَ عَلَی السَّماواتِ والأرضِ و الجِبالِ فأبَیْنَ أنْ یحمِلْنَها وأشفَقْنَ مِنها وحَمَلَها الإنسانُ إنَّه کانَ ظلوماً جهولًا «۳»

فرمود: «هی وِلایةُ أمیرالمؤمنینَ علیه السلام» «۴»

یعنی آن امانتی که به آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد و آنها از حمل آن سرباز زدند و هراسان شدند اما انسان آن را پذیرفت، عبارت است از ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام.

در روایت دیگر از سخن امام محمد باقر علیه السلام چنین آمده است: خداوند از شیعیان ما در ولایت ما پیمان گرفت، در حالی که

در عـالم ذر بودنـد همان روز که جهت اقرار به ربوبیت خـدا و نبوت محمـد صـلی الله علیه و آله پیمان گرفت»؛ «إن اللَّهَ أخَذَ میثاقَ شیعَتِنا بِالولایَهِ وهم ذَرٌّ یومَ أخَذَ المیثاقَ علی الذَّرِّ بالإقرارِ للَّهبالرّبوبیّهِ و لُمحَمّدٍ بالنُّبُوَّهْ». «۵»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۷

هرچنـد در تفسـیر «امـانت» دیـدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد، اما بارزترین مصـداق آن، طبق روایات، همانا ولایت امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین است.

بنـابه روایـات وارده از ائمه علیهم السـلام: آنچه در قرآن کریم به عنوان «ولایت الهیه، امانت ربوبی، هـدایت واقعی طریق حق، قـدم صدق، صـراط مسـتقیم، عبودیت و تسلیم و موعظه خداوندی» و امثال آن عنوان گردیده است، مصداق بارزش، ولایت ائمه طاهرین است. و آنچه به عنوان: «اسـتکبار، کفر، ضـلالت، نفاق، انکار، همگامی با شـیطان» و مانند اینها ذکر شده، بارزترین مصداقش انکار این ولایت است. «۱» دلیـل آن روشن است؛ چه، اگر از حریم ولا-یت اهـل‌بیت گامی فروتر یا فراتر نهاده شود جز ضـلالت و فسق و فساد چیز دیگری وجود ندارد. شواهد عینی این مدعا را در اعمال دوستان و دشمنان اهل‌بیت می‌توان دید.

۵- اعلام ولایت در حج

مسأله امامت و ولایت اهل‌بیت تا بدانجا اهمیت داشت که در حجهٔالوداع، در مسجد خیف، جبرایل امین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمان خداوند را در ابلاغ خلافت و وصایت علی، امیرالمؤمنین علیه السـلام رسانید «۲» و در غدیر خم نیز بار دیگر بر آن تأکیـد ورزیـد و پیامبر به فرمان الهی در جمع زائران خانه خـدا که عددشان را از هفتاد هزار تا صد و بیست هزار نفر گفته‌اند، به طرح آن پرداخت و با این‌که از همان آغاز بعثت بر مسأله وصایت و خلافت، به عبارات و صور گوناگون تأکیـد ورزیـده بودنـد، در آخرین سال عمر مبارکشان و در یک اجتماع بی‌نظیر، از وجوه مسـلمین که از بلاد اسـلامی به حج آمده بودند، در غدیرخم (که سرزمیـن معروفی است، نزدیـک جحفه)، طی خطـابه‌ای غرّا و طولا-نی آن را عنـوان فرمودنـد و بر این مسـأله حیـاتی از مردم پیمـان گرفتند و قرآن کریم

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۸

ابلاغ ولایت و خلافت را بـدانسان اهمیت داد که بدون تبلیغ آن، رسالت ناقص و ابتر بود؛ یا أَیُّها الرَّسولُ بَلِّغْ ما انزِلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ و انْ لم تفعلْ فما بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. «۱»

ولایت و امامت، اصل اسـتواری بود که طمع کافران را، که چشم امید به نابودی اسـلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند، به یأس و نومیـدی مبـدّل ساخت و از اینروی «اکمال دین» و «اتمام نعمت» بدان بسـتگی دارد؛ الیَوم یَئِسَ الّذینَ کَفَروا مِن دینِکُم فلا تخشَوْهُم و اخْشَوْنِ الیومَ أکملتُ لکم دینَکُم و أتْمَمْتُ علیکُمْ نِعْمَتِی و رضیتُ لکُم الإسلامَ دیناً «۲»

و این بـدان معنا است که تنها در سایه ولایت می‌توان به بقای اسـلام در سـیمای واقعی‌اش امیـدوار بود و بدون آن، کفار زمینه نفوذ در اسلام را خواهند یافت.

بـه هر حـال، ایـن واقعـه مهـم تـاریخی در عصـر درخشـان رسـالت و آخرین سـال حیـات مقـدس رسـول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله در حجـهٔالوداع، گواه صـادق دیگری است بر اهمیّت مسـأله رهبری و مسائـل حکومت و زعامت دینی و سیاسـی مسـلمین که بنیانگـذار اسـلام حضـرت محمد صلی الله علیه و آله بدان قیام و اقدام کرد و در حضور حاجیان و زائران بلاد برای تبلیغ مهمترین رکن معنوی اسـلام پس از توحید و نبوت؛ یعنی امامت و ولایت، بهره گرفت. چه، در وضـعیت عصر رسالت، فرصتی مناسب‌تر از این و اجتماعی انبوه و باشکوه و مؤثرتر از آن وجود نداشت که پیامبر اسلام تکلیف امر رهبری امت را پس از خود روشن سازد.

۶- پیام غدیر خم

محور اصلی خطبه غدیر، تبیین مسأله امامت و خلافت بعد از رحلت پیامبر خدا و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۷۹

در آینده تاریخ بود. در بخشی از این خطابه، با توجه به مسأله امامت و انحصار آن به علی علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام آمده است:

«هان! ای مردم، من آن را به عنوان امامت و وراثت در دودمان خود تا روز قیامت به ودیعه می‌نهم. من آنچه را به ابلاغش مأمور بودم رساندم تا بر حاضر و غایب و آن‌که شاهد بوده و یا نبوده و آن کس که زاده شده یا آن‌که زاده نشده تا قیام رستاخیز حجت باشد. پس حاضر به غایب برساند و پدر به پسر اعلام دارد تا هنگامی که قیامت بپا شود.»

امامت و ولایت، زعامت بی‌قید و شرط ظاهری و باطنی مسلمانان است که خداوند این منصب را به افراد واجد شرایط رهبری سپرد تا حیات معنوی ومادی امّت قوام گیرد.

امامت و ولایت تنها راه مستقیم به سوی حق و معیار شناخت اسلام و عامل رهایی از چنگال سلطه‌گران غاصب است. امامِ حق، تنها تکیه‌گاه مطمئنی است که امت می‌تواند زمام دین و دنیای خود را بدو بسپارد و حیات اخلاقی و نظام سیاسی و اجتماعی خود را در پرتو آن به نحو مطلوب شکل دهد. بدون امام، جامعه اسلامی بی‌صاحب و سالار و بدون معلم و مربی است.

امامت و ولایت علاوه بر جنبه معنوی، عرفانی، اخلاقی و فرهنگی، بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد و حسن انتظام امور امت بدان وابسته است. چنانکه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درحدیث جامع ومفصّلی به ابعاد تأثیر و نقش امام در سرنوشت اسلام و مصالح امت و جایگاه و شؤون ولی امر در این مسأله پرداخته‌اند که بخشی از آن چنین است:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ صَلاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلامِ النَّامِی وَ فَرْعُهُ السَّامِی بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الصِّیَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِیرُ الْفَیْءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْکَامِ وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ». «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۰

«امامت، زمامداری دین و انتظام امور مسلمین و سامان بخش دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، شالوده استوار اسلام و شاخه بلندپایه آن می‌باشد.

تمامیت و کمال نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و فزونی غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و دفاع از مرزها و سرحدات، به وجود امام بستگی دارد ....»

هیچیک از اعمال و فرایض، بدون ولایت، روح و مفهوم ندارد و در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و ره به بیراهه می‌برد و انسان‌ها را به کعبه مقصود نمی‌رساند. ولایت راز قبولی عبادت و بندگی است و والی، هادی و راهبر و دلیل این راه. بنابراین هر عملی که فاقد این رهبری باشد حرکتی است کور و بی‌هدف و بسا انحرافی و گمراه کننده.

۷- جایگاه ولایت در اسلام

به این دلائل است که روایات، آن همه بر ولایت پای فشرده و در میان دعائم و شعائر اسلام، از «ولایت» به عنوان «ستون اصلی دین» یاد کرده است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«بُنِیَ الْإِسْلامُ عَلَی خَمْسٍ عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلایَةِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلایَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَکُوا هَذِهِ یَعْنِی الْوَلایَةَ» «۱»

و در روایت دیگر از قول آن حضرت آمده است: «وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلایَةِ یَومَ الْغَدِیرِ». «۲»

«اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شد، برنماز، زکات، روزه، حج و ولایت و بر هیچیک از اینها چون ولایت توصیه نشده است، اما مردم چهار چیز را گرفتند و ولایت را رها ساختند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَثَافِیُّ الْإِسْلامِ ثَلاثَةٌ الصَّلاةُ وَ الزَّکَاةُ وَ الْوَلایَةُ لا تَصِحُّ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۱

إِلَّا بِصَاحِبَتَیْهَا». «۱»

«سنگهای زیرین اسلام سه چیز است: نماز، زکات و ولایت که هیچیک از اینها بدون دیگری صحیح نیست».

و نیز آن حضرت، در روایت دیگر از ولایت و محبت اهل‌بیت به عنوان اساس و بنیاد اسلام یاد می‌کند: «لِکُلِّ شَیْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ». «۲»

۸- نقش کلیدی ولایت

در برخی از این روایات به فلسفه و راز این موضوع اشاره شده که چرا ولایت برترین اعمال است و بدون آن اعمال عبادی ارزش ندارند. زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه زرارهٔ می‌پرسد: کدامیک از اینها برتر است؟ امام پاسخ می‌دهد: ولایت افضل است؛ چراکه ولایت کلید آنها است و والی دلیل و رهنما و مبین و مفسر آنها. «لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِی هُوَ الدَّلِیلُ عَلَیْهِنَّ» آنگاه به شرح بیشتر این موضوع پرداخته و در بخش دیگر از سخن می‌فرماید:

«ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْیَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ...»

«بلندای قلّه هر چیز و کلید و درب ورود به اشیا و خشنودی خداوند در اطاعت امام است بعد از شناخت و معرفت او. خدای متعال می‌فرماید: آن کس که پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و آن‌که روی برتابد ما تو را نگهبان او نساخته‌ایم، اگر مردی شب را به قیام و روز را به صیام بگذراند و همه دارایی خود را انفاق کند و در تمام عمر حج بجای آورد اما ولایت ولیّ خدا را نشناسد و تسلیم آن نباشد و اعمال خود را به رهنمود وی انجام

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۲

ندهد، از خدای بزرگ حق مطالبه پاداشی ندارد و اصولًا از اهل ایمان نیست ...». «۱»

در روایت دیگر آمده است که یکی از یاران امام صادق علیه السلام بنام «عیسی بن سرّی» از آن حضرت ارکان و مبانی اسلام را می‌پرسد امام در پاسخ می‌فرماید: «شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار به آنچه او از نزد خدا آورده و زکات و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله که خداوند بدان فرمان داده است. راوی می‌پرسد آیا ولایت را برتری است برای کسی که آن را بشناسد؟ امام صادق علیه السلام پاسخ می‌دهد: آری، خداوند می‌فرماید: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و پیروی کنید از پیامبر و اولی‌الأمرتان»؛ «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ». «۲»

و پیامبر گرامی می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً». «۳»

«آن کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است» (این امام) پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام بود اما دیگران می‌گویند: معاویه بود و پس از علی حسن و بعد از وی حسین علیهم السلام بود، اما دیگران گفتند: یزید بن معاویه بود. و اینها برابر نیستند و تفاوت آنها بر کسی پوشیده نیست.

آنگاه امام صادق علیه السلام سکوتی کرد و سپس فرمود: باز هم بگویم؟ راوی عرضه داشت: بفرمایید، فدایت شوم. امام فرمود: «سپس علی بن الحسین علیهما السلام امام بود و بعد از وی محمد بن علی اباجعفر علیهما السلام و قبل از أبی‌جعفر علیه السلام (امام باقر علیه السلام) مردم مناسک حج و حلال و حرام دینشان را نمی‌شناختند و آن حضرت ابواب معرفت را بر آنان گشود و احکام و مناسک حج را بیان فرمود و حلال و حرامشان را روشن ساخت و مردم دانستند که به آنها نیاز دارند و دیگران نمی‌توانند نیازشان را رفع کنند و بدین منوال امر (امامت) جریان دارد و زمین از امام خالی نمی‌ماند و هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد به مرگ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۳

جاهلی مرده است و بیشترین چیزی که هر کسی بدان محتاج است، آنگاه که جان به حلقوم می‌رسد، این‌است که بگوید: «راهی درست و آیین نیکو را برگزیدم». (یعنی اقرار به ولایت کردم). «۱»

روایات دراین‌باره بسیار است که در اینجا به نقل دو روایت بسنده می‌کنیم:

حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام می‌پرسد که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«کسی‌که بمیرد و امام خود را نشناسد مرگش مرگ جاهلیت است؟» حضرت پاسخ می‌دهد: آری. راوی می‌پرسد: آیا مقصود، جاهلیت قبل از اسلام است یا جاهلیت به معنای عدم معرفت امام؟ حضرت در جواب می‌فرماید: «جاهلیت کفر و نفاق و ضلالت»؛ «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ مَاتَ لا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلالٍ». «۲»

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ ...».

«هر آن کس که به بندگی خدا تن دهد و خود را در عبودیت به رنج افکند اما امامی از جانب خداوند نداشته باشد، سعی و تلاشش پذیرفته نیست و او گمراهی است سرگردان و خداوند از اعمال او بیزار است».

امام سپس با بیان تمثیلی در این خصوص می‌فرماید: چنین کسی به گوسفندی می‌ماند که چوپانش را گم کرده و از گلّه خود بریده شده و روز را در حیرت بسر برد و چون شب رسد گلّه بیگانه‌ای ببیند و به آن گله بپیوندد و شب را با آنها بسر برد و هنگام صبح ببیند چوپانش نیست بار دیگر سرگردان شود و به جستجوی چوپان و رمه خود برآید تا به گلّه دیگری بپیوندد، آنگاه چوپانِ آن گله بر آن گوسفند نهیب زند که به چوپان و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۴

گلّه خود بپیوند! تو گم شده سرگردانی! از آن گله نیز رانده شده تا بالأخره طعمه گرگ گردد. آنگاه با خطاب به محمد بن مسلم فرمود:

به‌خدا سوگند ای محمد! آن کس که از آحاد این امت امامی آشکار و عادل که منصوب از جانب خداوند باشد، ندارد، گمراه و سرگردان است و اگر به این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. بدان ای محمد! که زمامداران جور و پیروان آنها از دین خدا معزول‌اند، گمراه‌اند و گمراه کننده و اعمال آنها چون خاکستری است که گردباد روز طوفانی پراکنده‌اش کند و نتواند آن را جمع‌آوری نماید و این است گمراهی عمیق. «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۵

درس چهل و دوّم: ویژگیهای حرم

اشاره

محمّد رضا هفت‌تنانیان

از آنجا که حج یکی از پایه‌های استوار اسلام است و هر گوشه آن دارای آثار و اسرار و احکام ویژه‌ای است؛ چه افعالی که در حجّ انجام می‌گیرد و چه مکانهایی که حج را در آنها بجامی‌آورند، همه دارای اسرار و احکام خاصّی است که باید آنها را از ثقل اکبر و یا ثقل اصغر گرفت و ما اینک در این مختصر، فقط به بررسی ویژگیهای خاصّ حرم مکّه می‌پردازیم:

محدوده حرم:

اشاره

سزاوار است پیش از پرداختن به بحثِ «ویژگی‌های حرم»، محدوده حرم را مشخّص و روشن سازیم:

به سرزمین مکّه «حرم» می‌گویند. محدوده حرم در بعضی از جاها تا خارج از مکّه نیز امتداد دارد که با علائمی مشخّص شده است.

امام باقر علیه السلام محدوده حرم را، به مقدار یک منزل در یک منزل شناسانده است؛ «حرّم اللّٰه حرمه بریداً فی برید». «۱»

علّت محدود بودن حرم به این مقدار:

روایتی است در کتاب «من لا یحضره الفقیه» که می‌گوید: «محدوده حرم همین مقدار است، نه کمتر و نه بیشتر؛ زیرا خداوند برای آدم یاقوت سرخی فرستاد و آن را در جای بیت قرار داد و آدم پیرامون آن طواف می‌کرد. نور آن یاقوت تا جایی که امتداد داشت علامت‌گذاری شد- وخداوند این مقدار را به عنوان حرم قرار داد.» «۱»

آری مکانی را که خداوند متعال به عنوان حرم قرار داده است، باید دارای خصائص ویژه‌ای باشد که آن سرزمین مقدّس را از دیگر سرزمینها ممتاز گرداند.

آداب تشرّف به حرم

الف: ورود به حرم با احرام

برای وارد شدن به حرم، تشریفات خاصّ و آداب ویژه‌ای است که بدون رعایت آنها، ورود به حرم ممنوع است. بنابراین، هرکس که بخواهد وارد این سرزمین مقدس شود، باید با احرام باشد و تلبیه بگوید و آدابی را که در مناسک بیان شده است رعایت کند. خداوند به خاطر حرمت حرم، احرام را واجب کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حرمت مسجد به خاطر کعبه و حرمت حرم به خاطر مسجدالحرام است و احرام به خاطر حرمت حرم واجب شد.» «۲»

گفتنی است: پوشیدن لباس احرام برای ورود به حرم، اختصاص به موسم حج ندارد بلکه در هر زمانی اگر کسی بخواهد وارد حرم شود، باید با احرام باشد و تلبیه بگوید و این خصوصیت، ویژه این سرزمین است.

ب: ورود به حرم با طهارت:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۷

از آداب و مستحبات داخل شدن به حرم آن است که زائر بیت‌اللّٰه؛ چه قبل از ورود به حرم و چه بعد از آن، غسل کند و با بدن مطهّر و پاک قدم در حرم بگذارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی خداوند به ابراهیم علیه السلام امر کرد که حج انجام دهد، ابراهیم در حالی که اسماعیل همراه او بود، حج گزارد. ابراهیم و اسماعیل روی شتر سرخی حج‌گزاردند و جبرئیل هم با آنها بود تا اینکه به حرم رسیدند، جبرئیل به ابراهیم گفت: ای ابراهیم، فرود آیید و غسل کنید پیش از آنکه وارد حرم شوید. پس آنها هم فرود آمدند و غسل کردند.» «۱»
خداوند به ابراهیم و اسماعیل دستور داد که خانه‌اش را برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع‌کنندگان و سجود کنندگان پاک و مطهّر کنند «۲» پس زائری که قصد ورود به چنین خانه‌ای را دارد و می‌خواهد طواف انجام دهد با بدن پاک و مطهّر باشد.
حتّی در بعضی از روایات، به خوش بویی دهان به هنگام ورود به حرم سفارش شده است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: وقتی می‌خواهید وارد حرم شوید، از گیاه اذخر (که گیاهی است خوشبو) بجوید و امّفروه را نیز به این کار سفارش می‌کرد. «۳»
مرحوم کلینی در ذیل این روایت می‌گوید: من از بعضی از اصحاب علّت این کار را پرسیدم. آنها پاسخ دادند که این عمل مستحبّ است، زیرا دهان به وسیله آن گیاه، خوشبو می‌شود و با دهان خوشبو حجرالأسود را می‌بوسد. «۴»
آری وقتی از حجرالأسود در روایات، به عنوان «یمین‌اللَّه» نام برده شده و جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن بوسه زد، سزاست که زائر خانه خدا نیز که با بوسیدن و دست کشیدن به آن، با خداوند بیعت می‌کند با دهان خوشبو باشد.

ج: ورود به حرم بدون کفش

منطقه حرم در نزد خداوند مورد احترام است، پس باید کسانی که می‌خواهند وارد
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۸
این مکان مقدّس شوند، رعایت ادب را بکنند. در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام هرگاه می‌خواست وارد حرم شود، نعلین‌هایش را از پای در می‌آورد و با پای برهنه وارد می‌شد. ابان بن تغلب گوید: میان راه مکّه و مدینه، همراه امام جعفر صادق علیه السلام بودیم، وقتی به حرم رسیدیم، حضرت پایین آمد و غسل کرد و نعلین‌هایش را درآورد و در دست گرفت و با پای برهنه وارد حرم شد. من هم همان را کردم که امام علیه السلام انجام داد. آنگاه فرمود: ای ابان، هرکس چنین کاری را که من انجام دادم به خاطر تواضع خدا انجام دهد، خداوند صد هزار گناه از او محو می‌کند و برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و صد هزار درجه به او عطا می‌کند و صد هزار حاجت او را برمی‌آورد. «۱»
این کار امام علیه السلام گویای آن است که این سرزمین بسیار مقدّس است و این احترام به لحاظ ظاهری این مکان نیست، چون این سرزمین از جهت ظاهری با سرزمین‌های دیگر تفاوتی ندارد، اینجا سرزمینی است که امام علیه السلام خود را بیشتر در محضر خدا می‌بیند؛ چرا که شرافت و تقدّس ویژه‌ای دارد.
بعضی از مکانها، مانند کعبه مشرفه، مسجد الحرام، مسجد النبی صلی الله علیه و آله از منزلت خاصّی برخوردارند، مثل بعضی زمانها و ایام که واقعه مهمّی در آن رخ داده و بدان جهت شرافت پیدا می‌کند. اینجاست که خداوند خطاب به موسی می‌فرماید:
إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُویً. «۲»
«من پروردگار تو هستم، پس نعلین خود را ازپای در آور؛ زیرا اکنون در وادی مقدّس قدم نهاده‌ای!»

د: دعای مخصوص ورود به حرم

مستحب است زائر هنگام ورود به حرم، این دعا را بخواند:
«أللّهمّ إنّک قُلتَ فی کتابِکَ وقولک الحقُّ: وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۸۹

وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ. اللّهمّ إنّی أرجُوا أن أکونَ مِمَّن أجاب دَعوَتَکَ وقد جئتُ من شُقّةٍ بعیدةٍ وفجٍّ عمیقٍ سامعاً لندائک ومُسْتَجیباً لک مُطیعاً لأمرک وکلُّ ذلک بفضلک علیّ واحسانک إلیّ فَلَکَ الحمدُ علی ما وفّقتنی له أبتغی بذلک الزُلفهٔ عندک والقربهٔ إلیک والمنزلهٔ لدیک والمغفرهٔ لذنوبی والتوبهٔ علیّ منها بمنّک. اللّهمّصَلِّ عَلی مُحمّد وآلِ محمّد وحرّم بدنی علی‌النّار وآمنّی‌مِنْ عذابک وعِقابک‌برحمتک یاأرحمَ الرّاحمین». «۱»

سرّ ورود به حرم:

حج مانند تمام عبادات، ظاهری دارد و باطنی، و نیز دارای اسراری است. همان طور که ظاهر اعمال و احکام آن را از وحی می‌گیریم، اسرار آن را نیز باید از زبان وحی دریافت کنیم.

امام سجاد علیه السلام آنگاه که از حج برمی‌گردد و با شبلی مواجه می‌شود، از وی می‌پرسید:

آیا حج‌گزاردی؟ شبلی پاسخ می‌دهد: آری. امام علیه السلام از اعمالی که انجام داده سؤالهایی مطرح می‌کند و می‌پرسد: آیا اعمالت را همراه با آگاهی نسبت به اسرار آن انجام دادی یا نه؟ تا اینکه به این سؤال می‌رسد که آیا داخل حرم شدی و آیا کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ شبلی در جواب می‌گوید: بله، امام علیه السلام سؤال می‌کند: موقعی که داخل حرم شدی آیا نیّت کردی که بر خودت حرام کنی غیبت و بدگویی از مسلمان را؟ شبلی پاسخ می‌دهد: خیر، امام علیه السلام می‌پرسد: آیا آنگاه که به مکّه رسیدی، نیت کردی که خدا را قصد کنی؟ شبلی پاسخ می‌دهد: خیر.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پس تو وارد حرم نشده، کعبه را ندیده‌ای و نماز هم نخوانده‌ای! «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۰

لزوم حفظ حرمت حرم:

حال که این سعادت نصیب زائر بیت‌اللَّه گشته و وارد سرزمین مقدّس و مبارک حرم شده است، باید از هر آنچه که مرضیّ خدا نیست و خدا از او نهی کرده، اجتناب کند و در این مکان از ظلم و تعدی به حقوق بندگان خدا بپرهیزد. خداوند در قرآن کریم از مطلق ظلم، در حقّ بندگانش نهی کرده است و این ظلم اختصاص به یک فعل ندارد. در روایات حتّی زدن خادم در حرم به عنوان ظلم معرّفی شده است. «۱» یا مثلًا سرقت در شمار ظلم آمده است. «۲» خداوند همچنین به کسانی که در حرم ظلم به دیگران را روا می‌دارند هشدار داده و آنان را به عذابی که درانتظارشان است، آگاه می‌سازد؛ ... وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ؛ «۳»

«کسانی که در آنجا اراده الحاد و تعدّی کرده و به خلق ظلم و ستم کنند همه را عذاب دردناک می‌چشانیم.»

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی یک نفر را در حرم به قتل رساند، حد بر قاتل اجرا می‌شود، به خاطر اینکه او حرمت حرم را رعایت نکرده است و خداوند فرمود: فَمَنْ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ؛ «۴»

«هر کس به جور و ستمکاری، به شمادست درازی کند، اورا بامقاومت ازپای درآورید به قدر ستمی که به شما رسیده است.»

خداوند همچنین فرمود: فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ؛ «۵»

«ستم به جز با ستمکاران روا نیست.» «۶»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۱

حرم محلّ امن است:

از ویژگیهای حرم آن است که خداوند آن را محلّ امن قرار داد و این هم دراثر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که از

خداوند خواست مکّه را شهر امن قرار دهد، در آنجا که فرمود: رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً. «۱»

خداوند هم دعای او را مستجاب کرد وفرمود:

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ* وَطُورِ سِينِينَ* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ «۲»

و به عنوان حکم تشریعی امنیت را برای مکّه قرار داد.

این سرزمین، هم باید محلّ امن باشد برای کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند و هم برای کسانی که از خارج می‌آیند و این دو مطلب از آیات کاملًا روشن است، لذا خداوند این سرزمین را برای اهل آنجا نه تنها محلّ امن قرار داد، بلکه خطر اقتصادی و گرسنگی را هم از آنها برطرف ساخت: الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ؛ «۳»

«به آنها هنگام گرسنگی طعام داد و از ترس آنها را ایمن ساخت.»

در جای دیگر می‌فرماید: أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ؛ «۴»

«آیا ما حرم مکّه را برای ایشان محلّ آسایش و ایمنی قرار ندادیم، تا به این محل انواع نعمت و ثمرات که ما روزی کردیم از هر طرف بیاورند؟»

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً؛ «۵»

«آیا ندیدند که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم؟»

گفتیم که این سرزمین برای کسانی که از خارج این حرم می‌آیند نیز محلّ امن است و کسانی که وارد این مکان می‌شوند نباید احساس نا امنی کنند و کسی هم حق ندارد کاری کند که باعث نا امنی در حرم شود؛ وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً. «۶»

حتّی در روایت است: کسانی که در خارجِ حرم مرتکب جنایتی شوند و بعد به حرم پناهنده گردند، تا وقتی که در حرم هستند حد بر آنها جاری نمی‌شود لیکن برای چنین

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۲

افرادی محدودیت‌هایی اعمال می‌شود تا ناگزیر از حرم بیرون آید و بعد در خارج حرم حد بر او جاری شود. «۱»

از این روایت استفاده می‌شود که حرم حتّی برای جانی، اگر از حرم به عنوان پناهگاه و محلّ امن استفاده کند جایگاه امن است و تا آنگاه که خود از آن خارج نشده، کسی حق ندارد حد بر او جاری کند.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: اگر تو حقّی بر عهده کسی داشتی و او را در مکّه یا در حرم یافتی، حقّ خود را از او مطالبه نکن و نیز بر وی سلام نکن تا او نترسد. «۲»

آری، اگر چه این شخص بدهکار، حرم را به عنوان پناهگاه اختیار نکرده، لیکن چون حرم محلّ امن است، نباید کاری کرد که او احساس نا امنی کند.

حرم، محلّ امن برای حیوانات

حرم الهی نه تنها جای امن است برای بندگان خدا که حیوانات نیز در آنجا امنیت دارند و هیچ کس حق ندارد حیوانات وحشی و پرندگان را که در حرم مأوی گرفته‌اند شکار کند. گفتنی است این حرمتِ شکار، اختصاص به محرم ندارد بلکه شامل غیر محرم در حرم نیز می‌شود. و این ممنوعیت شکار، امتحان الهی است. بدیهی است انسان تا زمانی که لباس احرام نپوشیده و داخل حرم نشده، شکار حیوانات بر او حلال است. امّا الآن که محرم شده، شکار بر اوحرام گردیده است. و از سویی شکار حیوانات به سادگی میسّر است امّا خداوند شکار را تحریم کرده و این نیست مگر آزمایش الهی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ

أَلِيمٌ. «۳»

«ای اهل ایمان، خدا شما را به چیزی از صید می‌آزماید که در دسترس شما و تیرهای

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۳

شما آینـد تا بدانـد که چه کسـی از خـدا در باطن می‌ترسد. پس هر که بعد از این، از حدود الهی تجاوز کند، او را عذاب سـخت و دردناک خواهد بود.»

حرم قبل از اسلام نیز محلّ امن بوده است

زنـدگی اعراب قبل از اسـلام، همواره با جنگ و خونریزی و غارت همراه بوده است، لیکن با این حال، همین افراد برای حرم احترام قائل بودند و به ساکنان حرم حمله نمی‌کردند و اموالشان را به غارت نمی‌بردند. مطلب ذیل نشانی است از این حقیقت:

پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که مردم مکّه را به اسلام دعوت کرد، آنها در جواب آن حضرت گفتند: ما می‌دانیم که تو بر حقّی، امّا اگر ایمان بیاوریم، می‌ترسیم که آنها ما را از سـرزمینمان بیرون برانند. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: «ما این سرزمین را محلّ امن قرار دادیم.»

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعْ الْهُدَی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً. «۱»

«گفتند اگر ما با تو اسـلام را، که طریق هدایت است، پیروی کنیم ما را از سـرزمین خود به زودی بیرون می‌کنند، آیا ما حرم مکّه را برایشان محلّ آسایش و ایمنی قرار ندادیم؟»

أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ «۲»

«آیـا کفران ندیدنـد کـه مـا آن شـهر را حرم امـن و امـان قرار دادیم در صـورتی که در اطرافشـان مردم ضـعیف را به قتـل و غـارت می‌ربایند.»

از این دو آیه برمی‌آیـد که این سـرزمین قبـل از اسـلام نیز مـورد احـترام و محـلّ امن بوده، گرچه در اطراف آن اعراب مورد قتـل و غارت بودند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۴

حرم متعلّق به همه است:

در بهره‌مندی از حرم، هیچ کس بردیگری اولویت ندارد و کسـی حق ندارد دیگران را در اسـتفاده کردن از این سـرزمین منع کند و خود را صاحب این مکان بداند؛ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ .... «۱»

امیر مؤمنـان علیه السـلام به والی خود در مکّه می‌نویسـد: «مردم مکّه را وادار کن از کسانی که در مکّه سـکونت می‌کننـد اجاره بها دریـافت نکننـد.» حضـرت آنگـاه استشـهاد می‌کنـد به این آیه از قرآن که: سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ .... وآنگـاه می‌فرمایـد: مراد از «عاکف» مقیمان مکّه‌اند و مراد از «بادی» کسی است که اهل مکّه نیست و برای انجام حجّ به آنجا می‌آید. «۲»

و از امـام صادق علیه السـلام در مورد آیه سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ ... پرسـیدند. حضـرت فرمود: «سـزاوار نیست که خانه‌های مکّه در داشـته باشند تا حاجی بتواند وارد خانه‌های مکّه شود و مناسک خود را انجام دهد و اولین کسی که برای خانه‌های مکّه در گذاشت معاویه بود. «۳»

امام صادق علیه السـلام همچنین می‌فرماید: علی علیه السـلام اجاره دادن برای خانه‌های مکّه را مکروه دانسته و استشهاد به آیه سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ ... نموده است. «۴»

مرحوم مجلسی به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ... آورده است که: اهل مکّه و کسانی که از جاهای مختلف به این جا می‌آیند، مساوی هستند و کسی نباید مانع ورود افراد در حرم شود. «۵»

پس حرم و امکانات آن، از آنِ همه است و همه مردم می‌توانند از امکانات حرم برای انجام مناسک و اعمال حج خود استفاده کنند و کسی هم نباید برای آنها مزاحمت ایجاد کند، به بهانه اینکه ما نسبت به این سرزمین اولویت داریم!

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۵

شرافت مکّه به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است:

از مسائلی که در ارتباط با مکّه مطرح است، این است که شرافت و قداست مکّه به خاطر وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله است. اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به دنیا آمد و در آنجا اقامت داشت و مردم را به توحید و یگانگی دعوت کرد و خداوند به خاطر وجود آن حضرت که در شهر مکّه است، به این شهر قسم می‌خورد و می‌فرماید: لَاأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ. «۱»

بدیهی است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهر نباشد، مکّه یک سرزمین معمولی و کعبه یک خانه عادی است و ممکن است رفته رفته به صورت بتکده‌ای کامل در آید و مرکز بت پرستی شود و در اسارت بت پرستان و شهوترانان واقع گردد. تا جایی که کلیددار کعبه «ابوغبشان» سرقفلی تولیت کعبه را در شب‌نشینی مستانه طائف به دو مشک شراب می‌فروشد و سرپرستی کعبه بین مستان با بهای شراب سرمستان طائف خرید و فروش می‌شود. «۲»

از «حرم» به «مسجد الحرام» تعبیر شده

بعضی از مفسّران و فقیهان، از بعضی آیات، که در آن «مسجد الحرام» آمده است، استفاده کرده‌اند که مراد از مسجد الحرام حرم است و این نشان از عظمت حرم است که خداوند بر آن مسجد الحرام اطلاق نموده است؛ از جمله آیات، آیه‌های زیر است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِى جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ. «۳»

«آنان که به خدا کافر شده و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و نیز از مسجدالحرامی که ما حرمت احکامش را برای اهل آن شهر و بادیه نشینان یکسان قرار دادیم.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۶

سُبْحَانَ الَّذِى أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِى بَارَكْنَا حَوْلَهُ. «۱»

«پاک و منزه است خدایی که در شبی بنده خود (محمّد) را از مسجد الحرام به مسجد اقصا فرستاد، مسجدی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.»

صاحب مجمع البیان، در ذیل این آیه می‌نویسد: «مراد از مسجدالحرام در این آیه، مکّه و حرم است؛ زیرا محلّی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا به معراج رفت، خانه امّهانی بوده، پس همه حرم مسجدالحرام است.» «۲»

شیخ طوسی نیز در کتاب خلاف از این دو آیه استفاده کرده که مراد از مسجد الحرام، حرم است. «۳»

بنابراین، در این دو آیه، بر حرم مسجدالحرام اطلاق شده که نشانگر شرافت و تقدّس این سرزمین است.

اسناد ربّ به حرم

از نشانه‌های عظمتِ حرم و حرمت مکّه آن است که خداوند خود را به عنوان پروردگار مکّه معرفی کرده است.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَیْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنْ الْمُسْلِمِينَ. «۴»

«من مأمورم که فقط خدای این شهر، مکّه معظّمه، را که بیت الحرامش قرار داده پرستش کنم، که خدا مالک هر چیز عالم است و من مأمورم که از تسلیم شدگان فرمان او باشم.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۷

در این آیه کلمه «ربّ» به «بلده» (مکّه) اضافه و اسناد داده شده که این شرافت مکّه و حرم است.

کراهت اقامت در مکّه و علّت آن

از مسائلی که درباره مکّه مطرح است، کراهتِ سکونت در این شهر می‌باشد. البته چنین نیست که زندگی در آن مکان مقدّس خودبخود کراهت داشته باشد، بلکه به معنای آن است که چون مکّه و حرم مقدّس است، ممکن است نسبت به آنجا بی‌احترامی شود و در اثر آن گرفتار عذاب الهی گردد؛ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. «۱»

به استناد تفسیری که از امام صادق علیه السلام رسیده، آن حضرت اقامت در مکّه را کراهت داشتند. «۲»

همچنین در صورت سکونت در مکّه خوف آن هست که انسان در حرم و مکّه مرتکب گناه شود و کیفر گناه در مکّه مضاعف است. «۳»

طبق بیان برخی روایات، ماندن و اقامت گزیدن در مکّه قساوت قلب می‌آورد. شاید علّتش این باشد که اثر گناه در این مکان بیشتر است و لذا ساکن شدن در مکّه، در روایات مکروه دانسته شده و در بعضی از روایات دستور داده‌اند که وقتی از مناسک و اعمال حجّ فارغ شدید در مکّه نمانید و به وطن برگردید.

همان طور که گناه در مکّه کیفر مضاعف دارد، ثواب عمل خیر و عبادت نیز چندین برابر است. از امام سجّاد علیه السلام روایت شده است که:

«اگر کسی در مکّه قرآن را ختم کند نمی‌میرد مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بیند و جایگاهش را در بهشت مشاهده می‌کند و تسبیح در مکّه معادل با خراج کوفه و بصره است که در راه خدا انفاق کند و اگر کسی در مکّه ۷۰ رکعت نماز بخواند و در هر رکعت سوره توحید و قدر آیه سخره و آیةالکرسی را بخواند نمی‌میرد مگر شهید. غذا خوردن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۸

در مکّه مثل روزه گرفتن در غیر مکّه است و یک روز روزه گرفتن در مکّه معادلِ یک سال روزه گرفتن در غیر مکّه است و راه رفتن در مکّه عبادت است.» «۱»

از این روایت و دیگر روایات استفاده می‌شود که صرف اقامت و ساکن شدن در مکّه کراهت ندارد و این کراهت به خاطر آن خصوصیاتی است که گفته شد.

صاحب جواهر از شهید نقل می‌کند که او بین این دو دسته از روایات را اینگونه جمع کرده است:

«اگر کسی به خودش اطمینان داشته باشد که در مکّه تخلّف نمی‌کند، مستحب است در آنجا بماند.» «۲»

اراده و نیّت گناه در مکّه

آنگونه که از روایات استفاده می‌شود، برای نیت و اراده گناه، چیزی نوشته نمی‌شود؛ یعنی اگر کسی اراده و نیّت گناه کند، لیکن آن را به مرحله عمل درنیاورد و مرتکب آن نشود، خداوند سیئه‌ای برایش نمی‌نویسد.

امام صادق علیه السلام گوید: «خداوند خطاب به حضرت آدم علیه السلام فرمود: من برای‌تو مقرّر کرده‌ام که اگر کسی از ذریه تو

اراده گناه کرد چیزی برای او نوشته نمی‌شود و اگر آن را انجام داد برایش ثبت می‌شود و اگر اراده عمل صالحی را کرد، گرچه آن را انجام ندهد، خداوند یک حسنه برای او می‌نویسد و اگر آن را انجام داد، ده حسنه برای او می‌نویسد.» «۳»

حتّی در بعضی از روایات، در مورد کسی که معصیتی را مرتکب شود، آمده است:

«خداوند به او مهلت می‌دهد که اگر پشیمان شد و استغفار کرد برایش چیزی ننویسند. (در بعضی از روایات مهلت هفت ساعت مشخص گردیده است.) و اگر در آن مهلت مقرّر، استغفار نکرد، خداوند برای او یک سیئه ثبت می‌کند.» «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۹۹

با اینکه از روایات استفاده می‌شود که خداوند بسیار آمرزنده و بخشنده است و از گناهان بندگان می‌گذرد، امّا نسبت به کسی که در مکّه گناه کند، اوّلًا: کیفر آن را مضاعف قرار داده است. ثانیاً: برای کسی که اراده گناه کند، گرچه آن را انجام هم ندهد گناه برای او نوشته می‌شود.

در بحار الأنوار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده که آن حضرت فرمود: «اگر کسی تصمیم بگیرد که در مکّه گناهی مرتکب شود گرچه آن را انجام ندهد، خداوند گناهی برای او می‌نویسد.» حضرت آنگاه فرمود: زیرا خداوند فرموده است: وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ؛ «۱»

«و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم بیالاید، عذابی دردناک به او می‌چشانیم.» و این ویژگی و خصوصیت در شهر دیگری وجود ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه می‌افزاید: «اصحاب فیل فقط اراده کردند که کعبه را خراب کنند ولی خداوند آنها را عذاب کرد پیش از آنکه کاری را انجام دهند.» «۲»

فضیلت دفن شدگان حرم

از آنجا که حرم دارای شرافت و قداست ویژه‌ای است، این امر موجب در امان بودن کسی می‌شود که در حرم بمیرد و در آنجا دفن شود. راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «کسی که در حرم دفن شود از فزع اکبر در امان است. پرسیدم چه نیکوکار باشد و چه فاجر؟! حضرت فرمود: چه نیکوکار باشد و چه فاجر.» «۳»

علی بن سلیمان گوید از امام علیه السلام پرسیدم: «اگر کسی در عرفات مرد، در همانجا دفن شود یا به حرم منتقل گردد؟ حضرت فرمود: او را به حرم انتقال دهند و در آنجا دفن شود؛ زیرا حرم افضل است.» «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۰

این خصوصیت حرم نیز نمایانگر آن است که آنجا نزد خداوند عزیز و دارای حرمت است و با این ویژگی از دیگر مکانها برتر و ممتاز می‌شود.

تخییر نماز در حرم

همانگونه که می‌دانیم، مسافر باید نمازش را قصر بخواند، اما این مسأله استثناهایی هم دارد که از آن جمله است نماز خواندن در اماکن چهارگانه: مکّه، مدینه، مسجد کوفه و حائر حسینی که در اینجاها مسافر مخیّر است میان «قصر» و «تمام». البته در اینجا مباحث فقهی و استدلالیِ زیادی مطرح است که ما اینک در صدد بیان احکام این اماکن چهارگانه نیستیم و نمی‌خواهیم بحث استدلالی این مسأله را مطرح کنیم چرا که این مطلب نیازمند به تحقیق جداگانه‌ای است.

«امّا خلاصه اینکه در بسیاری از روایات و همچنین فتوای عدّه‌ای از فقها که مسافر مخیّر است در خواندن نماز بین قصر و تمام عنوان حرم مکّه مطرح است، اگر چه نسبت به خود مسجدالحرام مورد توافق اقوال است اما در باب حرم مکّه عده زیادی از فقها به این فتوا

داده‌اند که در تمام حرمِ مکّه، مسافر مخیّر بین تمام و قصر است.

تذکر این نکته لازم استِ که امام خمینی قدس سره قائل است که تخییر در نماز مختصّ به مسجدالحرام است البته با توسعه‌ای دارد امّا عده‌ای از مراجع فعلی قائلند که این حکم اختصاص به مسجدالحرام ندارد بلکه تمام مکّه را شامل می‌شود.» «۱»

روایات زیادی هم داریم که اثبات می‌کند تخیر در کلّ حرم مکّه است.

علی بن یقطین عن ابی‌الحسن علیه السلام: «فی الصلاهٔ بمکّهٔ قال من شاء أتمّ ومن شاء قَصَر». «۲»

علی بن یقطین از امام کاظم علیه السلام در مورد نماز در مکّه نقل می‌کند که فرمود: اگر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۱

خواست تمام بخواند و اگر خواست قصر بخواند.

عن زیاد القندی قال: قال أبوالحسن علیه السلام: «یا زیاد احبّ لک ما احبّ لنفسی وأکره لک ما أکره لنفسی، أتمّ الصلاهٔ فی الحرمین وبالکوفهٔ وعند قبر الحسین علیه السلام». «۱»

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «ای زیاد دوست دارم برای تو آنچه که برای خودم دوست دارم و کراهت دارم برای تو آنچه که برای خودم کراهت دارم.

نماز را در حرمین و کوفه و نزد قبر حسین علیه السلام تمام بخوان.»

عن إبراهیم بن شیبهٔ قال: کتبتُ إلی أبی جعفر علیه السلام أسأله عن إتمام الصلاهٔ فی الحرمین، فکتب إلیّ: کان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله یحبّ إکثار الصلاهٔ فی‌الحرمین فأکثر فیهما وأتمّ». «۲»

ابراهیم بن شیبه می‌گوید نامه‌ای برای ابی‌جعفر علیه السلام نوشتم و از او سؤال کردم در مورد تمام خواندن نماز در حرمین؟ در جواب من فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد نماز خواندن در حرمین را دوست داشت پس تو هم در حرمین زیاد نمازبخوان و نمازت را تمام بخوان.»

علّت اینکه در این اماکن می‌توان نماز را تمام خواند:

در مورد اینکه چرا در این اماکن چهارگانه مسافر می‌تواند نمازش را به صورت تمام بخواند، در روایات گفته است که سرّ و حکمت این امور را کسی جز خدا و ائمّه علیهم السلام که همان راسخین در علم هستند نمی‌دانند. پس بعضی از روایات دلالت دارد که علم این امر پیش خدا است مثل این روایت: عن أبی‌عبداللَّه صلی الله علیه و آله قال من مخزون علم اللَّه الاتمام فی أربعهٔ مواطن: حرم اللَّه وحرم رسوله صلی الله علیه و آله، وحرم أمیرالمؤمنین، و حرم الحسین بن علی علیه السلام»؛ «۳»

«امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از جمله چیزهایی که علمش پیش خدا مخزون است

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۲

نماز را به صورت تمام خواندن در حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرم امیر المؤمنین و حرم امام حسین علیه السلام است.»

عن أبی‌عبداللَّه علیه السلام إنّ من الأمرالمذخور الاتمام فی الحرمین؛ «۱»

امام صادق فرمود:

«امری که پیش خدا ذخیره شده تمام خواندن نماز در حرمین است.»

امّا روایتی که دلالت دارد که علّت تمام خواندن نماز در حرمین را ائمّه می‌دانند و علم آن در پیش آنها است.

عن سمیع عن أبی‌إبراهیم علیه السلام قال: «کان أبی یری لهذین الحرمین ما لا یراه لغیرهما ویقول: إنّ الاتمام فیهما من الأمر المذخو

ر» «۲»؛ امام کاظم فرمود: «پدرم برای این دو حرم چیزی می‌دید که برای غیر آن دو نمی‌دید و می‌فرمود: اتمام نماز در آن دو امرش ذخیره شده.»

صاحب جواهر در مورد این چند روایت احتمال دیگری هم داده است و آن این است که نمازی که در حرم خوانده می‌شود ثوابش را خدا می‌داند و اجر آن مخزون و در پیشگاه خداوند است. «۳»

افزایش مجازات قتل در حرم

همان طورکه بعضی از زمان‌ها در افزایش دیه تأثیر گذار است؛ مانند قتل در ماههای رجب، ذی‌قعده، ذی‌حجّه و محرّم (ماههای حرام)، که قتل در این ماهها باعث می‌شود یک دیه کامل و یک سوّم دیه پرداخت شود، همچنین قتل در بعضی از مکانها نیز باعث می‌شود یک دیه کامل و یک سوّم دیه پرداخت شود، همچنین قتل در بعضی از مکانها نیز باعث ازدیاد دیه می‌شود مثل اینکه بعضی از فقها قتل در حرم را باعث افزایش دیه دانسته‌اند و گفته‌اند: باید یک دیه کامل و یک سوم دیه پرداخت شود. صاحب جواهر از

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۳

مقنعه، مبسوط، خلاف و نهایه نقل می‌کند که آنان نیز بر این نظریه هستند. «۱»

امام خمینی قدس سره در تحریر الوسیله می‌فرماید:

«اگر قتل در ماههای حرام: رجب و ذی‌القعده و ذی‌الحجّه و محرّم، رخ دهد، بر قاتل است که به خاطر تغلیظ و شدّت، یک دیه و ثلث دهد، از هر جنسی که باشد وهمچنین است اگر قاتل قتل را در حرم مکّه معظّمه مرتکب شود.»

کسانی که این نظریه را قائلند، یکی از ادلّه آنها روایات است؛ از جمله آنهاست روایت زیر:

عن زرارة قال: قلت لأبی‌جعفر علیه السلام: «رجل قتل رجلًا فی الحرم؟ قال: علیه دیهٔ وثلث». «۲»

زراره می‌گوید از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که مردی را در حرم بکشد، پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود: «باید یک دیه کامل و یک سوّم دیه بپردازد.»

پس، از این مطالب و احادیث می‌توان استفاده کرد که این مکانها مورد احترام هستند و کسی نباید در اینها تعدّی کند و حرمت را بشکند.

کندن درخت حرم حرام است:

از ویژگی‌ها و خصوصیات حرم، حرمت کندن درخت آن است و این مختصّ محرم نیست، بلکه غیر محرم نیز حقّ کندن درخت حرم را ندارد. تا آنجا که اگر اصل و ریشه درختی در حرم باشد و شاخه‌هایش بیرون حرم، کندن شاخه‌های آن درخت حرام است؛ چرا که اصلش در حرم است و اگر ریشه درختی در بیرون حرم باشد و شاخه‌هایش در حرم، باز هم کندن آن حرام است، چرا که شاخه‌هایش در حرم است. «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۴

گفتنی است اگر کسی درخت حرم را قطع کند باید کفّاره بپردازد. برای اطلاع بیشتر از جزئیات آن، به مناسک رجوع شود.

لقطه حرم

اگر مالی در غیر حرم پیدا شود و کمتر از یک درهم باشد جایز است کسی که آن را یافته، بردارد و تملّک کند و نیازی به تفحص

از مالک ندارد. و اگر مالش پیدا شد باید به او بدهد. و اگر کسی مالی که بیشتر از یک درهم است، در غیر حرم بیابد، باید صاحبش را پیدا کند، پس در صورت پیدا نشدن صاحبش می‌تواند آن را با ضمان تملک کند و یا از طرف مالکش صدقه بدهد و اگر مالکش پیدا شد و راضی به صدقه نبود باید به او بدهد و ضامن است و یا اینکه آن را به طور امانت نگهداری کند بدون ضمانت.

اما اگر لقطه را در حرم یافت؛ اگر لقطه حرم کمتر از یک درهم باشد، بعضی گفته‌اند که برداشتن آن حرام است و به آیه أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً ... «۱»

استدلال کرده‌اند. «۲»

و همچنین به اخبار نیز تمسک کرده‌اند که بدان خواهیم پرداخت. البته بعضی برداشتن این نوع از لقطه حرم را مکروه دانسته‌اند، امّا اگر آنچه که در حرم پیدا می‌کند بیشتر از درهم باشد، بازهم برداشتن آن حرام است و بعضی هم گفته‌اند کراهت شدید دارد.

و اگر کسی آن را برداشت باید تا یک سال مالکش را جستجو کند، در صورتی که او را پیدا نکرد باید صدقه بدهد اگر بعد از آن صاحبش پیدا شد وراضی به صدقه نبود، باید مثل و یا قیمت آن را به او بدهد و یا اینکه آن را به صورت امانت پیش خود نگه دارد. در هر صورت نمی‌تواند تملک کند و اگر قصد تملک کرد مالک نمی‌شود و ضامن هم هست. نظر امام خمینی قدس سره در لقطه بیشتر از یک درهم، همین است. «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۵

خلاصه اینکه: در مطلق لقطه حرم بعضی گفته‌اند برداشتن آن حرام است و بعضی هم گفته‌اند کراهت شدید دارد. حضرت امام خمینی قدس سره در این مورد فرموده است: اگر در حرم چیزی پیدا کرد، برداشتن آن کراهت شدید دارد بلکه احتیاط دربرنداشتن است. «۱»

روایات‌ذیل براین‌مسأله‌دلالت دارند:

* عن الفضیل بن یسار قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن لقطهٔ الحرم، فقال: «لا تمسّ أبداً حتّی یجیء صاحبها فیأخذها». «۲»

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام در مورد لقطه حرم پرسید، حضرت فرمود: «به آن دست نزن تا اینکه صاحبش بیاید و آن را بردارد.»

* علی بن حمزهٔ قال: سألت العبد الصالح عن رجل وجد دیناراً فی الحرم فأخذه؟ قال: «بئس ما صنع، ما کان ینبغی له أن یأخذه». «۳»

علی بن حمزه از امام علیه السلام در مورد مردی که دیناری را در حرم پیدا کرده و آن را برداشته است، پرسید، امام علیه السلام فرمود: «بد کاری کرده است، سزاوار نیست که آن را بردارد.»

سنگ‌هایی که برای جمرات است، باید از حرم باشد

از اعمال واجب در منا، رمی جمرات است، سنگهایی که در جمرات از آنها استفاده می‌شود، باید از حرم جمع‌آوری شود و از خارج حرم صحیح نیست.

عن زرارهٔ عن أبی‌عبداللّٰه علیه السلام قال: «حصی الجمار أن أخذته من الحرم أجزأک وإن أخذته من غیر الحرم لم یجزئک». «۴»

امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر سنگهای جمرات را از حرم جمع‌آوری کنی تو را کفایت می‌کند واگر از غیر حرم جمع کنی کافی نیست.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۶

دو مکان از حرم استثنا شده و نمی‌شود از آنجا سنگها را جمع کرد؛

۱- مسجد الحرام. ۲- مسجد خیف.

با اینکه این دو مکان جزو حرم هستند لیکن استثنا شده‌اند.

* عن أبی‌عبداللّه علیه السلام: «یجوز أخذ حصی الجمار من جمیع الحرم الّا من المسجد الحرام ومسجد الخیف». «۱»

امام صادق فرمود: «جایز است که سنگهای جمرات از تمام حرم جمع‌آوری شود مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف.»

البته مستحب است که حاجی این سنگها را از مشعر الحرام (مزدلفه) جمع کند.

* عن زرارهٔ عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: «سألته عن الحِصی التی رمی بها الجمار؟ فقال: یؤخذ من جمع وتؤخذ بعد ذلک من مِنی». «۲»

زراره از امام صادق علیه السلام درباره سنگهایی که با آن رمی جمرات می‌کنند، پرسید، حضرت فرمود: «از مشعر جمع آوری شود و بعد از آن، از منا.»

ورود کفار به حرم ممنوع است:

از دلایل و نشانه‌های احترام و تقدّس حرم آن است که ورود کفّار به آنجا جایز نیست. صاحب جواهر می‌گوید: شیخ و فاضل بر این نظریه معتقدند و به چند چیز استدلال کرده‌اند:

۱- بر حرم اطلاق مسجد الحرام شده است:

* إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ. «۳»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بدانید که مشرکان نجس و پلید هستند و بعد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۷

از این سال نباید به مسجدالحرام قدم بگذارند و اگر در اثر دور شدن تجارت و ثروت آنها، از فقر می‌ترسید، خدا شما را به فضل و رحمت خود از خلق و مشرکان بی‌نیاز خواهد کرد.»

به قرینه جمله وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً معلوم می‌شود که مراد از مسجدالحرام حرم است.

** سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... از آنجا که شروع معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه امّ‌هانی بوده، معلوم می‌شود که مراد از مسجدالحرام حرم است.

پس مشرکان حقّ دخول در حرم را ندارند.

۲- روایاتی که دلالت بر تعظیم و قداست حرم دارد، دلیل است که حرم باید از وجود مشرکان پاک باشد.

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: «اهل ذمّه نباید داخل حرم و دارالهجره شوند و باید از آن خارج گردند»؛ «لا یدخل أهل الذمّهٔ الحرم ولا دار الهجرهٔ ویخرجون منها».

از آن جهت که مشرکان حقّ ورود به حرم را ندارند، اگر سفیری برای اهل حرم بیاید، نباید داخل حرم شود، بلکه امام کسی را می‌فرستد تا با او گفتگو کند و اگر خواست به‌طور مستقیم با امام به گفتگو بپردازد، امام از حرم خارج می‌شود و در خارج حرم با او گفتگو می‌کند. «۱»

افزون بر همه اینها، چون افراد غیر مسلمان از سعادت احرام بستن و لبیک گفتن محروم‌اند و نمی‌توانند احرام ببندند یکی از شرایط ورود به حرم، محرم بودن است، لذا مشرکین حقّ ورود به منطقه حرام را ندارند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۸

درس چهل و سوّم: ویژگی‌های کنگره حج

اشاره

محمّد تقی‌رهبر

عبادات و فرایض، افزون بر جنبه فردی و تأثیری که در دگرگونی روحی و فکری و اخلاقی و رفتاری افراد برجای می‌نهند، به نوعی با مسائل اجتماعی و حقوق جمعی نیز در ارتباط هستند اما حج در این میان، از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است؛ زیرا حضور در جمع و روابط اجتماعی را نمی‌توان از جوهره حج جدا ساخت.

فضای حج و زمان و مکان و سایر ضرورت‌های این فریضه بین‌المللی- اسلامی، زمینه تحقّق این ارتباطاند. از آن هنگام که زائر خانه خدا از وطن خویش آهنگ حج می‌کند تا آنگاه که به وطن بازمی‌گردد، رابطه‌اش با جمع است. نه تنها از لحاظ سیر و سفر و تدارکات و امکانات غذا و مسکن و مرکب، بلکه از لحاظ اعمال و مناسک؛ چون طواف، حضور در عرفات و مشعر و منا و افاضه و حرکت جمعی در هر یک از مشاعر حج، که جز در فضای جمع، آن‌هم یک جمع بین‌المللی و بی‌نظیر، تحقق نمی‌پذیرد.

بنابراین روح جمعی در تار و پود حج تعبیه شده و از آن تفکیک ناپذیر است.

بعلاوه آن‌که، آثار اجتماعی جهانشمول، در تشریع این فریضه بزرگ لحاظ گردیده و جز از رهگذر این میقات عظیم قابل دسترسی نیست.

تشکیل چنین اجتماع میلیونی از سراسر جهان که با هزینه خود و کوله‌باری از شور و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۰۹

امید در این میعادگاه عشق و محبت گرد می‌آیند، فرصت بی‌مانند و مناسبی را فراهم می‌سازد که در این جمع بی‌نظیر، به مسائل مشترک و حیاتی خود بیندیشند و به منافع مادی و معنوی که قرآن بدان اشارت کرده دست یابند:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ .... «۱»

اگر به خطاب‌های قرآن در امر به این فریضه بنگریم، خواهیم دید که آیات دعوت به حج، از آغاز متضمن مفهوم اجتماعی فراگیری است و مخاطبین آن «ناس» یعنی توده‌های انسانی‌اند؛ نظیر آیه: وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. «۲»

که منادی حج، حضرت ابراهیم علیه السلام، مردم را از اعماق زمین فرا می‌خواند تا پیاده و سواره، از همه جا و با هر وسیله و از هر طبقه رهسپار حج شوند.

و آیه: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ... «۳»

و نظایر آن، که حج خانه خدا را بر مردمی که‌دارای استطاعت‌اند فرض دانسته و استطاعت در مرحله نخست، یک شرط عقلی است و محدودیت آن تابع شرایط ویژه فرد است نه چیز دیگر.

حج ادامه فلسفه جماعت و جمعه و عید است و نیز فراگیرترین عامل جهت جلوگیری از پراکندگی مسلمین از هر ملت و کشور است. بدینسان حج به عنوان یکی از ارکان عملی اسلام، در بنیان وحدت جامعه اسلامی و حرکت آن جایگاه اساسی دارد، به ویژه آنکه مسلمانان همگی حج را به عنوان یک فریضه اسلامی، تا روز قیامت می‌شناسند و هر روز با عظمت‌تر از گذشته در برگزاری آن می‌کوشند.

بدین ترتیب می‌توان گفت: حج پرشکوهترین تجلّی قدرت جهانی اسلام است برای همه عصرها و نسل‌ها.

حج مناسب‌ترین مجال است که افراد و گروه‌ها و ملت‌ها و دولت‌های اسلامی با تقوا و نیکوکاری، به همدلی و همیاری، تعهد و

تضامن، تناصح و تعاون، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و دعوت الی‌اللَّه، یاری ستمدیدگان و طرد ستمکاران، اقامه عدل و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۰

اصلاح ذات بین، تأمین امنیت و تحکیم اخوّت، اصلاحات فرهنگی و هدایت رسانه‌های ارتباطی بین‌المللی- اسلامی، تعلیم و تربیت، حمایت از مظلوم و تنبیه متجاوز و رفع فتنه و مبارزه با سیطره فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بیگانه، متحد کردن صفوف خود در برابر دشمنان و تشکیل جبهه مستضعفان در برابر مستکبران بپردازند و عزّت و کرامت اسلامی را پاس دارند و این مسؤولیتی است بر دوش عالمان و فقیهان دین، اندیشمندان دلسوز مسلمان، دولتهای اسلامی، نمایندگان و سفرای آن‌ها و همه حج‌گزاران، که هریک در توان خویش بدین مسؤولیت قیام کنند.

شکوه و عظمت حج و جنبه وحدت‌بخش اجتماعی آن، از دید دیگران نیز پوشیده نمانده است.

دائرةالمعارف بریتانیا می‌نویسد:

«حج همه ساله دو میلیون تن مسلمان را به حضور در این مراسم فرا می‌خواند، این عبادت نقش نیرومند وحدت‌بخشی را در اسلام ایفا می‌کند و مسلمانان را از نژادها و ملّیت‌های مختلف به اجتماع در این همایش دینی جلب می‌نماید.» «۱»

ویژگی‌های کنگره حج

همایش عظیم حج یک گردهمایی معمولی نیست بلکه ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که با توضیح و تفصیل بیشتر می‌توان بدینگونه برشمرد:

۱- در این کنگره، افراد با وضعیت خاص؛ چون بلوغ و عقل، تعبد و تسلیم و صفای نفس و قدرت و استطاعت شرکت دارند و از این نظر پاک‌ترین افراد، زبده ترین و کارآمدترین هستند که در این همایش حاضر شده‌اند. از اینرو تنش‌های اجتماعی، که اثر طبیعیِ اجتماعات است، در آن به چشم نمی‌خورد.

۲- در این اجتماع فرا ملّیتی، افراد مسلمان از سراسر جهان، بدون توجه به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۱

مشخّصه‌های جغرافیایی و سنت‌های قومی و لباس و رنگ، با مساوات کامل و بدون توجه به شعارهای پوچ و گمراه‌کننده، شرکت دارند و نظیر این همبستگی در سراسر کره زمین بی‌مانند است.

۳- حج‌گزاران در هر سال، قشرهای جدیدی هستند که ره‌آورد این سفر معنوی را در جامعه گسترش می‌دهند و برکات سیال آن، به اعماق جوامع دیگر گسترش می‌یابد.

۴- اعمال و مناسک حج باتبعیت از زعامت و مرجعیت دینی انجام می‌پذیرد و تشتت و خود محوری در آن دیده نمی‌شود.

۵- این اجتماع همه ساله تکرار می‌شود و با تاریخ حیات مسلمین تا قیامت پیوند خورده و آرمان‌های مطرح شده در حج جاودانه است و چشمه فیوضاتش هرگز نمی‌خشکد و تمرینی است برای تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام در آینده تاریخ.

۶- سادگی جامه احرام و محو هویّت‌های شخصی در این همایش، خط بطلانی است بر تفکر نظام سرمایه داری که از نشانه‌های آن تجمل، تفاخر، تکاثر و مصرف گرایی است.

۷- فریضه حج با هزینه شخصی حج‌گزاران انجام می‌شود و از این بابت هزینه‌ای بر اموال و حقوق جامعه تحمیل نمی‌کند و بار مالی چندان برای دولت‌ها ندارد.

۸- فریضه حج با پرداخت وجوه شرعی و اطعام فقرا و صدقات و نفقات و کفاره و قربانی همراه است و جانب مستمندان و نیازمندان را ملحوظ داشته که از توان مالی حاجیان جمع کثیری بهره‌مند گردند.

۹- شرکت دادن زنان در این جمع، همدوش با مردان، تصویرگر بینش اسلامی درباره اجتماع و ارکان آن از زن و مرد در صحنه اجتماعی است.

۱۰- مناسک و اعمال حج؛ چون طواف، سعی، رمی، وقوف، افاضه و ... همه به صورت جمعی صورت می گیرد و روح جمعی و اخوّت اسلامی را در افراد تقویت می کند.

۱۱- این اجتماع در مقدس‌ترین امکنه و میقات زمانی و مکانی و حول محور قبله و زادگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله تشکیل می‌شود و نقطه پیوندی‌است با رسالتداران آسمانی وهمه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۲

موحدان و خداپرستان عالم و تذکار هویّت مستقل و پر افتخار اسلامی است.

۱۲- همزمان با این تجمّع، تهذیب و تزکیه نفوس و تکامل اخلاقی افراد نیز لحاظ شده و این خود نقطه تحوّلی است در راه اصلاحات اجتماعی از طریق تزکیه نفوس و تربیت اخلاقی انسان‌ها، که بدون آن جامعه صالحی وجود نخواهد داشت.

۱۳- منحصر بودن اجتماع به مسلمانان و منع از ورود کفار و مشرکین به مکان‌های مقدس، نشانه نگرش اسلام در این مناسک به حفظ روحیه استقلال طلبانه مسلمین و رهایی از وابستگی به بیگانگان و دنباله‌روی از دشمنان اسلام است.

۱۴- روح حاکم بر این اجتماع، از مرز زمان و مکان فراتر رفته و رسالتداران توحید را؛ از آدم تا خاتم و امت‌های موحد در گذشته و حال و آینده را در بر می گیرد و آثاری که بر این پیوندهای تاریخی مترتّب است، از مسائل مهمی است که نباید از دید تحلیل گران پوشیده بماند. «۱»

توحید، بنیاد وحدت

مطلب شایان توجه در اینجا ارزیابی بنیادهای وحدت اجتماعی در حج و مقایسه آن با سایر اجتماعات است که از این نقطه‌نظر، برتری مخصوص به خود را دارد.

پابرجاترین اصل در روابط اجتماعی اسلام، عقیده به توحید و یگانگی خداوند است. تسلیم در برابر معبود واحد، تنها رشته پیوندی است که می‌تواند آحاد بشری را در بر گیرد.

قرآن کریم با اشاره به این حقیقت و تأکید بر این مطلب که ساختار امت واحده جز در پرتو توحید معبود، میسر نیست می‌فرماید:

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ. «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۳

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ. «۱»

از این آیات و نظایر آن چنین برمی‌آید که: یگانگی خالق و وحدت معبود، زیرساز امت واحده است و بر اینها باید افزود وحدت کتاب و شریعت و پیامبری و امامت و وحدت قبله و وحدت هدف و آرمان را که هرگاه توأم با تقوا و پرهیزکاری شدند، تضمین کننده فوز و فلاح و رستگاری و سعادت همیشگی انسان‌ها و تشکیل جامعه برتر و برینِ انسانی خواهند بود. و همه اینها بر محور توحید دور می‌زند و اصل اساسی همه را اعتقاد خالص به یگانگی آفریدگار جهان تشکیل می‌دهد.

درست نقطه مقابل آن، شرک است با چهره‌های گوناگونش که عامل تفرّق و تشتت در هریک از مراحل حیات انسان‌ها است. به‌قول حکیم سبزواری:

سخن عشق یکی بود ولی آوردند این سخن‌ها به میان زمره نادانی چند

عشق، صلح کل و باقی همه جنگ است و جدال عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند

امت واحده

بـا تحلیـل و بررسـی جامعه‌شـناسانه قرآن، به این نتیجه می‌توان دست یـافت که جامعه انسانی، در اصل از یک ریشه و شـجره و نژاد است که همگی به حکم فطرت اولیه، آرمـان مشترکی را تعقیب می‌کننـد و تضادهـا و اختلاف‌ها پدیـده‌هایی هسـتند که تحت تأثیر عوامل جانبی و اغراض و مقاصد شخصـی و گروهی و قبیله‌ای و یا ملی (ناسیونالیستی) و مرزبندی‌های جغرافیایی و مانند اینها، بدان گرفتار آمده‌اند.

قرآن دراین‌باره می‌گوید:

کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِـدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ وَأَنزَلَ مَعَهُمْ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۴

اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنْ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم. «۱»

«مردم امت واحدی بودند و خداوند پیامبران را با تبشیر و انذار برانگیخت و با آنان کتاب حق نازل کرد تا در مواردی که دستخوش اختلاف می‌گردند داوری کند. و در آن کتاب اختلاف نکردند مگر کسانی که مخاطب آن بودند و انگیزه آنها چیزی جز سرکشـی و طغیان نبود. سـپس خداونـد کسانی را که ایمان آورده بودنـد با اذن و خواسـته خود به شاهراه حق هـدایت کرد و خـدا هرکس را بخواهد به راه مستقیم رهنمون می‌گردد.»

از این آیه استفاده می‌شود که:

۱- جامعه بشری، امت واحده‌ای است که گرایش به وحدت، در فطرت او به ودیعه نهاده شده است.

۲- پیامبران آمدند تا عوامل اختلاف را بردارند و آن را حل و فصل کنند و مردم را به شاهراه توحید واتّحاد بازگردانند.

۳- اختلافات مردم- حتّی دیندارانشان- معلول سرکشی و طغیان هواهای نفسانی آنها است که باید با این آفتِ درونی مبارزه کرد.

۴- مؤمنان واقعی را خداوند از خطر اختلافات مصون داشته است.

۵- راه راست و طریق اسـتوار سـعادت، در هـدایت الهی است؛ یعنی همان «وحـدت و توحیـد» و تسـلیم شدن در برابر اوامر و نواهی حق.

در همین راسـتا، قرآن آحاد جامعه بشـری را به چنگ زدن بر رشـته اسـتواری دعوت می‌کنـد که هرگز گسسـتنی نیست؛ وَاعْتَصِـمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا «۲»

و این است شالوده وحدت انسانی که با دیدگاه جامعه شناسان تفاوت ماهوی دارد.

آنان معتقدنـد که روابط انسانی و پیوندهای اجتماعی، متأثر از عوامل جغرافیایی و اقلیمی، ملیّت و نژاد یا زبان و رنگ و ... است که هیچکدام پایدار نیست و یا در وضعیتی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۵

است که مشکلی برای آنان پیش آید؛ مانند جنگ و بلایای مشترک، آن هم برای حل مشکل! اما هرگاه مشکل رفع شود و مردم به راحت و رفاه و آرامش و امن برسـند نه‌تنها انگیزه‌ای برای همبستگی ندارند، بلکه بر سر مطامع مادی و مال و جاه، به تنازع و رقابت روی می‌آورند که بدیهی است این پیوند دیرپای نیست و اسلام چنین چیزی را نمی‌پذیرد و برای آن ارزشی قائل نیست.

در اسـلام اساس پیوندهای اجتماعی ایمان و اعتقاد است؛ همان چیزی که در «فطرت توحیدی» انسان‌ها تعبیه شده و ثابت و پایدار و بـدور از متغیّرات زمـان و مکـان است و بـا تکیه بر آن، امت از هرگونه تنازع و تفرّق رهایی می‌یابـد و جامعه موحّـد متّکی به الفت

روحی و قلبی است و فراتر از امیال فردی و آرمان‌های گروهی عمل می‌کند. و این همان امّتی است که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هنگام بنای کعبه برای آن دعا کردند:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا. «۱»

«ای آفریدگار! ما را در برابر خودت تسلیم گردان و از ذریه ما نیز امت مسلم پدید آور و مناسک ما را به ما بنمای».

حج تجلّی‌گاه توحید و نفی شرک

در هر یک از مناسک حج، توحید مبدأ و معبود و مقصد و مقصود به وضوح تجلّی دارد.

آنگاه که حج‌گزار تلبیه می‌گوید، تنها به خدای یگانه پاسخ می‌دهد و شرک را طرد ونفی‌می‌کند؛ «لَبَّيْکَ اللَّهُمَّ لَبَّيْکَ لَبَّيْکَ لا شَرِيکَ لَکَ لَبَّيْکَ ...».

و چون بر محور کعبه طواف می‌کند نقطه مرکزی توحید را قبله قلب خویش می‌سازد و بر کعبه به عنوان سنگ نشانی برای راه یافتن به کوی دوست نظر می‌کند.

و آنگاه که به نماز می‌ایستد، با تذلّل سر به آستان محبوب می‌ساید.

و زمانی که در سعی صفا و مروه است، ذکر خدا را بر لب تکرار می‌کند و سعی در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۶

جلب رضای او دارد.

و چون در عرفات به تضرّع می‌نشیند، به نغمه عشق ازلی مترنم است. و آن لحظه‌ای که به قربانگاه می‌رود، تعلّقات مادّی را به مسلخ می‌کشد و محبت‌های غیر خدایی را ذبح می‌کند.

و در رمی جمرات، مظاهر شیطان و چهره‌های نمادین شیاطین بزرگ و کوچک را از سر خشم سنگ می‌زند و همه اینها حرکتی است در تحکیم مبانی توحید که اساس وحدت جامعه انسانی است و نفی شرک که نقطه اختلاف انسان‌هاست.

به بیان حضرت امام قدس سره:

«حج، تجلّی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که امت اسلامی؛ از هر نژاد و ملّتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امّت محمّد صلی الله علیه و آله پیوند بخورد و یکی گردد و ید واحده شود، حج تنظیم و تمرین و تشکیل این زندگی توحیدی است» «۱».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ضمن خطابه‌ای که در مسجد خیف ایراد کرد، بر وحدت و اخوّت اسلامی تکیه نمود و فرمود:

«... الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَکَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ ...». «۲»

«مؤمنان برادرند، خون‌هایشان با یکدیگر برابری می‌کند و آنها یک دست و متّحد در برابر دیگرانند.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۷

شرک، نقطه تقابل انسان‌ها

خرافه شرک، نخستین نقطه اختلافی است که انسان‌ها را از دیرباز رو در روی یکدیگر قرار داده و جامعه‌شناسی شرک، شکاف طبقاتی و تبعیض و ستم را در همه ادوار حیات انسان‌ها بازگو می‌کند.

انسان‌های جاهل در حمایت از خدایان موهوم و خودساخته، نیروها و استعدادهای انسانی را به هدر داده و اقطاب کفر و طغیان، به این اعتقادِ سخیف دامن زده‌اند؛ چرا که آنها تفرّق و تشتّت انسان‌ها را فرصت و فضای مناسبی برای اجرای مقاصد خویش؛ یعنی

استعمار و استثمار و سلطه و سیطره جابرانه خود تشخیص داده‌اند.

چنانکه قرآن کریم در داستان‌های نمرود و فرعون و سایر اقطاب کفر و شرک، به تقریر آن پرداخته است و بت‌پرستان و رباخواران مکه در عصر ظهور رسالت محمّد صلی الله علیه و آله تمام توان خویش را مصروف دفاع از معبودهای خرافی کرده و حاضر نبودند به سادگی از بت‌های بی‌جان و مرده دست بردارند، همه اینها بدین جهت بود که سیادت و سلطه خویش را در سایه این بت‌ها می‌دانستند.

نقطه تلاقی و تصادم پیام آوران توحید در خط مقدّم مصاف حق و باطل، همین‌جا بوده است. ابراهیم علیه السلام به شکستن بت‌های بی‌جان و مرده دست می‌زند و وجدان خفته مردم را بیدار می‌کند و چهره نامیمون خدایان متحرّک را افشا می‌سازد و صولت و ابّهت نمرود و نمرودیان را در نظرِ جمع می‌شکند.

همچنین سایر پیامبران تا ختم رسولان، که قبله موحدان تاریخ؛ کعبه معظمه را از لوث بت‌ها می‌زدایند و خانه توحید را برای خداپرستان شست و شو و پاکسازی می‌کند. «۱» و امروزه نیز هرچند شرک، بدانگونه که در جاهلیت پیشین مطرح بوده، جلوه و ظهور ندارد اما اندیشه شرک در قالب‌های دیگر و بت‌های مدرن با آب و رنگ‌های گوناگون رخ نموده است و اگر رهپویان راه ابراهیم در اجتماع حج و در هرجای دیگر که ممکن باشد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۱۸

به افشای هویت آنان نپردازند، چه کسی باید نقاب از چهره آنها بردارد؟!

فریضه حج مناسب‌ترین مجال برای این مقصوداست تاحجّابراهیمی و محمّدی صلی الله علیه و آله قوام گیرد. به بیان حضرت امام رحمه الله:

«در فریضه حج که لبیک به حق و هجرت به سوی حق‌تعالی به برکت ابراهیم و محمد است، مقام «نه» بر همه بت‌ها و طاغوت‌هاست و شیطان‌ها و شیطان‌زاده‌ها ....» «۱»

باری، اساس کعبه بر توحید نهاده شده و حج کانون پرستش موحدان و تبرّی از مشرکان است و طهارت کعبه و حرم به مفهوم پاکسازی آن از شرک و مشرکان و مظاهر استکبار ابلیسی است.

چنانکه در روایت آمده: خانه خدا را از آن جهت «بیت‌اللَّه الحرام» نامیدند که ورود مشرکین در آن حرام گردیده است؛ (وَ سُمِّيَ بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامَ لِأَنَّهُ حُرِّمَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَدْخُلُوهُ). «۲»

آری، حتّی وارد شدن مشرکین، تا چه رسد به سلطه آنان!

رسالت حج‌گزاران امروز و آینده، الهام گرفتن از آیین حنیف ابراهیم و سیره مبارکه و شریعت جاودانه سیّدالمرسلین صلی الله علیه و آله است.

حضرت امام، در تقریر این معنا خطاب به حجّاج سراسر جهان فرمود:

«در لبّیک ... لبّیک»، «نه» بر همه بت‌ها گویید و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید و درطواف حرم خدا، که نشانه عشق به حق است، دل ازدیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگانشان برائت جویید که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جسته و همه آزادگان جهان از آنها بریء هستند.» «۳»

درس چهل و چهارم: ابراهیم خلیل علیه السلام

و تأسیس امّ القرای اسلامی

محمّد تقی‌رهبر

چنانکه قرآن به صراحت بیان می کند، کعبه نخستین خانه‌ای است که در روی زمین برای مردم بنا شده است؛ انَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً. «۱»

وهمانگونه که از روایات استفاده می شود: آدم ابو البشر پس از هبوط، به تأسیس این خانه پرداخته است. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

«إِنَّ آدَمَ علیه السلام هُوَ الَّذِی بَنَی الْبَیْتَ وَ وَضَعَ أَسَاسَهُ وَ أَوَّلُ مَنْ کَسَاهُ الشَّعْرَ وَ أَوَّلُ مَنْ حَجَّ إِلَیْهِ».»

«آدم نخستین کسی بود که شالوده خانه کعبه را نهاد و آن را ساخت و نخستین کسی که بود که پوشش پشمین بر آن پوشانید و اولین کس بود که به سوی آن حج گزارد.»

بنابراین، بنیانگذار اوّلیه کعبه؛ یعنی خانه مردم، حضرت‌آدم علیه السلام است وکسی جز خدا نمی‌داند که پس از آدم و در طول قرن‌ها و دوران پیامبرانِ سلف، براین خانه چه گذشته

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۰

است. «۱» اما آنچه مسلم است، روزی که ابراهیم خلیل به سرزمین امّ‌القری گام نهاد، آثار و بقایای بنای کعبه را خاک و سنگ و رمل بیابان پوشانیده بود و در اطراف آن حتّی یک خانه و یک ساکن وجود نداشته و شاید به دلیل نبودن آب و آبادانی، حتی یک پرنده در آن دیار پرواز نمی کرد.

در چنین وضعیّتی حضرت ابراهیم که از طرف خداوند کعبه، مأموریت یافته بود تا مدینه فاضله توحید را در آن سرزمینِ خشک و وادیِ لَم یَزْرع بنیان گذارد، بدانجا گام نهاد و برای تأسیس امّ‌القرایِ اسلامی پیشگام شد. «۲»

بدین منظور و برای پی‌ریزیِ نسل جدید، به امر خدا همسر خود هاجر و فرزندش اسماعیل را در آن وادی سوزان، سُکنی داد تا خیمه توحید را سرِ پا کنند و علم توحید را افراشته دارند و او چنین کرد؛ وَاذْ بَوَّأْنا لِإبْراهِیمَ مَکانَ الْبیتِ. «۳»

نقش بارز حضرت ابراهیم، تأسیس امّ‌القری، بر اساس مکتب توحید و مفاهیم الهی است و بنای کعبه به عنوان کانون پرستش یکتا معبود، نقش نمادین را در این میان ایفا می کند.

از این رو ابراهیم در نیایش خود به خدا چنین می گوید:

رَبَّنا إِنّی أسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۱

لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. «۱»

«بار خدایا! من از فرزندانم کسانی را در این وادی لم یزرع در کنار خانه محترم تو اسکان دادم، تا نماز را بپا دارند، پس دلهایی را از مردم به سوی آنها متوجه گردان و از نعمتها روزی ده، باشد که تو را سپاس گویند.»

اگر به آیات حج وبنای کعبه و نقش ابراهیم و اسماعیل در تأسیس امّ القری و تشکیل نسل جدید که در سوره‌های متعدد قرآن آمده است، تأمل کنیم، خواهیم دید که در همان مراحل نخستین هسته مرکزی جامعه توحیدی وارکان مدینه فاضله اسلامی بطور کامل و جامع تبیین شده و در کلام حضرت ابراهیم علیه السلام بدان اشارت رفته است.

از جمله در آیه ۱۲۶ سوره بقره چنین آمده است:

وَإِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدَاً آمِنَاً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ... «۲»

«و آنگاه که ابراهیم گفت: بار خدایا! این سرزمین را شهری امن قرار ده و ساکنانش را، آنانکه به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از

ثمرات روزی‌ده ...»

و در سوره ابراهیم آمده است:

وَإِذْ قالَ إبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِى وَبَنِىَّ أنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ .... «۳»

ارکان جامعه توحیدی که در این آیات بدان اشارت رفته، عبارتند از:

۱- آبادی و عمران.

۲- امنیت عمومی.

۳- اقتصاد سالم.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۲

۴- پیوستگی عواطف انسانی و آرامش دل‌ها. «۱»

در خصوص رکن اول می گوید: ... رَبِّ اجْعَلْ هـذا بَلَداً ... بلـد؛ یعنی شـهر و این هنگامی است که گروهی از انسان‌ها گرد آیند و زندگی اجتماعی را برگزینند و با تشریک مساعی و تبادل افکار و کار و کوشش، شهر یا قریه‌ای را پدید آورند.

یکی از بنیادهای زندگیِ اجتماعی، جغرافیای شهری است که شهر نشینی و مشارکت اجتماعی در آن شکل می گیرد.

می‌دانیم که وقتی ابراهیم به این دیـار آمـد، جز وادیِ لَمْ یزرع پیرامون خـانه، چیزی نبود و او با بنای کعبه، سـنگ‌های اولیه زنـدگی شهری را پایه گذاری کرد.

- و اما در خصوص امنیت عمومی، واژه «آمِناً» که در هر دو آیه آمـده مؤدّی این مفهوم است؛ زیرا زندگی اجتماعی آنگاه انسانی و سالم و بـدون آسیب است که در آن امنیت حاکم باشد و واضح است که امنیت جز در پرتو ایمان و اخلاق و حاکمیت قانون و حق و عدل میسّر نخواهد بود.

به علاوه آن که قرآن کریم سرزمین مکه و حرم را منطقه امن قرار داده و بر این رکن بنیادین تأکید فرموده است: ... وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً .... «۲»

و دعـای ابراهیم نسـبت به رکن سوّم؛ یعنی «اقتصاد سالم» اشاره دارد: وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ. همچنانکه قرآن کریم در آیات دیگر نیز بدان توجه داده است:

... أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبى إلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَىْءٍ .... «۳»

«آیا حرم امنی را که هرگونه نعمتی به سوی آن سرازیر می‌شود، در اختیار آنان قرار ندادیم؟»

و در خصـوص مطلب چهـارم؛ یعنی: «پیوسـتگی عواطـف انسـانی و آرامش دل‌هـا» آیه کریمه: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِى إلَيْهِم بیانگر این است که در مدینه فاضله

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۳

اسلامی، آنچه روح زنـدگی اجتماعی را تشـکیل می‌دهد پیوند دلها و گرایش قلبها به یکدیگر است که در پرتو عطوفت و رحمت، جـامعه‌ای آبـاد از عواطف انسـانی و مهر و محبت را پدیـد می‌آورد و روابـط اجتمـاعی را پایـدار می‌سـازد. چه، در غیر این صورت روابط قابـل اعتمـاد نیست و بـدیهی است که ارتبـاط قلبی انسان‌ها جز در پرتو ایمان به خـدای یگانه و نفی هرگونه شـرک و تعـدّد خـدایان، تحقق نمی‌یابـد و این تنها برای مؤمنان؛ یعنی بخشـی از انسان‌ها تحقّق پـذیر است، به همین دلیل در آیه کریمه آمده: افْئِدَةً مِنَ النَّاسِ ... چه، واژه «مِن» تبعیض را افاده می کند.

و شایـد از آیه فـوق این نکته نیز به دست آیـد که این گروه از مردم به مثـابه قلب برای جامعه‌انـد و جـامعه‌ای که ایمـان نـدارد قلب انسانی ندارد.

محور اصلی ارکان؛ «حکومت و رهبری» و بالأخره هسته مرکزی جامعه توحیدی، امامت و رهبری و حکومت عدل الهی است که در سایه آن ارکان، مدنیّت امّ القرای اسلامی شکل می گیرد و پابرجا می‌ماند.

این هسته مرکزی و نقطه محوری نیز در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مورد توجه قرار گرفته، آنجا که از خداوند می‌خواهد، پیامبری را برای ساکنان امّ القری برانگیزد که آیات الهی را بر آنان فرو خوانَد و کتاب و حکمت بیاموزد و از آلودگی‌های اخلاقی، پاکسازی و تزکیه کند: رَبَّنا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُزَکِّیهِمْ انَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «۱»

مدینه فاضله، انسان‌هایی را می‌طلبد که:

در «بخشهای اخلاقی» پرهیزکار و وارسته باشند، مسائل خانوادگی و حقوق متقابل پدر و مادر و فرزند را رعایت کنند.

در «مسائل اجتماعی»، امنیت ملی و آزادی و برادری و برابری و مانند آن را تأمین نمایند.

در «مسائل سیاسی» از استبداد، استعمار و استثمار بپرهیزند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۴

بنابر این مدینه‌ای فاضله است که جامع همه این شؤون باشد ... و اگر جامعه‌ای بخواهد مدینه فاضله‌ای بسازد، به یقین بدون داشتن حکومت امکان پذیر نخواهد بود وحکومت، زمانی فاضله‌است که از یکسو حاکمی آگاه، وارسته، مدیر ومدبّر در رأس آن قرار گیرد واداره امورش را عهده دار باشد و از سوی دیگر مردمی آگاه ومطیع، امّت آن باشند. نه امام بدون امّتِ آگاه، توان تأسیس مدینه فاضله را دارد ونه امّت آگاه بدون امام.

ابراهیم خلیل علیه السلام معمار و مهندس تمدّن، نقشه مدینه فاضله را بر اساس چهار رکن ویک هسته مرکزی تنظیم نمود و آن را از خداوند تعالی مسألت کرد.

ارکان چهارگانه عبارتند از: «آبادی و عمران»، «امنیت»، «اقتصاد سالم»، «عواطف و آرامش دلها.»

اگر در سرزمینی «امنیت» نباشد آزادی از آن رخت برمی‌بندد و اگر اقتصاد سالم نباشد معلوم است که فرهنگ ساکنان آن پایین و پست شده و مسائل اخلاقی مراعات نمی‌شود و حتی با نبودن یکی از این سه، زمینه کوچ فراهم می‌شود. هیچ عاقلی حاضر نیست در شهری که فاقد این ارکان تمدّن است زندگی کند.

علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود:

«لَیسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِکَ مِنْ بَلَدٍ خَیْرُ الْبِلادِ مَا حَمَلَکَ». «۱»

بهترین شهرها جایی است که توان رشد آدمی را تأمین کند. آری معمار تمدّن، ابراهیم خلیل علیه السلام این چهار اصل را برای تأسیس امّ القری لازم وضروری دانستند.

محور اصلی وقطبی، که این چهار رکن در مدار او می گردند، آن عنصری است که باعث می‌شود تا یک سرزمین امن گردد و اقتصاد سالم داشته باشد. آزادی مردم تأمین ودل‌هایشان در آنجا بیارامد، حکومتی است که در سایه وحی و رهبری انسان کامل (معصوم) شکل یابد، حکومتی است که در سایه یک سیاستمدار دین منشِ مدیر، مدبّر و آگاه با تدوین قانون بر اساس رهنمودهای آسمانی تشکیل شده باشد.

ابراهیم علیه السلام این معنا و عنصر را به عنوان رکن پنجم در ردیف ارکان چهارگانه نیاورد،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۵

بلکه آن را عنصر اصلی و محور می‌داند و ارکان چهارگانه را در اطراف آن طواف می‌دهد؛ رَبَّنا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا .... اینجاست که باید گفت کار پیامبران تأسیس حکومت است؛ حکومتی که در رأس آن رهبری الهی باشد تا هم آیات الهی را بر مردم تلاوت کند

و هم مردم را به معارف غیب آشنا سازد، هم حکمت‌های آسمانی را فراسوی مردم نصب کند و هم به فکر تهذیب و تربیت و تزکیه امّت باشد.» «۱»

مکه در جغرافیای جهان

نقش محوری کعبه در وحدت امّت مسلمان و موقعیت شهر مکه و حرم و مرکزیّت آن در جغرافیای معنوی جهان اسلام، شایان توجه است.

چنانکه می‌دانیم، هر کشوری عاصمه و مرکزی دارد که دیگر نقاط کشور را زیر پوشش حکومت مرکزی قرار می‌دهد. این مرکز بگونه‌ای انتخاب می‌شود که ارتباط و دسترسی به آن برای همه مردم علی‌السویه میسّر باشد.

و از آنجا که حکومت اسلامی بر پایه توحید، در قلمرو کشورهای بدون مرز است، انتخاب مکه معظمه به عنوان «امّ القرای جهان اسلام» و کعبه به عنوان «نماد وحدت امّت» و تمرکز حکومت الهی و نقطه جمع یک صدفه واتفاق نبوده بلکه یک گزینش حساب شده زیبا و ظریفی است که به لحاظ موقعیت مکانی وجغرافیای خاص صورت گرفته است.

به عبارت دیگر: مکه و دیگر شعائر ومشاعر حج، همچون میقات‌ها، عرفات، مشعر، منا و خانه کعبه، در نقطه‌ای از زمین قرار دارند که علاه بر قداست و ریشه تاریخی‌شان، دسترسی به آنها برای مردم جهان آسان‌تر از هر نقطه دیگر میسّر می گردد؛ از قاره آسیا و آفریقا گرفته، که بیشترین جمعیت اسلامی را در خود جای داده، تا اروپا و آمریکا و استرالیا و شبه قاره هند و ... که عمده جمعیت انسانی را در بر دارد.

بدین ترتیب مکه مرکز است و به تعبیر دقیق قرآنی «امّ القُری» و مادرِ همه شهرها

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۶

است و دیگر مناطق زمین را بدین خاطر می‌توان اطراف و حوالی آن نامید که گستره آن تا کرانه‌های اقیانوس‌های غیر قابل سکونت ادامه دارد.

قرآن کریم با اشاره به این نکته می‌فرماید:

... وَکَذَلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لَارَیْبَ فِیهِ ... «۱»

«و بدینسان قرآن را با زبان عربی بر تو وحی نمودیم تا مادر شهرها و کسانی را که در پیرامون آنند، انذار کنی و از روز جمع (یعنی قیامت)، که تردیدی در آن نیست، بیم دهی.»

چنانکه ملاحظه می کنیم، مکه را امّ القری؛ یعنی مادر شهرها خوانده و دیگر اماکن را حوالی و اطراف آن نامیده است.

افزون بر این، با عنایت بدانچه در روایات «دَحْو الأرض» آمده: جایگاه کعبه و سرزمین مکه نخستین نقطه‌ای است که در کره خاک آفریده شده و آنگاه این نقطه گسترش یافته تا ربع مسکون زمین برای بشر مهیا گردیده است.

برخی روایات نیز به موقعیت جغرافیایی مکه و مرکزیّت آن، به شیوه‌ای مشروح‌تر اشاره دارد؛ از جمله پیامبر خدا می‌فرماید:

«کعبه از آن جهت کعبه نامیده شده که در وسط زمین قرار دارد»؛ «سُمِّیَتِ الْکَعْبَةُ کَعْبَةً لِأَنَّهَا وَسَطُ الدُّنْیا». «۲»

و نیز مرحوم صدوق روایت دیگری را از ائمه معصوم نقل کرده که آن روایت این است:

«وَ وُضِعَ الْبَیْتُ فِی وَسَطِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ الْمَوْضِعُ الَّذِی مِنْ تَحْتِهِ دُحِیَتِ الْأَرْضُ وَ لِیَکُونَ الْفَرْضُ لِأَهْلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فِی ذَلِکَ سَوَاءً». «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۷

«خانه کعبه در وسط زمین نهاده شد؛ زیرا آنجا مکانی است که زمین گسترش یافته، و بدین منظور که برای مردم شرق و غرب بطور

یکسان قابل دسترسی باشد.»

نظریه دانشمندان جغرافیا

هر گـاه به اطلس عمومی جهان بنگریم، موقعیت مرکزی مکه نسبت به قاره‌های عالم جلب نظر می‌کنـد. اما مطلب از بُعـد علمی نیز قابل بررسی است.

نگارنده در صدد آن بود که دلایل علمی این موضوع را نیز از دید دانشمندان جغرافیا و محاسبات دقیق‌تر در خطوط عرضی و طولی کره زمین به دست آورد.

خوشـبختانه در این جسـتجو به مقاله‌ای برخوردم که یکی از دانشـمندان مصری تهیه کرده و با تصویر و نقشه‌های متعدد و محاسبات علمی، آن را به بررسی نهاده است.

دکتر حسین کمال‌الدین احمد ابراهیم که رییس بخش هندسه مدنی در دانشکده مهندسی دانشگاه ریاض و استاد دانشگاه‌های قاهره و بغداد است، و صاحب تألیفات و مقالات متعدد علمی می‌باشد، بامشورت و همکاریِ جمعی از دانشـمندان مصـری و غیر مصـری، طی تحقیق وسـیع علمی و فنی در مشـخص کردن جهت قبله برای مردم جهـان اثبات کرد، که مکه در وسط ربع مسـکون کره زمین قرار دارد.

وی در مقـدمه مقاله‌اش می‌نویسـد: شایان ذکر است که من پس از آن که خطوط اولیه این بحث را ترسـیم کردم و جایگاه قاره‌های زمیـن را بر آن به تصـویر کشـیدم، به این نـتیجه رسـیدم که شـهر مکه مرکز دایره‌ای است که از همه قاره‌هـای جهـان می‌گـذرد؛ به عبارت دیگر قسمت خشکی زمین به صورت منظم در پیرامون کعبه توزیع شده است و بدینسان مکه را می‌توان مرکز بخش خشکی زمین دانست و خداوند بزرگ راست فرمود که:

وَکَذلِکَ أوْحَیْنا الَیْکَ قُرآناً عَرَبِیاً لِتُنْذِرَ امَّ القُری وَمَنْ حَوْلَها. «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۸

آری، خداونـد مکه را برگزید تا مقرّ خانه محترم او باشد و رسالت آسـمانی از آنجا نشأت گیرد؛ زیرا مکه مرکز دایره است و چنین موقعیتی ایجاب می‌کند که کانون دعوتی باشد که همه جهان را در برگیرد و با همه ملّتها سـخن بگوید و آن دعوت خاتم انبیا است که برای عموم بشریت مبعوث شده است.

مکه سرچشـمه فیوضات برای تشـنه‌کامان حقیقت و کعبه علم هدایت برای سالکان الی‌اللّه است. علاوه بر این، آنها که به یک آیین جهانشـمول عقیـده دارنـد، بایـد یـک مرکز همگـانی وجود داشـته باشـد تا از دور و نزدیک در آن مرکز گرد آینـد و مسائل دینی، علمی، عملی و مشـکلات اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی و نظامی خود را مطرح کنند و برای صیانت از تهاجم بیگانگان، به مشورت و تبادل نظر و تشریک مساعی بپردازند.

به همین دلیل است که خداوند سـبحان کعبه را مَثابَةً لِلنّاسِ وَأمْناً نامید. «مثابه» یعنی «مرجع و ملجأ» و جایی که مردم بدان پناه برند و بدانجا باز گشت کنند و در پرتو حریم امن آن به مصالح خود بیندیشند.

میقات زمانی و مکانی حج:

یکی از مسائل شایان ذکر در مباحث اجتماعی- سیاسـی حـج، نقش محوری زمان و مکان در تکوین و تشـکیل امت واحد اسـلامی است. از لحـاظ مکانی چنانکه دیـدیم مکه و کعبه مرکز عالم و محور ربع مسـکون است، اما از لحاظ زمانی، ماهها و روزهایی برای مراسم عبادی- سیاسـی حج برگزیده شد که تابع تقویم‌های سـنتی و محلی کشورها نیست، بلکه ماهها و روزهای قمری ملاک عمل

است که چون با گردش ماه و سیرقمر تعیین می‌شود، محاسبه آن سهل‌تر و روزها و شبهای آن برای همگان ملموس‌تر است.

اصولًا در همه احکام و شرایع که قید «زمانی» دارد؛ مانند روزه، حج، محاسبات مالی، سنّ تکلیف، عِدّه و غیره، همین ماه و سال قمری به رسمیت شناخته شده و ملاک عمل قرار می‌گیرد:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۲۹

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ .... «۱»

«عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده است که از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین در کتاب خدا به ثبت رسیده که از آنها چهار ماه حرام است، این است دین استوار ...».

قرآن کریم با اشاره به این مطلب که تغییر چهره قمر (ماه) از هِلال تا هِلالِ دیگر، یک تقویم طبیعی برگرفته از نظام تکوینی برای مردم است تا قراردادهای خود را براساس آن تنظیم کنند و در شناخت زمان حج، آن را شاخص قرار دهند، چنین می‌فرماید:

یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ .... «۲»

«در باره هلال‌های ماه‌ها از تو می‌پرسند، بگو آنها بیانگر اوقات برای مردم و تعیین کننده موسم حج است.»

و در جای دیگر، با تصریح به ویژگی زمانی واین که ماه‌های معیّنی برای مراسم حج تعیین شده است، می‌فرماید:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِی الْحَجِّ. «۳»

«زمان حج، ماه‌های معینی است پس هرکس در این ماه‌ها حج گزارد، از سخن زشت و فسق و جدال بپرهیزد.»

ماه‌های حج عبارتند از: «شوال»، «ذی قعده» و «ذی حجه» و احرام حج جز در این سه ماه جایز نیست. آنچه در جاهلیت معمول بوده که بر حسب مصلحت ماه‌های حرام را تقدیم می‌داشتند و یا به تأخیر می‌انداختند و از آن به «نسیء» تعبیر می‌شد، در اسلام

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۰

مردود است و قرآن آن را ازدیاد در کفر دانسته است: إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ .... «۱»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در حجة الوداع بر این مطلب تأکید کرد و فرمود:

«یا ایُّها النَّاسُ إنَّ الزَّمانَ قَدْ اسْتَدارَ کَهَیْئَتِهِ یَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماوات وَالْأَرْض فَلا شَهْرَ یُنْسأ، وَلا عِدَةَ تُخْطَأُ وَانَّ الْحَجَّ فِی ذِی الْحِجَّةِ الی یَوْم الْقِیامَةِ». «۲»

«مردم! زمان به شکل نخستین؛ یعنی روزی که خداوند آسمان و زمین را آفرید، بازگشت، بنابراین، نه در ماه تغییری است و نه در عدد تحوّلی، و تا قیامت حج در ذیحجه خواهد بود.»

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ می‌نویسد:

«کلمه حج در این آیه سه بار تکرار شده است و کاربرد اسم ظاهر به جای ضمیر مشتمل بر لطف ایجاز است و مقصود از حج در نوبت اول، زمان حج است و نوبت دوم، نفس عملِ حج است و نوبت سوم، زمان و مکان آن» «۳» یعنی:

اوّلًا حج تنها در این ماه‌ها باید انجام شود و جز در اینها جایز نیست.

ثانیاً کسی که در این ماه‌ها به احرام عمره و حج محرم شد، واجب است حج و عمره خود را تمام کند.

ثالثاً در زمان و مکان حج «رفث» و «فسوق» و «جدال» حرام است. (تفسیر این سه واژه را در موارد دیگر مقال آورده‌ایم) و در آیه دیگر به روزهای معین نیز اشاره شده که حاجیان به ذکر و دعا و انجام فرائض می‌پردازند:

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ فِی أیّامٍ مَعْلُوماتٍ. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۱

«مسلمانان به حج بیایند و شاهد منافعی باشند که برای آنها منظور شده است و در ایام معین خدا را یاد کنند و به ذکر و نیایش با او

بپردازند.»

این ایام، همان ایام مخصوص ذی حجه است که اعمال حج در آن صورت می‌پذیرد. «۱»

این ایام و دیگر مواقیت زمانی حج نیز طبق افق مکه و سرزمین وحی است و بنابراین در زمان مخصوص و تعیین شده حج، هیچ چیز دیگر ملاک عمل نیست. از این رو جمع حج گزاران هر چند در کشور خود عباداتشان را براساس تقویم قمری منطبق با افق کشورشان انجام می‌دهند اما چون به حج آمدند باید همه براساس یک تقویم و در زمان معین مناسک خود را انجام دهند تا این عبادت جهانشمول، باآهنگ واحد صورت پذیرد و ناهمگونی درآن رخنه نکند و چنانکه در مناسک حج نیز آمده عمل اهل بلد و مردم مکه برای کلیه حج گزاران حجت شرعی است که باید براساس آن عمل شود تا هیچگونه اختلافی مشاهده نگردد.

راز معنوی کعبه

و باید به اینها افزود راز معنوی کعبه را، خانه کعبه از آن جهت که به خداوند نسبت دارد و صاحب خانه آن را «بَیْتی» «۲»

نامیده، از قداستی بی مانند برخوردار است. کعبه چنانکه در روایت آمده، محاذی «بیت المعمور»؛ یعنی مطاف فرشتگان است، کعبه را از آن جهت کعبه گویند که مکعب و مربع است؛ همانند بیت‌المعمور و بیت‌المعمور مربع است به موازات «عرش» که آن نیز مربع است؛ زیرا کلماتی که توحید و اسلام برآن بنیان شده «تسبیحات اربع» است:

«سُبْحَانَ اللَّهِ» وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَ «اللَّهُ أَکْبَرُ». «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۲

اما جالب است که با وصف مربع بودنِ کعبه، طواف به صورت دایره انجام می‌شود و نمازگزاران هر جا که باشند، از مسجدالحرام گرفته تا اقصی نقاط جهان، به شکل دایره به سوی آن نماز می‌خوانند؛ دایره‌ای که نقطه مرکزی‌اش (کعبه) دل‌های بیش از یک میلیارد مسلمان جهان را به سوی خود جذب می‌کند و طواف کنندگان در طول دهر پروانه وار برگرد این شمع جمع در چرخش بوده و خواهند بود. و این به مفهوم مرکزیت کعبه و محور بودن آن در حرکت جمع امت مسلمان است و بدین ترتیب همه عوامل وحدت معنوی، زمانی و مکانی در اینجا به یکدیگر پیوند می‌خورد و شکل بی‌مانندی را پدید می‌آورد که در عالم مثل و مانندی ندارد.

بدین ترتیب، گردهم آیی حج یک تجمع معمولی نیست، مناسک حج تصویرگر یک جامعه برین الهی و انسانی است که روح و آرمان واحد بر آن سایه افکن است و همه به آهنگ واحد و در پاسخ به یک ندای ملکوتی در حرکت می‌باشند. و هر یک از اعمال؛ مانند طواف، سعی، وقوف، افاضه و ... پذیرش روح جمعی الهی را در حاجیان تقویت می‌کند و امتیازات و مشخّصه‌های مادی را به دور می‌ریزد و برادری و برابری را حاکم می‌سازد.

اگر درست توجه شود. این همایش بزرگ سالانه، مظهر اقتدار امت و وسیله نیرومندی است که مسلمانان جهان اختلافات فرعی خود را کنار زده و به خود آیند و یک هدف مشترک را که همانا «اعلایِ کَلِمَهُ اللَّه» است، وجهه همت خود سازند و هویت اسلامی خویش را باز یابند و به مصالح جهان اسلام بیندیشند تا عظمت اسلامی را آنگونه که شایسته امّت محمد صلی الله علیه و آله است به ارمغان آورند؛ ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ....

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۳

درس چهل و پنجم: اسرار و معارف حج

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

هر یک از عبادات، راز و رمزی دارد که دستیابی به ثمرات شیرین و ارزشمند آنها، جز با فهم و درک صحیح آن رموز میسّر نیست.

حج خانه خدا نیز از زمره همین عبادات است. حاجیان از فرسنگها راه با دشواریها و سختی‌های فراوان و هزینه‌های سنگین، به سرزمین وحی آمده، با حضور در میقات، لباس و پوشش معمولی خود را از تن بدر می‌کنند و با پوشیدن دو جامه احرام و گفتن لبیک، محرم شده، به مکه می‌آیند و گرداگرد خانه کعبه به طواف می‌پردازند. نماز طواف می‌خوانند. از صفا به مروه می‌روند و بازمی‌گردند و در این مسیر گاهی عادی و گاهی تند می‌روند. پس از آن، قدری از مو و یا ناخن را کوتاه کرده، سپس در مراسم حج تمتّع، به عرفات می‌آیند. نیم روزی را آنجا می‌مانند، آنگاه حرکت کرده به مشعرالحرام می‌رسند، چند ساعتی را در آنجا بیتوته می‌کنند و با طلوع خورشید راهی منا می‌شوند. روز اوّل هفت سنگریزه به جمره عقبه و در روزهای بعد به هر یک از جمرات سه گانه، هفت سنگ می‌زنند. قربانی می‌کنند.

تقصیر نموده، یا سر می‌تراشند و باز هم گرد کعبه طواف می‌کنند و سعی صفا و مروه و طواف نساء و آنگاه حج پایان می‌یابد و حاجی به شهر و دیار خویش باز می‌گردد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۴

آیا حج که عبادت عُمْر است و گاهی در طول زندگی انسان، تنها یکبار توفیق تشرف حاصل می‌گردد و قبل از آن نیز بارها با خواندن دعای: «أَللّهُمَّ ارْزُقْنی حَجَّ بَیْتِکَ الحَرامِ فِی عامِی هذا وَفِی کُلِّ عام» به خدا التماس می‌کند تا حج نصیب او شود، برای همین اعمال ظاهری است؟! آیا خداوند چنین اراده کرده است تا مسلمانان گرداگرد سنگ‌هایی بگردند و بدون هیچگونه تغییری به موطن خود باز گردند؟!

نه، هرگز چنین نیست، تمامی این رفتارها و اعمال، جنبه نمادین داشته، راز و رمزهای فراوانی را در خود نهفته دارد. پیشوایان معصوم، مطالب مهم و ارزشمندی در بیان، معارف و اسرار هر یک بر شمرده‌اند.

هر کس بدون توجه به اسرار حج، به اعمال و رفتار حاجیان بنگرد، این همه زحمت و رنج و تلاش و صرف هزینه را بدون معنا و مفهوم می‌پندارد.

ابن ابی‌العوجاء که از مشرکان سرسخت و گستاخ دوران زندگی امام صادق علیه السلام است با قیافه‌ای روشنفکرانه به آن حضرت می‌گوید: «۱»

«إِلَی کَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَیْدَرَ وَ تَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجَرِ وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَیْتَ الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدَرِ وَ تُهَرْوِلُونَ حَوْلَهُ هَرْوَلَةَ الْبَعِیرِ إِذَا نَفَرَ مَنْ فَکَّرَ فِی هَذَا أَوْ قَدَّرَ عَلِمَ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَیْرُ حَکِیم وَ لا ذِی نَظَرٍ فَقُلْ فَإِنَّکَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَبُوکَ أُسُّهُ وَ نِظَامُهُ». «۲»

«تا به کی این خرمن را می‌کوبید و به این سنگ پناه می‌آورید، واین خانه از سنگ و گِل برافراشته را می‌پرستید، و چونان شتران رم کرده، گرداگرد آن هروله «۳» می‌کنید، هر کس در این [رفتارها] اندیشه و تأمّل کند می‌داند که اینها، کار انسان حکیم و صاحب نظر نیست!»

سپس خطاب به امام صادق علیه السلام می‌گوید:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۵

«شما که در صدر و نوک پیکان این امر قرار دارید و پدرت نیز پایه‌گذار و شکل دهنده آن بوده است، پاسخ این سخن را باز گوی.»

امام علیه السلام لب به سخن گشوده، به گوشه‌ای از اسرار اشارتی می‌کند و می‌فرماید:

«هَذَا بَیْتٌ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ بِهِ خَلْقَهُ لِیَخْتَبِرَ طَاعَتَهُمْ فِی إِتْیَانِهِ فَحَثَّهُمْ عَلَی تَعْظِیمِهِ وَ زِیَارَتِهِ وَ جَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِیَائِهِ وَ قِبْلَةً لِلْمُصَلِّینَ إِلَیْهِ فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ وَ طَرِیقٌ یُؤَدِّی إِلَی غُفْرَانِهِ ...»

«این خانه‌ای است که خدا به وسیله آن، بندگانش را به پرستش واداشت تا با آمدن به این مکان، میزان پیروی و اطاعت آنان را بیازماید. از این رو بندگان خود را به بزرگداشت و زیارتِ این خانه برانگیخت و آن را قبله نمازگزاران ساخت، پس کعبه مرکزی برای کسب خشنودی خداوند و راهی به سوی آمرزش اوست. خداوند آن را دو هزار سال پیش از گستراندن زمین آفرید.

پس سزاوارترین کسی که باید اوامرش را گردن نهاد و از نواهی او دوری گزید، خدایی است که چهره‌ها و جان‌ها را آفرید.» «۱»

نگرشی عمیق و همه جانبه به آیات و روایات، بخوبی این معنا را ثابت می‌کند که حج را ظاهری است و باطنی، آنچه را مردم در ظاهر می‌بینند با حقیقت حج فاصله بسیار دارد و حال آن که خداوند طالب آن حقیقت است.

خداوند حجی را می‌خواهد که مبرور باشد و حاجی پس از بازگشت به موطن خویش تحوّلی اساسی در روحش پدید آید.

حجی را می‌خواهد که مناسک آن، مناسک زندگی صحیح اسلامی باشد.

حجی را می‌طلبد که حاجی پس از برگشت، به غیر خدا لبیک نگوید و گرد غیر خدا نگردد.

حجی را می‌خواهد که حاجی در آن با شیطان بستیزد و هر آنچه از دنیا نزدش عزیز است در راه خدا قربانی کند و جز خدا چیزی را نبیند و چیزی نخواهد و ...

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۶

حج عبادتی خشک و بی‌روح نیست بلکه هر عملی در حج نکته‌ها و معارف فراوان و والایی دارد که هدف اصلی حج را تشکیل می‌دهند.

فضل‌بن شاذان از هشتمین امام، علی‌بن موسی الرضا علیه السلام درباره علل تشریع حج می‌پرسد و حضرت پاسخ می‌دهد:

«لِعِلَّةِ الْوِفَادَةِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ «حج به سوی خدا رفتن (و در پیشگاه باری تعالی حاضر شدن) است.» (کسی که معنای حضور در پیشگاه حیّ داور را بداند و بفهمد، به غیر او توجه نکرده، خود را به گناه نمی‌آلاید.)

«وطَلَبِ الزیادةِ»؛ «حج زیادت‌طلبی و کمال‌خواهی و از خدا پاداش و ثواب فراوان خواستن است.»

«وَ الْخُرُوجِ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ الْعَبْدُ تَائِباً مِمَّا مَضَی مُسْتَأْنِفاً لِمَا يَسْتَقْبِلُ»؛ «حج، خارج شدن از گذشته تاریک و پرگناه و توبه کردن از آنچه در گذشته انجام شده و شروع کردن خوبی و نیکی برای آینده است.»

«مَعَ مَا فِيهِ مِنْ إِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ»؛ «حج وسیله‌ای برای خارج نمودن و جداسازی دارایی‌ها از یکدیگر است؛ خمس و زکات و دیون واجب را پرداختن و حق فقرا و محرومان و دیگر حقوق دینی را ادا کردن است.»

«وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ وَ الِاشْتِغَالِ عَنِ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ حَظْرِ النَّفْسِ عَنِ اللَّذَّاتِ»؛ «حج، به سختی انداختن بدن، دور شدن از زن و فرزند، و منع کردن جان از هواهای نفسانی و شهوات و لذّتهای نامشروع و تمرین خودسازی و گناه نکردن است.»

«... مَعَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ لِجَمِيعِ مَنْ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يَحُجُّ وَ مِمَّنْ لَمْ يَحُجَّ مِنْ بَيْنِ تَاجِرٍ وَ جَالِبٍ وَ بَائِعٍ وَ مُشْتَرٍ وَ كَاسِبٍ وَ مِسْكِينٍ وَ مُكَارٍ وَ فَقِيرٍ وَ قَضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ الْأَطْرَافِ فِي الْمَوَاضِعِ الْمُمْكِنِ لَهُمُ الِاجْتِمَاعُ فِيهِ».

«حج برای تمامی مردم- در شرق و غرب زمین و آنانکه در دریا و خشکی به سر می‌برند؛ چه آنها که حج می‌گزارند و چه غیر آنان، از تاجر، وارد کننده، فروشنده و خریدار، کاسب و کرایه دهنده مرکب و فقیر و مسکین-

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۷

سودمند بوده و نیازهای مردم در اطراف و اکناف زمین را برمی‌آورد.»

«مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَ نَقْلِ أَخْبَارِ الْأَئِمَّةِ علیه السلام إِلَى كُلِّ صُقْعٍ وَ نَاحِيَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ...».

«علاوه بر آن، حج جایگاه فراگیری فقه و احکام دین و انتقال و گسترش اخبار پیشوایان علیهم السلام به تمامی گوشه و کنار [جهان] است. همانگونه که خداوند فرمود: پس چرا کوچ نمی‌کنند از هر فرقه و ...» «۱»

آن حضرت سپس به برخی از اعمال حج اشاره نموده، نکاتی را در فلسفه هر یک بیان می‌کند و به حاجیان می‌نمایاند که: حج واقعی فراتر از یک سلسله رفتارها و کارهای خشک و بی‌روح است. آنگاه می‌افزاید:

«اگر کسی بگوید: چرا مردم به احرام مأمور شده‌اند؟ پاسخش آن است که:

تا (حاجیان) قبل از ورود به حرم خداوند بلند مرتبه، خاشع و خدا ترس شوند و از اشتغال به چیزی از دنیا و زینت‌ها و لذّتهای دنیایی و از هر سرگرمی و هوسرانی خود را دور داشته، با تمام وجود روی به سوی او کنند ...» «۲»

اسرار حج در نهج البلاغه

علی بن ابیطالب علیه السلام درباره اسرار و معارف حج فرمود:

«خداوند حج را بر شما واجب کرده، آنجا را قبله مردمان ساخت، و آن را برای دینداران نشانه فروتنی در برابر عظمت او و اعتراف به عزّت و بزرگواری خداوند قرار داد. و از میان بندگان خود، افراد گوش به فرمانی را برگزید، که دعوت او را پذیرفته، گفتارش را گوش فرا دادند و بر جایگاه پیامبران ایستادند و چونان فرشتگانی شدند که بر گرداگرد عرش خدا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۸

طواف کردند و در بازار عبادت حق تعالی، سودها برگرفتند ...

خداوند کعبه را برای اسلام، نشان و برای پناه آورندگان به آن، حرم قرار داد. حج‌گزاری را واجب کرد، حق او را به مردم شناساند و زیارتش را بر شما نوشت و فرمود: بر هر کسی که می‌تواند و استطاعت دارد که بر این خانه راه یابد حج واجب است و آن که کفر ورزیده سرباز زند، پس همانا خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.» «۱»

و در خطبه قاصعه فرمود:

«خداوند خانه‌اش را، که وسیله قیام و قوام مردم است، در منطقه‌ای کوهستانی و پر از سنگلاخ و در میان کوه‌هایی سخت و شن‌هایی نرم و چشمه‌هایی کم آب و روستاهایی پراکنده قرار داد و از آدم و فرزندان او خواست تا روی به آن خانه نهند و دل‌های خود را به سوی آن متوجه سازند ... تا از روی خواری شانه‌هاشان را جنبانده، گرداگرد آن «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گویند و خاک آلوده و مو پریشان گام بردارند، لباس‌ها را پشت سر انداخته و از تن بیرون افکنند. با زدن موها، زیبایی خود را از دست دهند و بدینسان در امتحانی بزرگ و آزمایشی سخت و دشوار فرمانبرداران را از نافرمانان جدا سازد.

اگر خدا می‌خواست می‌توانست خانه خود را در بهترین و زیباترین نقطه روی زمین قرار دهد و سنگهای آن را از زمرّد سبز و یاقوت سرخ فام بپا سازد؛ لیکن خداوند بندگان خود را با انواع سختی‌ها آزمایش می‌کند و با مجاهدتهای گوناگون به بندگی وامی‌دارد، با دشواری‌ها و ناخوشایندی‌ها آنان را می‌آزماید تا کبر و خودپسندی را از قلوبشان بزدایند و فروتنی را جایگزین آن سازند.» «۲»

نگرشی اینچنین به حج واعمال آن، در فرموده‌های بسیاری از امامان علیهم السلام پدیدار

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۳۹

است. امام باقر علیه السلام به هنگام تشرف به حج و پس از ورود به مسجدالحرام، مردمی را دیدند که گرداگرد کعبه طواف می‌کنند، نگاهی به آنان افکنده فرمود:

«هَکَذَا کَانُوا یَطُوفُونَ فِی الْجَاهِلِیَّةِ».

«در زمان جاهلیت نیز اینچنین طواف می‌کردند.» (بسان این مردم، هفت بار کعبه را دور می‌زدند.)

سپس فرمود:

«به اینان چنین فرمان نداده‌اند، بلکه آنها مأموریت یافته‌اند تا گرداگرد کعبه طواف نموده، سپس به سوی ما بیایند و دوستی و محبت و یاری خویش را به ما عرضه کنند ...» «۱»

از همین رو فرموده‌اند:

«مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ». (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۸)

«حج با دیدار امام و رهبری پایان می‌پذیرد.»

و در واقع حج بدون رهبری و ولایت حج نیست.

اسرار حج از زبان امام سجاد علیه السلام

یکی از گویاترین گفتگوها که به روشنی نشان از مدّعای این نوشتار دارد، سخنان امام سجاد علیه السلام با شبلی است که از سفر حج بازگشته است. امام از او پرسیدند:

(آقای شبلی!) آیا حج گزاردی؟ گفت: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: آیا به میقات فرود آمدی و لباس‌های دوخته خویش را از تن بدر کردی و غسل نمودی؟ شبلی پاسخ گفت: آری.

امام علیه السلام: آنگاه که به‌میقات درآمدی، نیت کردی که لباس معصیت و نافرمانی را از تن درآورده، جامه طاعت و فرمانبری خداوند را بجای آن پوشیدی؟

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۰

شبلی: نه.

امام علیه السلام: هنگامی که لباس‌های دوخته را درآوردی، آیا نیت کردی که خود را از ریا و دورویی و ورود در شبهه‌ها، برهنه و دور سازی؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: به هنگام غسل کردن، نیّت کردی که خود را از اشتباهات و گناهان شست و شو دهی؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: [پس تو در حقیقت] نه به میقات درآمده‌ای، و نه لباس‌های دوخته را از تن کنده‌ای و نه غسل کرده‌ای ...!

سپس از او می‌پرسند: آیا خود را تمیز کردی و احرام پوشیدی و پیمان حج بستی؟

شبلی: آری.

امام علیه السلام: آیا این نیت را داشتی که خود را با نور توبه خالص پاکیزه می‌سازی؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: به هنگام محرم شدن، نیت آن کردی که هر چه را خداوند بر تو روا نداشته، بر خود حرام بداری؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: به هنگام بستن پیمان حج، آیا قصد آن کردی که هر پیمان غیر الهی را گشوده‌ای (رها کرده‌ای)؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: نه احرام بسته‌ای، نه پاکیزه شده‌ای و نه نیت حج کرده‌ای!

آنگاه چنین پرسید: آیا به میقات داخل شدی و دو رکعت نماز احرام بجای آوردی و لبیک گفتی؟

شبلی: آری.

امام علیه السلام: به هنگام خواندن دو رکعت نماز (طواف)، نیت آن داشتی که به بهترین کارها و بزرگترین نیکی‌های بندگان (که همان نماز است)، خود را به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۱

خدا نزدیک می کنی؟ شبلی: نه.

امام علیه السلام: آنگاه که لبیک گفتی، نیّت آن کردی که به هر چه فرمانبرداری محض خداوند است سخن می گویی و از هر نافرمانی و معصیتی سکوت می کنی؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: نه در میقات داخل شده‌ای، نه نماز گزارده‌ای و نه لبیک گفته‌ای!

وباز پرسید: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟

شبلی: آری.

امام علیه السلام: به هنگام ورود به حرم نیت آن کردی که غیبت و بد گویی هر مسلمانی از جامعه اسلامی را بر خود حرام می کنی؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: به هنگام رسیدن به مکه، نیت کردی که فقط خدا را می‌خواهی [و می‌جویی]؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: پس نه به حرم وارد شده‌ای و نه کعبه را دیده‌ای و نه نماز گزارده‌ای!

و ادامه داد: گرداگرد خانه خدا طواف کردی؟ و ارکان خانه را لمس نمودی؟

وسعی انجام دادی؟

شبلی: آری.

امام علیه السلام: به هنگام سعی، نیّت آن داشتی که (از شرّ شیطان و نفس) به خدا پناه می‌بری و او که آگاه به پنهان‌هاست، نسبت به این مسأله داناست؟

شبلی: نه.

امام علیه السلام: پس نه طواف خانه کرده‌ای، نه ارکان را لمس نموده‌ای و نه سعی بجا آورده‌ای!

سپس فرمود: آیا با حجر الأسود دست دادی، کنار مقام ابراهیم ایستادی و دو رکعت نماز خواندی؟

شبلی: آری.

در این هنگام امام فریادی برآورد چونانکه گویی نزدیک است از دنیا برود،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۲

سپس فرمود: آه، آه ... کسی که با حجرالأسود دست داده، مصافحه کند، در حقیقت با خداوند متعال دست داده است، پس ای نادار ناتوان بنگر و بیندیش و پاداش آنچه را حرمت قائل شده و بزرگ داشته‌ای، ضایع مگردان و همچون معصیت کاران، دستی که به خدا دادی (و پیمانی را که با خدا بستی) نگسل و نشکن. «۱»

برخی عقیده دارند که حج از دو حرف «حاء» و «جیم» ترکیب شده. «حا» ی حج اشاره به «حلم حق» و «جیم» آن اشاره به «جرم خلق» است. در صورتی که حج‌گزار حج مبرور و سعی مشکور داشته باشد، خداوند با حلم خود، که بر خشم او برتری دارد (یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه)، جرم بندگان را پوشانده و از آن درخواهد گذشت. حج مبرور نیز آن حجّی است که حج گزار با نیتی پاک و

خالص به خانه حق پاگذاشته و خود را از معاصی برهاند و با خدا پیمان بندد که در بازگشت، بکلّی از شیطان گسسته، رضای خدا را بجوید و غیر از راه محبوب راهی را نپوید. «۲»

اسرار حج از زبان امام خمینی قدس سره

دیدگاه حضرت امام خمینی قدس سره به حج، الهام گرفته از نگرش امامان معصوم علیهم السلام به حج بود و در پیام‌هایی که به مناسبت مراسم حج صادر کرده، به گوشه‌ای از این راز و رمزها اشارت‌ها داشته، می‌فرمایند:

«لبیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که نـدای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت اللَّه تعالی به اسم جامع، جواب می‌دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب. گویی گوینده از خود در این محضر بیخود شده و جواب دعوت را تکرار می‌کند و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق آن می‌نماید که اهل اللَّه می‌دانند نه شریک در الوهیت فقط. گر چه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۳

است و حاوی جمیع فقرات احتیاطی و استحبابی است؛ مثل «... الْحَمْدَ لَکَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ ...» و حمد را اختصاص می‌دهد به ذات مقدس، همچنین نعمت را.

و نفی شریک می‌کند و این نزد اهل معرفت غایت توحید است و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهان هستی تحقق یابد، حمد خدا و نعمت خداست، بدون شریک. و در هر موقف و مشعری و وقوف و حرکتی و سکون و عملی این مطلب و مقصد اعلی جاری است و خلاف آن شرک به معنای اعم است که همه ما کوردلان به آن مبتلا هستیم.» «۱»

در جای دیگر می‌فرمایند:

«در لبیک، لبیک، «نه» بر همه بت‌ها گویید و فریاد «لا» بر همه طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها کشید و در طواف حرم خدا که نشانه عشق به حق است دل را از دیگران تهی کنید و جان را از خوف غیر حق پاک سازید و به موازات عشق به حق، از بت‌های بزرگ و کوچک و طاغوت‌ها و وابستگانشان برائت جویید، که خدای تعالی و دوستان او از آنان برائت جستند و همه آزادگان جهان از آنان بریء هستند.

و در لمس «حجرالأسود» بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و رسولانش و صالحان و آزادگان دشمن باشید و به اطاعت وبندگی آنان هر که باشد و هر جا باشد- سر ننهید و خوف و زبونی را از دل بزدایید ...

و در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا، سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه بافت‌های دنیاوی گسسته شود و همه شک‌ها و تردیدها فرو ریزد ...

و با حالت شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده‌های حق و حکومت مستضعفان بیافزایید ...

پس به منا روید و آرزوهای حقانی را در آن جا دریابید که آن قربانی نمودنِ محبوبترین چیز خویش در راه محبوب مطلق است و بدانید تا از این محبوب‌ها که بالاترینش حب نفس است و حب دنیا تابع آن است نگذرید، به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۴

محبوب مطلق نرسید و در این حال است که شیطان را رجم کنید و شیطان از شما بگریزد. و رجم شیطان را در موارد مختلف با دستورهای الهی تکرار کنید که شیطان و شیطان زادگان همه گریزان شوند.» «۱»

با توجّه به آنچه آمد و نیز رازها و رمزهای فراوان نهفته در آیات و روایات، می‌توان اینگونه جمع‌بندی نمود که:

۱- حج، مظهری از مظاهر توحید است و هدف از تشریع آن، پرستش خدای یگانه، و انجام عمل خالص برای اوست، از این رو در قرآن آمده است:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. «۲»

«و هنگامی که ابراهیم را در مکان این خانه فرود آورده، جای دادیم [او را فرمان دادیم] که با من چیزی را شریک مدار و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع و سجود کنندگان پاک نمای.»

ابراهیم علیه السلام نیز در قرآن رمز توحید و شکننده بت‌ها و سمبل مبارزه با شرک معرفی شده است.

۲- حج پذیرش دعوت خداوند و پیمودن صراط مستقیم او است و حاجی با اظهار لبیک، پذیرش دعوت خدا را اعلان نموده، خود را به اجرای فرموده‌های الهی مکلّف می‌سازد.

۳- حج پایگاه اعلان مخالفت مسلمانان با جهل و آثار بجای مانده از دوران جاهلیت است. همان کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد و آن را در خطبه حجةالوداع بیان فرمود.

۴- حج پیوند جامعه اسلامی در عصر حاضر با صدر اسلام و یادآور خاطرات شکوهمند آن دوران شیرین و سرنوشت ساز است، بخصوص دو شهر مکه و مدینه که

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۵

وجب به وجب آن مملوّ از خاطرات تلخ و شیرین آن روزگار سراسر شرف و فضیلت است.

۵- حج تجلّی بخش برادری، برابری و وحدت اسلامی است و جلوه عینی این حدیث شریف است که: «أَلا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، لا فَضْلَ لِعَرَبِیٍّ عَلی أَعْجَمِیٍّ وَ لا لِأَبْيُضَ عَلی أَسْوَد إِلّا بِالتَّقْوی».

۶- حج مُطَهِّر روح آدمیان است. انسان‌های آلوده به عصیان و گناه با حضور در سرزمین وحی، به خصوص عرفات، از گذشته سیاه خود اظهار پشیمانی نموده، خود را از گناه شست و شو می‌دهند و تربیت شده به موطن خویش بازمی‌گردند.

۷- حج جایگاه تربیت انسان‌ها است. حاجیان با ترک زندگی و خانه و کاشانه و زن و فرزند و پذیرش زحمت و رنج، خویشتن را از رفاه زدگی و دنیا خواهی، جدا می‌سازند و خود را برای پذیرش سختی‌ها در مسیر تحقق آرمان‌های الهی آماده می‌کنند.

۸- حج یادآور صحنه‌های حضور انسان‌ها در قیامت و صحرای محشر است.

لباسی چون کفن مردگان بر تن کرده، در صحرایی به دور از امکاناتِ شهری، وقوف می‌نماید و کسی جز خدا فریادرس انسان نیست. در نتیجه می‌تواند گوشه‌ای از هیجان و ترس و اضطراب آنچه راکه انسان در آینده با آن روبروست به نمایش بگذارد.

۹- حج تمرین بریدن از شهوات و گناهان و هواهای نفسانی است. احرام به حاجی می‌آموزد تا از پاره‌ای گناهان دوری کند و فرمانبری و دوری از معصیت را تمرین نماید.

خدای در قرآن فرمود:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدالَ فِی الْحَجِّ. «۱»

«حج ماه‌هایی معین است، پس هر کس در این ماه‌ها حج بجای آورد [این را بداند] که آمیزش، زشتکاری و مجادله در حج نیست.»

۱۰- حج تمرین نظم است. خداوند به حاجی می‌آموزد که حتماً طواف را از

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۶

حجرالأسود آغاز نماید. با شکل خاصی طواف کند. نماز را پشت مقام ابراهیم بخواند.

سعی را حتماً از صفا شروع کند و به مروه ختم نماید و ...

۱۱- حج گردهمایی همه نیکان و پاکان و کنگره جهانی برای حلّ مشکلات مسلمانان است که قرآن فرمود:

وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُم .... «۱»

«و در میان مردم بانگ حج بردار تا پیاده یا سواره از هر راه دوری بسوی تو آیند [و] در آنجا منابع بسیار برای خود فراهم بینند.»

و بالأخره حج از این راز و رمزها و درس‌ها فراوان دارد. امید آن که تمامی حاجیان با این نگرش به حج بروند و در دریای موّاج رحمت حق، خود را از گناهان دورسازند و تربیت شده برای ساختن جامعه‌ای اسلامی و نمونه به شهرها و دیار خویش بازگردند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۷

درس چهل و ششم: حجّ ابراهیمی- حجّ جاهلی

اشاره

صادق آئینه وند

لِآلِ رَسُولِ اللّهِ بِالْخَیْفِ مِنْ مِنیً وَ بِالرُّکْنِ وَ التَّعْرِیفِ وَالْجَمَرَاتِ

دِیارُ عَلیٍّ وَ الْحُسَیْنِ وَجَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ وَ السَّجَّادِ ذی الثَّفَناتِ

وَ سِبْطَیْ رَسُولِاللّهِ وَ ابْنَی وَصِیِّهِ وَ وَارِثِ عِلْمِ اللّهِ وَ الْحَسَنَاتِ

(دِعْبِل‌بن علیّ الخُزاعیّ)

«منزلگاه‌هایِ آل پیامبر صلی الله علیه و آله، در مسجد خَیفْ در مِنا، در خانه کعبه، در عَرَفات و در جَمَرات است.

منزلگاهِ علی، حسین، جعفر، حمزه و سجّاد علیهم السلام آن که از کثرت سجده، پینه بر جبین بسته است.

منزلگاه‌های، فرزند زادگانِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانِ وصیِّ او، وارثانِ علمِ خداوند و همه نیکی ها.»

مقدّمه:

اصول حجّ ابراهیمی همان است که دین مُبین تشریع فرموده است و دشوار بتوان از طریق متون و اسناد برجای مانده- غیر از قرآن کریم- به چیزی که بتواند ترسیمی صحیح

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۸

از آن بدست دهد، برسیم. ولی از آنجا که امروز در میان مذاهبِ اسلامی بر سرانجام حج بر نهجِ ابراهیم خلیل علیه السلام و آنچه منظور دین مُبین است و به ویژه در آنچه به جوانبِ سیاسی و اجتماعی و تولّی و تبرّی مربوط می‌شود، تفسیرهایی شده است که به نظر می‌رسد، طول زمان و حاکمیت امویان و عبّاسیان و برداشت‌های سیاسی و ملاحظات اجتماعی‌ای که هریک از آنان داشته‌اند و نیز همسویی پاره‌ای از فقیهان و عالمان که خود را با آن دو حاکمیت، مربوط می‌دانسته‌اند، در ایجاد آن بی‌تأثیر نبوده است.

بی‌مناسبت نیست که اگر آثار برجای مانده از شعائر و مناسک حج ابراهیمی را بررسی کنیم.

در این بررسی، برآنیم تا آثار انحراف و زمینه‌های آن را بیان کرده و با مروری، تبدیل «تلبیه‌های ابراهیمی» به «تلبیه‌های جاهلی» و بهره‌گیری از آن در جهتِ خاطرِ مقاصد اجتماعی و سیاسی و مبانی شرک آلود، نشان دهیم.

آنچه می‌تواند حجّ ابراهیمی را با نشاط کند و در آن روح و احتوا بدمد، مضامین و مزامیری است که پیوسته می‌باید با تمسّک و توّسل بدان و با حضور دینیِ در حج، صدور بینشیِ ابراهیم خلیل علیه السلام و محمد حبیب صلی الله علیه و آله را به ارمغان آورد و الّا تمسّک بی‌روح در انجام مراسم و مواسم، یادآور حجّی است بی زیان که از بوسُفیان هم به انجام می‌رسیده است.

زیرا، حج به‌معنای عام- نه‌خاص- اسلام‌است؛ بلکه آنچه اسلام بدان دستور فرموده.

برآن اصرار دارد، حج ابراهیمی است از میان حجِّ جاهلی، حجّ حَنیفی و حجّ صابِئین.

حَجِّ ابراهیم علیه السلام

آنچه‌از مضمون اخبار وروایات‌عربی بدست‌می‌آید؛ حجّ‌درعصرحضرت ابراهیم علیه السلام به معنی قصدِکعبه در مکّه وطواف خانه وتلبیه واجرای سایر مناسک بود. بت پرستی و شرک باآداب و عادات خود، بعداً، حجّ را نیز به عنوان یکی از سُنن بکارگرفت. «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۴۹

حجّ در قرآن کریم، از بارزترین شعائر توحیدی دین ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم علیه السلام برای برپایی آن دعا کرده و آن را از مبانی عقیده توحیدی خویش قرار داده است:

وَ إذْ بَوّأْنَا لِإبراهیمَ مَکانَ البَیتِ أنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَطَهِّرْبَیْتِیَ لِلّطائفینَ وَ الْقَائمینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ* وَ أَذِّنْ فِی‌النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأتُوکَ رِجالًا وَعَلَی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِیْنَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ «۱»

«و مکـان خـانه رابرای ابراهیـم آشـکار کردیم و گفـتیم: هیـچ چیز را شـریک من مسـاز و خـانه مرا برای طـواف کننـدگان و برپـای ایستادگان و راکعان و ساجدان پاکیزه‌بدار. ومردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور، نزد تو بیایند.»

آنچه امروز برای پژوهنـدگان تاریـخ ادیـان جای شک نیست، برپایی خانه خـدا دیگربار، توسط حضـرت ابراهیم و اسـماعیل علیهما السـلام است. پاسـداشت آن و وضع منطقه حرم، همه از سُنن اوست. «۲» این سـنّت در میـان اقوام دیگر که در هزاره پیش از میلاـد مسیح علیه السلام یا بیشتر می‌زیسته‌اند، معمول بوده و حرمت حرم و مکه را مرعی می‌داشته‌اند.

کارشـناسان کتب مقـدس (عهد عتیق وجدید) و پژوهندگان ادیان، وجود حضـرت ابراهیم و اسـماعیل را حدود دوهزارسال پیش از میلاد مسیح، تخمین می‌زنند. با این حساب از پیدایش جدید کعبه با بنای ابراهیمی اکنون حدود ۴۰ قرن می گذرد.

دیودروس سیسیلی) Diodorus of Sicily (که خود در قرن نخستین پیش از میلاـد می‌زیسـته، به هنگـام ذکر نَبَطی‌هـا سـخن از کعبه به میان آورده است:

«پشت سرزمین نبطی‌ها، سرزمینی‌است که در آن مکان مقدسی (هیکلی) است که همه عربها آن را سخت محترم می‌دارند.» «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۰

پـاره‌ای از محققین، برآننـد که لفـظِ «مَکُورابا») Macoraba (ودر تلفـظ یونـانی «مقورویـا»، که یونانیـان از آن نام شـهری را مراد کرده‌اند، به معنی مکان تقرّب به خدا، همان «مکه» است.

می‌دانیم که کلمه «مَکْرُب» یک واژه دینی قدیمی است که مقارن هزارسال پیش از میلاد سبائیان آن را بکار می‌برده‌اند.

بَطْلمیوس) ptolemy (، منجم و جغرافیدانِ قرن دوّم میلادی به لفظ فوق اشاره کرده است. «۱»

براین اسـاس می‌تـوان گفت که لفـظ «مکّه» برای خـانه خـدا صـفت و نعت است و اسم خـاص نیست. ولی براثر اسـتعمال و اشـتهار، برجای اسم نشسته است، مثل بیت‌المقدس که صفت برجای علم نشسته است.

معادل همین کلمه «بکّه» است که بنا بر رأی دکترجوادعلی هردو، تسـمیه واحـدی است و در لهجه‌های قبایل «ب» را از طریق قلب و ابدال، جای «میم» قرار می‌دهند، خاصه در لهجه‌های جنوبی جزیرهٔ العرب. «۲»

پاره‌ای از محققان، برآنند که لفظ «بَکّه» به معنای وادی عربی، معادل «دره» فارسی است:

إنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً و هُدیً لِلْعَالَمینَ. «۳»

«نخستین خانه که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است. خانه‌ای که جهانیان راسبب برکت و هدایت است.»

در قاموس آورده است: «بَکَّةُ» تُقال لِمکّةَ، أو لِما بین جَبَلَیْهَا.

به نظر می‌رسد که: واژه «بَکْ» سامی قدیمی باشد. کلمه «بُقعاه» عبری به معنای دره بکار رفته است و بر دره واقع بین لبنانِ ساحلی و لبنانِ شرقی که رومی‌ها سوریه فرو رفته

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۱

می نامیدند، نهاده‌اند.

شهر «بَعْلبَک» ترکیبی مزجی است از دو واژه بَعْل (آلهه باستان) و بک دره. و این همان نامی است که به مناسبت آلهه معروف سامی‌ها، براین شهر نهاده‌اند. «۱»

امروز این دره را، دره «بُقاع» می‌نامند و رود لیطانی آن را مشروب می کند.

در قرآن کریم، از مکّه به نام «اُمّ القُری» «۲» و «قریه» «۳» یاد شده و در سوره زُخرف، آیه ۳۱ آن را با طائف مقایسه کرده است:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقرآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيم «۴»

«گفتند: چرا این قرآن بر مردمی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟»

مُفسّران، غالباً قریتین را «مکه» و «طائف» ذکر کرده‌اند.

مسعودی در مروج‌الذهب آورده است: «ابراهیم پس اقامت در مکه در حالی که اسماعیل سی ساله بود، مأمور بنای بیت شد و با مساعدت فرزندش اسماعیل خانه را بساخت.» «۵»

آنچه که از لحاظ تاریخی قابل اهمیت و در خور توجه است، سخن مینگانا) Mingana (است که از قول کشیش سُریانی نَرْسَیْ) Nar sai (در باره نبرد فرزندان هاجر در (بیت عربایه) [در مرزهای شام] آورده است. این خبر، اولین نقل قول یک تن از اهل کتاب است (متوفای سال ۴۸۵ میلادی) که از وجود قریش در شمال جزیره خبر می‌دهد و با آنچه اخباریان و نسب‌دانان عرب، در ارجاع نسب قریش به اسماعیل آورده‌اند، مطابقت دارد. «۶»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۲

آیات سوره مبارکه بقره (۱۵۰ – ۱۴۰) که در آنها دسیسه‌های یهود در میان مسلمین درباره تغییر قبله، از بیت المقدس به کعبه، محکوم می‌شود، می‌فرماید:

وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ «۱»

«اهل کتاب می‌دانند که این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.»

بیش از هرچیز بر آگاهی یهود از افضلیت و اقدمیت کعبه برایِ محل قبله، اشاره دارد. و این می‌رساند که آنان پیش از ظهور اسلام بر فضایل و سوابق و اتصال آن به حضرت ابراهیم مقرّ بوده و در این باره برای اعراب سخن گفته‌اند.

از حج صحیح ابراهیمی غیر از آنچه قرآن کریم تعلیم می‌دهد، چیزی که یقین آور باشد، در حافظه تاریخی برجای نمانده است. حج حنیفی که مدّعی پیروی از حج آن حضرت است، گذشته از آنکه در تقابل با حجّ مشرکین، طرح می‌شود و نیز در محیط شرک آلود جاهلی بدان عمل می‌شده است، چندان روشنگر نیست. گرچه در پاره‌ای موارد به شبهه شرک هم آلوده است.

به عقیده ما حجّ ابراهیمی، همان حج اسلام است، ولی ارزش و مکانت این حج زمانی شناخته می‌شود که ما «حجّ جاهلی» و حجّ مشرکین را بازشناسیم و بتوانیم به مقایسه‌ای دست زنیم تا مبادکه خدای ناخواسته، رسوباتی از آن در ذهن مسلمین برجای مانده باشد و در برابر «حج ابراهیمی» که نخستین بار در این عصر رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی– قدَّسَنَا اللّهُ بِسِرِّه الْعزيز– طرح افکند و بدان امر فرمود، رخ نماید.

در باره ورود شرک به جزیرة العرب و شیوع آن، مورّخان گذشته، بریک نهج از قول نرفته‌اند؛ پاره‌ای چون هِشام کلبی در الأَصنام، برآنند که چون اسماعیل علیه السلام در مکه سُکنی گزید و اولاد او فزونی گرفت، به قصد معاش و بر اثر نزاع از مکه خارج شدند.

اینان به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۳

احترام کعبه و برای پاسداشت قداست آن به هنگام سفر، پاره‌ای از سنگ حرم را با خود به همراه می‌بردند.

این کار در دراز مدت باعث ایجاد بت تراشی و بت پرستی شد ودر نتیجه شرک جزیره را فرا گرفت. «۱»

اینان در دیار غربت، برگرد همان بُتان می‌چرخیدند و بسان طوافِ کعبه، برآنها طواف می‌کردند. ولی هشام می‌افزاید که اینان حج را هم بنابر ارث ابراهیم و اسماعیل به جای می‌آوردند:

«وَهُم بَعدُ يُعَظِّمُونَ الكَعْبَةَ و مَكّةَ، ويَحُجُّونَ و يَعْتَمِرُونَ، عَلَى إرْثِ إبراهيمَ و إسماعيلَ عليهما السلام». «۲»

هُشام، همین علت گرایش به شرک و غلبه بر دین ابراهیم را، توجه بیش از حدّی می‌داند که اینان برای بُتان معطوف می‌داشتند.

وی توضیح می‌دهد که با این همه، بقایایی از عهد ابراهیم واسماعیل برجای مانده بود که اهل جاهلیت، آن مناسک را با آدابِ شرک آلود در هم آمیخته بودند و انجام می‌دادند و حجّ جاهلی به معنای دقیق، از همین زمان شروع می‌شود:

«وَفِيهم عَلىٰذَلكِ بَقايا مِنْ عَهْدِإبراهيمَ وإسْماعيلَيتنسَّكُونَ بِها: مِنْ تَعظيم الْبيتِ، و الطّوافِ بِهِ، و الْحَجّ، و العُمْرَة، و الوُقُوفِ عَلى عَرَفَةَ وَ مُزدَلِفَةَ، و إهْداءِ الْبُدْنِ، وَالإهْلالِ بالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، مَعَ إدْخالِهم فِيهِ مَا لَيْسَ مِنْهُ». «۳»

«با این همه، در میان ایشان، بازمانده‌هایی از رسوم عصر ابراهیم و اسماعیل برجای بود که از آن پیروی می‌کردند، همانند تعظیم و طواف کعبه و حجّ، و عُمره و وقوف بر عَرفه و مُزدَلِفَه و قربانی شتران، و تهلیل و تلبیه در حج و عمره، با افزودن چیزهایی برآن که از آن نبود.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۴

مراسم حجّ در جاهلیّت:

حج در جاهلیّت از ابتدای روز نهم ذی حَجّه، به هنگامی که خورشید نزدیک به غروب می‌رفت، آغاز می‌شد. پیش از آن کسانی که قصد تجارت داشتند، در ماه ذی قَعده در بازار عُکاظ گرد می‌آمدند و به مدت بیست روز به خرید و فروش می‌پرداختند. پس از انقضای مدت فوق، روانه بازارِ مَجَنَّه می‌شدند و تا پایان ماه در آنجا به داد و ستد می‌پرداختند. چون هلال ذی حَجّه پدیدار می‌شد به ذی المَجاز می‌رفتند و هشت روز نیز در آنجا به داد و ستد مشغول می‌شدند.

روز نهم مُنادی بانگ برمی‌آورد که:

«تَرَوَّوا بِالمَاءِ لِانَّه لا مَاءَ بِعرفَةَ وَ لَا بِمُزْدَلِفَةَ».

«ازآب به اندازه برگیرید که در عَرفه و مُزدلفه آبی نیست.»

این روز را به همین مناسبت «تَرْوِيَه» گفته‌اند. در روز ترویه، موسم بازارهای حجّ جاهلی پایان می‌یافت. «۱»

حُجّاج در روز نهم ذی حجّه وارد عرفه می‌شدند. و بنابرنقل جاحظ، لباس خاص حجّ برتن می‌کردند:

«كانَت سِيماء أَهلِ الحَرمِ إذا خَرَجوا الَى الحِلِّ فى غيرِ الأَشْهُرِ الْحُرُمِ أنْ يَتَقَلَّدُوا القَلائدَ و يُعَلِّقُوا العَلائقَ، فَإذا أَوْجَبَ أَحدُهُم الْحَجَّ، تَزَيَّا بِزِيِالحاجِّ» «۲»

«چهره اهل حرم، هنگامی که در غیرماه‌های حرام، از احرام بیرون می‌آمدند، آنسان بود که برخود گردن آویز می‌افکندند و کمربند می‌بستند. ولی هرگاه حج بر یکی از آنان واجب می‌شد، خود را به لباس حاجّ می‌آراست.»

قبل از آنکه وارد مواقف شوند، تلبید می‌کردند. عمل تلبید عبارت بود از آنکه حاجّ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۵

مقداری از گیاه خطمی و آس و سِدْر را با کمی از کتیرا به هم می‌آمیخت و آن رادرمیان موهای سرش می‌نهاد، تلبید برای آن بود که از مرتب کردن مو و کشتن شپش خودداری کنند.

امیّهٔ بن ابی صَلْت، حاجیان تلبید کرده را اینگونه وصف می‌کند:

شَاحِينَ آباطَهُم لَم يَنزَعُوا تَفَثَا وَلَمْ يَسلُّوا لَهُم قَمْلًا وَ صِئْبانا «۱»

«آغوش‌های خویش را گشوده‌اند و موهای به هم پیچیده را از هم باز نکرده‌اند. آنان نه شپشی و نه رشکی را نیز از موی باز نگرفته‌اند.»

مَواقف:

نخستین موقف، همانگونه که بیان شد، عَرفَه بود که روز نهم ذی‌حجّه بدان وارد می‌شدند.

در مورد نام «عرفه» وجوهی ذکر کرده‌اند؛ ازجمله اینکه جبرئیل حضرت ابراهیم را در مشاعر می‌گردانید و مواضع را به او یاد می‌داد و او می‌گفت: «عَرَفْتُ» یا اینکه گفته‌اند آدم و حوا بعد از هبوط در اینجا، همدیگر را بازشناختند. نیز گفته‌اند که در آنجا مردم با هم آشنا می‌شوند. «۲»

یاقوت گفته است: عَرفه، از عرف به معنای صبر است؛ زیرا برای رسیدن به آن صبر فراوان باید. و هم افزوده است که: مردم در این وقت به گناهان خویش اعتراف می‌کنند. «۳»

هوتسما) Houtesma (وقوف جاهلیان را در عرفات به وقوف یهود بربالای کوه سینا تشبیه کرده است. «۴» که در آنجا خداوند از طریق رعد و برق بر موسی تجلّی کرد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۶

از آلهه جاهلیت در عرفات چیزی نمی‌دانیم، ولی احتمالًا همان کوه «قُزَحْ» آلهه مزدلفه باشد که خدای برق و توفان و رعد و باران بود، که پیش‌تر ادومی‌ها آنها را می‌پرستیدند و اکنون در میان اهل جاهلیت جز آتش افشانی بر آن در مُزدلفه چیزی بر جای نمانده بود.

هر قبیله در عرفه موقف خاص داشته که اکنون جز نام چند موضع برجای نمانده است. وحدت صفوف حاجیان در اسلام، بی‌هیچ امتیاز و موضعی خاص سبب شد تا اسامی آن مواضع از یاد برود.

آنچه از این مواقف ویژه برجای مانده یکی «نَفْعَه» است مربوط به قبیله رَبیعَه که در شعر عمروبن قَمیئَه آمده است.

و مَنْزِلةٍ بالحَجِّ أُخرى عَرَفْتُها لَها نَفْعَةٌ لايُستَطاعُ بُروحُها «۱»

«منزلگه دیگری از برای اوست به نام نفعه که نتواند آن را ترک کند.»

قریش و اهل مکه خود را از دیگر اعراب متمایز می‌دانستند و در موضعی نزدیک قربانگاه در مُزدلفه بنام «نَمِرَه» جای می‌گزیدند.

کوه «إِلال» درعَرفه را معظّم می‌دانستند و بدان سوگند یاد می‌کردند. در شعر نابغه.

چندجا از آن یاد شده و طُفَیل غَنَوی آن را در شعر آورده است:

يَزُرْنَ إلالًا لايُنَحِّبْنَ غيرَه بِكُلِّ مُلَبّ أَشْعَثِ الرأسِ مُحْرِمِ «۲»

«آن شتر سواران، در حالی که تلبیه‌کُنان، غبار آلود و پریشان موی و محرم‌اند، جز زیارت کوه الال، قصد دیگر نکرده‌اند.»

انتقال سریع از عَرفه به مُزدلفه را «افاضَه» یا «اجازَه» می‌گفتند. کسانی بودند که پیشاپیش آنان را هدایت می‌کردند.

در سیره ابن هشام آمده است که، غوث بن مُرّبن أدّ، مسؤول اجازه از عرفه بود

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۷

و پس از او، فرزنـدانش این مسؤولیت را برعهـده داشـتند. او و فرزندانش را «صُوفَه» «۱» می گفتنـد. در وجه این نامگذاری گفته‌اند: هنگامی که مادرش او را به کعبه بست، پارچه‌ای پشمین بر او انداخت.

در حج ابراهیمی، بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله از حرکت شـتابان منع فرموده و دستور حرکت به آرامی صادر کرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيسَ بِالْإِيضَاعِ». «۲»

«ای مردم، آرام حرکت کنید، نیکی در شتاب مزاحمت آلود نیست»

برحسب نقل ازرقی، اول کس که برکوه قُزَح آتش افروخت، قُصـیِ‌بن کِلاب بود و این کار تا ظهور اسلام ادامه داشت. شاید هدف از برافروختن آتش بربالای آن، راهنمایی حاجیانی بود که ممکن بود، پیش از آنکه به مزدلفه برسند، تاریکی آنها را فرا گیرد. «۳» همه در مزدلفه که بین عرفـات و منا است گرد می‌آمدنـد و حتی قریش و مکّیان نیز در اینجا خود را داخل جمع می‌کردنـد. شب را در آنجا به دعا و تلبیه بسر می‌آوردند و در انتظار برآمدن تیغ آفتاب می‌ماندند. پاره‌ای از سرشتاب خطاب به کوه «ثَبیر» که خورشید از پشت آن برمی‌آمد، چنین می‌خواندند:

«أَشْرِقْ ثَبِيرُ كَيْمَا نُغِيرُ».

«خورشید برآ، تا از اینجا برای قربانی کردن روان شویم.»

در حجّ ابراهیمی، برخلاف حج مُشرکین، افاضه از عَرفه، بعد از غروب و از مزدلفه پیش از طلوع آفتاب، انجام می‌شود.

أبوذُؤَیْب هُـذَلی، بیتوته مشـرکین درمُزدلفه واز آنجـابه مِنـارادر شـعر زیرکه در وصف حـاجِّ مُشـرکی‌که اعمال خود را شـتابان برای خرید عسل، انجام می‌دهد، آورده است:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۵۸

فَباتَ بِجَمْعٍ ثُمَّ تَمَّ إِلى مِنىً فَأَصْبَحَ راداً يَبْتَغِي الْمَزْجَ بِالسَّحْلِ «۱»

«او شب را در مزدلفه بسر آورد و پس از آن به منا رفت، پس از انجام مناسک، با پول خود به دنبال خرید عسل است.»

در بیـان سـبب شـتاب در عبور از مزدلفه به قربانگـاه مِنی، تاریـخ سـاکت است، ولی می‌توان حـدس زد که شایـد برای گرفتن جای مناسب، یا تعجیل در قربانی‌کردن باشد.

در مزدلفه هم، صُوَفه کار افاضه را انجام می‌دادند و این امر بر عهده خاندان‌هایی از قبایل بود.

موقف مِنا:

مشـرکان پس از ورود به منـا به نَحْرِ هَـدْی می‌پرداختنـد. این کـار از صـبحگاه تـا غروب خورشـید ادامه داشت. بـا طلـوع خورشـید، سنگهـایی را به امـاکن خاصـی به نام مُحَصَّبْ و جِمار می‌افکندنـد تا مکّیان آنجا را به زیر کشت نبرنـد. معلوم است که سـنگها باید درشت باشـد تـا کاملًا زمین را غیرقابـل کشت کنـد و این با سـنگریزه که در حـج ابراهیمی برای رمی جَمَرات بکار می‌رود، تفاوت دارد.

جاهلیان پس از نَحر و رمی در مِنا، ظاهراً از احرام خارج می‌شدند. در کتاب‌الحیوان جاحظ، شعری از قول عبداللّه‌بن العَجْلان آورده که همین مفهوم از آن مستفاد می‌شود.

مُشرکان پس از نَحْر، متوجه رمی می‌شدند ولی انجام این کار منوط به اجازه صُوَفه‌ای بود که از عرفه و مزدلفه، امر افاضه را برعهده داشتند و آنان تا نزدیک غروب آفتاب رمی نمی‌کردند. «۲»

در کتاب المُفضّلیّات از قول شَنْفَری شاعِرِ صُعْلوکِ جاهلی بیتی آمده که کلمه جِمار درآن آمده است.

قَتْلنا قَتيلًا مُهْدِياً بِمُلَبَّدٍ جِمَارَ مِنىً وَسْطَ الْحَجيجِ الْمُصَوَّتِ «۳»

«ما محرمی را که هَدْی به قربانگاه می‌برد به قصاصِ مُحرمِ تلبید کرده‌ای، در میان جمره مِنا در بُحبوحه صدای حاجیان کُشتیم.»

پس از فراغت از رمی، حاجیان را در عقبه محبوس می‌کردند و هیچ یک اجازه حرکت نداشتند تا آنکه ابتدا صَوَفه بگذرند. پس از عبور آنان، به حاجیان اجازه حرکت می‌دادند.

مُرَّةبن خُلَیف الفَهمی، اشتیاق حاجیان به حرکت و ممانعت صوفه از آن را در این شعر بیان کرده است:

إذَا ما اجازَتْ صُوفُةُ النَّقبَ مِنْ مِنىً وَلاحَ قَتارٌ فَوقَه سَفَعُ الدَّمِ «۱»

«چون صُوَفه، اجازه عبور از مِنا ندادند، کنگره‌ای از دودِ گوشتِ قربانی که بر روی آن هاله‌ای قرمزرنگ قرار داشت به هوا خاست.»

مراسمِ حجّ پیش از غروبِ روز نهم ذی‌حجّه آغاز می‌شد و پس ازعرفه و مزدلفه و آتش افروزی بر بالای کوه قزح، و نحر هَدی وَ رمی جمار به هنگام غروب پایان می‌یافت و در واقع شامگاه دهم ذی حجّه اینان از مراسم حج فراغت یافته بودند. تنها دخول مکه و طواف بود که می‌باید به جای آورند و آنگاه هریک به دیار خود روند.

مراسم حَلْق و تقصیر، اکنون بعد از تلبید انجام می‌شد.

برحسبِ نقل صاحب تاج‌العروس، یمنی‌ها، مقداری آرد یا قاووت بر موهای تلبید کرده خود می‌بستند و چون حلق می‌کردند، آرد یا قاووت فرو می‌افتاد و فقرا از آن بهره می‌بردند. «۲»

البته باید دانست که عمل «حَلق» و «تقصیر» تنها در منا انجام نمی‌شد، بلکه بنابرقول هشام کلبی:

«كانَتِ الأَوْسُ والخَزْرَجُ و مَنْ يَأْخُذُ بِأَخْذِهم مِنْ عَرَبِ أهلِ يَثْرِبَ و

غيرِها، فكانوا يَحُجُّونَ فَيَقِفُونَ مَع النّاسِ المَواقفَ كُلَّها، ولَايَحْلِقُونَ رُؤُوسَهُم. فَإِذا نَفَروا أَتَوْه، فَحَلَقوا رُؤُوسَهُم عِنْدَه وَ لَايرَوْنَ لِحَجِّهِم تَماماً إِلّابِذَلكَ». «۱»

«اوس و خزرج و هرکه از عرب یثرب و غیر یثرب که بر روش آنان می‌رفت، حجّ می‌کردند و چون دیگران در همه مواقف حاضر می‌شدند. ولی حلق نمی‌کردند. و چون از حج خارج می‌شدند، نزد بتِ منات می‌آمدند و حلق می‌کردند. آنها حج را جز به این عمل، کامل نمی‌شمردند.»

اختلافات و امتیازات:

اگر مراسم حجِّ جاهلی را از خلال تاریخ و ادب مکتوب بررسی کنیم به اختلافاتی برمی‌خوریم که خود ناشی از امتیاز خواهی پاره‌ای از قبایل است. این اختلافات پیش از هرچیز نحوه اجرای حجّ مُشرکان را نشان می‌دهد که تحت نفوذِ خوی برتری‌جوییِ قبایلِ زورمند مکّی، رنگ دینی و وحدت خود را از کف نهاده بود.

حجاج جاهلی برسه دسته بودند: ۱- حُمْس ۲- حِلَّه ۳- طُلْس

۱- حُمْس: قرشیان خود را برتر از سایر عرب می‌دانستند و به جهت مجاورتشان با مکه می‌گفتند:

«نَحْنُ أَهلُ الحَرَم، فَليس يَنْبَغِى لَنا أنْ نَخْرُجَ مِنَ الْحُرْمَةِ، ولَانُعظِّمَ غيرَها كَما نُعَظِّمُها، نَحْنُ الْحُمسُ». «۲»

آنگونه که از این متن برمی‌آید، امتیاز حُمْس خاصِّ ساکنانِ حرم از قریش بوده است.

در کتاب المُحَبَّر، آمده است: «قُرِيشٌ كُلُّها، وخُزاعَةُ لِنُزولِها مَكَّةَ، ومُجاورتِها قُريشاً». «۳»

برای معنای لغتِ حُمْس، دو وجه ذکر کرده‌اند:

«الْحُمْسُ، جَمع أَحْمَس و حَمِس، مِنْ حَمِسَ: أی؛ اشْتَدَّ وصَلُبَ فی‌الدِّینِ و الْقِتالِ، وَ قِیلَ: إِنَّهم لُقِّبُوا بِذَلک لِالْتِجائِهِم بِالْحَمْسَاءِ، وَهِیَ الکَعْبَةُ، لِانَّ حَجَرَها أَبْیَضُ إلَی السَّوادِ». «۱»

پس با عنایت به متن فوق، حُمْس یا به معنای سختگیری و استواری در دین و نبرد است و یا به مناسبت رنگ سنگهای کعبه است که سفید متمایل به سیاهی است.

آنچه، پیروان حُمْس در حج ایجاد کردند، اینهاست: ترک وقوف در عَرفه و افاضه از آنجا به سوی مزدلفه.

آنها در عینِ اقرار به این مناسک، می‌گفتند: «ما اهل حرمیم نمی‌باید از حرم بیرون رویم و غیر حرم را تعظیم کنیم.» چون حاجیان در عرفه قرار می‌گرفتند، اینان در اطراف حرم وقوف می‌کردند و شامگاهان به مزدلفه می‌رفتند.

این امر تا ظهور اسلام برجای بود، تا کریمه ۱۹۹ از سوره بقره، آن را ملغی کرد:

ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ .... «۲»

«سپس از آنجا که دیگر مردم باز می‌گردند، شما نیز باز گردید.»

دیگر کارها که قریشیان باید به جهتِ رعایتِ حُمس، انجام می‌دادند، این بود:

در خوردنی، إِقِّط، (شیر خشکانده که با آن غذا تهیه می‌شد) نمی‌پختند. روغن داغ نمی‌کردند، شیر برشیر نمی‌افزودند و نگه نمی‌داشتند. و روغن نمی‌مالیدند، گوشت نمی‌خوردند و چیزی از گیاه حرم مصرف نمی‌کردند.

در پوشیدنی، پارچه موبین و پشمین از شتر و گوسفند و بز و پنبه‌ای نمی‌بافتند.

ولباس جدید برتن می‌کردند.

در مَسکن، در زیر چادر موبین نمی‌رفتند و از سایبان آن بهره نمی‌گرفتند. اگر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۲

می‌خواستند سایبان گزینند از چادرهای چرمین استفاده می‌کردند. «۱»

از در خانه وارد آن نمی‌شدند، بلکه از پشت بامها داخل می‌شدند.

قرآن کریم در سوره بقره، آیه ۱۸۹، اشاره به این عمل می‌کند و از آن نهی می‌فرماید:

وَلَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَی وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا .... «۲»

«... و پسندیده نیست که از پشتِ خانه‌ها به آنها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه درآیید ..»

از دیگر آیین اهل حُمس، این بود که می‌گفتند: بر غیر اهل حرم، زیبنده نیست که از طعام غیر حرم در حرم بخورند، بلکه چون برای حجّ یا عُمره آیند باید از طعامِ اهلِ حرم بخورند، یا بر وجه مهمانی و یا بر سبیل خرید. «۳»

نیز بر هر که برای اولین بار به طواف می‌آمد، الزام کرده بودند که در لباسِ اهل حرم؛ یعنی اهل حُمس طواف کند و اگر نیافت، عُریان طواف کند. «۴»

همینسان اگر به مردی از خود زن می‌دادند، هرکه از او به دنیا می‌آمد بر آیین حُمس بود.

این امر، جنبه‌های سیاسی و اقتصادی نیز داشت که در قضیه تزویج حُمسیان با غیر اهلِ حرم پدیدار است. و پاره‌ای از شعرای جاهلی بر این افتخار کرده‌اند.

۲- حِلَّه: قبایلی که خارج از حرم بودند و در حِلّ می‌زیستند، به حِلّه معروف بودند.

اختلاف حِلّیان با حُمْسیان در این بود که، اینان در ایام حجّ، روغن ذوب می‌کردند و خوراک إِقِط می‌خوردند و بر خود روغن می‌مالیدند و گوشت می‌خوردند.

و از پشم و مو، لباس می‌بافتند و چادر برپا می‌کردند. در لباس خود مناسک به جای

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۳

می‌آوردند. پس از فراغت، چون داخل کعبه می‌شدند، کفش و لباس را صدقه می‌دادند و برای طواف از حُمسیان لباس کرایه می‌کردند. «۱»

۳- طُلْس: در باره طُلْس گفته‌اند که اینان یمنیان اهالی حَضرموت و عَکّ و عجیب و ایادبن نزارند.

در وجه تسمیه گفته‌اند، چون از مکان‌های دور می‌آمدند و در حالی که غبار راه بر آنها نشسته بود، به طواف خانه می‌پرداختند، بدین نام خوانده شده‌اند. «۲»

اینان در احرام بسانِ اهل حِلّه و در پوشیدن لباس و دخول خانه چون اهل حُمس عمل می‌کردند. «۳»

عُمْره: اهلِ جاهلیت از حُمس و حِلّه و طُلس، به غیر از حج برای عُمره هم به کعبه می‌آمدند. در عمره خلاف حجّ، قبلًا حلق کرده و از تلبید خودداری می‌کردند.

در ایام‌حج انجامِ عمره راگناهی بزرگ‌می‌شمردند. و عمره در ماه‌های حج، ذی‌قعده، ذی‌حجّه و محرم را [برحسب اعتقاد جاهلی] بس نابخشودنی می‌دانستند و می‌گفتند:

«إذَا بَرَأَ الدُّبُرْ وَعَفَا الْوَبَر، و دَخَلَ صَفَر، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَر». «۴»

«چون پسین شتر از رنجِ سفرِ حج پاك شود و پشمش بروید و ماه صفر درآید، عُمره برآنان که عزم کرده‌اند، حلال شود.»

عمره، از حیث احرام و طواف با حج فرقی نداشت، الّا اینکه وقوفِ در عرفه و مزدلفه و مِنا و رمی جمار نداشت.

سِقایت و رِفادت:

چون مکه در دره‌ای لم یزرع واقع شده و از حیث آب کمبود داشت، عمده تلاشِ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۴

قریشیان در ایام حج تهیه آب برای حجّاج بود. این عمل را سِقایه می‌گفتند. گفته‌اند اول کس که برای حُجّاج چنین کرد، قُصی بود.

بعد از آب رسانی، مشکلِ دیگر در این ایام، اطعام بود، این عمل را «رِفاده» می‌گفتند و باز گفته‌اند، نخستین کس که دست به این اقدام زد، قُصی بود. «۱»

این شغل در اولاد قصی برجای بود، پس از او هاشم‌بن عبدمناف و پس از او عبدالمطّلب پسرش و بعد از وی ابوطالب تا ظهور اسلام این کار را برعهده داشت.

به غیر از این خاندان، کسانِ دیگر بودند که در این کار شرکت می‌جستند؛ ازجمله باید عَدین‌بن نَوفِل را نام برد که معاصر عبدالمطّلب بود و در صفا و مروه با شیر و عسل به سقایت حاجیان می‌پرداخت. «۲»

طَواف و تَلْبیه:

آنچه که قابل تأمل است و در حقیقت ماهیّت حجّ جاهلی را برمی‌نمایاند، توجه به محتوای تلبیه‌ها و ارتباط آن با بتهاست. در اینجاست که از حجّ آنان با آنهمه هیمنه ظاهری، جز حرکاتی عبث و تلاشهایی بیهوده، برجای نمی‌ماند.

به واقع، اعمال حجّ رموزی است الهی با روح توحیدی که از خلیلِ بُت‌شکن برجای مانده است، غفلت در آن و بیگانگی با آن رازها و رمزها و دل تهی نکردن از غیرمطلوب و چرخیدن بی‌حضور، دَوَرانی است خُسران آور.

از همه، عمده‌تر ربط بینِ آن رموز و شعائر در آن مواقف و مناسک، با صحنه بُرونی است که بعد از آن یک حاجّ ابراهیمی با او درگیر خواهد بود، صحنه‌هایی که باید دین و دل و دنیا را برآیین ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله یعنی اسلام بپردازد و در جمع بین این سه، آن کُند که خلیل علیه السلام کرد و آن رود که حبیب صلی الله علیه و آله رفت.

حج جاهلی، حج مُشرکان بود، آنان پس از ورود به مکه، پیشِ بتان می‌رفتند و به

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۵

کُرنش می‌پرداختند، در عرفه و مزدلفه و منا، پیوسته یا به یاد بت بودند و یا درکنارِ بت در مِنا هفت بت را در نزدیکی‌های جمرات سه گانه نهاده، تا حاجیان، پس از آن به آنان تعظیم کنند. قربانگاه مِنا، پر از انْصاب بود، که مشرکان خونِ قربانی را برآن می‌مالیدند.

در سیره ابن هشام از قول معاویهٔبن زبیر آمده است:

فأُقسمُ بِالَّذی قَدْکانَ رَبِّی وَ أَنْصابٍ لَدَی الْجَمَراتِ مُغرِ «۱»

«سوگند به آنکه خدای من است و به بُتانی که در نزدیکی‌های جَمرات از شدتِ ریختن خونِ قربانی برآنان سُرخفام شده‌اند.»

پس از ختام حج، احرامشان را پیرامون بُتان می‌گشودند.

آنچه از خلال اشعار و آثار برجای مانده جاهلی بدست می‌آید، همراهی انجام مناسك تلبیه با بانگ بلند است. باید دانست که از این تلبیه که خاص حجِّ ابراهیم است؛ (لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ)، نشانی در دست نیست؛ بلکه تلبیه را به صورت زیر و موافق با عقاید شرک آلودِ خویش، دگرگون کرده بودند:

لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَاشَرِیکَ لَکْ، إلَّاشَرِیکٌ هُوَلَکْ، تَمْلِکُهُ وَمَا مَلَکْ! «۲»

در این تلبیه باور شرک پدیدار است. در حقیقت قرآن کریم در آیه از روی عقیده شرک آمیز آنان پرده برمی‌گشاید آنجا که می‌فرماید:

«و ما یُؤمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ إلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ». «۳»

«و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر به شرک.»

ابن کلبی، این تلبیه را خاصِ نزار و ابن اسحاق و ابن حبیب خاصِ قریش و ازرقی مربوط به همه مشرکان می‌داند. شکی نیست وقتی اهالی حرم به چنین تلبیه‌ای اقدام

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۶

می‌کردند برای اهالی حِلّ قابل پیروی بود.

بنابر نقل یعقوبی و ازرقی، هر قبیله به هنگام حجّ برگرد بُت خود تا ورود به مکه تلبیه می‌کرد:

«ذَلکَ أَنَّ عُبَّادَ کُلِّ صَنَمٍ کانُوا إذَا أَرادُوا الحَجَّ انْطَلَقُوا إلَیه وأَهَلُّوا عِنْدَه، و رَفَعُوا أَصْوَاتَهُم». «۱»

«پرستندگان هر بُت، چون عزم حج می‌کردند، ابتدا به سوی آن می‌رفتند و تلبیه‌کنان بانگ برمی‌آوردند.»

نیز: «إذَا أَرادَتْ حَجَّ الْبَیْتِ وَقَفَتْ کُلُّ قَبِیلَةٍ عِنْدَصَنَمِها وصَلُّوا عِنْدَهُ». «۲»

«هر قبیله چون قصد حجّ می‌کرد، پیش بُت خود می‌رفت و برآن نماز می‌کرد.»

پرستندگان هربُت از قبیله‌هایِ مختلف، تلبیه‌هایِ خاص داشتند. از این میان بُتهای لات، عُزّی، مَنَاهٔ، هُبَل، ذُوخَلَصه، ذُوکَفَّیْن، جِهار، ذُرَیْح، ذولَبَّا، سَعیدَهٔ، شَمْس، مُحَرِّق، مَرْحِب، نَسْر، یَعُوق، وَدّ و یَغُوث هریک دارای تلبیه‌های مخصوص به خود بودند که در متون تاریخی برجای مانده است و به جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

غیر از این بُتان، قبایل کِنَانَهٔ، ثَقیف، هُذَیْل، بَجِیلَهٔ، جُذَام، عَکّ و أَشْعَر، رَبیعَهٔ، قَیس عَیْلان، بَنو اسدَ، تَمیم، مَذْحَج، حِمْیَر و هَمْدان،

بَکْربن وائل، بنو مَعَدّ، بنونَمر، نیز تلبیه‌های خاص داشتند.

به هنگام همخوانی و تکرار تلبیه‌ها، کف می‌زدند و صفیر برمی‌آوردند.

می‌توان گفت که حج جاهلی آمیزه‌ای از شرک، افتخارات قبیله‌ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود، از اینرو به هنگام گردآمدن، هر قبیله سعی داشت تا با بانگ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۷

بلند مظاهر این آمیزه‌های ناهمگن را در یک میدان رقابتی به نمایش بگذارد.

قرآن کریم، از این حرکت مشرکان به هنگام طواف چنین تعبیر فرموده است:

وَمَا کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَالْبَیْتِ إِلَّامُکاءً وَتَصْدِیَةً. «۱»

«دعایشان در نزد خانه خدا جز صفیرکشیدن و دست زدن هیچ نبود ...»

مشرکان پس از منا روانه مکه می‌شدند و سه روز در مکه می‌ماندند، این سه روز را ایام «تَشْریق» گفته‌اند. در وجه تسمیه آن اقوالی ذکر کرده‌اند: پخته‌شدنِ گوشت قربانی بر اثر تابشِ خورشید، نحر قربانی به هنگام سرکشیدن تیغ آفتاب.

این سه روز را مهم می‌شمردند ولی از ارکان اساسی حج نبود.

غیر اهِل حُمْس می‌بایـد، به هنگام طواف یا لباس به عاریه گیرد و یا اجاره کنـد و اگر نیابد، عُریان طواف کند. البته این کار را آنان می‌کردند که نخستین بار به حجّ آمده بودند.

اهـل حِلّ، پس از طواف، لبـاس را در مکانی نزدیک مکه می‌افکنـد و حق نـداشت آن را بپوشـد. این لباسـها را که از شـدت تابش خورشید و تغییرات جوّی و لگدمال شدن، غیرقابل استفاده می‌شد؛ «لَقَی» «۲» می‌نامیدند.

طواف عُریان بر بیت رایـج بوده و شامل زنان نیز می‌شـده است. آورده‌اند که زنی به هنگام طواف لباسـی نیافت و به ناچار عریان به طواف پرداخت و چون از زیبایی بهره داشت، جمعی فراوان به نظاره پرداختند.

نیز آورده‌انـد، که پاره‌ای از مشرکان، این ایام را مغتنم می‌شـمردند و برای نظر سوء در اطراف کعبه گرد می‌آمدند. خُفَاف‌بن نُدْبَه، که به دنبال رؤیت معشوقه خود بود، بنابر سـروده خود در این ایام توانست او را عریان نظاره کند؛ (وَ أَبْدی شُـهُورُ الْحَجِّ مِنْهَا مَحاسِناً وَوَجْهاً مَتَی ...) «۳»

ریشه این گونه طواف را باید در سودجویی حُمْسیان جُست که سعی داشتند از

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۸

طریق کرایه دادن لبـاس، آنهم برای یکبار، محل درآمـدی برای خویش نگهدارنـد. اهلِ حلّ، یکی به جهتِ فقر و ناداری و دیگر به سببِ عـدم تمکین در برابر مقرّرات و امتیازاتِ برتری جویانه قریش، گاه زیر این بار نمی‌رفتنـد و چون غرض از حـجّ، برپایی سُـنّتی قبیله‌ای و جاهلی بود، حاضر می‌شدند زنانشان هم عُریان طواف کنند!

برحسب نقل ابن کثیر، آیه سی‌ام سوره اعراف برای جلوگیری از این عمل نازل شده است:

یا بَنی‌آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَکُلِّ مَسْجِدٍ ... «۱»

«ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباسِ خود بپوشید ...»

اساف و نائله را در کنار کعبه نهاده بودند؛ یکی در لصقا و دیگری در محل زمزم.

طواف کننده ابتدا از اساف شـروع می‌کرد و پس استلام حَجَرالأسْوَد و ختمِ طواف، بار دیگر حجرالأسود را استلام می‌کرد و پس از آن با استلام نائله، طواف را به پایان می‌آورد.

بنـا بر رسم مُشرکان، طوافِ حـجّ و عُمره، همیشه جنبه تعبـد نـداشت؛ بلکه گـاه برای اظهـارِ خشم و شـر و گواه گرفتن خانه بر ظلمِ

دشمنان بود.

گفته‌اند که ابوجُندَب بن مُرَّهْ، کسی را از اهالی مکه پناه داد، ولی زُهَیر اللَّحیانی، او را و زنش را بکُشت.

چون این خبر به ابوجندب رسید، از خانه بیرون آمد و پس از استلام رکن، عورت خود نمایان کرد و به طواف پرداخت، مردم دانستند که او قصد شرارت دارد. «۲»

سعی صَفا و مَروه هم جزو طواف بود ولی همه مُشرکان، در آنجا سعی نمی‌کردند، اهل حُمْس و شاید برخی دیگر، به این کار دست می‌زدند.

سعی بین صفا و مروه از شعائر خلیل علیه السلام بود ولی ترک و مسخ شده بود با ظهور اسلام و فتح مکه، دستور انجام آن از سوی پیامبر خدا صادر شد:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۶۹

إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلَاجُنَاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما. «۱»

«صفا و مروه از شعائر خداست. پس کسانی که حجّ خانه را به جای می‌آورند یا عُمره می‌گزارند، اگر برآن دو کوه طواف کنند، مرتکب گناهی نشده‌اند.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۰

درس چهل و هفتم: طواف و اهمیّت آن در اسلام

اشاره

سیدعلی قاضی عسکر

طواف خانه خدا، یکی از زیباترین و پرجاذبه‌ترین اعمال و مناسک حج است.

عاشقان و دلباختگان حریم کبریایی، با پشت سرگذاردن فرسنگ‌ها راه، خود را به مکه؛ حرم امن الهی رسانده و چونان انسان تشنه‌ای که دسترسی به آب را نزدیک می‌بیند، در انتظار رسیدن به مسجدالحرام و کعبه معظّمه، لحظه‌شماری می‌کنند.

برای ورود به مسجدالحرام و طواف کعبه، هر انسان حج گزاری ابتدا باید خود را با آب توبه بشوید و بار سنگین گناهان را از دوش خویش بر زمین بگذارد. آنگاه غسل کرده، تکبیرگویان، همراه با آرامش خاطر و متانت کامل وارد مسجدالحرام شود. «۱» و عاشقانه گرد کعبه بچرخد تا خداوند از وی خشنود شود؛ همانگونه که از ملائکه خشنود گردید. «۲»

هر رکنی از ارکان کعبه، ویژگی خاصّی دارد و طواف کننده از نقطه شروع تا پایان، مراحلی را برای وصول به قرب حق طی می‌کند:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۱

در رکن حجرالأسود، که «باب الرحمه» اش نامند، «درِ رحمت» به سوی او گشوده می‌شود.

در رکن شامی، درِ انابه و توسّل و در رکن یمانی باب توبه باز است و از اینجا تا حجر، به باب آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنان معروف است. «۱»

فرشتگان نگاهبانان این مسیرند. آنان از آسمان به زمین آمده، شب و روز گرد کعبه طواف می‌کنند تا آن را از پیروان شیطان و ستمگران حراست کنند. «۲»

و تو انسان حج‌گزار، باید در این مکان الهی زبانت را نگهداشته، سخنانی سودمند بر آن جاری کنی؛ «سبحان‌اللَّه» و «لااله الّا اللَّه»

فراوان بگویی، کـار نیـک انجـام دهی، نمـاز شب بخوانی، قنوت را طولـانی کرده، فراوان طواف کنی و اگر توانستی از مکه خـارج نشوی تا ختم قرآن نمایی، چنین کن. «۳»

اهمیت طواف

امام صادق علیه السلام از پدرانش و آن بزرگوار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود:

«زینت ایمان، اسلام و زینت کعبه، طواف است». «۴»

و در حـدیثی دیگر پیامبر صـلی الله علیه و آله طواف را چون نماز دانسـته‌اند، با این تفاوت که در طواف می‌توانند سـخن بگویند امّا در نماز نه. «۵»

و نیز فرمود:

«خداونـد به طواف کننـدگان فخر می‌کنـد و اگر قرار بود ملائـکه بـا کسـی مصـافحه کننـد، بـا طواف کننـدگان خانه خـدا مصافحه می‌کردند.» «۶»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۲

امام رضا علیه السلام نیز فرمودند:

«بر شما باد به نماز شب، قنوت طولانی و زیاد طواف نمودن». «۱»

مسـتحب است کسانی که به مکه می‌آیند سیصد و شصت طواف و اگر مقدورشان نیست، سیصد و شصت شوط طواف کنند. و اگر نمی‌توانند تا زمانی که در مکه هستند، هر چه می‌توانند طواف نمایند. «۲»

عبداللَّه بن عمر گفته است: «بهترین کار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه به مکه می‌آمد طواف خانه خدا بود.» «۳»

بـدلیل همین اهمیت است که کعبه در تمام سال طواف کننـده دارد و شـگفت‌انگیزتر آن که هنگام باران، مردم به جای پناه بردن به زیر سـقف، به سوی کعبه شـتافته، تلاـش می‌کننـد خود را کنـار کعبه و زیر نـاودان طلاـ برساننـد و از آب بارانی که از بام کعبه فرو می‌ریزد استفاده نموده، متبرّک شوند.

مسافت طی شده در هفت شوط طواف هشتصد و سی و شش ذراع و بیست انگشت است. «۴»

پاداش طواف کنندگان

یکی از ثمرات طواف خانه خدا، آمرزش گناهان است. محمد بن قیس می‌گوید:

امام باقر علیه السلام در مکه برای مردم سخن گفته می‌فرمود:

چون هفت بار گرد خانه طواف کنی، به این وسـیله عهـد و پیمانی نزد خـدا برای تو بوجود می‌آید که پروردگارت پس از آن شـرم می‌کند تو را عذاب نماید.

سپس فرمود: هنگامی که هفت شوط طواف زیارت کردی و بعد در مقام

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۳

ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف گزاردی، فرشته‌ای بزرگوار دست بر دو شانه‌ات می‌زند و می‌گوید: امّا آن گناهانی که در گذشته از تو سرزده است همگی بخشیده شد، عمل را در این یکصد و بیست روز از نو آغاز کن. «۱»

حسین بن سعید اهوازی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس هفت مرتبه گرد این خانه، طواف نمایـد، خداونـد- عزّو جلّ- شـش هزار حسـنه برای او می‌نویسـد و شـش هزار گناهش را

می‌بخشد و شش هزار درجه او را بالا می‌برد. «۲»

در روایت دیگری آمده است: «کسی که این خانه را هفت مرتبه طواف کرده، دو رکعت نماز بگزارد، مانند آن است که بنده‌ای را آزاد کرده باشد.» «۳»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «خداوند- عزّوجلّ- اطراف کعبه یکصد و بیست رحمت قرار داده، که شصت رحمت آن مخصوص طواف‌کنندگان، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای نگاه‌کنندگان- به کعبه- است.» «۴»

همین روایت را اهل سنت به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده‌اند. «۵»

حسان بن عطیه پس از نقل این روایت می‌گوید: «پس از دقّت معلوم شد تمامی یکصد و بیست رحمت از آن طواف کننده است؛ زیرا او هم طواف می‌کند، هم نماز می‌خواند، و هم به کعبه می‌نگرد.» «۶»

در روایت دیگری آمده است:

«أَنَّ مَنْ طَافَ بِالْبَیْتِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ».

«هر کس خانه خدا را طواف کند، از گناهان خود خارج می‌گردد.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۴

عبداللّه بن عمر گفته است شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کسی که هفت مرتبه خانه خدا را طواف کند، برای هر گامی که برمی‌دارد، یک حسنه برایش نوشته می‌شود، یک گناه از او بخشیده می‌شود و [مقامش] یک درجه بالا می‌رود [و هر گام آن] برابر با آزاد کردن یک بنده است.»

همین روایت را با اندکی تغییر، ترمذی و نسائی نیز نقل کرده‌اند. «۱»

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ طواف کننده‌ای نیست که هنگام زوال آفتاب با سر و پای برهنه گِرد این خانه طواف کند، در حالی که پیاده در حرکت بوده، گامهای خود را کوتاه برمی‌دارد، چشمانش را به زمین می‌دوزد و در هر شوطی از طواف؛ حجرالأسود را لمس می‌کند، بدون آنکه کسی را آزار رساند و یاد و ذکر خدا از زبانش بیفتد، مگر آن که خداوند در هر گامی که برمی‌دارد، هفتاد هزار حسنه برای او ثبت نموده، هفتاد هزار گناه او را پوشانده و او را هفتاد هزار درجه بالا می‌برد و ثواب آزاد کردن هفتاد هزار برده که قیمت هر یک ده هزار درهم باشد به او می‌دهد و می‌تواند هفتاد نفر از بستگانش را شفاعت کند و هفتاد هزار حاجت او برآورده می‌شود اگر خواست در دنیا و اگر خواست در آخرت.» «۲»

شبیه این روایت را اهل سنت از ابن عباس به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمی تغییر آورده‌اند. «۳»

دانشمند و محقق ارزشمند، آقای علی اکبر غفاری درباره اختلاف ثواب‌هایی که در اینگونه روایات و نظایر آن آمده می‌نویسد:

اختلاف در مقدار ثواب، که درباره بعضی اعمال در روایات آمده است، به اعتبار مخاطب و موقعیت و کمال عمل است. گاهی ممکن است ثواب طواف از آزاد کردن بنده بیشتر باشد؛ چون بردگان کم هستند یا در رفاه و آسایش و تحت تعالیم حق زندگی می‌کنند و گاهی تحت فشار اربابان و شکنجه آنها قرار گرفته و بدون فرهنگ بسر می‌برند،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۵

و آزاد کردن آنان از هر عمل خیری در چنین موقعیتی بالاتر است و گاهی به عکس است و در این وقت، طواف که موجب آزادی بنده‌ها را تقویت می‌کند و انسان را در مقامی از قرب به حق می‌رساند که اعمال و کردار و رفتارش هر یک موجب آزادی هزاران هزار خلق خداست، از این رو ثواب طواف او بیشتر می‌شود.

پس ثواب وابسته به موقعیت و کیفیت عمل است و در تاریخ اسلام افرادی بوده‌اند که طواف خانه کعبه را تمام عمر، سالی چندین بار به جا می‌آورده‌اند، ولی از آنها اعمالی یا دستوراتی صادر شده که صدها هزار مردم آزاد را به بردگی کشانده است، آری این

ثوابها همگی شرط و شروطی دارد و مطلق نیست و با اختلافِ شرایط، کم و زیاد می‌شود. «۱»

ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که پنجاه مرتبه طواف کند از گناه پاک می‌شود، همچون زمانی که از مادر متولّد شده است.» «۲»

محب طبری نیز می‌گوید: برخی از علما برای عدد طواف هفت مرحله ذکر کرده‌اند:

۱- پنجاه بار طواف کردن در روز و شب، ۲- بیست و یک مرتبه، ۳- چهارده مرتبه، ۴- دوازده مرتبه؛ هفت بار در روز و پنج بار در شب، ۵- هفت مرتبه، ۶- سه مرتبه، ۷- یک مرتبه. «۳» (لازم به ذکر است که مراد از هر مرتبه طواف، هفت شوط می‌باشد.)

ثواب طواف و منافع آن به قدری زیاد است که امام صادق علیه السلام حتّی در شدّت بیماری برای انجام آن، به بیت‌اللَّه الحرام می‌آمدند:

ربیع بن خیثم گفته است: امام صادق علیه السلام را در حالی که به شدت بیمار بود دیدم که ایشان را در محلی اطراف کعبه طواف می‌دادند. حضرت هر گاه به رکن یمانی می‌رسید می‌فرمود: تا ایشان را زمین بگذارند، سپس دست خویش را از محمل خارج کرده و بر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۶

زمین می‌کشید آنگاه می‌فرمود: مرا بلند کنید «۱».

و در روایت دیگری آمده که حضرت در پاسخ سؤال کسی که علّت این کار را جویا شده بود با اشاره به آیه: ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُم ... فرمودند: همانا من دوست می‌دارم از منافعی که خداوند فرموده، بهره بگیرم. «۲»

خانه کعبه خانه دلهاست ساحت قدس و جلوه‌گاه خداست

نیکبخت آن که همچو پروانه در طواف است گرد آن خانه

چون نصیب تو نیست فیض حضور باش اندر طواف خانه زدور

در رکوع و سجود سویش باش تو هم از زائران کویش باش

هفت شوط طواف

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: «به امام سجاد علیه السلام عرض کردم چرا طواف هفت شوط است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود:

انِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً ...

ملائکه بر خلاف فرموده خداوند، گفتند:

أَتَجْعَلُ فِیْها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماء

خداوند فرمود:

انِّی أَعْلَمُ مالاتَعْلَمُون.

[بدنبال آن] پروردگار متعال هفت هزار سال نور خود را از آنان پوشانید، ملائکه هفت هزار سال به عرش پناه بردند، پس خداوند بر ایشان رحمت آورد و توبه‌شان را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۷

پذیرفت و بیت‌المعمور را که در آسمان چهارم بود برای آنان قرار داد (وَجَعَلَهُ مَثابَةً ...)، و بیت‌الحرام را برای مردم [در روی زمین] مقابل بیت‌المعمور قرار داد؛ (فَجَعَلَهُ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً ...).

پس طواف بر بندگان هفت شوط واجب شد؛ برای هر هزار سال یک شوط. «۱»

در نقل دیگری آمده است که: قبل از اسلام طواف در میان قریش عدد خاصّی نداشت، عبدالمطلب آن را هفت شوط تعیین کرد و خداوند نیز پس از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان را قرار داد. «۲»

هروله در طواف

در جریان فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ورود به شهر، خانه ابوسفیان را مکان امن قرار داد، مردم نیز به این خانه پناه آورده، در به روی خویش بسته و جنگ‌افزارهایشان را بر زمین نهادند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حجرالأسود آمده، آن را لمس کرد و مشغول طواف شد. حضرت به بتی رسید که کنار کعبه قرار داشت، آنگاه با کمانی که قوس آن را در دست گرفته بود، در چشم بت فرو کرده، فرمود:

جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً. «۳»

و چون از طواف خانه فارغ شد، به کوه صفا آمده از آن بالا رفت و از آنجا به خانه کعبه نگاه کرد و دستها را بلند نمود و دعا کرد. «۴»

امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجدالحرام وارد شدند ... هفت شوط طواف کردند؛ سه شوط را با حالت هروله و تند رفتن و چهار شوط را به حالت راه رفتن.» «۵»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۸

این که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه به اصحاب و یاران خود این‌گونه دستور دادند، دلیلی شنیدنی دارد؛ شخصی از ابن عباس پرسید که برخی گمان دارند رسول خدا صلی الله علیه و آله به هروله کردن و دویدن در حال طواف دستور داده‌اند گفت: هم دروغ گفته‌اند و هم راست!

گفتم چگونه؟

پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله در عمرةالقضاء در حالی وارد مکه شد که مردم مشرک بودند، به مکّیان خبر داده بودند که یاران محمد صلی الله علیه و آله در سختی بسر برده و خسته‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله [برای خنثی نمودن این شایعه] فرمود:

«خدای رحمت کند مردی را که صلابت و قدرت خود را به آنان نشان دهد و بنمایاند.»

پس آنها را فرمان داد و آنان نیز در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ناقه خود سوار بودند و عبداللّه بن رواحه افسار شتر حضرت را در دست داشت، سه شوط را هروله کنان انجام داده، قدرت خویش را آشکار ساختند مشرکان نیز در برابر ناودان [کعبه] آنها را نگاه می‌کردند. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر حج گزارد ولی [در طواف] هروله نکرد و مردم را نیز بدان امر ننمود. پس آنها، هم راست گفتند و هم دروغ. «۱»

همچنین در روایتی آمده است: دیدم علی بن الحسین علیهما السلام در طواف راه می‌رفت و هروله نمی‌کرد. «۲»

طواف در شب:

نخستین کسی که برای طواف کنندگان در مسجدالحرام، چراغ روشن کرد، عقبة بن ازرق بن عمرو غسانی بود که بر لبه دیوار خانه خود چراغی بزرگ می‌نهاد، تا مسجد را برای طواف‌کنندگان و دیگر کسانی که در آن بودند، روشن کند.

محمد بن سائب بن برکه از مادرش نقل کرده که گفته است: شبی عایشه همسر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۷۹

پیامبر صلی الله علیه و آله به چراغ‌داران پیام داد چراغها را خاموش کردند و آنگاه در حجاب کامل و پوشیده طواف کرد. «۱»

پس از آن خالد بن عبداللَّه قسری چراغی کنار چاه زمزم و روبروی حجرالأسود نهاد واین به‌روزگار حکومت عبدالملک بن مروان بود و اینها را از گذاشتن آن چراغ منع کرد. «۲»

در حکومت مأمون عباسی، محمد بن سلیمان، حاکم مکه شد و چراغی دیگر بر ستونی بلند مقابل آن و کنار رکن غربی نهاد و چون محمد بن داود حاکم مکه شد دو ستون بلند دیگر یکی مقابل رکن یمانی و دیگری مقابل رکن شامی نهاد و چون هارون (الواثق باللَّه) خلیفه شد دستور داد ده ستون بلند که قندیل داشت بر اطراف محل طواف نهادند و در آنها چراغ روشن می‌کردند. «۳»

گفته‌اند: ستون‌های زرد مسی که اطراف کعبه نصب شده بود، ابتدا در کاخ بابک خرمی در ارمنستان بوده و در صحن خانه او روشن می‌شده است و چون خداوند او را زبون ساخت و کشته شد (و پسرش را به سامرا آوردند و در شهرها گرداندند و خانه‌اش را خراب کردند؛ زیرا او گروه بسیاری از مسلمانان را کشته بود و خداوند مردم را از او آسوده کرد) این ستون‌ها را از کاخ وی آوردند که چهارده ستون بود، چهارتای آن را در دارالخلافه سامرا نصب کردند و ده ستون دیگر را معتصم در سال دویست و سی و چند، برای کعبه فرستاد که اطراف کعبه در صف اول نصب کردند. «۴»

خلیفه‌ها و پادشاهان در زمان‌های مختلف بر شمار ستون‌ها و قندیل‌های مسجد و چراغهای منطقه حرم و درهای مسجد و منبرها افزودند چنانکه نزدیک به یک هزار و پانصد رسید و همچنان نفت‌سوز و روغن‌سوز بود تا سال ۱۳۳۹ قمری که تمام چراغهای آن به برق مبدّل شد. «۵»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۰

دعا و ذکر در طواف

عبداللَّه بن سایب از پدرش نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان رکن یمانی و رکن حجرالأسود- در حال طواف- این آیه را تلاوت می‌فرمود:

رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. «۱»

عثمان بن ساج از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از پدر بزرگوار خود نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله در طواف، هرگاه مقابل ناودان می‌رسیدند، عرضه می‌داشتند:

«پروردگارا! از تو راحتی به هنگام مرگ و عفو به هنگام رسیدگی به حساب را مسألت می‌کنم». یاد خدا و توجّه به حقّ، بر ارزش طواف خواهد افزود. «۲»

امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که همراه با سایر مسلمانان گرداگرد خانه طواف می‌کنی، با قلبت نیز همراه با فرشتگان در اطراف عرش طواف کن. «۳»

و باز امام صادق علیه السلام فرمودند: «سخن گفتن و دعا خواندن در طواف اشکالی ندارد، لیکن خواندن قرآن افضل است.» «۴»

عبدالسلام ابن عبدالرحمن بن نعیم گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من مشغول انجام طواف واجب شدم دعایی به یادم نیامد جز صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، لذا در طواف و سعی فقط صلوات فرستادم. حضرت فرمود: به هیچ درخواست کننده‌ای بهتر از آنچه تو خواسته‌ای داده نشده است. «۵»

آزار دیگران هنگام استلام حجرالأسود

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۱

استلام حجرالأسود در هر شوط از طواف، مستحب و کاری پسندیده است، لیکن هنگام ازدحام جمعیت، نباید بر دیگران فشار آورد و به آنان آزار رساند.

عبدالرحمن بن حجاج می گوید:

در حال طواف بودم و سفیان ثوری نیز نزد من بود. از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه به‌حجرالأسود می‌رسیدند چه‌می کردند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر طواف واجب و مستحب، حجرالأسود را لمس می‌نمود.

ابن جریح نیز گوید: به من خبر داده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که سواره طواف می‌فرمود، با چوبدستی خود، به حجرالأسود می کشیدند و سپس نوک آن را می‌بوسیدند. «۱»

عبدالرحمان می‌افزاید: حضرت مشغول طواف بودند و من با کمی فاصله دنبال ایشان حرکت می کردم، دیدم امام صادق علیه السلام به حجرالأسود که رسیدند آن را لمس نکردند، به ایشان عرض کردم: آیا شما به من خبر ندادید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر طواف واجب و مستحبی، حجرالأسود را لمس می کرد؟ فرمودند آری، گفتم شما از حجرالأسود گذشتید و آن را لمس نکردید، حضرت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه به حجرالأسود می‌رسیدند، مردم برای ایشان راه باز می کردند تا حجرالأسود را لمس کنند ولی اکنون این کار را نمی‌کنند و من ازدحام و شلوغی را خوش ندارم. «۲»

در روایت دیگری آمده که امام صادق علیه السلام به سیف تمار فرمود: «اگر حجرالأسود خلوت بود آن را استلام کن وگرنه، از دور اشاره کن.» «۳»

همچنین از امام رضا علیه السلام در این زمینه سؤال شد، فرمودند:

«هرگاه جمعیت برای استلام حجرالأسود زیاد بود با دستهایت به آن اشاره کن.» «۴»

بکّه نامیدن کعبه نیز بدان خاطر است که مردم در طواف نسبت به یکدیگر ایجاد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۲

زحمت و ازدحام می کردند. «۱»

ابوبصیر نیز به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید:

«چند چیز برای زنان لازم نیست: ۱- با صدای بلند لبیک گفتن، ۲- حجرالأسود را لمس کردن، ۳- ورود به کعبه، ۴- هروله نمودن بین صفا و مروه.» «۲»

عایشه به خانمی چنین گفت:

برای لمس حجرالأسود ایجاد مزاحمت نکن، اگر دیدی خلوت است استلام کن و اگر دیدی جمعیت زیاد است «اللَّه اکبر» و «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگو و بگذر. «۳»

حمّاد بن عثمان می گوید: مردی از دوستان بنی‌امیه به نام ابن ابی عوانه که با اهل بیت عصمت و طهارت دشمنی داشت، هرگاه امام صادق علیه السلام یا یکی از بزرگان اهل بیت به مکه می‌آمدند به دنبال آنان رفته و با حرفهای بیهوده آزارشان می‌داد. روزی وی به امام صادق علیه السلام برخورد کرده، گفت: چرا حجرالأسود را لمس نکردید؟ حضرت فرمود: من دوست نمی‌دارم ضعیفی را آزار رسانده، یا خود اذیت شوم. «۴»

گفت: گمان دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را لمس می کرد. حضرت فرمود: آری، لیکن مردم وقتی رسول خدا صلی

الله علیه و آله را می‌دیدند حق او را می‌شناختند ولی حق مرا نمی‌شناسند. «۵»

در روایتی از امام کاظم علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

« «وَ یَسْتلم الْحَجَرَ فِی کُلّ طَوافٍ مِن غَیْرِ أن یؤذی أحداً».

«در هر طوافی، بدون آن که کسی را آزار دهد، حجرالأسود را لمس می‌فرمود.» «۶»

از این تعبیر می‌توان فهمید که آزار نرساندن به دیگران در استلام حجر، یک شرط

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۳

مهم و اساسی است.

یعقوب بن شعیب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: وقتی در مقابل حجرالأسود رسیدم چه بگویم؟ فرمود: تکبیر بگوی و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام درود فرست.

عبداللَّه بن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه- که همراه ایشان طواف می‌کرده- هنگام دست کشیدن به حجرالأسود فرمود:

«ای عایشه اگر نه این است که پلیدی و ناپاکی‌های مردم دوره جاهلیّت با حجرالأسود آمیخته شده است، همه دردها با آن بهبود می‌یافت و می‌توانستیم آن را به همان صورتی ببینیم که خداوند از بهشت نازل فرمود.»

نمایش قدرت

در اوج قدرت عبدالملک مروان، فرزند و ولیعهدش هشام در موسم حج به مکه آمد و مشغول طواف شد، خواست حجرالأسود را لمس کند، لیکن جمعیت انبوه طواف‌کنندگان، این اجازه را به او نداد، به ناچار منبری برای او گذاشتند. روی آن نشست و شامیان نیز گرد او نشستند، ناگهان مردی زیباروی، در حالی که ازار و ردایی بر تن داشت و آثار سجده در پیشانی‌اش آشکار بود، از درِ مسجدالحرام وارد و به طواف مشغول شد و چون به حجرالأسود رسید مردم برای او راه باز کردند و وی به راحتی حجرالأسود را لمس نمود.

مرد شامی به هشام بن عبدالملک گفت: ای امیر مؤمنان! این کیست؟ هشام برای آنکه شامیان به آن حضرت گرایش پیدا نکنند گفت: او را نمی‌شناسم!

فرزدق که [شاعر و حقوق‌بگیر دربار است] آنجا حضور داشت، گفت: ولی من او را می‌شناسم. مرد شامی پرسید: ای أبا فراس او کیست؟ فرزدق این قصیده را سرود:

هذَا الّذی تَعْرِفُ البَطْحاءُ وَطْأَتَهُ وَالبَیْتُ یَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ والْحَرَمُ

هذَا ابْنُ خَیْرِ عبادِاللَّه کُلِّهِمُ هذَا التَّقیُّ النّقیُّ الطاهِرُ الْعَلَمُ

هذا عَلِیٌّ رَسُولُ اللَّه والِدُهُ امْسَتْ بِنُورِ هُداهُ تَهْتَدی الْأُمَمُ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۴

اذا رَاتْهُ قُرَیْشٌ قالَ قائِلُها الی مَکارِمِ هذا یَنْتَهِی الْکَرَمُ

یُنْمی الی ذَرْوَةِ العِزِّ الَّتی قَصُرَتْ عَنْ نَیْلِها عَرَبُ الاسْلامِ وَالْعَجَمُ

یَکادُ یُمْسِکُهُ عِرْفانَ راحَتِهِ رُکْنُ الْحَطیمِ اذا ماجاءَ یَسْتِلِمُ «۱»

فرزدق در این بیت (یکاد یمسکه ...) به این نکته تاریخی اشاره کرده است:

به خاطر جنگ حجاج با ابن زبیر، خانه کعبه تخریب گردید، پس از آن، حجاج اقدام به تعمیر خانه خدا کرد. هنگامی که خواستند

حجرالأسود را نصب کنند، هر یک از علما، قضات و یا زهاد را برای نصب حجر می‌آوردند، حجرالأسود لرزیده و در جای خود استقرار نمی‌یافت، تا آنکه حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام آمده، نام خدا را بر زبان جاری و آن را در جای خود گذاشتند، حجرالأسود استقرار یافت و مردم تکبیر گفتند «۲».

در اهمیت این سروده فرزدق، عبدالرحمن جامی در سلسلهٔالذهب می‌نویسد: زنی از کوفه فرزدق را در خواب دید و از وی پرسید: خدا با تو چه کرد؟

فرزدق گفت: خداوند برای قصیده‌ای که در مدح علی بن الحسین علیهما السلام سرودم مرا آمرزید. آنگاه عبدالرحمن جامی که مشهور به ناصبی بودن است می‌گوید: سزاوار است که خداوند به واسطه این قصیده تمام مردم را بیامرزد.»

طواف نیابی

مستحب است حاجی تا زمانی که در مکه حضور دارد برای خود و یا به نیابت از دیگران طواف کند، آنان که دارای معرفت بیشتری هستند به نیابت از پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهما السلام طواف نموده، حج خود را با حج پیامبر و ائمه علیهما السلام پیوند می‌زنند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۵

موسی بن قاسم می‌گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: می‌خواستم به نیابت از شما و پدرتان طواف کنم، به من گفتند برای اولیای خدا [و به نیابت از آنان] نمی‌توان طواف کرد. حضرت فرمود: هر اندازه برای تو امکان دارد [برای آنان] طواف کن که جایز است.

سه سال بعد [خدمت آن حضرت رسیده] عرض کردم: من برای انجام طواف به نیابت از شما و پدر بزرگوارتان کسب اجازه کردم و شما اجازه فرمودید و آنچه خدا خواست به نیابت از شما طواف کردم، سپس مسأله‌ای در ذهن من آمد که به آن عمل کردم، حضرت فرمودند: آن مسأله چه بود؟ گفتم: روزی به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کردم، امام جواد سه مرتبه فرمود: درود خدا بررسول‌اللّٰه. روز دوّم را به‌نیابت از امیر مؤمنان علیه السلام، روز سوّم به نیابت از امام حسن علیه السلام روز چهارم ازامام حسین علیه السلام روز پنجم از امام سجاد علیه السلام روز ششم از امام باقر علیه السلام روز هفتم از امام صادق علیه السلام روز هشتم از امام موسی بن جعفر علیه السلام روز نهم از پدرتان علی بن موسی الرضا علیه السلام روز دهم از طرف شما، مولای من! اینان کسانی هستند که به ولایت و دوستی آنها دین خود را پذیرفتم. حضرت فرمودند: به خدا سوگند هم اینک نیز دارای دین خدا هستی، دینی که خداوند غیر آن را از بندگانش نمی‌پذیرد.

گفتم و گاهی هم به نیابت از مادرتان فاطمه علیها السلام طواف نمودم و گاهی نیز طواف نکردم امام علیه السلام فرمودند: [برای مادرم زهرا علیها السلام] فراوان طواف کن؛ زیرا که بهترین عملی که انجام می‌دهی همین است- ان‌شاءاللّٰه تعالی-. «۱»

ارتباط طواف و ولایت

امام صادق علیه السلام به مردمی که خانه خدا را طواف می‌کردند نگریست، آنگاه فرمود:

طواف می‌کنند همچون طواف جاهلیت، به خدا سوگند به چنین کاری فرمان داده نشده‌اند. آنان مأمورند گِرد این سنگ ها طواف کرده، سپس به سوی ما برگردند و دوستی خویش را به ما نشان دهند و یاری خویش را به ما عرضه کنند. سپس این آیه را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۶

تلاوت فرمود:

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. «۱»

قالَ: التفث الشعث، والنذر لِقاء الإمام. «۲»

در این آیه حضرت «نذر» را «لقاء الإمام» تأویل فرموده‌اند.

زراره وابی‌حمزه ثمالی هردو به‌نقل از امام‌باقر علیه السلام همین مطلب راآورده‌انـد، همچنین در روایت دیگری سدیر به نقل از امام باقر علیه السلام می‌گوید: «از مکّه آغاز وبه ما ختم‌کنید.» «۳»

اسماعیل بن مهران نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «هرگاه یکی از شما حج گزارد، حج خود را با زیارت ما به پایان ببرد؛ زیرا زیارت ما شرط تمامیّت حج است.» «۴»

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: «تَمامُ الحَجِّ لِقاءُ الإمام»؛ «کامل شدن حج، دیدار با امام است.»

طواف و حوائج مردم

حـل گرفتاریهای مردم و رفع نیاز نیازمنـدان آن چنان اهمیّت دارد که پیشوایان دین به آنان که طواف انجام می‌دهنـد، اجازه داده‌اند طواف را قطع و مشکل برادر دینی خود را حلّ کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«قدم برداشتن مسلمان برای رفع گرفتاری مسلمانی دیگر، از هفتاد طواف مستحبی بیت‌اللّه الحرام برتر است.» «۵»

همچنین فرمود: «برآوردن نیاز مؤمن بهتر است از طواف و طواف و ... تا ده مرتبه آن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۷

را برشمردند.» «۱»

مردی از حلوان می‌گویـد: مشغول طواف خانه خـدا بودم که فردی از یاران ما آمد و از من دو دینار قرض خواست در حالی‌که من فقط ۵ شوط طواف کرده بودم، به او گفتم هفت شوط طواف می‌کنم، سپس از مطـاف خـارج خواهم شـد، در شوط شـشم به امام صادق علیه السـلام برخوردم، دسـتشان را بر شانه من نهادند، من هفت شوط را تمام کردم، لیکن چون دست حضرت بر شانه‌ام بود، به طـواف ادامه دادم، به حجرالأـسود که می‌رسـیدیم این مرد به من اشـاره می‌کرد، حضـرت سؤال فرمودنـد: این که اشـاره می‌کند کیست؟ گفتم فـدایت شـوم، او مردی از دوسـتان شـماست دو دینـار از من قرض خواسـته، گفته‌ام طـواف را تمـام کرده به سوی تو می‌آیم. امام صادق علیه السلام مرا از خود دور کرده فرمودند: برو و دو دینار را به او بده. «۲»

شبیه این روایت را سکین بن عمار از امام صادق علیه السـلام نقل کرده، در ادامه می‌گوید: به امام عرض کردم طواف را قطع کنم؟ فرمود: آری، گفتم: اگرچه طواف واجب باشد؟

فرمود: آری، اگر چه واجب باشد. «۳»

طواف عاشقانه

یکی از لحظـات شـیرین و به یـاد مانـدنی حـج، زمـانی است که حاجی پس از انجام طواف پرده کعبه را در دست گرفته، خود را به کعبه چسـبانده، قطرات اشـکش مروارید گونه از گونه‌هایش سرازیر گردد و با خدا راز و نیاز کند. عاشقان حریم دوست، آنگاه که در کنار خانه یار قرار می‌گیرند حالاتی خوش و دیدنی دارند.

اصـمعی می‌گویـد: شبی گِرد کعبه طواف می‌کردم، جوانی ظریف انـدام را دیـدم که به پرده کعبه چنگ زده، می‌گفت: چشم‌ها در خوابند و ستارگان برآمده‌اند و تو پادشاه زنده

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۸

پایـداری، پادشاهان درهایشان را بسـته و بر آن نگاهبانانی گماردهانـد [ولی] در خانه تو برای درخواست کنندگان باز است به سوی تو آمدم تا به رحمت خود به من نظر کنی ای مهربانترین مهربانان.

سپس این شعر را می‌خواند:

یا مَن یُجیب دُعا الْمُضْطَرِّ فِی الظُّلَم یا کاشفَ الضُّرِّ و البلوی مَعَ السَّقَمِ

قد نامَ وفدُک حولَ البیتِ قاطبةً و أنت وَحدَکَ یا قیومُ لم تَنَم

أدعوکَ ربِّ دعاءً قد أمرتَ بِهِ فارحم بکائی بحقّ البیتِ والحرم

إن کان عفُوکَ لایرجوهُ ذو سرفٍ فمن یجودُ علی العاصینَ بالنِّعَم

اصمعی می‌گوید: جستجو کردم فهمیدم این جوان، زینت عبادت‌کنندگان؛ امام سجاد علیه السلام است. «۱»

علی بن مزید بیاع سابری نیز گفته است:

امـام صـادق علیه السـلام را در حجر اسـماعیل دیـدم، زیر نـاودان ایسـتاده، صورتش را به کعبه گذاشـته و دست‌هـایش را گشوده و می‌فرمود:

«أللَّهُمَّ ارْحَمْ ضَعْفِی وَ قِلَّةَ حِیلَتِی، أللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَیَّ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ أَدْرِرْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْوَاسِعِ، وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ [الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ شَرَّ فَسَقَةِ] الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، أللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ وَ لا تَقْتُرْ عَلَیَّ ...». «۲»

خالد بن ربعی نیز گفته است:

امیر مؤمنان علی علیه السـلام برای برخی نیازها وارد مکه شدند [در مسـجدالحرام] مرد عرب بیابانی را دیدند که پرده کعبه را گرفته و می‌گفت:

ای صاحب خانه، خانه خانه تو است و مهمان نیز مهمان تو، هر مهمانی از میزبانش نیکی می‌بیند پس امشب احسانت به من، آمرزش گناهانم باشد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۸۹

امیر مؤمنان علیه السلام به یاران خود فرمودند: آیا نشنیدید سخن اعرابی را؟ گفتند: آری شنیدیم، حضرت فرمود: خداوند کریم‌تر از آن است که میهمانش را براند.

شب دوّم دیدند بار دیگر این مرد آمده خود را به رکن چسبانده و می‌گوید:

«یَا عَزِیزاً فِی عِزِّکَ فَلا أَعَزَّ مِنْکَ فِی عِزِّکَ، أَعِزَّنِی بِعِزِّ عِزِّکَ فِی عِزٍّ لا یَعْلَمُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ، أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَلَیْکَ، أَعْطِنِی مَا لا یُعْطِینِی أَحَدٌ غَیْرُکَ وَ اصْرِفْ عَنِّی مَا لا یَصْرِفُهُ أَحَدٌ غَیْرُکَ».

سپس امیر مؤمنان علیه السـلام به یاران خویش فرمودنـد: به خـدا سوگند این اسم اکبر به زبان یونانی است که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من خبر داده است. او بهشت را طلب کرد و خداونـد به او عنـایت نمود، او از خداونـد خواست آتش را از وی بگرداند و خداوند نیز چنین کرد. «۱»

طاووس یمانی نیز گفته است:

در دل شب مردی را دیدم که پرده کعبه را در دست گرفته و می‌گوید:

أَلا أَیُّهَا الْمَأْمُولُ فِی کُلِّ حَاجَةٍ شَکَوْتُ إِلَیْکَ الضُّرَّ فَاسْمَعْ شِکَایَتِی

أَلا یَا رَجَائِی أَنْتَ تَکْشِفُ کُرْبَتِی فَهَبْ لِی ذُنُوبِی کُلَّهَا وَ اقْضِ حَاجَتِی

فَزَادِی قَلِیلٌ لا أَرَاهُ مُبَلِّغِی أَ لِلزَّادِ أَبْکِی أَمْ لِطُولِ مَسَافَتِی؟

أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قِبَاحٍ رَدِيَّةٍ فَمَا فِي الْوَرَى عَبْدٌ جَنَى كَجِنَايَتِي

أَ تُحْرِقُنِي فِي النَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى فَأَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ أَيْنَ مَخَافَتِي

طاووس می گوید: دقت کردم دیدم علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام است. «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۰

درس چهل و هشتم: مقام ابراهیم، نماد قیام للّه

اشاره

محمّدتقی رهبر

مقام ابراهیم یکی از «آیات بینات» الهی است و نماز طواف نزد مقام دارای فلسفه عمیق اعتقادی، اجتماعی و تاریخی است و به همین دلیل در فقه اسلامی به‌ویژه فقه امامیه، نماز طواف در حج و عمره جز پشت مقام ابراهیم یا نزدیک آن پذیرفته نیست؛ چنانکه آیه کریمه: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلّيً ... «۱»

بیانگر است و روایات نیز به تبیین و تشریح آن پرداخته و فقهای عظام بدان فتوا داده‌اند. در این نوشتار نگرشی گذرا داریم به پیشینه این سنگ تاریخی و فلسفه نمازِ طواف در جوار مقام و پاره‌ای احکام و دیدگاه‌های فقهی آن.

مقام و ریشه تاریخی آن

مقام (به فتح میم) در لغت به‌معنای محل قیام و جایِ ایستادن است و در این‌جا مقصود همان سنگی است که ابراهیم خلیل علیه السلام هنگام بنای کعبه بر آن ایستاد و با دستیاری اسماعیل علیه السلام عَلَم کعبه را برافراشتند و به روایتی، سنگی که حضرت ابراهیم پس از بنای کعبه بر آن ایستاد و آهنگ حج داد و مردم را فراخواند تا به طواف بیت عتیق بیایند و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۱

هنگام ایستادن اثر پای او بر آن سنگ نقش بست.

آثار و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که مقام ابراهیم در تاریخ پیشینه‌ای گسست‌ناپذیر دارد. جناب ابوطالب عموی گرامی پیغمبر صلی الله علیه و آله در شعری به این موضوع اشاره کرده و می گوید:

و موطیءُ ابراهیم فی الصخر رطبهٔ علی قدمیه حافیاً غیر ناعل

«اثر پای ابراهیم در این سنگ پابرجاست آنگاه که با پاهای برهنه و بدون کفش بر آن ایستاد.»

مشخصات مقام

مقام ابراهیم، آن‌گونه که توصیف کرده‌اند، سنگی است از نوع مرمر، به رنگ سفید مایل به زردی و سرخی، به شکل مکعب، با مساحت حدود یک ذراع در یک ذراع (حدود ۴۰* ۴۰ سانتی‌متر و یا ۳۶* ۳۶ سانتی‌متر) با ارتفاع بیست سانتی‌متر که با پوشش از ورق طلای خالص اطراف آن بسته شده و جای دو پا در وسط آن دیده می‌شود که بر اثر تماس دست زائران، اثر دقیق پاها و انگشتان آن مشخص نیست و تنها دو حفره بر جای مانده است.

این سنگ بر پایه‌ای از سنگ مرمر با قطر ۳۶ سانتی‌متر قرار گرفته و با اتصالاتی از طلا بدان مهار گردیده است. مقام در داخل مقصوره‌ای از شیشه، از نوع کریستال قرار گرفته و بالای آن قبه‌ای کوچک است و هلالی بر فراز آن نصب گردیده است. ارتفاع

این بنا از کف زمین به سه متر بالغ می‌گردد. مقام در ضلع شرقی کعبه، تقریباً مقابل درِ کعبه مستقر است و کسی که رو به مقام بایستد کعبه و درِ خانه را پیش روی دارد. مقام ابراهیم علیه السلام مورد توجه و احترام عمومی زائران از هر فرقه و مذهب می‌باشد. هرچند در مورد نماز پشت مقام اختلاف نظریه‌های فقهی وجود دارد:

پیشینه مقام ابراهیم

هریک از مشاعر و مناسک حج را پیشینه‌ای است که نشان می‌دهد رمز و راز این

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۲

مشاعر و مناسک، فراتر از آن چیزی است که در بدو امر جلب نظر می‌کند؛ از این‌رو خداوند حج را مشتمل بر «آیات بینات» خوانده است: فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ... «۱»

از جمله این آیات روشن و روشنگر، مقام ابراهیم است که تخصیص به ذکر داده شده. مقام هرچند به‌ظاهر بیش از قطعه‌سنگی نیست که اثر پای انسانی بر آن نقش بسته است، امّا از نظر تاریخی این سنگ ویژگی خاص دارد و از آن مهم‌تر بُعد معنوی آن است که با این آیات نمادین تبیین می‌گردد.

نقطه آغازینِ مقام، چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده، بدین گونه است: «هنگامی که خداوند به ابراهیم وحی کرد اعلام حج کند، سنگی را که جای پای ابراهیم بر آن است، گرفت و در کنار خانه کعبه، درست مقابل موضع کنونی مقام نهاد و بر آن ایستاد و با صدای بلند فرمان الهی را اعلام نمود و همین که ابراهیم لب به سخن گشود، آن سنگ تحمل وی را نداشت و دو پای او در آن فرورفت. سپس ابراهیم پای خود را به سختی از آن سنگ بیرون کشید. با مرور زمان، وقتی ازدحام مردم موجب مشقت و زحمت زائران بیت شد، آن سنگ را از جای پیشین به محل کنونی (با فاصله ۲۶ ذراع و نیم، تقریباً سیزده متر، از خانه کعبه) منتقل کردند تا مطاف برای زائران خلوت شود و بدین گونه بود تا خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت و آن حضرت مقام را به همان محلی برگرداند که ابراهیم نهاده بود و بدینگونه بود تا پیامبر رحلت نمود و در زمان ابوبکر و اوایل خلافت عمر نیز بدین منوال بود تا این که عمر دستور داد به جهت ازدحام زائران مقام به‌جای قبلی برگردانده شود ...». «۲»

از برخی روایات استفاده می‌شود که مقام ابراهیم علیه السلام از سنگ‌های بهشتی است؛ مانند «حجرالأسود» و «حَجَر بنی‌اسرائیل» «۳» و در برخی روایات آمده است که چون

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۳

آدم علیه السلام به بنای کعبه مأمور شد، کوه ابوقبیس صدا زد: «ای آدم، امانتی نزد من است، یکی حجرالأسود و دیگری مقام ابراهیم و آدم آن دو را گرفت و در موضع خود در دیوار کعبه نهاد». «۱»

چرا نماز طواف پشت مقام؟

همان‌گونه که از آیه کریمه: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى .... «۲»

استفاده می‌شود، محل نماز طواف باید از مقام ابراهیم اتخاذ شود و آیه کریمه با کاربرد ... مِنْ مَقَامَ إِبْراهِيمَ ... بیش از این بیان نمی‌کند که محل نماز باید برگرفته از مقام ابراهیم باشد. و بدین ترتیب مقام در نماز طواف موضوعیت پیدا می‌کند، در هر جا که قرار گرفته باشد، خواه در جوار کعبه؛ مانند گذشته و چه با فاصله کعبه مانند زمان حاضر. همان‌گونه که حضرت صادق علیه السلام برای اثبات خلفیت به همین آیه مبارکه استناد کرده است:

«لَیسَ لِأَحَدٍ أَنْ یُصَلِّیَ رَکْعَتَیْ طَوَافِ الْفَرِیضَهِٔ إِلَّا خَلْفَ الْمَقَامِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... واتّخِذُوا مِنْ مَقامِ إبراهِیمَ مُصلّی ... فَإِنْ صَلَّیْتَهُمَا فِی غَیْرِهِ فَعَلَیْکَ إِعَادَهُٔ الصَّلاهِٔ». «۳»

«برای احدی جایز نیست دو رکعت نماز طواف را جز پشت مقام ابراهیم بخواند، به دلیل گفتار خداوند بزرگ: از مقام ابراهیم نمازگاه برگزینید، پس اگر در غیر این مکان، این نماز را خواندی باید آن را اعاده کنی.»

و امّا دلیل بر این‌که «خلف مقام هرکجا قرار گرفته باشد» برای نماز موضوعیت دارد، روایتی است که کلینی از ابراهیم بن ابی محمود نقل کرده که گفت: ازحضرت رضا علیه السلام پرسیدم: آیا دو رکعت نماز طواف را پشت مقام ابراهیم، همین جایی که امروزه قرار دارد، بخوانم یا جایی که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داشته است؟ حضرت در پاسخ فرمود:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۴

همان‌جایی که امروزه قرار دارد؛ «قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام: أُصَلِّی رَکْعَتَیْ طَوَافِ الْفَرِیضَهِٔ خَلْفَ الْمَقَامِ حَیْثُ هُوَ السَّاعَهَٔ أَوْ حَیْثُ کَانَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: حَیْثُ هُوَ السَّاعَهَٔ» «۱»

مقام ابراهیم نماد قیام للّه

از بعد فقهی مسأله که بگذریم، فلسفه این حکم نیز شایان تأمل است، مناسک حج سراسر تکرار و تمرینی است از آن‌چه ابراهیم خلیل علیه السلام و خاندان او، چهارهزار سال قبل در این مکان مقدس تاریخی، با تأسیس امّ‌القرای اسلام و بنای کعبه، قبله موحدان، انجام داده‌اند، از طواف و نماز و زمزم و صفا و مروه گرفته تا عرفات و منا و قربانی و رمی جمرات و دیگر اعمال و مناسک که هریک تذکاری است از خاطرات ابراهیم و اسماعیل و هاجر که در جوار بیت عتیق بنیان مکتب توحید را نهادند و نسلی را پی‌افکندند تا در آینده جهان، پرچمدار آیین جهانی توحید در لوای شریعت والای احمدی صلی الله علیه و آله باشند و ادامه دهند: سیره و سنت ابراهیم و خاندانش را که در آن کویر سوزان و وادی انقطاع، از هرچه جز خدا بود دل بریدند تا «امامت» خلق را به عهده گیرند و شایسته حمل بار امانت الهی شوند و از آن‌چه رنگ شرک وطغیان وجهل وجور است تبرّی جویند.

راز این‌که به نماز پشت مقام ابراهیم تأکید شده، همانا تأسی به خلیل‌اللّه و قدم جای قدم او نهادن است. البته نه‌تنها در این نماز بلکه در همه عرصه‌های حیات توحیدی. قیام در مقام ابراهیم درحقیقت «قیام‌للّه» است؛ یعنی: بپا خاستن برای خدا و استقامت در راه تحقق آیین توحید و نفی شرک و ستم و طغیان در هر عصر و برای هر نسل و این قیام تا بدانجا اهمیت یافت که وارث ابراهیم خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله مأمور شد مردم را به یک موعظه اندرز دهد و آن قیام للّهِ بود: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُمْ بِوَاحِدَهٍٔ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ ... «۲»

به عبارت دیگر:

حج که حرکتی است پر راز و رمز و پیام خود را با حرکت و سکون بیان می‌دارد و با شیوه نمادین ابلاغ می‌کند دعوت به قیام است همان‌گونه که کعبه مشرّفه «قیاماً لِلنّاس» و عامل

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۵

پابرجایی مردم است و قیام در مقام ابراهیم تذکاری است از قیام و پایداری بانی کعبه توحید و قبله موحدان که در عصر تاریک بت‌گری و بت‌گرایی، قهرمانانه بر بت‌های صامت و متحرک شورید و آتش نمرودی را در این راه به جان خرید و خانه توحید را بنیان نهاد و در یک آزمایش بزرگ و عارفانه و با قربان کردن اسماعیل، اوج شیدایی در برابر معبود را متجلّی ساخت و این درسی شد برای همه رهروان توحید و سالکان راه ابراهیم که چگونه برای خدا قیام کنند و در توحید ذوب شوند و از آن‌چه رنگ شرک و دوگانه پرستی دارد بگریزند تا امام خلق باشند! پس حج ابراهیمی بدون قیام پشت سر ابراهیم خلیل علیه السلام و نهادن قدم جای

قدم آن قهرمان توحید مفهوم ندارد. جالب آن‌که فقه شیعه نماز در مقام ابراهیم را به استناد صریح آیه کریمه قرآن و روایات صحیح الزامی می‌داند و این دقیقاً با فرهنگ تشیع همخوانی دارد که ولایت و برائت را در درون می‌پرورد و قیام برای خدا و استقامت در برابر طاغوت‌های هر زمان و پرخاشگری در برابر ستمگران را در متن تعالیم خود به‌ویژه در مناسک حج، که یک عبادت با مفاهیم اجتماعی- سیاسی است، جای می‌دهد.

این در حالی است که برخی مذاهب و مکاتب فقهی، علی‌رغم دلالت صریح آیه کریمه بر وجوب اتخاذ موضوع نماز از مقام ابراهیم، آن را ضروری نمی‌دانند!

در بیان رمز و راز مسأله به همین مقدار بسنده کرده به‌پاره‌ای دلایل فقهی و دیدگاه‌ها در این مسأله بنگریم.

دیدگاه‌ها در این مسأله

چنانکه گفتیم، یکی از واجبات عمره و حج، نماز طواف است که باید پشت مقام ابراهیم اقامه شود. دلیل فقهی مسأله، کتاب و سنت و اجماع فقهای امامیه است همچنان‌که سیره جاریه مسلمین طی اعصار، برگزاری این نماز در مقام ابراهیم بوده است.

در میان فقهای امامیه کمتر کسی به استحباب نماز طواف قائل شده و برخی اقوال نادر نقض اجماع نمی‌کند. امّا در میان فقهای عامه اختلاف‌نظر جدی وجود دارد؛ برخی به وجوب و برخی به استحباب آن فتوی داده‌اند، همان‌گونه که مستندات فقهی اهل سنت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۶

می‌گوید، «مالکیه و حنفیه» قائل به وجوب و دو فرقه دیگر یعنی «شافعیه و حنبلیه» قائل به استحباب آن، حتی در طواف واجب‌اند.

از سوی دیگر اختلاف‌نظر در محل برگزاری نماز طواف است که این نیز مورد اختلاف عامه و خاصه می‌باشد، در حالی‌که اکثر قریب به اتفاق شیعه معتقدند محل برگزاری آن، پشت مقام ابراهیم علیه السلام است و به آیات و روایات استناد کرده‌اند.

برخی از فقهای متقدم، نماز نزد مقام ابراهیم را الزامی ندانسته و انجام آن را در هر نقطه‌ای از مسجدالحرام کافی و مجزی می‌دانند. البته قائل به این قول بسیار اندك و به‌قول فقها «قولِ شاذ» است که به موجب آن اجماع امامیه را نمی‌توان نقض کرد. همچنان‌که در مورد نماز طواف واجب عمره و حج و طواف مستحب و طواف نساء نیز پاره‌ای اختلاف‌نظریه‌ها به چشم می‌خورد. فقهای عامه نیز قید مقام ابراهیم را الزامی ندانسته و به انجام نماز در هر نقطه‌ای از مسجد حتی حجر اسماعیل فتوی داده‌اند.

«گفتنی است در حال حاضر هیچ‌یک از فقهای شیعه قائل به استحباب نماز طواف در عمره و حج؛ اعم از واجب یا مستحب نیستند و عموماً به وجوب آن فتوی می‌دهند، همان‌گونه که فقهای عظام قید «مقام ابراهیم» را نیز در این نماز الزامی می‌دانند که البته در طواف مستحب (خارج از اعمال عمره و حج) این قید وجود ندارد همچنان‌که اصل نمازِ طواف نیز در طواف مستحبی، معتبر نیست و می‌توان آن را انجام نداد و یا در هر نقطه مسجد انجام داد.

نماز طواف در حال ازدحام

همان‌گونه که در دو روایت سابق‌الذکر دیدیم، نماز طواف باید نزدیك و پشت مقام ابراهیم باشد ولی از آن‌جا که نماز پشت مقام و نزدیك به آن، غالباً موجب مشقت و گاه غیرممکن است لذا هنگامی که ازدحام مانع شود و یا برای طواف‌کنندگان ایجاد مزاحمت نماید، روایات ما اجازه می‌دهد نماز طواف پشت مقام و با فاصله خوانده شود؛ به‌گونه‌ای که منافی با مدلول آیه کریمه نباشد که جای نماز را به مقام ابراهیم محدود ساخته است؛ وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ... به این مضمون روایتی است که شیخ طوسی در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۷

تهذیب می‌آورد:

«عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یُصَلِّی رَکْعَتَیِ الْفَرِیضَهِٔ بِحِیَالِ الْمَقَامِ قَرِیباً مِنَ الظِّلالِ لِکَثْرَهِٔ النَّاسِ». «۱»

«حسین بن عثمان گوید: دیدم ابوالحسن (امام‌کاظم علیه السلام) را که دو رکعت طواف را به‌دلیل کثرت جمعیت، در مقابل مقام و نزدیک به سایه‌ها برگزار نمودند.»

از این روایت چنین استفاده می‌شود که در حال ازدحام می‌توان نماز طواف را با فاصله از مقام خواند، باتوجه به این‌که نمازگزار مقابل مقام و رو به کعبه ایستاده باشد و شاید مقصود از سایه‌ها، سایه دیوارهای عمارت اطراف مسجد باشد، که البته این نیز نباید فراموش شود که صحن مسجد و عمارت اطراف آن در زمان امام کاظم علیه السلام با امروز تفاوت داشته و با توسعه مسجدالحرام، دیوارها به عقب کشیده شده است، در هر حال از روایت فوق می‌توان تکلیف زائران در نماز طواف، هنگام ازدحام و مزاحمت جمعیت را روشن ساخت. در چنان وضعیتی نمازگزاران نباید اصرار ورزند که نماز طواف را نزدیک مقام بخوانند و مزاحمت برای طواف‌کنندگان فراهم کنند و افزون براین، موجب اهانت طواف‌کنندگان یا مأموران حرم نسبت به نمازگزاران باشد. امروزه نیز فقهای عظام همین‌گونه فتوا داده و صدق پشت مقام را، هرچند با فاصله، در حال ازدحام کافی دانسته‌اند.

شایان گفتن است که مقام برای نماز طواف موضوعیت دارد و با مسائل طواف بی‌ارتباط است. کسانی‌که محدوده طواف را به مسافت میان کعبه و مقام مقید ساخته‌اند، از باب بیان فاصله طواف‌کننده با خانه کعبه است که نباید از ۵/ ۲۶ ذراع بیشتر باشد و کسانی‌که طواف را به این فاصله محدود ندانسته‌اند، طواف از پشت مقام ابراهیم را نیز جایز می‌دانند.

خلاصه این‌که مسأله طواف و نماز، دو بحث جداگانه‌اند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۸

مقام در تعبیرات مختلف «۱»

فقهای ما در تعبیر از محل نماز طواف سه شیوه را پیموده‌اند:

۱- بیشتر آن‌ها به «خلف مقام»؛ «پشت مقام» تعبیر کرده‌اند.

۲- گروه زیادی تعبیر «عندالمقام»؛ «نزد مقام» را برگزیده‌اند.

۳- جمعی‌دیگر عبارت «فی‌المقام»؛ «در مقام» را به‌کار برده‌اند.

صاحب شرایع گوید:

«یَجِبُ أَنْ یُصَلِّی رَکْعَتَی الطَّواف فِی‌الْمَقام ...».

«واجب است دو رکعت نماز طواف را در مقام بخواند؛ همان‌جایی که امروزه مقام قرار دارد و در جای دیگر جایز نیست. بلی اگر ازدحام مانع بود که در مقام بخواند پشت مقام یا یکی از دو طرف آن می‌توان خواند.»

علامه در قواعد گوید:

«دو رکعت نماز طواف باید در مقام؛ همان‌جایی که امروزه قرار دارد خوانده شود و در جای دیگر جایز نیست، پس اگر ازدحام مانع بود می‌توان پشت مقام یا یکی از دو جانب آن خواند.»

عبارتِ دو فقیه نامبرده (علامه و صاحب شرایع) صراحت دارد که آن‌ها از کلمه «فی» ظرفیت را اراده کرده‌اند؛ چرا که مقام را به‌عنوان محل نماز برگزیده‌اند. سیاق عبارت آنان نیز مؤید این برداشت است؛ زیرا گفته‌اند: اگر به‌دلیل ازدحام نتواند در مقام نماز بخواند، پشت مقام یا یکی از دو طرف را انتخاب کند.

این تعبیر واکنش‌های مخالفی را از سوی فقها برانگیخته مبنی بر این‌که: مقام؛ یعنی محلّ قیام حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام بنای

کعبه، قطعه‌سنگی بوده به شکل مکعب متساوی‌الأضلاع که طول هر ضلع یک ذراع دست و تقریباً مساوی با پنجاه سانتی‌متر می‌باشد و این مقدار برای اقامه نماز ظرفیت ندارد. محل کافی برای نمازگزار دارای

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۱۹۹

خلقت معتدل و معمولی، در حال رکوع، سجود و جلوس، پنجاه سانتی‌متر در صد سانتی‌متر است. از این‌رو فقها کوشیده‌اند عبارت دو فقیه نام‌برده را به گونه‌ای که قابل قبول باشد توجیه کنند. نخستین کسی که به این نکته توجه کرده و به توجیه آن پرداخته، شهید اول است که در کتاب «دروس» می‌گوید: «عمده اخبار و بیشتر سخن فقهای ما تعبیر به «الصلاهٔ فی‌المقام» ندارد بلکه واژه «عنده» و «خلفه» را به‌کار برده‌اند. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

«لَیسَ لِأَحَدٍ أنْ یُصَلِّیهما إِلَّا خَلْفَ الْمَقَامِ».

«برای هیچ‌کس روا نباشد که نماز طواف را جز پشت مقام بخواند.»

بنابراین، تعبیر «الصلاهٔ فی المقام» که برخی فقها آورده‌اند، از باب مجاز است؛ یعنی نزدیک مقام که به دلیل مجاورت به اسم مقام نامیده‌اند؛ زیرا قطعی است که سنگی که اثر پاهای ابراهیم بر آن نقش بسته برای نماز مناسبت ندارد؛ همچنان‌که اختلافی میان علما نیست که جلوی مقام ایستادن و با پشت کردن به آن در حال نماز جایز نیست.

پس از شهید اول، «محقق کرکی» نیز در «جامع‌المقاصد» توجیه شهید را آورده و تأیید کرده و افزوده است: «از این‌جا معلوم می‌شود مقصود از مقام، جایگاهی است که برای نماز آماده شده که در پشت مقام و سنگ محل پای ابراهیم قرار دارد و هرگاه ازدحام جمعیت مانع باشد، در پشت آن محل می‌توان نماز خواند (در گذشته بنای خاصی درنظر گرفته شده بوده که به نمازگزاران مجال می‌داد در آن محل نماز طواف را بخوانند که در حال حاضر آن محل و بنا وجود ندارد و اطراف مقام مانند سایر نقاط مسجد است.)»

بدین ترتیب گفتار محقق کرکی ناظر به آن بنا در آن محل خاص در زمان ایشان بوده است.

پس از محقق کرکی مرحوم نراقی نیز در «مستند» به این نکته توجه کرده و در توضیح آن می‌نویسد: «کسانی‌که قایل به وجوب اقامه نماز طواف در مقام ابراهیم شده‌اند، مانند صاحب‌شرایع، مفاد سخن از دو فرض خارج نیست و آن «پشت مقام» یا «نزد مقام» بودن است؛ زیرا مسلّم است که سنگ معهود محل پای ابراهیم برای نماز

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۰

مناسب نیست.

بنابراین، مقصود یکی از دو صورت است: نزد مقام که قول دوم بود و یا در بنای مخصوصِ مهیا شده برای نماز که پشت مقام قرار دارد که مرجع آن، قول اول است و اگر چیزی جز این دو فرض باشد ادعایی است بدون دلیل.

پس از این سه فقیه بزرگوار، علامه مظفر نیز در شرح قواعد، ضمن تعلیقه‌ای که بر بحث مقام ابراهیم دارد چنین می‌گوید: آن‌چه در گفتار جمعی از فقها آمده که واجب است این نماز در مقام ابراهیم خوانده شود (فی مقام ابراهیم)، سه احتمال در آن داده می‌شود:

۱- سنگی که اثر پای ابراهیم روی آن به‌جای مانده، که معنای حقیقی کلمه است.

۲- بنایی که در آن، سنگ مزبور قرار گرفته که معنای عرفی آن می‌باشد.

۳- محلی که در نزدیکی آن سنگ قرار دارد که معنای مجازی آن است.

بعید نیست که احتمال سوم گسترده‌تر از دوم باشد و نمی‌توان گفت که مصنف (علامه‌حلّی) معنای اول را اراده کرده است؛ زیرا آن سنگ برای نماز گنجایش ندارد و در عمل ممکن نیست. معنای دوم نیز بعید به‌نظر می‌رسد؛ چرا که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله این بنای مخصوص وجود نداشته تا نماز در آن تجویز شده باشد. بدین خاطر مقام مورد اشاره در آیه کریمه، به هیچ‌یک

از دو معنای اول و دوم نمی‌تواند ناظر باشد و سزاوار است که آن‌چه در آیه مبارکه آمده و صاحب قواعد، مرحوم علامه، گفته است ناظر به معنای سوم باشد با این خصوصیت که نماز پشت مقام و سنگی که در آن قرار دارد خوانده شود، همان‌گونه که امام صادق علیه السلام در روایت معاویهٔ بن عمار فرمودند: «وَاجْعَلْهُ اماماً».

تحولات مقام ابراهیم

مسأله فوق‌الذکر، درواقع به جایگاه مقام ابراهیم و تحولاتی که بر آن رخ داده ارتباط دارد. از آن‌چه تاریخ‌نگاران آورده‌اند می‌توان چنین به‌دست آورد:

۱- مقام ابراهیم، قطعه‌سنگی است که به خانه کعبه چسبیده بود و در محلی نزدیک درِ کعبه، به سمت رکن عراقی، میان در و حفره‌ای که به حفره توبه معروف است قرار

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۱

داشته است.

می‌گویند آن جا محلی است که آدم علیه السلام ایستاد و از خداوند طلب مغفرت کرد و توبه نمود و خداوند توبه‌اش را پذیرفت.

۲- سپس این سنگ از جایگاه اولیه‌اش به محل کنونی منتقل شد.

۳- این سنگ بر اثر تماس دست‌ها و بوسیدن مردم، آثار اولیه خود را از دست داده و لذا در عهد مهدی عباسی اطراف آن را با فلز طلا پوشاندند و در سال‌های بعد نیز بدین ترتیب از آن حفاظت کردند.

۴- سپس برای آن سنگ قبه‌ای ساخته شد که در ارتفاع خاص آن سنگ قرار گرفت.

۵- در قرن ششم، در نزدیکی آن مصلایی بنا گردید که این نمازگاه به مقام ابراهیم شهرت یافت.

بدین ترتیب، فقهایی که تاریخ زندگی‌شان به قبل از تاریخ بنای مصلا بازمی‌گردد، چنین تعبیر می‌آورند: نماز پشت مقام یا نزد مقام خوانده شود و هرکدام تعبیر به «فی مقام» کرده‌اند، مقصودشان همان نمازگاه پشت مقام یا نزد آن بوده است؛ همان‌گونه که در گفتار مرحوم نراقی دیدیم.

بنابراین، فقهایی که تاریخ حیاتشان از قرن ششم به‌بعد است؛ مانند محقق حلّی، صاحب‌شرایع (متوفای سال ۶۷۶) و علامه حلّی، صاحب قواعد (متوفای ۷۲۶) به «فی‌المقام» تعبر کرده‌اند و مقصودشان همان مصلایی است پشت مقام یعنی سنگ مخصوص قرار گرفته است؛ یعنی نماز در این مصلا باید خوانده شود.

از جمله کسانی که به این نکته اشاره کرده‌اند، شهید ثانی است در مسالک که عبارت شرایع را توضیح داده و می‌گوید: اصل مقام همان سنگ مرتفعی است که ابراهیم علیه السلام هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و اثر پای او در آن به‌جای مانده است. این سنگ در زمان ابراهیم به کعبه چسبیده بوده، محاذی همان نقطه‌ای که امروز قرار دارد. بعداً مردم این سنگ را به محل کنونی منتقل و تغییر مکان دادند و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد، آن را به همان محلی که در زمان ابراهیم قرار داشت برگرداندند و بدین منوال بود تا آن حضرت رحلت نمودند و در عهد خلیفه اوّل و قسمتی از دوران خلیفه دوم به همان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۲

حال باقی ماند تا این‌که خلیفه دوم آن را به محلی که امروزه قرار دارد برگرداند. این مطلبی است که سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

ازآن پس در اطراف آن سنگ ساختمانی بنا نهادند و آن را مقام ابراهیم نامیدند به تناسب هم‌جواری این بنا با مقام و بر اثر کثرت استعمال، این محل که مصلای نماز بود، به مقام ابراهیم معروف شد که گویی «حقیقت عرفیه» است. این مصلا همواره در عهد

سلاطین دولت عثمانی وجود داشت تا این‌که در دوره سلطنت سعودی در سال ۱۳۸۷ مصلا را برداشته و برای آن سنگ‌قبّه شیشه‌ای چند ضلعی ساختند؛ همان‌گونه که امروزه مشاهده می‌شود.

باتوجه به توضیحات فوق، ملاحظه می‌کنیم که متأخرین فقها از سال ۱۳۸۷ ه. ق.

به‌بعد تعبیر «پشت مقام» یا «نزدمقام» را برای محل نماز طواف برگزیده‌اند.

کیفیت نماز طواف

در خصوص کیفیت نماز طواف، فقها تصریح کرده‌اند که مستحب است پس از حمد، سوره توحید و سوره جحد میان دو رکعت توزیع شود. قول مشهور استحباب توحید در رکعت اول و سوره «جحد» در رکعت دوم است.

شیخ طوسی در مسأله دو قول دارد؛ یکی به همان طریق که گفته شد. قول دیگر به عکس آن؛ یعنی جحد در رکعت اول و توحید در رکعت دوم.

علامه در «مختلف» به نقل سخن شیخ پرداخته که او در کتاب «نهایه» در باب «قرائت» جحد را برای رکعت اول و توحید را برای رکعت دوم برگزیده و در باب «طواف» عکس آن را اختیار کرده است.

علامه سپس می‌افزاید: مشهور میان اصحاب ما قول اخیر است؛ چرا که در روایت صحیحی که معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده چنین آمده است:

«تَأْتِی مَقَامَ إِبْرَاهِیمَ فَتُصَلِّی رَکْعَتَیْنِ وَ اجْعَلْهُ أَمَاماً وَ اقْرَأْ فِیهِمَا بِسُورَةِ التَّوْحِیدِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ فِی الرَّکْعَةِ الثَّانِیَةِ قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۳

ثُمَّ تَشَهَّدْ وَاحْمَدِاللَّهَ وَأَثْنِ عَلَیْهِ وَصَلِّ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَاسْأَلْهُ أَنْ یَتَقَبَّلَ مِنْکَ ...». «۱»

مستحبات

مستحب است پس از نماز طواف، خدای تبارک و تعالی را حمد و ثنا گوید و بر محمد و آل محمد صلوات و درود بفرستد و این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّی وَ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی». «الْحَمْدُلِلَّهِ بِمَحَامِدِهِ کُلِّهَا عَلَی نَعْمَائِهِ کُلِّهَا حَتَّی یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ إِلَی مَا یُحِبُّ رَبِّی وَیَرْضَی اللَّهُمَّ صَلِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْ مِنِّی وَ طَهِّرْ قَلْبِی وَزَکِّ عَمَلِی».

و در روایت دیگر است که بگوید:

«اللَّهُمَّ جَنِّبْنِی أَنْ أَتَعَدَّی حُدُودَکَ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یُحِبُّکَ وَ یُحِبُّ رَسُولَکَ وَ مَلائِکَتَکَ وَ عِبَادَکَ الصَّالِحِینَ».

آنگاه به سجده رود و در حال سجده بخواند:

«سَجَدَ وَجْهِی لَکَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لا إِلَهَ إِلّا أَنْتَ حَقّاً حَقّاً الْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ الآخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ هَا أَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ نَاصِیَتِی بِیَدِکَ فَاغْفِرْ لِی إِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ غَیْرُکَ فَاغْفِرْ لِی فَإِنِّی مُقِرٌّ بِذُنُوبِی عَلَی نَفْسِی وَ لا یَدْفَعُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ غَیْرُکَ».

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۴

درس چهل و نهم: جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السلام

اشاره

محمّد الدقن/ هادی انصاری

جامه مقام ابراهیم علیه السلام «۱» و آغاز پیدایش آن و قرار گرفتنش بر مقام، که ترجیحاً

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۵

نخستین جامه‌ای که بر مقام قرار گرفت به دوران ممالیک برمی‌گردد؛ زیرا مقام تا قرن ششم هجری در جایگاه اصلی خود، در کنار چاه زمزم به‌صورت دائمی قرار نداشت.

این جابه‌جایی مقام از جایگاه اصلی خود، دوبار اتفاق افتاد:

نخست: در ایام فتنه قرامطه بود که در ذی‌الحجّهٔ سال ۳۱۷ ه. ق. به مکه واقع شد و- به‌هنگام مراجعتشان- حجرالأسود را به همراه خود به کشورشان حمل کردند. و قصد داشتند که مقام ابراهیم علیه السلام را نیز به همراه خویش ببرند اما پرده‌داران کعبه و متولیان آن، مقام را در یکی از شعب‌های مکه پنهان کردند و پس از فروخوابیدن فتنه و مراجعت قرامطه به کشور خویش، مجدداً آن را به مسجد بازآوردند و در جایگاه اصلی و معروف خود قرار دادند.

جابه‌جایی دوّم، در قرن ششم هجری رخ داد. در این دوران، مقام را از جایگاه اصلی خویش در کنار چاه زمزم برداشتند و آن را در نخستین پلّه ورودی به بام بیت‌اللَّه، در درون کعبه قرار دادند. هنگامی که آن را از درون کعبه خارج می‌ساختند، در جایگاه اصلی خویش قرار می‌گرفت. «۱»

«ابن‌جبیر» جهانگرد مشهور، به سال ۵۷۹ ه. ق.- هنگام توصیف درون کعبه مشرفه- در این‌باره چنین شرح می‌دهد:

«مقام ابراهیم علیه السلام، برای محافظت در اتاقی واقع در رکن عراقی از درون کعبه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۶

قرار دارد و جایگاه اصلی آن، در خارج از کعبه، در جایگاهی است که بر آن گنبدی از چوب برپا گردیده و مردم در پس آن به نماز می‌ایستند. همچنین علاوه بر آن، دارای گنبدی از آهن بوده که چون موسم حج بیاید و مردم انبوه شوند، گنبد آهنین را جایگزین گنبد چوبین می‌سازند.»

ابن جبیر ادامه می‌دهد: «در ماه رجب سال ۵۷۹ ه. ق. هنگامی که امیر مکه «مکثربن عیسی» عمره رجبیه گزارد، مقام را برای او از درون کعبه خارج ساختند و در جایگاه اصلی‌اش قرار دادند تا نامبرده در پسِ آن، نماز به‌جای آورد. سپس گنبد چوبین مقام از روی آن برداشته شد که امیر، سنگ مقام را استلام کند. در این هنگام گنبد برای بار دیگر بر روی آن بازگردانیده شد».

«... هنگامی که (مکثربن عیسی) از طواف فارغ گردید، در کنار ملتزم نماز بپاداشت. سپس به سوی مقام آمد و در پشت آن نماز گزارد.

در حالی که مقام را برای وی از کعبه خارج کرده و در زیر گنبد چوبین خود قرار داده بودند تا نامبرده در پس آن نماز بپا دارد. هنگامی که نماز او به پایان رسید، گنبد را از روی مقام برگرفتند و امیر با دستان خویش آن را استلام کرد و سپس به‌صورت خود کشید آنگاه گنبد بار دیگر بر روی آن قرار داده شد ....» «۱»

طبق این مطالب دانسته می‌شود که مقام ابراهیم تا اواخر قرن ششم هجری، در جایگاه خود ثابت نبوده است. آنان سنگ مقام را از بیم دزدی و یا رسیدن آسیب، به درون کعبه منتقل می‌کرده‌اند.

نگارنده در هیچ‌یک از نوشته‌های تاریخ‌نگاران درباره مقام ابراهیم علیه السلام اشاره‌ای به زمان دائمیِ قرار گرفتن آن در جایگاه اصلی خویش و این‌که در چه زمانی برای نخستین بار جامه بر آن آویخته‌اند، برخورد نکرده‌ام. نخستین اشاره‌ای که به جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السلام شده، همان مطلبی است که قلقشندی (متوفای سال ۸۲۱ ه. ق.)- پس از توصیف جامه کعبه مشرفه‌درعصرخویش و برداشته شدن جامه قدیمی آن و قرار داده

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۷

شدن جامه نوین بر آن- یاد کرده است. او در این‌باره می گوید:

«... و مقام با جامه‌ای همانند جامه کعبه پوشانیده می‌شود ...». «۱»

بـا این اشـاره دانسته می‌شود که در دوران قلقشـندی، مقام دارای جامه و پوشـش بوده است. لیکن این گفته، آغازِ جامه کردنِ مقام ابراهیم خلیل علیه السلام را برای ما روشن نمی‌سازد.

بنابراین، از آنچه که گذشت، می‌توان نتیجه گرفت و با اطمینان گفت که جامه مقام در دوران ممالیک پدید آمده است.

اما عثمانیان، باید گفت که آنان اهمیت ویژه‌ای به جامه بیرونی کعبه مشرفه و نیز جامه درونی آن و پرده‌ها و تمامی جامه‌های دیگر، ماننـد جـامه حجره نبوی شـریف و منبر نبوی همچنین به جـامه مقـام ابراهیم خلیـل علیه السـلام، از خود نشـان می‌دادنـد. به‌طوری‌که (سـلطان) سلیم اول- همچنان‌که بدان اشاره کردیم- به هنگام اقامت خویش در مصر، به ساخته شدن جامه کعبه و جامه حجره نبوی شریف و جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السـلام اهتمام ورزیـد تا بدانجا که در تزیین جامه‌های یادشده، به صورت غیر معمول، آنچنان نمود که در زیبایی و جمال بی‌نظیر گردید. «۲»

ارسـال جـامه مقـام در سرتاسـر دوران عثمـانی و در عصـر جدیـد- که در آینـده از آن سـخن خواهیم گفت- همچنان ادامه یافت تا این‌که در سال ۱۳۵۹ ه. ق. مصـر از ارسال آن خودداری کرد؛ زیرا نزد آنان آشـکار گردیـد که این جامه بر مقام ابراهیم خلیل علیه السلام قرار داده نمی‌شود.

به‌نظر می‌رسـد که جـامه مقـام، همه‌سـاله، به همراه جـامه بیرونی کعبه ارسال می‌شـده است. گواه ما بر این سـخن، بر دو پایه اسـتوار است:

اول: وقف گسترده‌ای که از سوی «سـلطان سـلیمان قـانونی» انجام گرفت، که ده دهکـده مصـری بوده و درآمـد آن بر ساخته شـدن جامه بیرونی کعبه در هر سال و جامه درونی آن و جامه حجره نبوی شریف و منبر نبوی و محراب تهجد و محراب ابن‌عباس و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۸

آرامگـاه او و آرامگاه عقیل‌بن ابی‌طالب و نیز بر آرامگاه (حضـرت امام) حسن بن علی علیهما السـلام و عثمان‌بن عفان و فاطمه بنت اسـد، در هر پـانزده سـال یک‌بـار هزینه می گردیـد. در آن اشاره‌ای به جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السـلام نشـده، در صورتی که از تمـامی جامه‌هـای یادشـده برای محراب‌هـا و قبـور بزرگـان از صـحابه- رضوان اللّه تعـالی علیهم اجمعین- یادشـده است. این مطلب عاقلانه به‌نظر نمی‌رسد که جامه مقام که از پیش و از دوران ممالیک تا آغاز دوران عثمانیان همواره درنظر گرفته می‌شد از یاد برود و از جامه‌های دیگر برای محراب‌ها و قبور در آن یاد شود!

بنابراین نتیجه می گیریم که جامه مقام ابراهیم در هرسال، به همراه جامه بیرونی کعبه مشـرفه، بدان جهت که این جامه نیز در معرض عوامل طبیعی همانند جامه کعبه بوده، ارسال می گردیده است.

دوم: با مراجعه به شـهادت‌نامه‌های شرعی تسلیم جامه کعبه مشرفه در دوران کنونی، مشاهده کردیم که جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السلام همه‌ساله به همراه جامه بیرونی کعبه ارسال می گردیده است. این شهادت‌نامه نشانگر آن است که این مطلب به‌صورت عادتی از دوران عثمـانی تاکنون ادامه داشـته است، باتوجه به این‌که مصـر به‌صورت رسـمی تا آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۲ ه. ق. زیر نفوذ دولت عثمانی باقی بود.

جامه مقام ابراهیم خلیل علیه السلام

این جامه، از پنج قطعه که شامل: چهار سـمت و سقفِ مقام بوده، تشکیل می گردیده است. مساحت کلّی آن به همراه پارچه ابریشم

و اطلس سیاه ساده، سی ذراع بوده که همگی مانند پرده درِ کعبه، از همان مواد اوّلیه بافته شده بود، با این تفاوت که این جامه به وسیله ابریشم مصنوعی سبز همانند پرده درِ کعبه آستر نشده بود، بلکه به وسیله چلواری پنبه‌ای سرتاسر آن آستر گردیده بود.
قسمت‌های گوناگون این جامه و آنچه که بر آن آذین می گردید:
* سمت اوّل: طول ۷۱۸ ذراع و مقدار وزن تارهای آذین شده ۶۱۴ مثقال.
* سمت دوّم: طول ۷۱۸ ذراع و مقدار وزن تارهای تنیده شده و آذین گردیده
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۰۹
۶۱۰ مثقال.
* سمت سوّم: طول ۷۱۸ ذراع و مقدار وزن تارهای آذین شده ۶۱۳ مثقال.
* سمت چهارم: ۷۱۸ ذراع و وزن تارهای تنیده شده و آذین گردیده ۶۱۲ مثقال.
* سقف، طول ۱۱۲ ذراع و وزن نقره سفید به کار رفته در آن ۱۳۹ مثقال.
بنابراین، مجموع وزن تارهای طلایی ونقره‌ای آن ۲۵۸۸ مثقال بوده است.
افزون بر آن، به جامه یاد شده، پنج دگمه نقره‌ای، ده چتر، ده منگوله کوچک نخی و چهار منگوله بزرگ نخی- چنانکه پیشتر آوردیم، قرار داده می‌شد. همچنین «سُجُق»»
و گلوله‌های پنبه‌ای هندی به رنگ سرخ در پایین جامه مقام آذین می‌شد. «۲»
بر جامه یاد شده نوشته‌های زیر به وسیله تارهای نقره‌ای مطلا تنیده نوشته شده بود.

پرده درگاه مقام ابراهیم خلیل علیه السلام:

این پرده از دو قطعه تشکیل می‌شد. طول هر قطعه ده ذراع بوده و این دو قطعه به وسیله قطعه دیگری به عنوان زیر پرده به هم می‌پیوست.
پرده درگاه مقام از مواد اولیه‌ای بافته می‌شد که پرده درِ کعبه را می‌بافتند. وزن تارهای طلایی و نقره‌ای تنیده شده بر روی قطعه نخست، ۹۱۵۲۳ مثقال و قطعه دوّم ۹۰۶۱۳ مثقال و پارچه رابط میان آن دو ۴۸۹ مثال بوده که مجموع وزن تارهای آذین شده بر پرده به ۱۸۷۰ مثقال می‌رسید. علاوه بر آن، پرده درگاه مقام دارای پنج دگمه نقره‌ای، ده چتر و ده منگوله نخی کوچک بود. «۳»
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۰

درس پنجاهم: حجر اسماعیل

حجر، خانه اسماعیل

این مکان با راهنمایی جبرئیل امین، محل نزول ابراهیم خلیل، همسرش هاجر و کودک شیرخواره‌اش اسماعیل علیهم السلام شد و به امر خداوند، خانه و مأوای اسماعیل و مادرش گردید.
براساس روایت شیخ کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پس از ولادت اسماعیل، ابراهیم وی و مادرش را سوار بر الاغ کرد و در حالی که مقداری آب و غذا بهمراه خود داشتند، با راهنمایی جبرئیل حرکت کردند، آنگاه که به جایگاه فعلی حجر رسیدند، محل کعبه به صورت تپه‌ای کوچک و تلّی از خاک سرخ و مملوّ از کلوخ بود.
ابراهیم روی بجانب جبرئیل کرده، پرسید: آیا بدینجا مأموریت یافته‌ای؟! پاسخ شنید:

آری. «۱» بـدینسان اینجا خانه اسـماعیل شـد، پیش از آن که نام حجر به خود گیرد، و از این‌روست که از آن به «بیت اسـماعیل» نیز یاد شده است «۲».

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۱

دفن شدگان در حجر اسماعیل:

۱- گروهی از پیامبران علیهم السلام

در آخر روایتی که شیخ کلینی قدس سره به سندش از معاویهٔ بن عمار، از حضرت امام صادق علیه السلام درباره حجر اسماعیل نقل کرده، چنین آورده است:

«... فیه قبورُ الأنبیاء»؛ «۱»

«در میان آن قبور پیامبران است.»

از پیامبرانی که احتمال دفنشان در حجر اسماعیل داده شده، حضرت هود علیه السلام است.

اگر چه نظرات دیگری در این باره وجود دارد. «۲»

۲- مادر اسماعیل

اسـماعیل مـادر زجر دیـده خود را در بیت خود دفن کرد و به خاطر شـدت علاقه‌ای که به او داشت، قبر مادر را بگونه‌ای ساخت که زیر پای مردم واقع نگردد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ إِسْمَاعِیلَ دَفَنَ أُمَّهُ فِی الْحِجْرِ (وَ جَعَلَ عَلَیْهِ حَائِطاً) لِئَلَّا یُوطَأَ قَبْرُهَا». «۳»

بسیاری از تاریخنگاران؛ از جمله ابن هشام در سیره خود تصریح به دفن مادر اسماعیل در حجر کرده‌اند. «۴»

بر حسب نقل ابن سعد، اسماعیل به هنگام مرگ مادر، جوانی بیست ساله بود و مادرش در سن نود سالگی وفات یافت. «۵»

۳- اسماعیل

دفن اسماعیل در حجر، مشهور و بلکه از مسلّمات تاریخ است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۲

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده‌اند:

«الْحِجْرُ بَیْتُ إِسْمَاعِیلَ وَ فِیهِ قَبْرُ هَاجَرَ وَ قَبْرُ إِسْمَاعِیلَ». «۱»

«حجر خانه اسماعیل است و در آن قبر هاجر و قبر اسماعیل قرار دارد.»

و نیز فرموده است:

«... وَ تُوُفِّیَ إِسْمَاعِیلُ بَعْدَهُ وَ هُوَ ابْنُ ثَلاثِینَ وَ مِائَهِٔ سَنَهٍٔ فَدُفِنَ فِی الْحِجْرِ مَعَ أُمِّهِ». «۲»

«اسماعیل بعد از او (ابراهیم) در سن یکصد و سی سالگی وفات یافت و در جوار مادرش در حجر دفن شد.»

ابن سعد از اسحاق بن عبداللَّه بن ابی فروه نقل می‌کند که قبر هیچ یک از پیامبران به جز سه تن از آنان، دانسته نیست:

۱- قبر اسماعیل که در زیر ناودان (حجر) ما بین رکن و بیت است.

۲- قبر هود.

۳- قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله. «۳»

گرچه حصـر این نقـل، خـالی از اشـکال نیست، ولی بر اسـاس آن معلوم می‌شود که اسـماعیل از پیـامبران انگشت شـماری است که موقعیت قبر او مشخص و معلوم است.

از طیبی در شرح مشکوة، در مورد جواز خوانـدن نماز در کنار قبور صـلحا، بخاطر برخورداری از عنایت الهی چنین استدلالی نقل شده است:

«ألا یَری أنّ مرقد إسماعیل فی الحِجْر فی المسجد الحرام والصلاةُ فیه أفضل». «۴»

«مگر ملاحظه نمی‌شود که قبر اسماعیل در حجر داخل مسجد الحرام است، و نماز در آن برتر از جای دیگر است.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۳

سنّ اسماعیل را یکصد و بیست «۱»، یکصد و سی «۲» و یکصد و سی و هفت سال «۳» گفته‌اند.

۴- دختران اسماعیل

تنی چند از دختران اسماعیل علیه السلام از جمله کسانی هستند که در حجر اسماعیل به خاک سپرده شده‌اند.

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«دُفِنَ فِی الْحِجْرِ مِمَّا یَلِی الرُّکْنَ الثَّالِثَ عَذَارَی بَنَاتِ إِسْمَاعِیلَ». «۴»

«در حجر، نزدیک رکن سوم (غربی) تنی چند از دختران اسماعیل دفن شده‌اند.»

مطّلب بن عبد مناف در حجر اسماعیل

مطلب بن عبدمناف عموی عبدالمطلب جدّ بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و برادر هاشم (پدر عبدالمطلب) است.

نام عبدالمطلب «شیبه» بوده و وجه نامگذاری وی را اینگونه آورده‌اند که: چون به هنگام ولادت مقداری موی سفید برسر داشته، نام او را شیبه نهادند «۵». مادر عبدالمطلب زنی از اشـراف مدینه بنام «سلمی» دختر عمرو بن زید بن لبید بن خداش بن عامر بن غانم ابن عدی بن النجار است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۴

برخی از تاریـخ نویسان آورده‌اند که هاشم بن عبد مناف هنگامی که در یک سـفر تجاری به مدینه آمده بود با سـلمی ازدواج کرد، ثمره این ازدواج فرزندی شد که نام او را شیبه گذاردند.

ابن‌هشـام می‌نویسـد کـه هـاشم فرزنـد خـود را نزد همسـرش در مـدینه گـذارد «۱»، ولی یعقوبی می‌نگـارد: هنگـامی‌که هاشم‌قصـد خروج‌به‌سوی‌شام‌را داشت، همسرش سلمی و فرزندش عبدالمطّلب را به مدینه برد، تا در طی مدت سفر در نزد پدر و خویشانش بسر برد «۲». هاشم در این سفر در غزه بیمار شد، و سرانجام همانجا وفات یافت، و در آن دیار دفن گردید «۳».

پس از وفـات هـاشم فرزنـد او شـیبه در نزد مادر خود در مـدینه باقی مانـد، تا آنگاه که به سن بلوغ رسـید. آثار بزرگی و نجابت در رفتار و کردار او نمایان بود.

یعقوبی می‌نویسد: عده‌ای از نوجوانان مدینه مشغول مسابقه تیراندازی بودند و مردی از قبیله تهامه که صحنه را تحت نظر گرفته بود، نوجوانی را در میان ایشـان دیـد که در تیرانـدازی بسـیار مـاهر است و تیرهـایش به خطـا نمی‌رود و به هنگام برخورد تیر به هـدف، می‌گفت: منم فرزند هاشم، منم پور سیّد بطحاء! مرد تهامه‌ای که از قدرت و توانایی و برجستگی و سخن شیوای این نوجوان به وجد و شـعف آمده بود، سـراغ وی رفته و گفت: پسـر! تو کیستی؟ نوجوان گفت: منم شیبه، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف «۴» او وقتی از حسب و نسب جوان مطلع شد به او گفت: خداوند در وجود تو برکت قرار دهد، و مانند تو را در بین ما بیفزاید. «۵» مجلسی آن مرد را از بنی حـارث بن عبـد مناف دانسـته است که: ابن سـعد نام وی را «ثابت بن منـذر بن حرام» پـدر حسان بن ثابت (شاعر معروف) معرفی می‌کند. «۶»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۵

طبق نقـل یعقوبی، آن مرد به مکه آمـده، بی‌درنـگ سـراغ «مطلب بن عبـدمناف»، که داخل حجر اسـماعیل نشسـته بود، رفت و تمام آنچه را که در مدینه دیده بود نقل نمود.

مطّلب گفت: به خـدا سوگنـد که از او غافل شدم، به خانه خود بازنخواهم گشت تا آنگاه که وی را به مکه باز آورم، و از همان جا به سمت مدینه حرکت کرد و توانست که فرزند برادر خویش را با عزّت هر چه تمامتر به مکه آورد. «۱»

ابن هشـام می‌نویسـد: هنگـام ورود به مکه، مطّلب سـوار بر شـتر بود، و فرزنـد برادر در پشت سـر او قرار داشت. قریش که از مـاجرا بی‌خبر بودند، وقتی که صحنه را دیدند فکر کردند که مطلب بنده‌ای را خریداری کرده است، لذا گفتند:

«عبدٌ، المُطَّلِبُ ابْتاعَهُ»!

«این جوان بنده‌ای است که مطلب او را خریده است!»

در این هنگـام مطلب فریـاد برآورد: وای بر شـما، همانـا که او فرزنـد برادرم هاشم است، من او را از مـدینه به اینجا آورده‌ام. و برای همین است که فرزند هاشم به «عبدالمطّلب» شهرت یافت «۲».

عبد المطلب در حجر اسماعیل

الف- رؤیای صادق عبدالمطلب درباره چاه زمزم در حجر اسماعیل

ابن اسحاق به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درباره چگونگی حفر مجدّد چاه زمزم چنین آورده است: عبـدالمطلب در داخـل حجر، حین استراحت به خواب رفته بود که در عـالم رؤیـا دیـد هاتفی به او گفت: برخیز و «بَرَّه» را حفر کن، عبـدالمطلب پرسـید: بره چیست؟ در پاسـخ چیزی نشـنید. فردای آن روز عبـدالمطلب به حجر باز آمـد و مجـدداً در عالم خواب دید کسی به وی چنین می‌گوید: «مضنونه» را حفر کن، پرسید مضنونه کجا است؟ پاسخی نداد

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۶

و رفت. در روز سوم نیز به میـان حجر آمـد و بـاز در عـالم رؤیا کسـی را دیـد که به وی می‌گویـد: «طیبه» را حفر کن، پرسـید: طیبه چیست؟ جوابی نداد و رفت و سرانجام روز چهارم به حجر آمد و در میان آن به خواب رفت، در آن حال دید کسی نزدش آمده، به وی می‌گوید: «زمزم» را حفر کن. پرسـید: زمزم کجاست؟ پاسخ شـنید: جایی است که هیچگاه آب آن تمام نمی‌شود و کسی به قعر آن نمی‌تواند برسد، آنگاه موقعیت زمزم را نیز نشان عبدالمطلب داد.

عبدالمطلب از خواب برخاست و بی‌درنگ سراغ موقعیت نشان داده رفت و مشغول حفر آن نقطه شد، تا آنگاه که به آب رسید. «۱» این چاه را قبیله «جرهم» به هنگام خروج از مکه، پر کرده بودنـد «۲» وبعـدها آثار آن بکلّی از میان رفت و هیچ کس از موقعیت آن خبر نداشت تا آنگاه که با عنایت حضرت سبحان عبدالمطلب آن را کشف کرد.

ب- رؤیای صادق عبدالمطلب در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل

از حضـرت ابوطالب به نقل از پدر بزرگوارش عبدالمطلب چنین آمده است: «در میان حجر به خواب رفته بودم، خوابی عجیب دیدم که در اثر آن ترس وجودم را فرا گرفت. از جـا برخاسـته، به منظور فهم تفسـیر و تعبیر آن، سـراغ کـاهنه قریش رفتم، رنـگ چهره‌ام عوض شـده بود، او که حالتم را مشاهده کرد، گفت: سـرور عرب را چه شده است که او را پریشان چهره می‌بینم؟! آیا امری ناگوار واقع شده است؟

گفتم: آری، خوابی را در حجر دیده‌ام که مرا دگرگون ساخته است. دیدم که درخت مانندی بر کمرم روییده شده که بلندی آن به آسـمان و شاخه‌هـایش شـرق و غرب را فرا گرفتـه اسـت. از میـان آن نـوری را مشاهـده کردم که بسـیار قـوی بـود؛ هفتـاد برابر نـور خورشید، و دیدم که عرب و عجم در برابر آن به سجده افتاده‌اند و بر نور آن همچنان افزوده می‌شد، آنگاه عده‌ای از قریش را دیدم

که می‌خواهند آن را قطع کنند، که ناگاه جوانی زیبارو و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۷

پاکیزه لباس، در برابر ایشان قد علم کرد و کمر آنان را شکست و چشمهایشان را از حدقه بیرون آورد ...

وقتی که تمام خواب را برای او بازگو کردم رنگ چهره او نیز عوض شد وگفت: اگر مطلب چنان است که می‌گویی، بدان که از نسل تو فرزندی بوجود خواهد آمد که حکومتش شرق و غرب عالم را فراگیرد و او پیامبر در بین مردم خواهد بود.

ابو طالب که بعد از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این قضیه را نقل می‌کرد گفت: به خدا سوگند که آن درخت عبارت از ابوالقاسم امین (محمد بن عبداللّه) صلی الله علیه و آله است «۱»، و ما نیز می‌افزاییم که آن جوان زیباروی پاکیزه لباس مدافع از حریم رسالت، عبارت از فرزند برومند او علی بن ابی طالب علیه السلام است که درباره‌اش در دعای شریف ندبه می‌خوانیم: «قَدْ وَتَرَ فیهِ صَنادِیدَ العَرَبِ، وقَتَلَ أبطالَهُم، و ناوَشَ ذؤبانَهُمْ فأوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أحقاداً بَدْرِیّهً وخَیْبَرِیّهً وَحُنَیْنِیَّهً وَغیرَهُنَّ ...». «۲»

ج- جایگاه مخصوص عبدالمطلب در حجر اسماعیل

عباس فرزند عبدالمطلب نقل کرده که عبدالمطلب دارای قدی بسیار بلند و رشید بود و صورتی بسیار زیبا داشت، به طوری که کسی به پایه او نمی‌رسید. هر کس که او را می‌دید، شیفته وی می‌گشت. برای او در حجر محلی بود که تنها برای وی فرش می‌شد و هیچ کس با او در روی آن فرش نمی‌نشست. دیگر شخصیتهای قریش، هر یک بحسب موقعیت و شخصیت خود به ترتیب در اطراف جایگاه او می‌نشستند. روزی که عبدالمطلب در جای خود نشسته بود و دیگران اطراف او را گرفته بودند، که رسول خدا، در حالی که کودکی خردسال بود و تازه به راه افتاده بود، آمد تا در کنار پدر بزرگش روی فرش بنشیند، اطرافیان او را کشیدند، به گریه افتاد، عبدالمطلب که در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود، وقتی که صدای گریه نواده خود را شنید گفت: فرزندم را چه شده است که گریه می‌کند؟

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۸

گفتند: او می‌خواست با شما روی فرش بنشیند، که دیگران مانع شدند!

عبدالمطلب گفت: بگذارید بیاید و مانع او نشوید، امید دارم که او آنچنان بزرگی و شرافت یابد که هیچ عربی بدان حد نرسد. «۱»

ابو طالب در حجر اسماعیل

ابوطالب از چهره‌های درخشان و همچون فرزندش (علی علیه السلام) مظلوم تاریخ است.

او به هنگام تنهایی و بی‌کسی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، یار و مدافع او و آیین وی بود و سیل تهمتها و دشنامها را از آن روز تا به امروز تحمّل کرده است.

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده است که «ابو طالب در حال اسلام و ایمان از دنیا رفت و سروده او در دیوان شعرش دلالت بر ایمان وی دارد. همچنین سرپرستی و سپس یاری او از پیامبر و ابراز محبت نسبت به او و دشمنی با دشمنان و دوستی با دوستدارانش وتصدیق و اقرار به آنچه که از جانب خدایش بصورت وحی بر او نازل شد و فرمان به اسلام آوردن دو فرزندش علی وجعفر و ایمان آوردن ایشان به آنچه که وی مردم را بدان فرا می‌خواند و اقرار به این که او بهترین مردم است و مردم را به حق و راه و روش مستقیم فرا می‌خواند و این که او پیامبر از جانب پروردگار جهانیان است و ... همه، دلالت برکمال ایمان ابوطالب دارند»

.الف- رؤیاهای صادق ابوطالب در حجر اسماعیل

ابن شهراشوب به نقل از کتاب «مولد امیرالمؤمنین» از ابن بابویه آورده است که:

ابوطالب در حجر به خواب رفته بود، در عالم رؤیا می‌بیند که دری از آسمان به روی او گشوده شد و از آن نوری نازل گردید و

وجود او را فرا گرفت. ابوطالب از خواب بیدار شد و جهت تعبیر آن، نزد راهب جُحفه رفت و آنچه را که دیده بود بازگو نمود، راهب پس از شنیدن آن، این اشعار را گفت:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۱۹

أبْشِرْ أباطالبَ عنْ قليلِ بالوَلَدِ الحَلاحِلِ النَّبيلِ

يا لَقريشٍ فاسمَعوا تأويلی هذانِ نورانِ علی سبيلِ

كمثلِ موسی و أخيهِ السُّؤْلِ

مضمون این ابیات تعبیر. خواب ابوطالب است که به وی بشارت ولادت فرزندی آقا، شجاع و یاری فداکار برای پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله می‌دهد.

ابوطالب به سوی کعبه بازگشت و در حالی که به طواف مشغول شده بود، این اشعار را گفت:

اطُوْفُ للإلهِ حولَ البيتِ أدعوكَ بالرغبةِ محيی المَيْتِ

بأن ترينی السِّبطَ قبلَ الموتِ أغرّ نوراً يا عظيم الصّوتِ

مُنْصَلِتاً بِقتلِ أهلِ الجِبْتِ وَكُلِّ مَن دانَ بيوم السَّبتِ

آنگاه به حجر آمد و باز در آن آرمید، در عالم خواب مشاهده کرد که لباسی از یاقوت و پیراهنی بسیار زیبا بر تن کرده است و در آن حال کسی به وی می گوید: ابوطالب! چشمهایت روشن باد و دستهایت پیروز و دیدارت نیکو. فرزندی ارجمند و بسیار برومند به تو عنایت شده است، گرچه حسودان را ناخوش آید.

ابوطالب که به وجد وشعف آمده بود و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، از خواب بیدار شد و به طواف کعبه پرداخت، در حالی که می گفت:

أدْعوكَ رَبَّ البيتِ والطوافِ والوَلَدِ المحبوِّ بالعَفافِ

تُعينَنی بالمِنَنِ اللِّطافِ دُعاءَ عبدٍ بالذُّنُوبِ وافِ

و سيّدِ السّاداتِ و الأشرافِ

مضمون این اشعار درباره این لطف و عنایت ویژه‌ای است که از ناحیه ایزد متعال شامل حال ابوطالب شده است و مناجات آن بزرگوار با خداوند متعال و درخواست استمرار این عنایات و اعتراف به بندگی است.

ابوطالب باز به حجر آمد، این بار عبدمناف را در خواب دید که به او گفت: چرا با

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۰

دختر اسد ازدواج نمی‌کنی؟

ابو طالب پس از این رؤیا به خواستگاری فاطمه بنت اسد رفت و سرانجام این ازدواج با برکت صورت گرفت، آنگاه به طواف بیت آمد و اشعاری را سرود که مضمون آن چنین است:

«تعبیر خواب مطابق با واقع شد و من هیچ شکی در این مطلب ندارم، ای خدای کعبه و تعهّد، من از تو می‌خواهم خواسته بنده‌ای خالص و فقیر، که به من آن فرزند شجاع موعود را عنایت کنی، تا این که برای پیامبری که خواهد آمد یار و یاور باشد ...». «۱»

دیری نیانجامید که علی ولید کعبه شد، و رابطه علی با کعبه شگفت آفرین است؛ بشارت ولادتش در جوار کعبه، ولادتش در درون کعبه و سرانجام خود بت شکن کعبه و در نهایت شهادتش در مسجد و رو به سمت کعبه.

ب- احتجاج ابوطالب با مشرکین در حجر اسماعیل

علامه مجلسی رحمه الله به نقل از خرائج راوندی می‌نویسد: بنی هاشم حدود سه سال در شعب ابوطالب، زندگانی بسیار سخت و

توأم با رنج و گرسنگی سپری کردند که در آن مدت، ابوطالب و خدیجه تمام اموالشان را خرج کردند. روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابوطالب خبر مهمّی را می‌رساند که با اراده الهی بیانیه مشرکین را موریانه خورده است و از آن چیزی بجز اسم «اللَّه» باقی نمانده است. پس از این خبر، تمامی بنی‌هاشم از شعب بیرون آمدند. قریشیان گفتند که فشار گرسنگی آنان را مجبور ساخت که از شعب بیرون آیند.

بزرگان قریش برای بررسی ماجرا در حجر اسماعیل گردهم آمدند، ابوطالب در جلسه حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کرده، گفتند: الآن وقت آن فرا رسیده است که قضیه خویشاوندانت را فیصله دهی (کنایه از این که الآن دوران ضعف آنان فرا رسیده و باید از ادعای خود در مورد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلان دین جدید و مبارزه با بتان، دست بردارند وباید ابوطالب در این جریان پا در میانی کند).

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۱

ابوطالب گفت: خبری برای شما دارم، برخیزید و صحیفه خودتان را به نزد من بیاورید، امید است که بواسطه آن بین ما و شما مصالحه‌ای صورت پذیرد.

مشرکین این پیشنهاد را پذیرفتند، صحیفه قبلًا در کعبه بود و بخاطر ترس از دستبرد، مکان آن را تغییر داده و در نزد «ام ابی جهل» قرار داده بودند، آنان کسانی را برای آوردن صحیفه به نزد وی فرستادند و ایشان صحیفه را در حالی که مهرهای قریش بر آن زده شده بود و به اصطلاح مهر و موم شده بود، آورده و در مقابل آنان قرار دادند.

ابو طالب گفت: شما در مورد این صحیفه حرفی ندارید؟

گفتند: خیر.

ابوطالب گفت: پسر برادرم به من خبر داده است- و او هیچ گاه خلاف واقع سخن نمی‌گوید- که خداوند به موریانه مأموریت داده است که این صحیفه را بخورد، و موریانه آن را خورده است و از آن جز نام «اللَّه» چیزی باقی نمانده است، (ما این صحیفه را می‌گشاییم) اگر مطلب چنان باشد شما دیگر دست از ظلم و تعدّی نسبت به ما بردارید و گرنه ما او را به شما وا می‌گذاریم.

مشرکین وقتی که این پیشنهاد را شنیدند استقبال کرده و یکصدا فریاد برآوردند ای ابوطالب، انصاف بخرج دادی.

صحیفه را باز کردند، آنان با ناباوری تمام، آن را همانگونه یافتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود. در این هنگام مسلمانان یکصدا تکبیر گفتند، و رنگ چهره مشرکین از غم و اندوه بکلّی عوض شد. «۱»

توطئه‌های دشمن علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل

چندین نقشه و توطئه حساب شده بر ضدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل و بعد از هجرت، در حجر اسماعیل طراحی شد که با خواست و مشیت الهی همگی آنها، ناکام ماند که نمونه‌هایی از آ ن ذکر می‌گردد:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۲

الف- توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن شهرآشوب از ابن عباس نقل می‌کند: قریش در حجر اسماعیل گِرد آمدند و با سوگند به خدایان خود؛ لات و عزّی و منات با یکدیگر عهد و پیمان بستند که همه با هم یکی شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند.

فاطمه زهرا علیها السلام که در آن هنگام کودکی خردسال بود، از ماجرا آگاه گردید و گریه کنان بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و گفته مشرکین را برای پدر نقل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم! قدری آب برایم بیاور تا وضو بسازم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و به سوی مسجد الحرام حرکت کرد، قریش وقتی نگاهشان به چهره پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، نگاهی به هم کرده و با اشاره به ایشان گفتند: او آمد، همگی سرهای خود را پایین انداختند، آنقدر که چانه‌ها به سینه رسید!

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزدیک آمد و مشتی خاک از روی زمین برداشت و به طرف آنان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «زشت باد رویتان!»، و سرانجام تمام کسانی که خاک بر صورت آنان پاشیده شد در روز جنگ بدر به هلاکت افتادند. «۱»

ب- بدگویی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ابن هشام از عبداللَّه بن عمرو بن عاص نقل می‌کند: روزی در مجلس اشراف قریش داخل حجر اسماعیل نشسته بودم که سخن از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به میان آمد، شنیدم که گفتند:

ما آن صبر و تحمّلی را که درباره او کردیم تاکنون در مورد هیچ چیز نداشته‌ایم. او خردمندان ما را نادان شمرد، پدران ما را دشنام داد، کیش و آیین ما را فاسد دانست، در بین ما تفرقه افکند و خدایان ما را سب نمود، و ما بر همه این موارد، از خود صبر زیادی نشان داده‌ایم.

در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف کعبه آمد، ابتدا استلام رکن نمود و سپس به طواف مشغول شد. هنگامی که او از برابر آنها در حین طواف گذشت، آنان لب به بدگویی او گشودند، آثار ناراحتی را در صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کردم. این قضیه در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۳

هر دور از طواف تکرار شد، تا نوبت به طواف سوم رسید، آنجا بود که دیگر پیامبر از طواف باز ایستاد و رو به آنها کرده، فرمود:

«أَتَسْمَعُونَ یا قُرَیْشُ، اما وَالّذی نَفْسِی بِیَدِهِ لَقَدْ جِئْتُکُمْ بِالذَّبْحِ».

«آیا گوش فرا می‌دهید ای قریش؟!، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، هلاکت شما به دست من واقع خواهد شد!»

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این گفته را می‌فرمود، تمام صداها در سینه‌ها حبس شده بود. هیچ کس نتوانست پاسخی بگوید، بلکه به عکس، آن کسی که بدترین کلمات را در تحریک قریش علیه پیامبر زده بود، خود در مقام عذرخواهی برآمد. «۱»

ج- طرح ترور پیامبر صلی الله علیه و آله پس از جنگ بدر

واقدی می‌نویسد: پس از جنگ بدر و هلاکت اشراف قریش، «عمیر بن وهب بن عمیر» به مسجد الحرام آمد و در کنار «صفوان بن امیه» در حجر اسماعیل نشست. عمیر کسی است که پیش از هجرت در مکه، به آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان مشغول بود و در جنگ بدر فرزندش «وهب بن عمیر» به اسارت (مسلمانان) درآمد، اشراف قریش قضایای جنگ بدر را با یکدیگر مطرح کردند.

صفوان گفت: دیگر زندگی پس از کشته‌های ما لطفی ندارد.

عمیر گفت: راست گفتی! اگر من قرض و ترس از آینده اهل و عیال خود نداشتم، محمد را می‌کشتم!، چون من فرزندی اسیر دارم، لذا بهانه‌ای برای رفتن به مدینه می‌توانم داشته باشم.

صفوان گفت: من قرض تو را پرداخت می‌کنم و همان‌گونه که متکفل اداره زندگانی خانواده‌ام هستم عهده‌دار اداره اهل و عیال تو نیز خواهم بود.

عمیر گفت: حال که چنین است این ماجرا را با کسی در میان نگذار. (که این راز تا انجام مراد، پوشیده بماند).

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۴

عمیر شمشیر خود را تیز کرد و بدان زهرآلود و مکه را به قصد مدینه ترک گفت.

هنگامی که به مدینه رسید، مسلمانان نسبت به وی مشکوک شدند، لذا او را دستگیر کرده و به نزد پیامبرخدا آوردند. «۱»

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مقدماتی به او فرمود: برای چه به مدینه آمده‌ای؟

گفت: آمده‌ام تا سفارش فرزند اسیرم را بنمایم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس چرا این شمشیر را به گردن آویخته‌ای؟

گفت: رویش سیاه باد که هیچ گاه به کارم نیامده است! پس از ورود به مدینه فراموش کردم که آن را از خود دور سازم! من کاری دیگر دارم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست بگو! به چه منظوری به مدینه آمده‌ای؟

گفت: مطلب همان است که گفتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن شرطی را که تو با صفوان بن امیه در حجر کردی چه بود؟!

عمیر که سخت ترسیده و شگفت زده شده بود پرسید: کدامین شرط؟

حضرت فرمود: تو متعهد شدی که مرا به قتل رسانی و در عوض او عهده‌دار پرداخت قرض و اداره زندگانی اهل و عیالت باشد! خداوند حافظ و نگهدار من است.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که تو رسول خدا و راستگو هستی و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدای یگانه (اللّه) وجود ندارد، ما تو را در ادعای رسالت دروغگو می‌پنداشتیم ولی پرده از رازی برداشتی که جز من و صفوان کسی دیگر از آن با خبر نبود، من به او سفارش کردم که این راز را همچنان پوشیده نگاه دارد، ولی خدایت تو را نسبت به آن آگاه ساخت، من ایمان به خدا و رسول او پیدا کردم و شهادت به حقانیت تو و آیینت می‌دهم، خدای را سپاس که مرا به راه هدایت رهنمون ساخت.

مسلمانان وقتی صحنه هدایت و اسلام آوردن عمیر را مشاهده کردند، شادمان شدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: به برادرتان قرآن و احکام دینی یاد دهید، آنگاه فرزندش را آزاد ساخت.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۵

پس از مدتی عمیر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرضه داشت: من پیش از این فعالیت شدیدی بر ضدّ شما داشتم، دوست دارم که به مکه بازگردم و مردم را به خدا و اسلام فرا خوانم، امید آن که موجب هدایت آنان باشم و در صورت عدم موفقیت، مایه اذیت و آزار ایشان گردم!

رسول اللّه صلی الله علیه و آله به او اجازه بازگشت داد. عمیر به مکه باز آمد و به برکت او عده زیادی توفیق تشرّف به دین اسلام را پیدا کردند. «۱»

و اینگونه کسی که به منظور انجام ترور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمده بود، به عنوان سفیر و مبلّغ توانا و موفق رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه بازگشت.

د- سران شرک در حجر اسماعیل پس از فتح مکه

از عبداللّه بن عباس نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح وارد مکه شد، وقتی که مشغول سعی بین صفا و مروه بود، ابوسفیان بن حرب، عتاب بن اسید، صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو پنهانی در حجر اسماعیل جمع شده بودند، بلال بر بام کعبه رفت و اذان سرداد، این اذان موج عجیبی در همگان ایجاد کرد، هریک چیزی گفتند. ابو سفیان گفت:

من چیزی نمی‌گویم، چون می‌ترسم حتی این سنگ ریزه بر علیه من خبر دهد! خداوند گفته‌های آنان را به پیامبر رسانید، رسول خدا در حالی که بر روی کوه صفا مشغول دعا بودند، همه ایشان را احضار کرد و گفته‌هایشان را بازگو فرمود، در اینجا بیشتر آنان اسلام آوردند، ابوسفیان بقدری ترسید که نزدیک بود بیفتد. «۲»

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل

تاریخ، صحنه‌های مختلف و گوناگونی را از حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل ضبط و نقل کرده است. در یک نگاه، حجر محل جلوس، موضع اعلام رسالت،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۶

جایگاه تلاوت آیات قرآن، معبد، مکان پاسخ به سؤالات و موضع وقوع و مشاهده معجزات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف- جایگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ازرقی‌می‌نویسد: پس از آن که آیه شریفه تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ «۱»

که دربردارنده هجو ابولهب و همسر او- امّ جمیل- بود، نازل گشت، ام جمیل در حالی که سنگی را در دست داشت به مسجد الحرام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل حجر نشسته بود، ام جمیل در حالی که مرتب به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می گفت، نزدیک می‌شد، ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

این زن ام جمیل است و من از ناحیه او بر شما می‌ترسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او نمی‌تواند مرا ببیند و آیاتی را تلاوت کرد و بدان پناه برد، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت نمود:

وَإِذَاقَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَوَبَيْنَالَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً. «۲»

امّجمیل جلو آمد، وقتی در برابر ابوبکر ایستاد، سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را از او گرفت! «۳»

البته در این نشستها، گاه جسارت و اهانت به ساحت مقدس نبوی به عمل آمده است. شیخ طبرسی و قطب راوندی نقل کرده‌اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشسته بود که مشرکین قریش شکمبه گوسفندی را روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌اندازند. رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله در حالی که از این واقعه بسیار اندوهگین شده بود، نزد ابوطالب آمد و فرمود: عمو! موقعیت من در نزد شما چگونه است؟

ابوطالب پرسید: پسر برادر، مگر چه شده است؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را نقل کرد: ابوطالب که بسیار ناراحت و خشمگین شده بود

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۷

به جناب حمزه سیدالشهدا فرمود: این شمشیر را بدست‌گیر و همراه من بیا.

ابوطالب با همراهی حمزه به سمت مسجدالحرام و یکسر به نزد اهانت کنندگان آمد. آنگاه رو به حمزه کرد و گفت: این شکمبه را بر سر و صورت همه این افراد بگذار، هر کس که خواست مانع شود گردنش را بزن.

هیچ یک از مشرکین نتوانستند عکس العملی از خود نشان دهند و دستور ابوطالب کاملًا اجرا شد، آنگاه ابوطالب روی به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده، فرمود: پسر برادر! موقعیت شما در نزد ما اینگونه است «۱». رحمت خدا و علوّ مقام بر ابوطالب باد که با حمیت و غیرت و جوانمردیِ خود، قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آرام ساخت.

ب- تلاوت قرآن

در تفسیر قمی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان حجر اسماعیل می‌نشست و به تلاوت و قرائت آیات نازل شده قرآن می‌پرداخت. «۲»

ج- پاسخ به پرسشها:

حجر اسماعیل از جمله جاهایی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آن به جوابگویی سؤالات عرضه شده می‌پرداختند و ما این رویه را در حق دیگر امامان‌معصوم علیهم السلام نیز می‌یابیم.

در رساله منسوب به سید مرتضی، جریانی درباره اعزام سه نفر به نامهای «نضر بن حارث بن کلده، عقبهٔ بن ابی معیط، و عاص بن وائل» به نزد والی نجران توسط قریش، به منظور فراگیری مسائلی مشکل از یهود و نصاری و عرضه آنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله- نقل شده است، آنان پس از فراگیری مطالبی درباره اصحاب کهف، موسی و خضر، ذوالقرنین

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۸

و زمان قیامت سؤالات خود را در حجر اسماعیل در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح ساختند که بدنبال آن با مدتی تأخیر، سوره کهف در رابطه با سه سؤال اولی و آیه ۱۸۷ از سوره اعراف در مورد سؤال درباره «زمان قیامت» نازل شد. «۱»

د- درخواست شقّ القمر از پیامبر صلی الله علیه و آله

فقیه محدث، قطب الدین راوندی می‌نویسد:

شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشسته بود، قریش نیز در محفلی مشغول سخن پراکنی بودند، در این هنگام یکی از آنان گفت: ماجرای محمد صلی الله علیه و آله ما را بیچاره و وامانده ساخته است، ما نمی‌دانیم درباره او چه بگوییم!

یکی از آنان پیشنهاد خود را اینگونه مطرح ساخت: بیایید هم اکنون همه ما از جای خود برخیزیم و به نزد وی برویم و از او بخواهیم برای اثبات ادعای خود، نشانه‌ای از آسمان بیاورد، چرا که سحر او در آسمان تأثیر ندارد!

این پیشنهاد پذیرفته شد و همگان به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل براه افتادند و پس از رسیدن، خواسته خود را مطرح ساختند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به سمت ماه اشاره می‌کرد، گفت: آیا این ماه را که در این شب چهاردهم تمام آن روشن است، می‌بینید؟

گفتند: بلی.

پرسید: آیا دوست دارید که آن نشانه درخواستی‌تان در این ماه صورت پذیرد؟

گفتند: پیشنهاد بسیار خوبی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با انگشت خود اشاره کرد، و ماه دو نیم شد و همه آنان این واقعه را به خوبی مشاهده کردند، پس از آن ایشان خواهان به هم چسبیده شدن ماه شدند، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بار دیگر اشاره کرد و ماه صورت اولیه خود را بازیافت. مشرکین سیاه دل به جای آن که ایمان بیاورند و دست از لجاجت خود بردارند، گفتند: سحر محمد در آسمان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۲۹

نیز کارگر است! اینجا بود که آیه شریفه: اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ* وَإِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ «۱» نازل شد؛ یعنی «آن ساعت نزدیک گردید و ماه شکافته شد، اگر کافران آن را ببینند باز هم روی گردانده و می گویند که این سحر و جادویی همیشگی است.» «۲»

ه- معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

اصل وقوع معراج قابل انکار نیست و قرآن کریم با صراحت از آن یاد می‌کند «۳»، درباره مبدأ معراج چند قول وجود دارد:

۱- خانه امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام، شیخ طبرسی این قول را نظر اکثر مفسّران می‌داند. «۴»

۲- شعب ابوطالب. «۵»

۳- مسجد الحرام، «۶»

طبق این نظر، برخی مبدأ آن را حجراسماعیل می‌دانند. «۷»

و- سرنگونی بت‌ها در اطراف حجر اسماعیل

سید ابن طاووس به نقل از تفسیر کلبی می‌آورد: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۰

سیصد و شصت بت را که در اطراف حجر اسماعیل چیده بودند مشاهده کرد که هر کدام در مقابل قبیله پرستش کننده آن قرار داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که عصای خود را در چشم و شکم بت‌ها قرار می‌داد، این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد:

... جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً. «۱»

و در همان حال بتان نیز با صورت بر روی زمین می‌افتادند و اهل مکه نیز از این رویداد شگفت زده شدند. «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۱

درس پنجاه و یکم: صفا و مروه

صفا و مروه در لغت

«صفا» در لغت به معنای سنگ سخت و صافی است که با خاک و شن مخلوط نباشد.

طریحی در باره مروه نیز گفته است: «مَرْو»، سنگ سفید برق‌دار «۱» را گویند که با آن آتش روشن می‌کنند، مفرد آن «مَرْوَه» است و بدین سان «مروه» را در مکه، مروه نامیده‌اند. «۲»

صفا و مروه، نام دو کوهی بوده است که در ضلع شرقی مسجدالحرام در محلی به نام مسعی و با فاصله‌ای حدود ۳۹۵ متر رو در روی یکدیگر قرار گرفته‌اند.

هم اکنون از کوه صفا بخشی باقی مانده و بخش باقیمانده کوه مروه در سال ۱۳۷۴ شمسی (۱۴۱۶ ق) به منظور توسعه محدوده مسعی برداشته شد و بدین ترتیب سعی کنندگان، در محل سابق کوه مروه دور می‌زنند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۲

پیشینه تاریخی

کوه‌های صفا و مروه تا قبل از هبوط حضرت آدم علیه السلام به زمین، پیشینه تاریخی دارد.

امام صادق علیه السلام در وجه نامگذاری این دو کوه فرموده‌اند:

«صفا را صفا نامیدند، بدان جهت که آدمِ برگزیده بر آن فرود آمد، پس برای این کوه نامی از اسم آدم را انتخاب کردند خداوند- عزّوجلّ- می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.

و حوّا بر مروه فرود آمد و مروه را مروه نامیدند؛ زیرا زن بر آن فرود آمد پس نامی از مرأه برای این کوه برگزیدند. «۱»

لیکن شهرت این دو کوه از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به بعد است آنگاه که آن حضرت همراه با هاجر و اسماعیل به مکه آمده، آنان را در کنار حجر جای داد و خود به شام بازگشت. عبداللّه بن عباس این داستان را چنین نقل کرده است:

چون میان مادر اسماعیل و ساره همسر دیگر ابراهیم علیه السلام کدورت پیش آمد، ابراهیم علیه السلام مادر اسماعیل و اسماعیل را

که کودک شیرخواری بود، همراه خود به مکه آورد، هاجر مشک آبی داشت که از آن می‌نوشید و به کودک خود شیر می‌داد و هیچگونه زاد و توشه‌ای همراه او نبود.

ابراهیم علیه السلام آن دو را کنار خاربنی (درختچه‌ای) که بالاتر از منطقه چاه زمزم قرار داشت نشاند و سپس خود سوار بر مرکب خویش شد و به بیرون مکه حرکت کرد، مادر اسماعیل از پی او حرکت نمود و تا منطقه کداء او را دنبال کرد سپس پرسید او و پسرش را به عهده چه کسی وامی‌گذارد؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: به خدای- عزّ و جلّ- می‌سپارم. مادر اسماعیل گفت: خوشنود و راضی هستم و در حالی که کودک را در آغوش داشت برگشته و زیر آن خاربن نشست و کودکش را کنار خویش نهاد و مشک آب خود را آویخت و از آن می‌آشامید و کودک را شیر می‌داد تا آن که آب مشک تمام و شیر پستان او هم خشک شد، کودک به سختی گرسنه شد و به خود می‌پیچید. مادر بیم کرد که اسماعیل بمیرد و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۳

اندوهگین شد و با خود گفت چه بهتر که از پیش او بروم تا شاهد مرگ او نباشم!

ابن عباس گوید: مادر اسماعیل بالای کوه صفا رفت که به اطراف مشرف شود، به این امید که شاید در صحرا کسی را ببیند و سپس به کوه مروه نگریست و گفت خوب است میان این دو کوه آمد و شد کنم تا اگر کودک بمیرد شاهد مرگ او نباشم. و سه یا چهار بار میان آن دو کوه آمد و شد کرد، در دره میان صفا و مروه چیزی جز ریگ و شن نبود سپس کنار فرزند آمده، او را بر همان حال دید و بیشتر اندوهگین شد و کنار کوه صفا بازگشت و باز همچنان میان صفا و مروه آمد و شد کرد تا آنکه هفت بار این فاصله را پیمود.

ابن عباس می‌گفته است: پیامبر فرمودند: به همین جهت سعی میان صفا و مروه معمول شد و مردم میان آن سعی می‌کنند. مادر بازگشت و کودک خویش را به همان حال دید که بر خود می‌پیچید، ناگاه صدایی شنید، نگریست و کسی را ندید، گفت: صدای تو را شنیدم، اگر خیری پیش تو هست مرا یاری کن و فریاد رسم باش، در این هنگام جبرئیل علیه السلام برای او آشکار شد، مادر اسماعیل از پی او به راه افتاد و جبرئیل با پای خود به محل چاه زمزم کوبید و از همانجا آب بر روی زمین آشکار شد.

ابن عباس افزوده است که پیامبر فرمودند: مادر اسماعیل مقداری خاک و شن بر گرد آن ریخت که مبادا پیش از آن که مشک را بیاورد و از آب پرکند، آب به زمین فرو شود و نیز فرمودند: اگر مادر اسماعیل چنان نمی‌کرد چشمه روانی می‌شد.

مادر اسماعیل مشک خود را آورد و آب برداشت و آشامید و پستانش پر شیر شد و پسرش را شیر داد. «۱»

ابراهیم علیه السلام آن گاه که همراه با هاجر به طرف مکه می‌آمد، جبرئیل نیز او را همراهی می‌کرد. طبری در این زمینه می‌نویسد: خداوند- عزّوجلّ- به ابراهیم وحی کرد که سوی مکه رود، آن هنگام در مکه خانه‌ای نبود و او هاجر و پسرش را به مکه برد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۴

وقتی خدای- عزّوجلّ- محل خانه و حدود حرم را به ابراهیم نشان داد، وی بیرون آمد و جبرئیل نیز با او بود، به هر دهکده‌ای که رسیدند می‌پرسید «اینجاست» و جبرئیل می‌گفت «برویم» تا به مکه رسیدند که خارستانی بود و مردمی به نام عمالیق در بیرون مکه و اطراف آن، به جای خانه مقر داشتند. یک بلندی سرخ‌رنگ خاکی بود، ابراهیم به جبرئیل گفت: «اینجا باید بگذارمشان»؟ جبرئیل گفت: «بله» و آنها را به محل حجر جای داد و در آنجا فرود آورد و به هاجر، مادر اسماعیل، گفت که سایبانی بسازد و گفت «خدایا! من نسل خویش را به دره‌ای بی کشت، به نزدیک بیت‌الحرام تو نهادم». آنگاه پیش کسان خود به شام بازگشت و آنها را نزدیک خانه به جا گذاشت. «۱»

آنگاه که چشمه زمزم جوشید، جبرئیل به هاجر گفت: بر مردم این دیار از تشنگی بیم مدار که این چشمه برای نوشیدن مهمانان خداست و نیز گفت: «زود باشد که پدر این طفل بیاید و برای خدا، خانه‌ای بسازند» و محل خانه را نشان داد. «۲»

ابراهیم علیه السلام با پشت سر نهادن فراز و نشیب‌های بسیار، از طرف خداوند فرمان یافت تا خانه توحید را بنا کند و توحیدیان را برای حج گزاری فراخواند وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. «۳»

آنگاه جبرئیل از طرف خداوند چگونگی اعمال حج را به ابراهیم علیه السلام آموخت.

محمد بن اسحاق می گوید: چون ابراهیم خلیل‌الرحمان از ساختن بیت‌اللّه الحرام آسوده شد، جبرئیل پیش او آمد و گفت: هفت بار بر کعبه طواف کن و او همراه اسماعیل هفت دور طواف کرد و در هر دور طواف، آن دو به تمام گوشه‌های کعبه دست می کشیدند و چون طواف پایان یافت هر دو پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردند، در این هنگام جبرئیل همراه او برخاست و تمام اعمال حج را از سعی میان صفا و مروه، منا، مشعر و عرفات را به او آموخت ... «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۵

ابن عباس گوید: نخستین کسی که میان صفا و مروه دوید مادر اسماعیل بود. «۱» و به دنبال هفت مرتبه آمد و شد هاجر بین صفا و مروه، سعی سنّت شد»

و اولین بار ابراهیم خلیل همراه با فرزندش اسماعیل این سنّت الهی را انجام دادند. «۳»

بدنبال ابراهیم، پیامبران دیگر نیز، پس از انجام طواف و خواندن نماز در پشت مقام، به مسعی آمده، سعی صفا و مروه می کردند:

مجاهد گفته است: موسی برای انجام حج به مکه آمده، گرد خانه خدا طواف کرد و سپس هنگامی که مشغول سعی میان صفا و مروه بود از آسمان آوای سروشی را شنید که می گفت: ای بنده من، من همراه توام، و موسی به سجده درافتاد ... «۴»

رفته رفته با سیطره بت‌پرستی بر حجاز و نفوذ افکار جاهلی در میان مردم، سعی صفا و مروه نیز حالت اصلی خود را از دست داد. در این باره داستان زیر نقل شده است:

«ابومنذر هشام بن محمد نیز به نقل از ابن عباس ماجرا را اینگونه آورده است: «اساف پسر یَعْلی» و «نائله دختر زید» مرد و زنی از قبیله جُرْهم بودند که در سرزمین یمن زندگی می کردند، آنان عاشق یکدیگر شده، به قصد حج به مکه آمدند، آن گاه داخل مکه شده و آنجا را خالی از مردم یافته، به گناه آلوده شدند و خداوند آنان را مسخ نمود. «۵»

و نیز ازرقی در کتاب اخبار مکّه آورده است:

«آن دو به صورت سنگ مسخ شدند. نام مرد اساف بود و نام زن نائله، آن دو مجسمه را از کعبه بیرون آوردند، یکی را در کوه صفا و دیگری را در کوه مروه نهادند و منظور اصلی آن بود که مردم عبرت بگیرند. این دو

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۶

مجسمه رفته رفته به صورت دو بت در آمده، مورد پرستش واقع شدند، مردم دوره جاهلی از کنار اساف و نائله که عبور می کردند به آن دو دست می کشیدند و طواف کننده به کعبه، نخست به بت اساف دست می کشید و چون از طواف فارغ می‌شد کنار نائله می‌آمد و به آن دست می کشید و این کارها همچنان ادامه داشت تا آن که روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را با بت‌های دیگر شکست.» «۱»

بت‌های دیگری به نام‌های «نهیک» و «مُطعم الطَّیر» در صفا و مروه بود.

این بت‌ها همچنان بر روی کوه صفا و مروه قرار داشت تا آنگاه که در سال هفتم از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله برای انجام «عمرة القضاء» «۲» به مکّه آمدند. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشرکان فرمود: تا بت‌ها را از صفا و مروه بردارند و آنان نیز چنین کردند و آن حضرت میان صفا و مروه سعی نمود لیکن پس از آن که طواف رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله پایان یافت، مشرکان بار دیگر آنها را بر روی صفا و مروه نصب کردند.

یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که عمل سعی را انجام نداده بود نزد آن حضرت آمده اظهار داشت: قریش بار دیگر

بت‌ها را در صفا و مروه نصب کرده و من نیز هنوز سعی را انجام نداده‌ام، سپس این آیه نازل شد:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا. «۳»

بدنبال نزول این آیه و در حالی که بت‌ها را در صفا و مروه نهاده بودند، مسلمانان سعی می‌کردند تا آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله حج گزارد و بت‌ها را برداشت. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۷

صفا و مروه در قرآن

در سوره بقره آمده است:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. «۱»

«همانا صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خداوند است، پس هرکس حج خانه خدا و یا عمره را انجام دهد، گناهی بر او نیست که بر آن دو طواف کند (و سعی صفا و مروه انجام دهد) و هرکس به میل خود نیکی کند بداند خداوند [در برابر آن نیکی] سپاسگزاری داناست.»

می‌توان گفت مفسّران شیعه و سنّی در شأن نزول این آیه اتفاق نظر داشته و آنچه گذشت را دلیل نزول آیه: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ ... می‌دانند.

برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می‌کردند با وجود بت‌ها بر روی کوه صفا و مروه، موحّدان باید صحنه را خالی نموده، سعی را ترک کنند لیکن خداوند با فرستادن وحی، به آنان آموخت تا حضور خود را در «مسعی» حفظ نموده، رفته رفته زمینه را برای نابودی بت و بت‌پرستی فراهم سازند. سرانجام نیز چنین شد وگرچه پیامبر صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت نتوانست بت‌ها را از روی دو کوه صفا و مروه بردارد، لیکن در فتح مکّه آن بت‌شکن سترگ، بت‌ها را برای همیشه برداشت و از آن زمان تاکنون پیروان آیین پاک پیامبر صلی الله علیه و آله در موسم حج سعی صفا و مروه را انجام و نغمه توحید سر می‌دهند و این شعار دینی را زنده نگه می‌دارند.

اهمیت صفا و مروه

به نظر اکثر فقهای شیعه، سعی رکنی از ارکان حج است، اگر حاجیان عمداً آن را ترک

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۸

کنند حج آنان باطل است.

در مناسک حج حضرت امام خمینی قدس سره نیز آمده است: سعی مثل طواف، رکن است و حکم ترک آن از روی عمد یا سهو چنان است که در طواف گذشت «۱» و در بحث طواف فرموده‌اند: طواف از ارکان عمره [حج] است و کسی که آن را از روی عمد ترک کند تا وقتی که فوت شود وقت آن، عمره او باطل است چه عالم به مسأله باشد و چه جاهل. «۲»

بیشتر فقهای اهل سنت نیز، سعی را رکن حج می‌دانند:

سعی نزد شافعی‌ها رکنی از ارکان حج است و مشهور در مذهب مالکی نیز این چنین است و بسیاری از حنابله نیز بر همین عقیده‌اند. لیکن حنفی‌ها سعی را رکن ندانسته، «۳» بلکه آن را واجب می‌دانند و معتقدند اگر کسی تمامی یا بیشتر اشواط سعی را بدون عذر ترک نموده به شهر خود مراجعت نماید باید قربانی کند، لیکن حج او صحیح است «۴» و اگر تعداد کمی از اشواط سعی را ترک کرده، باید برای هر شوط نصف صاع از گندم یا یک صاع از جو و یا خرما را کفاره بدهد، امّا اگر سعی را بخاطر عذری ترک

کند، چیزی بر او نیست. «۵»

صفا و مروه و اهمیت آن در روایات

مستکبران و زورمندان را رسم بر این است که در روی زمین، متکبرانه گام برداشته، هنگام راه رفتن به دیگران فخرفروشی می‌کنند. این کسان هنگام انجام اعمال و مناسک حج آنگاه که به مسعی گام نهاده، گاهی آرام و گاهی نیز هروله کنان فاصله میان صفا و مروه را طی می‌کنند، حالت نخوت و غرورشان شکسته شده، در درون احساس حقارت و زبونی می‌کنند.

ابا بصیر گفته است از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ قطعه زمینی نزد خداوند از محل سعی دوست داشتنی‌تر نیست؛ زیرا خداوند هر سلطه‌گر ستیزه‌جویی را در آن،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۳۹

خوار و ذلیل می‌نماید. «۱»

معاویهٔ بن عمار نیز گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ پرستشگاهی نزد خداوند تبارک و تعالی محبوبتر از مکان سعی نیست؛ زیرا که خداوند در این مکان هر ستمکار گردنکشی را حقیر و زبون می‌کند. «۲»

آنان که مخلصانه در مسعی قدم می‌گذارند، بهره‌های معنوی فراوانی نصیبشان خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی از انصار فرمود: آنگاه که میان صفا و مروه سعی کنی، نزد خداوند پاداش آن که پیاده از شهرش به مکه آمده و نیز پاداش آن کس که هفتاد بنده مؤمن را آزاد کرده، خواهی یافت. «۳»

امام سجّاد علیه السلام نیز فرمود: ملائکه سعی کنندگان میان صفا و مروه را شفاعت کنند، شفاعتی که مورد قبول قرار می‌گیرد. «۴»

به پا داشتن یاد خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انداختن سنگ به جمره‌ها و سعی بین صفا و مروه برای بپا داشتن یاد و ذکر خداوند بلند مرتبه، تشریع گردیده است. «۵» بر این اساس در مسعی، حج‌گزاران با شیطان در ستیزند و با برداشتن گام‌های بلند، خویشتن را از ابلیس می‌رهانند.

امام صادق علیه السلام فرمود: آنگاه که ابراهیم سعی می‌نمود، ابلیس بر او درآمد، جبرئیل ابراهیم را فرمان داد تا تندتر حرکت نموده، از ابلیس بگریزد و پس از آن هروله در سعی سنت شد. «۶»

لیکن متأسفانه این جایگاه رفیع و بلندمرتبه، که برای اقامه یاد خدا ایجاد شده است،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۰

در برخی زمان‌ها توسّط تعدادی از عناصر بی‌فرهنگ و دور از خدا، با معصیت و نافرمانی حق آلوده می‌گردید.

در پیشینه تاریخی سعی چنین آمده که برخی اهالی مکه در شب ۲۷ ماه رجب از هر سال، عمره انجام داده، آن را به ابن زبیر نسبت می‌دادند و در چنین شبی زنان برای انجام عمره زینت کرده، به خود عطر زده، شب هنگام همراه با مردان در مسعی اجتماع می‌کردند، آنگاه آتش زیادی روشن نموده، در پرتو نور آن به پوشیده‌رویان و اهل حرم می‌نگریستند و محرماتی از این قبیل را مرتکب می‌شدند. «۱»

البته از آنجا که در گذشته مسعی فاقد چراغ بوده، مردها در روز و زنان در شب سعی می‌کرده‌اند و این سنت از دوره جاهلی به یادگار مانده است؛ زیرا در آن زمان، تمامی قبایل غیر از قبیله حُمْس، مردانشان در روز و زنانشان در شب طواف می‌کردند. «۲»

برخی از پیروان مالک بن انس معتقدند که باید بانوان شبانه سعی کنند زیرا در شب محفوظترند. «۳»

برخی از شافعی‌ها نیز می‌گویند: مستحب است که زنان در شب و در حال خلوت سعی کنند در مکانی که مردان هروله می‌کنند آنان نیز تندتر راه بروند و اگر در روز سعی می‌کنند جایز است لباس خود را روی صورت کشیده، و یا در پوشش کامل سعی کنند و از دو کوه صفا و مروه نیز بالا نروند. لیکن مالکی‌ها معتقدند بالا رفتن آنان از دو کوه صفا و مروه، هنگام خلوت مانع ندارد. «۴»

اختلاط مرد و زن در طواف و سعی، تا قبل از خالد بن عبداللّه قسری وجود داشته و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۱

هر چند در یک مورد آمده است که روزی عمر بن خطاب وارد مسجدالحرام شد و به مردی که همراه با زنان مشغول طواف بود، تازیانه زد. «۱» لیکن در زمان عبدالملک آنگاه که عبداللّه قَسْری از سوی او والی مکه شد، دستور داد نزد هر رکنی مأمورانی تازیانه بدست ایستاده، میان مردان و زنان فاصله ایجاد کنند. «۲»

مالک بن انس نیز در مدونه گفته است: زنان باید پشت صفوف مردان طواف کنند. «۳»

صفا و مروه به روایت تاریخ

محلّی که امروزه مسعی در آن قرار گرفته، در صدر اسلام خانه‌های برخی از اهالی مکه بود، امّا بر روی دو کوه صفا و مروه هیچگونه بنا و پلکانی نبوده است تا آن که عبدالصمد بن علی در حکومت ابوجعفر منصور، پله‌های صفا و مروه را ساخت و نخستین کسی که در صفا و مروه ساختمان کرد و پس از آن با آهک آن را سپید و بندکشی نمود مبارک طبری به روزگار حکومت مأمون بود. «۴»

نافع گفته است: عبداللّه بن عمر چون از کوه صفا پایین می‌آمد به طریق معمولی راه می‌رفت تا به در خانه بنی‌عباد می‌رسید از آنجا تا کوچه‌ای که از آن به مسجد می‌روند و میان خانه ابن ابی حسین و خانه دختر قرظه قرار دارد را، کندتر از دویدن و تندتر از راه رفتن معمولی، حرکت می‌کرد و پس از آن نیز تا هنگامی که از کوه مروه بالا می‌رفت عادی راه می‌رفت.

در زمان مهدی عباسی، مسعی در واقع داخل محوطه امروز مسجدالحرام بود و خانه‌ها و منازل مردم در جایی قرار داشت که امروز مسعی است، برای رفتن به صفا، از مسجد نخست وارد وادی می‌شدند و سپس از کوچه تنگی می‌گذشتند و از میان خانه‌هایی که در فاصله صفا و وادی بود عبور می‌کردند، خانه محمد بن عباد بن جعفر در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۲

لبه و کنار مسجد بود و کنار مناره‌ای که به سوی وادی قرار دارد و شانه مسعی بر آن است، و وادی هم در جای امروز مسجدالحرام بود. «۱»

و چون کعبه در وسط مسجدالحرام نبود لذا مهدی اقدام به تخریب قسمتهای اطراف مسجد کرد و در سال ۱۶۷ خانه‌ها را خریدند و خراب کردند.

بیشتر خانه ابن عباد بن جعفر عایذی ویران شد ... آنچه در این توسعه به مسجدالحرام افزوده شد از جای دیوار آن زمان تا دیوار کنونی نود ذراع است، قبلًا پهنای مسجد از کنار رکن یمانی تا کنار دیوار و خیابانی که پیوسته به دره و صفا بود چهل و نه و نیم ذراع بود. «۲»

در زمان معتضد، تمامی دره، و مسعی و اطراف مسجد را، خاک‌برداری کردند و او برای این کار مال فراوانی اختصاص داد. «۳»

ابومحمد خزاعی می‌گوید: چون مسجد و مسعی و دره و راه را در سال ۲۸۱ در دوره خلافت معتضد آب گرفت، پلکان بیشتری از آنچه ازرقی نوشته است «۴» آشکار شد و در تمام درهایی که به دره گشوده می‌شد دوازده پله وجود داشت.

از آن زمان تاکنون نیز تحولاتی در بنای مسعی رخ داده است:

در سال ۸۰۲ فرج بن برقوف و در سال ۱۲۹۶ سلطان عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی، پله‌های صفا و مروه را مرمت کردند. دو نشانه و ستون سبز را سودون محمدی در سال ۳۴۷ مرمت کرد و اطراف آن قندیلهایی برای روشنایی آویخت، خیابان اصلی میان صفا و مروه سرگشوده بود حسین بن علی در سال ۱۳۴۱ قمری آن را سرپوشیده کرد و چون گرد و خاک حاجیان را آزار داد به روزگار عبدالعزیز در سال ۱۳۵۴ هجری قمری کف آن سنگ‌فرش شد.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۳

پیامبر صلی الله علیه و آله در مسعی

از جابر بن عبداللَّه نقل شده است: پیامبر پس از آن که طواف کردند بلافاصله در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردند سپس کنار حجرالأسود آمده، آن را استلام کردند و فرمودند: همانا اکنون نخست‌کاری را انجام می‌دهیم که خداوند به شروع آن فرمان داده است. و وقتی به سوی صفا بیرون شدند، این آیه را تلاوت فرمودند:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِاللَّهِ .... «۱»

عطاء نیز گفته است: پیامبر از در بنی مخزوم به سوی صفا رفته و به مقداری که بسیار نبود از کوه صفا و مروه بالا رفتند و از آنجا خانه کعبه دیده می‌شد و البته در آن زمان این بنای مسجد نبوده است.

دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن وارد مسعی شدند ابتدا به نام در «بنی عبد بن کعب» نامیده می‌شد لیکن پس از آن، به علّت آن که میان این قبیله و قبیله بنی عبد شمس جنگ و درگیری رخ داد، آنها به محلّه بنی سهم کوچ کردند و پس از آن به در بنی مخزوم معروف شد. «۲»

فاصله صفا تا مروه

هم اکنون مسعی بصورت سالن سرپوشیده‌ای به طول ۵/ ۳۹۴ متر و عرض ۲۰ متر به شکل زیبایی در دو طبقه ساخته شده که ارتفاع طبقه اوّل «۱۲ متر» و ارتفاع طبقه دوم «۹ متر» است، روی پشت بام آن نیز دیواره‌ای گذاشته‌اند و برخی از اهل سنت آنجا سعی می‌کنند. در میانه مسعی نیز دو راه باریک ساخته‌اند که هر یک با دیواره کوتاهی از یکدیگر جدا شده، که افراد معذور روی چرخ نشسته و در داخل آن که یکی به طرف صفا و دیگری بطرف مروه است آنها را حرکت داده، سعی کنند.

مسعی حدود ۱۶ در دارد که تمامی آنها در سمت شرقی مسجدالحرام قرار

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۴

گرفته است.

علاوه بر پله‌های عادی، پله‌های برقی نیز گذاشته‌اند که به وسیله آن، حجاج به طبقه فوقانی منتقل می‌شوند. در طبقه دوّم نیز حجاج می‌توانند از دو دری که به بیرون حرم راه دارد، خارج شوند.

برای پیشگیری از خطرات احتمالی سیل، در زیر مسعی، کانالی به عرض «۵ متر» و ارتفاع «۶/ ۴ متر» احداث گردیده که آب را به سمت بیرون هدایت نموده، مانع ایجاد خرابی در مسعی می‌شود. «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۵

درس پنجاه و دوم: زمزم

سرآغاز پیدایش زمزم

هرچند از تواتر روایات کعبه و زمزم، می‌توان به یقین رسید که چشمه زمزم از دوران حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پدیدار گشته و این مطلب، صرف‌نظر از جزئیات آن، مورد تایید همه مورّخان و راویان است، لیکن با این‌حال به‌عنوان یک دیدگاه، می‌توان ازگفتار کسانی یاد کرد که پیشینه زمزم را به عهد آدم رسانده‌اند و پیدایش آن را با نهاده شدن سنگ نخستین کعبه به‌وسیله وی، همزمان دانسته و در پاره‌ای اشعار از آن سخن گفته‌اند.

«خویلد بن اسد بن عبدالعزّی» (پدر حضرت خدیجه علیها السلام) خطاب به عبدالمطّلب می‌گوید:

أقول و ما قولی علیک بسبّهٔ أليک بْن سلمی أنت حاضر زمزم

حفیرهٔ إبراهیم یوم بن هاجر و رکضهٔ جبریل علی عهد آدم «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۶

«می‌گویم، و گفته من برای تو ناروا و نابسزا نیست، دریاب سخن مرا ای فرزند سلمی (عبدالمطّلب). تویی حفرکننده زمزم.

چاه ابراهیم در روزگار پسر هاجر، و اثر ضربت جبرئیل در عهد آدم علیه السلام.»

گفتنی است که به‌جز شعرخویلد، روایت یا شعر یا نوشته تاریخی دیگری در این‌باره به‌نظر نرسید و چنانکه اشاره شد، بیشتر و بلکه تمام مورّخان و اهل حدیث، پیدایش زمزم را به عهد ابراهیم علیه السلام مربوط دانسته و اسناد روایی، در این خصوص، وحدتِ نظر دارند، هرچند در جزئیات آن اختلاف‌های جزئی مشاهده می‌شود؛ مثلًا برخی جوشش آب از زمزم را به سودن پاشنه پای اسماعیل بر زمین نسبت داده‌اند و گروهی گفته‌اند که ساییدن پای جبرئیل یا دست و یا شهپر او که در صورت انسانی ظاهر شده است، باعث به‌وجود آمدن آب شده است.

نظریه سوّمی نیز هست که معتقد است اسماعیل آن را با کلنگ حفر کرد «۱» یا ابراهیم آن را حفاری نمود «۲» که این‌دو گفته اخیر و مفاد آن، با سودن پای اسماعیل یا جبرائیل و جوشیدن آب زمزم منافاتی ندارد. چه، طبیعی است که اگر بخواهند چشمه‌ای را به‌صورت چاه درآورند باید آن‌را حفر کنند تا به سرچشمه اصلی برسند و آب بیشتری فراهم آید و ماندگار شود. بنابراین، جای تردیدی نیست که سرآغاز پیدایش چشمه یک اتفاق غیرعادی و تحت امر الهی بوده و به‌صورت چاه درآمدنش به‌دست بشر و با حفاری او انجام شده است.

زمزم پدیده‌ای تاریخ‌ساز

پیش از پرداختن به جزئیات مورد اختلاف، شایسته و سزاست ماجرایی را که به پدیدار شدن زمزم انجامید و قلّه باشکوهی است در تأسیس کعبه و حج و تاریخ مکه و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۷

حرم و نکات زیبایی را دربر دارد، به استناد روایات و تاریخ از نظر بگذرانیم و سپس به تحلیل جزئیات آن بپردازیم.

درخصوص هجرت ابراهیم از شام به حجاز و آوردن همسر و فرزندش (هاجر و اسماعیل)، روایات فریقین تقریباً همسان است و همه بیانگر یک حادثه مهم تاریخی می‌باشد؛ رویدادی که سرآغاز تحوّلی بزرگ در تاریخ بشر و رسالت‌های الهی و بنای کعبه و شهر مکه و تشریع حج و استمرار آن تا قیام قیامت گردید و آن واقعیت تاریخی همچنان در مناسک و شعائر حج منظور گشت تا جاودانه شود و از خاطره‌ها محو نگردد و به‌عنوان فصلی درخشان از تاریخ موحّدان بیادگار بماند و درس‌آموز انسان‌ها باشد.

یکی از این شعائر زمزم است که آب و آبادانی را به سرزمین مکه و دیار پیامبران آورد.

چه، حیات هرچیز به آب است؛ «وَجَعَلْنا مِنَ الماء کُلّ شَیءٍ حَیّ» آن هم نه یک آب معمولی، بل چشمه‌ای که به امر الهی و مباشرت جبرئیل جوشید و با دست‌اندرکاری ابراهیم و اسماعیل و پاسداری هاجر استمرار یافت تا سرچشمه بقای کعبه و حج و رویش نسل

مبارک و شکوفایی شجره پاک نبوت در امّ‌القرای توحید باشد و با جاری بودنش در عصرها و برای نسل‌ها، آن چشمه آب حیات معنوی را تفسیر کند و آن اعجاز بزرگ را گواه صدق گردد.

باری، ماجرای آن هجرتِ تاریخی و تنهایی آن مادر و کودک در آن سرزمین سوزان و خاموش و در میان کوه‌های سیاه و سوخته را، روایات اسلامی به تصویر کشیده است:

محدّث گرانقدر، علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم و او از نضر بن سوید و او از هاشم بن سالم از امام صادق علیه السلام آورده است:

«ابراهیم در بادیه شام سکونت داشت همین‌که هاجر اسماعیل را متولد ساخت، ساره سخت اندوهگین شد و چون فرزندی نداشت به‌خاطر حضورِ هاجر، ابراهیم را می‌آزرد، ابراهیم از این ماجرا به پروردگار بزرگ شکایت کرد، خداوند به او وحی کرد که داستانِ زن به دنده کج ماند که اگر او را به‌حال خود واگذاری از آن بهره بری و اگر بخواهی آن را راست کنی خواهد شکست. (و بدین ترتیب وی را به سازگاری با ساره توصیه فرمود). آنگاه ابراهیم را مأمور ساخت که اسماعیل و مادرش را از آن سرزمین خارج سازد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۸

ابراهیم گفت: پروردگارا! آنها را به کجا برم؟ فرمود: به حرم من، مرکز امن من و نخستین مکانی که از زمین آفریدم؛ یعنی مکه.

آنگاه خداوند جبرئیل را فرمان داد که «بُراق» را فرود آورد تا هاجر و اسماعیل و ابراهیم علیهم السلام را حمل کند. و ابراهیم هرگاه از منطقه‌ای سرسبز که درخت و نخلستان و زراعتی داشت، می‌گذشت، می‌گفت: جبرئیل! آیا اینجاست آن مکان امن؟ و جبرئیل پاسخ می‌داد: نه، و راه را ادامه دادند تا به مکه رسیدند و در محل خانه کعبه فرود آمدند.

ابراهیم با ساره عهد کرده بود که از مرکب پیاده نشود و هرچه زودتر نزد او برگردد.

همین‌که فرود آمدند، در آنجا درختی بود که هاجر چادر خود را بر آن درخت افکند و با کودک خویش در سایه آن قرار گرفتند. «۱» ابراهیم چون آنان را نهاد و خواست برگردد هاجر گفت: ابراهیم! ما را در جایی که انیس و مونسی وجود ندارد و از آب و علف اثری نیست می‌گذاری و می‌روی؟! و ابراهیم پاسخ داد: خدایی که مرا فرمان داده شما را در این مکان بگذارم، همو شما را کفایت است. این بگفت و راهی شد و چون به محلی به‌نام «کداء»- کوهی در ذی‌طوی- رسید روی به‌سوی آنان کرد و گفت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ. «۲»

«بارخدایا! من از ذریه خود کسانی را در وادی بی‌آب و علف اسکان دادم تا نماز را بپا دارند، پس دلهایی را از مردم به‌سوی آنان متمایل گردان و از میوه‌ها روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند.»

این بگفت و رفت و هاجر بماند با کودک شیرخوار و آن سرزمین سوزان! (و بنا به برخی روایات، ابراهیم در میان اشک و آه منطقه را ترک گفت). «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۴۹

همین‌که آفتاب برآمد، اسماعیل تشنه شد و طلب آب کرد، هاجر برخاست و رهسپار آن وادی شد که محل سعی بود (در میان صفا و مروه) و آنجا ایستاد و ندا داد: آیا در این وادی انیس و مونسی یافت می‌شود؟ (هل بالوادی من انیس). و در حالی‌که دیگر اسماعیل را نمی‌دید، بالای کوه صفا رفت و از آنجا به وادی نگریست و سرابی نظرش را به خود جلب کرد. پنداشت آب است، باز به درون وادی شتافت و به سعی پرداخت و چون به مروه رسید و دیگر اسماعیل را نمی‌دید، بار دیگر سرابی در ناحیه صفا درخشید. به وادی فرود آمد و در پی آب روان شد، باز هم اسماعیل از نظرش غایب شد. برگشت تا به صفا رسید و با نگرانی چشم به جانب

اسماعیل دوخت و این حرکت را هفت مرتبه تکرار کرد و چون به شوط هفتم رسید و در حالی‌که بر مروه بود، به اسماعیل نگریست، در حالی‌که آب از زیر پایش جوشیده بود! برگشت و اطراف آن آب را که جریان داشت با رمل مسدود کرد و از اینرو زمزم نامیده شد. «۱»

در این روایت، سپس به تحوّل منطقه مکه با پیدایش آب زمزم و مهاجرت قبیله «جُرْهُم» که یکی از قبائل یمنی بودند و در حوالی مکه بسر می‌بردند اشاره کرده و می‌فرماید:

«آن روز قبیله جُرْهُمْ در ذی‌المجاز (یکی از بازارهای معروف مکه) و عرفات فرود آمده بودند، همین‌که آب زمزم در مکه پدیدار شد و پرندگان و حیوانات وحشی صحرا به آنجا رو آوردند، جرهم که حرکت وحش و طیر را به آن دیار دیدند، آنها را ره‌گیری کردند و به آب رسیدند و در آنجا یک زن و یک کودک را دیدند که در زیر درختی منزل گزیده‌اند و برای آنها چشمه آبی پدیدار شده است!

آنها از هاجر پرسیدند: تو کیستی؟ و با این کودک در این‌جا چه می‌کنی؟

هاجر پاسخ داد: من مادر «اسماعیل» فرزند ابراهیم خلیل‌الرحمانم و این کودک فرزند اوست. خداوند وی را فرمان داد که ما را در این‌جا سکنی دهد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۰

گفتند: آیا اجازه می‌دهید ما در نزدیکی شما باشیم؟

گفت: تا ابراهیم بیاید.

روز سوم فرا رسید و ابراهیم به دیدار آنها آمد. «۱» هاجر گفت: ای خلیل خدا، در این‌جا قومی از جُرْهُم‌اند، می‌خواهند در نزدیکی ما منزل گزینند آیا به آنها اجازه می‌دهی؟ ابراهیم پاسخ داد: آری. آنگاه هاجر به آنها اجازه فرود آمدن داد. آمدند و خیمه‌ها سرپا کردند و هاجر و اسماعیل با آنان آشنا شدند و انس گرفتند. بار دیگر که ابراهیم به دیدنشان آمد، حضور مردم زیادی را دید و بسیار خرسند شد.

اسماعیل کم‌کم بزرگ شد، جرهمیان هرکدام یک یا دو گوسفند به اسماعیل هدیه کردند و هاجر و اسماعیل زندگی خود را با آنها گذرانیدند.

اسماعیل به حدّ بلوغ و جوانی رسید و خداوند ابراهیم را فرمود که خانه کعبه رابنا کند. عرضه داشت: خدایا! در کدامین نقطه؟ فرمود: همان‌جا که قبه‌ای برای آدم فرود آمد و حرم را روشن ساخت و این خانه همچنان سرپا بود تا توفان نوح رخ داد و زمین در آب غرق گردید. خداوند آن قبه را بالا برد و دنیا غرق شد مگر مکه، از این‌رو، آن را بیت عتیق گفتند؛ زیرا از غرق شدن در آب رهایی یافته بود. و چون خداوند ابراهیم را مأمور بنای کعبه نمود، او نمی‌دانست کجا آن را بنا کند. خداوند جبرئیل را فرستاد تا جای خانه را با خطی مشخص کند و پایه‌های آن را از بهشت نازل کرد و آن سنگی که خدا از بهشت فرستاد (حجرالأسود) از برف سفیدتر بود و همین که دست کافران به آن رسید سیاه شد ...». «۲»

صدوق رحمه الله در علل‌الشرایع، با اسناد خود از معاویهٔ بن عمار و او از قول امام صادق علیه السلام با عباراتی کوتاه‌تر آورده است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۱

و نیز عیاشی در تفسیر خود «۱» از قول امام کاظم علیه السلام داستان را به‌صورت خلاصه‌تر نقل کرده اما کلماتی نیز آورده که در روایات پیشین نبود، در هرحال محتوا یکی است.

در منابع اهل سنت نیز داستان هجرت ابراهیم و خاندانش با همین مضمون و در برخی موارد اندك تفاوت درج افتاده است.

تاریخ‌نگار معروف قدیمیِ مکه، ازرقی، در کتاب خود «اخبار مکه» از قول ابن‌عباس، چنین می‌نویسد:

هنگامی که میان مادر اسماعیل و ساره، همسران ابراهیم، کدورت پیش آمد، ابراهیم علیه السلام، مادر اسماعیل را با فرزندش که کودکی شیرخوار بود به مکه آورد. هاجر مشک کوچکی با مقداری آب همراه داشت که از آن می‌نوشیدند و بر بدن اسماعیل می‌پاشید و توشه دیگری نداشت.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که گفت: آنها را در کنار درختی که روی زمزم و قسمت بالای مسجد قرار داشت آورد و در آنجا منزل داد و بر مرکب سوار شد که آنان را ترک گوید. مادر اسماعیل به‌دنبال ابراهیم دوید و گفت: ما را به که می‌سپاری؟ ابراهیم گفت: به‌خدای بزرگ. هاجر گفت: به رضای خدا تن می‌دهم. این بگفت و برگشت و کودک را در آغوش گرفت و زیر آن درخت آمد و نشست و اسماعیل را در کنار خود نهاد و آن مشک را به درخت آویخت و از آن می‌نوشید و بر بدن کودک می‌پاشید تا آب مشک تمام شد. کودک تشنه و گرسنه و بی‌تاب گشت و به خود می‌پیچید و مادر نظاره می‌کرد و راه چاره نداشت. پنداشت در حال جان دادن است. با خود گفت: از بچه دور شوم تا شاهد جان دادن او نباشم! به صفا رفت و در نقطه‌ای ایستاد که کودک را زیرنظر داشته باشد و جستجو کند که آیا در آن وادی کسی را می‌بیند. به مروه نگریست و گفت: میان این دوکوه رفت و آمد کنم تا کودک جان به جان‌آفرین تسلیم کند و من حالت او را نبینم.

ابن‌عباس گوید: سه یا چهار مرتبه این مسافت را پیمود و در دل آن وادی جز رمل نبود آنگاه نزد کودک آمد و او را در تب و تاب دید. با اندوه فراوان به صفا برگشت و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۲

همچنان مسافت میان صفا و مروه را تا هفت مرتبه پیمود. ابن عباس از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که به همین خاطر مردم میان صفا و مروه طواف می‌کنند.

بالاخره هاجر نزد اسماعیل آمد و دید همچنان بی‌قرار است. در این‌حال صدایی شنید اما کسی را نمی‌دید. هاجر گفت: صدایت را شنیدم، اگر می‌توانی به فریاد من برس.

در این هنگام جبرئیل ظاهر شد و هاجر همراه او حرکت کرد تا این‌که پای خود را به محل چاه کوبید و به‌دنبال آن آب زمزم بیرون زد.

ابن‌عباس از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که مادر اسماعیل اطراف آن آب را با خاک به‌صورت حوضچه‌ای درآورد تا آب تمام نشود و مشک را آورد و پر از آب کرد و نوشید و به کودک نوشانید و بر بدن او پاشید». «۱»

مورخ معروف فاکهی نیز از سعید بن جبیر، از ابن عباس در ادامه حدیث پیشین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اضافه نموده است که آن فرشته به هاجر گفت:

«تخافی علی أهل هذاالوادی ظمأ فإنّها عین یشرب بها ضیفان اللَّه». «۲»

«بر ساکنان این وادی، از تشنگی بیمناک نباش، چه این چشمه‌ای است که میهمانان خدا از آن‌خواهند نوشید.»

داستان این هجرت تاریخ‌ساز، افزون بر منابع متعدد اسلامی، در کتب پیشین نیز آمده است.

بنابه نقل علامه مجلسی رحمه الله، مرحوم سید ابن طاووس از علمای بزرگ امامیه در کتاب «سعدالسعود» خود داستان هجرت خاندان ابراهیم (هاجر و اسماعیل) را از ترجمه تورات، سفر نهم و دهم نقل کرده که البته در محتوا با منابع اسلامی تفاوت‌هایی دارد. «۳» و نیز «مطهر بن طاهر مقدسی» از علمای عامه نیز در کتاب «البدأ و التاریخ» خلاصه داستان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۳

را از تورات آورده است. «۱»

سرگذشت هاجر و اسماعیل

چنانکه در روایات پیشین ملاحظه کردیم هاجر و اسماعیل برای همیشه در حرم امن خدا و جوار بیت عتیق و چشمه زمزم منزل گرفتند و قبیله جُرهُم به آنها پیوستند و هاجر و اسماعیل از تنهایی رهایی یافتند و هسته اولیه جامعه مکه بدینگونه تشکیل شد.

اسماعیل گوسفندداری می‌کرد و تیراندازی را در میان قبیله جُرهُم آموخت. او به زبان عربی، که زبان جرهمیان بود، سخن می‌گفت. جرهم تعدادی گوسفند برای او آوردند و این سرمایه اولیه وی شد. «۲»

مورخان گویند: پس از آنکه هاجر و کودکش در جوار کعبه و زمزم اسکان داده شدند، ابراهیم با علاقه شدیدی که نسبت به آنها داشت و به‌خصوص تنها فرزندش اسماعیل، همه‌روزه به دیدار آنها می‌آمد و به قولی هر هفته یک‌بار و بنا به قول دیگر هرماه یکبار. و پیمودن مسافت شام تا مکه به‌وسیله براق بود که خداوند در اختیار ابراهیم می‌نهاد. «۳»

خانه و آرامگاه هاجر و اسماعیل

پس از چندی و پیش از آنکه اسماعیل ازدواج کند، هاجر آن بانوی صالح و صابر وفات یافت. اسماعیل مادر گرامی‌اش را در خانه خود، «۴» در محلی در جوار کعبه که بعداً به «حجر اسماعیل» نامور شد، به خاک سپرد.

در روایتی از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

«انَّ إسماعیل دفن امَّه فی الحِجْر وَ جَعَلَهُ علیا و جعل علیها حائطاً لئلّا یوطأ قبرها». «۱»

«اسماعیل مادرش را در حِجْر به خاک سپرد و روی قبر مادرش را بالا آورد و در اطراف آن دیواری بنا کرد تا قبرش پایمال نشود.»

ازرقی نیز در اخبار مکه از ابن جریح نقل کرده: پیش از آنکه ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را سرپا کنند، هاجر درگذشت و در حجر به‌خاک سپرده شد؛ (فماتت امّ اسماعیل قبل أن یرفعه ابراهیم و اسماعیل و دفنت فی موضع الحِجْر). «۲»

واز اینجا استفاده می‌شود که راه رفتن روی قبور که در فقه ما کراهت دارد، آن روز نیز ناپسند بوده که این نشانه احترام به صاحب قبر است و شاید با همین فلسفه و حکمت‌های دیگری است که هم اکنون طواف نیز باید از پشت دیوار حجر اسماعیل باشد و از داخل آن صحیح نیست.

به علاوه همانگونه که از روایات دیگر استفاده می‌شود قبر جناب اسماعیل علیه السلام وگروهی از پیامبران دیگر در حجر اسماعیل است.

مفضّل از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«الحجر بَیت إسماعیل وفیه قبر هاجر وقبر إسماعیل علیه السلام» «۳»

«حجر خانه اسماعیل است و در آن‌جا قبر هاجر و قبر اسماعیل علیه السلام قرار دارد.»

معاویهٔ بن عمّار نیز می‌گوید از امام صادق پرسیدم: آیا حجر جزو خانه کعبه است یا بخشی از کعبه در آن قرار دارد؟ فرمود: نه، حتّی به قدر یک سر ناخن، ولی اسماعیل مادرش را در آن دفن کرد و برای اینکه پایمال نشود آن را با حصاری از سنگ‌کاری

محصور نمود و در آنجا قبور پیامبران است؛ (... ولکنّ إسماعیل دفن أمّه فیه فکرِهَ أن توطأ فحجّر علیه حجراً وفیه قبور الأنبیاء). «۱»

و نیز در روایت دیگر از اما صادق علیه السلام آمده است که: «در حجر دختران اسماعیل مدفونند.» «۲» بدین ترتیب خداوند بانیان کعبه و ساکنان نخستین دیار مکّه و یادگاران زمزم و صفا و مروه را در حرم امن و دامن مهر خویش و همسایگی خانه خود منزل داد و طواف را از پشت حصار حجر؛ یعنی خانه و کاشانه و مأمن آنان مقرّر داشت تا برای همیشه حریم «جار اللّه» این پاسداران

اوّلیه بیت و حرم در پناه کعبه و بیت اللَّه محفوظ بمانند؛ زیرا حفظ قبور و آثار صالحان و اولیا و انبیا به معنای حفظ فرهنگ و آیین آنهاست و احترام به مسکن و مدفن ایشان، احترام به مکتبشان است و الگوهای فضیلت و تقوا نباید از میان بروند. چه، آرامگاهشان نمادی است از بقای فکر و ایده و آرمان آنها که در اینجا همان کلمه طیّبه توحید و اخلاص و ایثار و فداکاری برای خدا و رضا و تسلیم در برابر تقدیر اوست که چشمه آب حیات به معنای واقعی همین است و بس؛ فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ. (نور ۶ ۳۶)

نگاهی به سرگذشت اسماعیل علیه السلام

بنا به گفته مورّخان، تولّد اسماعیل در سال ۱۹۱۰ قبل از میلاد مسیح و ۲۵۷۲ سال قبل از میلاد خجسته حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بوده است. «۳» اسماعیل شیر خواره بود و به قول بعضی دو ساله بود که همراه مادرش هاجر به جوار کعبه آمد «۴» و در آنجا نشو و نما یافت تا اینکه در خدمت پدرش ابراهیم خانه کعبه را بنا کردند و پس از مرگ مادرش بازنی به نام «زعله» یا «عماده» ازدواج کرد و پس از مدّتی او را طلاق داد و از او فرزندی نداشت.

آنگاه «سیده» دختر «حارث بن مضاض» را به زنی گرفت که از او فرزندانی پیدا کرد و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۶

ثمره این ازدواج دوازده پسر بود.

اسماعیل تصدّی امر حرم را به عهده داشت و خداوند او را به پیامبری برگزید و برای هدایت «عمالقه» و «جرهم» و قبایل یمن مأمور ساخت تا آنان را از پرستش بت‌ها بر حذر دارد که گروهی ایمان آوردند و بیشتر آنها کفر ورزیدند. «۱»

جناب اسماعیل علیه السلام به قولی در سنّ یکصد و سی و هفت سالگی و به سخن دیگر یکصد و بیست سالگی بدرود حیات گفت و در حجر اسماعیل مدفون گردید. «۲»

مسعودی در اخبار الزمان می‌نویسد: «اسماعیل دوازده پسر داشت و صد و سی و هفت ساله بود که چشم از جهان بست و تدبیر امر کعبه را به پسرش عدنان وصیّت کرد و عدنان به تولیت کعبه و تدبیر امور آن پرداخت. «واوصی الی ابنه عدنان بأمر البیت، فدبّر أمر البیت». «۳»

بنیانگذاران امّ‌القری

هاجر و اسماعیل، این مادر و فرزند، که در سایه قیمومیّت شیخ الانبیاء، حضرت خلیل‌اللَّه علیه السلام پذیرای آن آزمایش تاریخی شدند و اجرا کننده آن طرح الهی در تأسیس أمّ‌القرای توحید و بنای کعبه معظّمه و دعوت حج بودند در کنار خانه کعبه معتکف شدند و مأوی گزیدند تا شاهد حضور میلیون‌ها انسان موحّد در مطاف عاشقان کوی حق باشند و زائران بیت عتیق همه جا از طواف و کعبه و حجر اسماعیل و زمزم و صفا و مروه تا عرفات و منا، به ویژه قربانگاه اسماعیل از آنها یاد کنند و خاطره پر رمز و راز آنها را زنده نگهدارند. و شگفت داستانی است حج که سراسر آن ترسیم ایمان و صبر و جهاد و یادواره، فداکاری خاندان ابراهیم است؛ خاندانی که آمدند در سرزمین مکّه بمانند تا خیمه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۷

توحید را سرپا کنند و زمینه ظهور حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه و آله را فراهم آورند و خاتم الانبیاء نیز که آیینش بر ملّت حنیف ابراهیم بنیان شده «۱» و صورت تکامل یافته آن می‌باشد در احیای همان خطوطِ ترسیم شده، به وسیله ابراهیم خلیل علیه السلام حج را روح و شکوهی دیگر بخشید و به دور از آلودگی‌های شرک جاهلی، قوانین و فقه حج را تعلیم داد،

چنانکه حضرتش در حجّةالوداع، آداب و سنن این فریضه الهی را در عمل به مردم آموختند و از همین جا می‌توان به راز زمزم پی‌برد که در ژرفای این چاه شگفت انگیز، چشمه سار دیگری روییده که زلال خوشگوارش جان‌ها را طراوت و حیات بخشد و این چشمه‌سار، کوثری است که هرگز نخشکد و تا قیامت همپای زمزم جاودانه بماند و قلوب انسان‌ها را از ثمرات معنوی سیراب کند.

اشاره رمزگونه به وارثان اسماعیل

نویسنده کتاب «تاریخ عمارة مسجد الحرام» سخنی را از «سهیلی» آورده که خالی از لطف و زیبایی نیست و آن جمله این است:

«قال السهیلی: کانت زمزم سقیا إسماعیل بْن إبراهیم، فجرّهاله روح القدس بعقبه وفی ذلک إشارة إلی أنّها لعقب إسماعیل ووارثه وهو محمّد صلی الله علیه و آله وأمّته» «۲»

«سهیلی گوید: زمزم آب نوشیدنی بود که روح القدس جبرائیل، با پاشنه پای خود برای اسماعیل فرزند ابراهیم جاری ساخت و واژه «بعقبه» می‌تواند اشاره به این نکته باشد که زمزم برای اعقاب اسماعیل است که عبارتند از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و امّت او.»

چنانکه خواهیم دید، بیشتر روایات فریقین، اینگونه بیان می‌کند که جبرئیل به صورت انسانی در آمد و با پاشنه پای خود زمین را شکافت و آب زمزم جوشید و برخی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۸

روایات از شیعه و سنّی، از پاشنه پای اسماعیل سخن می‌گوید «۱» و در هر حال برداشت سهیلی و اشاره رمزگونه‌ای که بدان پرداخته، در هر دو صورت می‌تواند صدق کند و خدا داناتر است.

ثمرات القلوب

در دعای حضرت خلیل الرحمان است که چون هاجر و اسماعیل علیه السلام را در آن وادی غربت و خشک و سوزان نهاد و برگشت، با خدای خود گفت:

رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ ... وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ ...؛ «۲»

«بارخدایا! آنان را از میوه‌ها روزی ده ...»

«عوالی» از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: «هو ثمرات القلوب» آنچه ابراهیم برای آن دعا کرد، در حقیقت ثمره و میوه قلب‌ها بود. «۳»

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«یعنی من ثمرات القلوب، أی حبّبهم إلی النّاس لیأتوا إلیهم ویعودوا». «۴»

«از میوه دلها، بدین معنا است که محبّت آنها را در دل مردم قرار ده تا با آنان رفت و آمد داشته باشند.»

افزون بر اینها، در بخشی از آیه پیشگفته نیز آمده است:

... فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ ...

«دلهایی را از مردم به سوی آنها متمایل گردان و از ثمرات روزی ده.»

از مجموع آنچه در این آیه و روایات آمده است، می‌توان دریافت که خواسته اولیه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۵۹

حضرت ابراهیم توجّه دلها و محبّت قلب‌ها نسبت به خاندان و دودمان خود بود که این محبّت از ثمرات ظاهریه- که منافاتی با آن

تفسیر هم ندارد- برتر و بالاتر است.
نکته بسیار زیبای سخن امام صادق علیه السلام این است که محبّت و عشق را ثمره قلوب بر شمرده. چه، دل به عنوان کانون احساس و چشمه‌سار محبّت است. مگر نه این است که حقیقت دین نیز به محبّت تفسیر شده و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هل الدین الا ـ الحبّ والبغض»؛ «آیا دین چیزی جز حبّ و بغض است؟»، محبّت به آنچه پاکی و حقیقت و در جهت خداوند است و بغض و تنفّر از آنچه در جهت رذیلت و ناپاکی و باطل با همه چهره‌های آن می‌باشد. این محبّت است که مرزهای زمانی و مکانی را در می‌نوردد و فاصله‌ها را از میان برمی‌دارد و دیوارهایی را که نور عالم‌تاب جهان هستی را تکه تکه کرده و میان دلها جدایی افکنده فرو می‌ریزد و چون دیوار از میان آنها برگیری همه یکی می‌شوند و جلوه‌ای از آن احد سرمدی و همه تجلّی نور واحد می‌گردند و آن همه تبعیض‌ها و فاصله‌ها، دیوارهایی است که انسان‌ها با انگیزه‌های نفسانی ساخته و پرداخته و خشونت و عداوت را باعث شده‌اند. و اینک جرعه نوشان زمزم و سالکان کوی عشق که همه در فضای حج بی‌رنگ و بدون نام و نشان برگرد کعبه توحید گرد می‌آیند از یکسو گرایش قلبی خویش را با خاندان ابراهیم و وارثان او و ختم رسولان و اهل‌بیت مطهّر او پیوند می‌زنند و از زمزم وِلا ـ جام محبّت می‌نوشند و از بت‌های صامت و متحرك و شرك خفی و جلی رخ برمی‌تابند و برائت می‌جویند و از سوی دگر با همسفران کوی یار و تلبیه‌گویان دعوت دوست همدم و همراه می‌شوند و قلوب خود را به یکدیگر پیوند می‌زنند و همه یک ندا می‌شوند و لبیک گویان بانگ توحید می‌سرایند و به مظاهر شرک و مشرکان «لا» می‌گویند و اگر حج با چنین ثمره و میوه قلبی همراه نباشد قالبی می‌شود بی‌روح و شجره‌ای بی‌ثمر و در چنین حالتی نوشیدن زمزم نیز نقش حیاتی ندارد. بنابراین دلها را با زمزم محبّت باید بارور ساخت و با زمزمه عشق و ایثار رونق بخشید تا دوستی و محبّت برویانند و این همان حج ابراهیمی است که برای آن در نیایش خود دعا کرده و به سوی آن دعوت نموده است.
باری زمزم نماد جوشش فیض ازلی است در کویر انقطاع و حبّ خدا که در
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۰
آبشخور آن نهال دلهای عاشقان و مؤمنان به ثمر می‌نشیند؛ همانگونه که برای هاجر ثمر آفرید، آنگاه که آخرین جرعه آبی که همراه داشت تمام شد و شیر در سینه‌اش خشکید و کودك شیر خوارش از تشنگی به خود می‌پیچید و می‌گریست و آن مادر در جستجوی آب آسیمه‌سر به اینسو و آنسو می‌دوید و آبی نمی‌یافت و جرقه عشق حق از کانون قلبش همچنان سرمی‌کشید و در این حال بود که برق زمزم درخشید و دلِ پر التهابش را آرامش داد؛ آرامشی که هنوز در فضای کعبه و حجر اسماعیل به مشام جان می‌رسد. آری اینگونه باید حج‌گزار به طواف آید؛ دیده را زمزم کند و دل را مقام خلیل سازد.
طواف کعبه عشق از کسی درست آید که دیده زمزم او گشت و دل مقام خلیل

چگونگی جوشش زمزم

چنانچه پیشتر گفتیم، تواتر روایات و تواریخ بر آن است که جوشش زمزم هنگامی آغاز شد که هاجر و اسماعیل غریب و تشنه‌کام در آن وادی سوزان در انتظار امداد غیبی بودند که ناگاه با یک اتّفاق خارق عادت و به شیوه‌ای اعجاز گونه، برق زمزم درخشیدن گرفت و سرزمین مکّه با فوران آن رو به آبادانی رفت. امّا اینکه پیدایش زمزم با چه شیوه و چه عاملی رخ داد، این مطلب مورد اختلاف است. برخی آن را به شهپر جبرئیل یا پاشنه پای او یا سرانگشت او نسبت داده‌اند که به صورت انسانی در آمد و چنین مأموریتی را انجام داد و آب زمزم را جاری ساخت.
برخی دیگر آن را با اثر پای اسماعیل به عنوان یک کرامت و اعجاز مرتبط دانسته و گفته‌اند: این هنگامی بود که کودک از تشنگی و بی‌قراری پاشنه پاهایش را بر زمین می‌سایید که ناگاه آب از زمین جوشید. روایات فریقین نیز در این باب مختلف است؛ چنانکه

مورّخان نیز در این خصوص به گونه‌های متفاوت سخن گفته‌اند. گروه سوّمی از مورّخان نیز به شیوه احتیاط‌آمیز از جوشش آب و پیدایش زمزم به اراده خداوند سخن گفته‌اند و متعرض چگونگی آن نشده‌اند.

مسعودی در کتاب اخبار الزمان این رویه و شیوه را پیموده و می‌نویسد:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۱

«وامّا إسماعیل فقطعن الحرم ونبع له زمزم بأمر اللَّه تعالی ..». «۱»

روایات و دیدگاه‌ها

روایات و اقوال مورّخان در مرحله نخست دو دسته است:

۱- آن دسته که جوشش زمزم را به جبرئیل نسبت داده‌اند.

۲- دسته‌ای که آن را به اسماعیل منتسب دانسته‌اند.

در جزئیات هر یک از این دو دسته نیز اختلاف نظر وجود دارد:

مطهّر بن طاهر مقدسی «۲» در چگونگی جوشش زمز با اشاره به اختلاف نظرها در این خصوص می‌نویسد:

«همین‌که هاجربه سوی‌اسماعیل شتافت، او را دید که با دست خود با آب بازی می‌کند در حالی که آب از زیر گونه او جوشیده‌است و برخی گفته‌اند آب از زیر پاشنه پای او جوشیده است و برخی برآنند که جبرئیل آمده و با پای خود زمین را شکافته‌که بر اثر آن آب فوران زده است.»

همین مطلب را با اندک اختلاف «یاقوت» در «معجم البلدان» «۳» ذکر کرده است.

نامبردگان احتمال دیگری را نیز نقل کرده‌اند و آن اینکه این چاه را اسماعیل با وسایلی مانند کلنگ حفر نمود و خرق عادتی در اینجا نبوده است که این قول ضعیفی است و سند روایی ندارد و یا اینکه پس از جوشیدن زمزم اسماعیل آن را به صورت چاه در آورده است که پیش از این توضیح آن گذشت.

و امّا روایات:

اشاره

بیشتر روایات از نقش جبرئیل در جوشش زمزم سخن گفته و برخی روایات اثر پای

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۲

اسماعیل را مؤثر می‌دانند.

پیش از آنکه به تحلیل این روایات و ترجیح نظریات بپردازیم، شایسته است نگاهی به عمده روایات باب بیافکنیم.

و آنگاه ببینیم آیا تضادّی در این میان وجود دارد یا نه و قول برتر کدام است و طریق جمع میان اقوال چیست؟

الف: روایات منقول از اهل‌بیت علیهم السلام

۱- در یکی از روایات که از هجرت خاندان ابراهیم تا جوشیدن زمزم و برخی وقایع بعد از آن را به تفصیل مطرح کرده و بیشتر محدّثان و مفسران به مناسبت آیات مربوط، آن را آورده‌اند، چنین آمده است:

«... نظرت إلی اسماعیل وقد ظهر الماء من تحت رجْلیه ...» «۱»

«هاجر اسماعیل را نگریست، در حالی که آب از زیر پاهایش نمودار بود.»

سند این مفسران و راویان، روایتی است که علی بن ابراهیم قمّی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. این روایت از جریان آب در زیر پاهای اسماعیل سخن گفته امّا صراحت ندارد که عامل جوشش آب چه بوده؟ جبرئیل یا اثر پای اسماعیل؟

۲- روایتی است که در بحار الانوار و کافی از قول امام صادق علیه السلام نقل شده.

«ثمّ أقبلَت راجعهٔ إلی ابْنها فإذا عقبه یفحص فی ماء، فجمعتْه فساخ ولو ترکتْه لساح» «۲»

«هاجر به سوی فرزندش برگشت و ناگاه دید که پاشنه پای کودک در آب است. او اطراف آب را مسدود کرد و آب بند آمد و اگر آن را رها می‌ساخت همچنان جریان می‌یافت.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۳

این روایت نیز مانند روایت قبلی تصریح یا اشاره‌ای ندارد که عامل جوشش آب چه بوده است و فقط از قرار داشتن پای اسماعیل در آب سخن می گوید.

۳- روایت دیگر، حدیثی است که بحار از محاسن به اسناد خود از ابن ابی‌عمیر و او از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده و در بخشی از آن روایت آمده است:

«هاجر با دیده گریان به صفا رفت و بانگ برآورد: «آیا در این وادی انیسی هست؟» جوابی نشنید. به مروه آمد و همان سخن را تکرار کرد پاسخی نشنید و تا هفت مرتبه این رفت و آمد ادامه یافت. در شوط هفتم جبرئیل فرود آمد و به او گفت: ای زن! تو کیستی؟

پاسخ داد: «من هاجر مادر فرزند ابراهیم هستم. جبرئیل گفت: شما را به کی سپرد؟ پاسخ داد: من به ابراهیم همین گفتم و او جواب داد به خداوند بزرگ. جبرئیل گفت آنکه شما را بدو سپرده، کفایت است. اینک برگرد نزد فرزندت. هاجر به سوی بیت آمد در حالی که زمزم جوشیده بودو آب مشاهده می‌شد و جریان داشت، اطراف آن را با خاک بست و اگر رها می‌ساخت جاری بود؛ (قال ابوعبداللّه علیه السلام، لو ترکته لکان سیحا». «۱»

چنانکه ملاحظه می کنیم در این روایات تصریح نشده که عامل جوشش آب چه بوده است.

۴- برخی از روایات بر خلاف موارد قبلی، به اثر پای اسماعیل اشاره دارد؛ مانند روایت علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویهٔ ابن عمار، از امام صادق علیه السلام که ضمن تشریح واقعه می‌فرماید:

«ففحص الصّبیّ برجله فنُبعت زمزم ورجعتْ من المروهٔ وقد نبع الماء» «۲»

«کودک پای خود را (بر زمین) سایید پس زمزم جوشید و هاجر از مروه برگشت در حالی که آب جوشیده بود.»

نکته قابل ذکر اینکه اسناد طبقه اوّل و دوّم روایت (۴ و ۵) یکی است؛ هر دو از ابن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۴

ابی‌عمیر، از معاویهٔ بن عمّار، از امام‌صادق علیه السلام و چنین به نظر می‌رسد که محاسن نیز روایت را از علل نقل کرده باشد. با این تفاوت که دو تن از راویان آن، در محاسن حذف شده و پاره‌ای اختلافات نیز در محتوای روایت دیده می‌شود؛ از جمله همان مطلب مورد بحث چنانکه ملاحظه کردیم، حال دلیل اختلاف چیست؟ معلوم نیست.

۵- در برخی روایات دیگر به صراحت از دخالت داشتن جبرئیل در جوشش آب زمزم سخن به میان آمده است؛ مانند روایتی که بحار از قصص الانبیاء از صدوق، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«.. چون هاجر و اسماعیل را عطش شدیدی عارض شد، جبرئیل فرود آمد و به هاجر گفت: شما را به چه کسی واگذار کرده است؟ پاسخ داد: ما را به خدا سپرد. گفت: همانا به کسی سپرده که شما را کفایت است.»

آنگاه جبرئیل دست خود را در زمزم نهاد و آن را شکافت که ناگهان آب جوشیدن گرفت و هاجر مشکی برداشت که از آن برگیرد ...»؛ (ووضع جبرئیل یده فی زمزم ثمّ طواها فإذا الماء قد نبع ...). «۱»

۶- چنانکه در گذشته دیدیم، در روایات اهل بیت همانند دیگر روایات، از زمزم به نام «رکضهٔ جبرئیل» «۲» یاد شده است اثر ضربت پای جبرئیل که این خود گواه و نشانه‌ای است از نقش جبرئیل در پیدایش زمزم و عنوان «رکضهٔ جبرئیل و وطأة جبرئیل» و «هزمه جبرئیل» به تواتر معنوی در روایات فریقین دیده می‌شود. که از یک نوع وحدت نظر در تأثیر جبرئیل بر پیدایش زمزم حکایت دارد.

ب: روایات عامّه در این خصوص

اشاره

و امّا روایات عامّه، هر چند به گونه‌های مختلف در این باره سخن می‌گوید: امّا بیشتر این روایات تصریح دارد که پیدایش زمزم به تصرف جبرئیل و اثر پا یا انگشت و یا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۵

بال وی بوده است چنانکه برخی دیگر از اثر پای اسماعیل سخن گفته است.

عمده این روایات مستند به روایتی است که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند.

پاره‌ای از این روایات عبارتند از:

۱- روایت بخاری:

* در صحیح بخاری از سعید بن جبیر از ابن عباس تفصیل واقعه را آورده و از جمله می‌گوید:

«... فاذا هی بصوت فقال: أغِثْ إنْ کان عندک خیر، فإذا جبرئیل قال: فقال: بعقبه هکذا، و غمز عقبه علی الأرض، قال: فانبثق الماء ...» «۱»

«ناگاه هاجر صدایی شنید و گفت: اگر می‌توانی کمکی بکنی به فریاد من برس، ناگاه جبرئیل آمد و پاشنه پای خود بر زمین کشید، که در پی آن آب فوران زد.»

و در روایت دیگر: «اوْقال بجناحه» «۲»؛ «یا با بال خود زد و آب جوشیدن گرفت.»

۲- روایت ابن کثیر

ابن کثیر نیز در تاریخ خود همین روایت را از سعید بن جبیر و او از ابن عباس نقل کرده، البته با اندک اختلاف؛ از جمله اینکه گوید:

«فإذا هی بالملک عند موضع زمزم فبحث بعقبه أو قال: بجناحه حتّی ظهر الماء». «۳»

«ناگاه فرشته‌ای را نزد زمزم دید که پاشنه پا بر زمین سایید، یا بال خود بر زمین کشید که به‌دنبال آن آب جوشید.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۶

۳- روایت ازرقی

همین روایت را ازرقی از سعید، او هم از ابن عباس، با اندک اختلاف نقل کرده و در خصوص جوشیدن آب زمزم اینگونه می‌نگارد:

«فخرج لها جبرئیل علیه السلام فاتّبعته حتّی ضرب برجله مکان البئر فظهر ماءً فوق الأرض حین فحص جبرئیل ...» «۱»

«جبرئیل نزد هاجر حاضر شد و هاجر به دنبال او روان گردید تا آنجا که پای در محل چاه بر زمین زد که دنبال آن در سطح زمین، همانجا که جبرئیل پا نهاده بود، آب نمودار شد.»

چنانکه می‌بینیم سند و مدلول این دسته روایات تقریباً یکی است.

۴- روایت فاکهی

یکی دیگر از تاریخ نگاران مکّه فاکهی است که ضمن نقل روایاتِ بابِ زمزم، روایت دیگری را از سعید بن مسیب نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است:

«فأنزل اللَّه تبارك وتعالی علی أمّ إسماعیل ملکاً منَ السماء فأمرها فصرخت به فاستجاب لها فطار الملك وضرب بجناحه مکان زمزم وقال اشربا ...» «۲»

«خدای متعال بر مادر اسماعیل فرشته‌ای از آسمان فرو فرستاد و هاجر از او یاری طلبید و خواسته‌اش به اجابت رسید، پس فرشته پر گشود و با شهپر خود بر محل زمزم ضربتی زد و گفت: بنوشید و آنگاه آب جاری شد.»

فاکهی از طریق و سند دیگر، همین روایت را به سعید بن جبیر و از وی به ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستند ساخته و در آن افزوده است که: «آن فرشته به هاجر گفت: بر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۷

ساکنین این وادی از تشنگی هراسی نداشته باش؛ زیرا این چشمه‌ای است که میهمانان خدا از آن خواهند نوشید.» «۱»

همچنین فاکهی چند روایت دیگر نیز آورده که به ضربت شهپرِ جبرئیل در جوشش زمزم اشاره دارد:

از جمله: به اسناد خود از حارثه بن مضر از علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت نسبتاً مفصلی در این واقعه نقل کرده که از اثر انگشت جبرئیل بر زمین و بیرون شدن آب زمزم سخن می‌گوید؛ بخشی از عبارت این است:

«ثمّ خطّ بإصبعه فی الأرض ثمّ طولها فإذا الماء ینبع وهی زمزم ...»

«آنگاه که جبرئیل به صورت مردی ظاهر شد .. و با انگشت خود در زمین خطی کشید و آن را امتداد داد، ناگهان آب فوران زد و این همان زمزم است ...»

سپس جبرئیل به هاجر گفت: بچه‌ات را صدا بزن. او را به زبان عبری صدا زد، اسماعیل دوان دوان آمد و چیزی نمانده بود که از تشنگی بمیرد، هاجر تکّه نان خشکی را که داشت آب زد و جبرئیل به او گفت: این آب گوارا است و بالا رفت. آنگاه که ابراهیم آمد از آنان پرسید، پس از من چه کسی نزد شما آمد؟ هاجر پاسخ داد: مردی نیکوکار از مردم، و جریان را شرح داد. ابراهیم گفت: همانا این شخص جبرئیل علیه السلام بوده است. «۲»

۶- گفتار یاقوت حموی

یاقوت حموی در معجم، ذیل واژه «زمزم» شرحی دارد؛ از جمله درباره جوشیدن آب زمزم، به وجه دیگری اشاره کرده و آن جوشیدن آب از زیر گونه اسماعیل در زمین بوده است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۸

او می‌نویسد: «ثمّ سمعت أصوات السباع، فخشیت علی ولدها، فأسرعت تشتدّ نحو إسماعیل، فوجدته یفحص الماء من عین قدانفجرت من تحت خدّه قیل: بل من تحت عقبه ...» «۱»

هاجر در میان صفا و مروه بود که زوزه درندگان را شنید. از بیم جانِ فرزندش، سرآسیمه دوید که اسماعیل را دید با آبی که از زیر گونه‌اش جوشیده بازی می‌کند و برخی گویند این آب از زیر پای اسماعیل جوشید.

۷- گفتار مقدسی

مطهّر بن طاهر مقدسی نیز در چگونگی جوشش آب زمزم به اقوال مذکور اشاره دارد؛ از جمله می‌نویسد:

«قالوا: وفحص إسماعیل برِجْلِهِ الأرض فنبع الماء من تحت عقبه وقیل: بل أتاه جبرئیل فرکضه رکضهً فارّ منه الماء ...» «۲»

«گویند اسماعیل با پای خود بر زمین سایید که بر اثر آن آب از زیر پاشنه پای او آب جوشیدن گرفت. و نیز گویند: این از ضربت جبرئیل بود که بر زمین کشید و آب فوران کرد.»

تحلیل نهایی بحث:

این بود گزیده‌ای از آنچه درباره زمزم و عامل جوشش آن در کلام مفسّران و مورّخان و منابع روایی و تاریخی آمده است. در تحلیل نهایی باید به چند نکته توجّه داشت:

الف: حوادثی از این قبیل؛ از جمله خوارق عادات است که در سرگذشت پیامبران و اولیای خدا بسیار رخ می‌دهد و چیزی دور از دانش و خرد نیست و تجاربی است که به تواتر در سیره صالحان و برگزیدگان خدا اتّفاق افتاده است. بسیاری از این موارد را قرآن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۶۹

کریم آورده است؛ از قبیل: توفان نوح، ناقه صالح، اژدها شدن عصای موسی، تولّد عیسی بدون پدر و نبوّت او و سخن گفتنش در گهواره و شفا دادن کوران و بینا شدن دیدگان یعقوب با پیراهن یوسف، و فرزنددار شدن ساره همسر ابراهیم (در سن نود سالگی) و نظایر اینها نیز از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم بسیار و به تواتر نقل شده است و منابع روایی و تاریخی بر این حقیقت گواهی می‌دهد. بنابر این اگر از زمین خشک و سوزان، چشمه آبی بجوشد بی‌آنکه وسائل و عوامل عادی در آن دخالت داشته باشد، امری بعید و دور از عقل نیست. چه، هرگاه خدا اراده چیزی کند بی‌چون و چرا تحقّق خواهد یافت؛ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ «۱»

و در این امر علل و اسباب را نیز خود فراهم می‌آورد. گاه اسباب و علل عادی است و گاه غیر عادی.

به طور خلاصه، خداوند اراده کرده است که چشمه زمزم پدید آید و چنین شده است.

ب: اختلاف روایات در چگونگی جوشش زمزم است؛ چنانکه ملاحظه کردیم، عمده روایات- عامّه وخاصّه- در این باره، آن را به اشاره دست غیبی و ظهور جبرئیل در صورت انسان و اقدام به پدید آوردن آب از زمین به امر پروردگار مستند می‌کند.

برخی روایات نیز از اثر پای اسماعیل در این پدیده سخن می‌گوید که در روایات فریقین به هر دو اشاره شده است.

ج: همچنین گروهی از روایات نیز جوشیدن آب را بدون بیان علّت وعامل آن مطرح ساخته است. و همه اینها می‌تواند درجای خود صحیح باشد و تضادّ و تزاحمی میان روایات نیست؛ همانگونه که هیچکدام منافی عقل و عادت در سیره برگزیدگان خدا نیست.

توضیح آنکه: اگر روایات دخالت جبرئیل را در نظر بگیریم و اینکه او با پاشنه پا و یا با انگشت دست و یا شهپرش زمین را شکافته که بر اثر آن آب زمزم جوشیده است در این صورت از تجسّم جبرئیل به صورت انسان سخن گفته شده که نمونه آن را در آمدن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۰

جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و مجسّم شدن او در چهره یکی از یاران آن حضرت مکرّر خوانده‌ایم و تاریخ و سیره و حدیث گواهی می‌دهد؛ زیرا فرشتگان می‌توانند به هر شکل و شمایل که بخواهند در آیند و در اخبار زمزم است که جبرئیل به صورت انسانی ظاهر شد و صدایی چون صدای انسان داد و هاجر را با سخن خود امیدوار ساخت و با انگیختن آب زمزم سنگ بنای جامعه مکّه را نهاد و آنچه به عنوان پاشنه پا بر زمین زدن یا با انگشت خط کشیدن آن در این روایات آمده، در قالب مطلب فوق چیزی خلاف عقل و علم نیست؛ زیرا به همان دلیل که فرشته می‌تواند به صورت انسان ظاهر شود کار انسانی نیز می‌تواند انجام دهد.

و اگر روایات دیگری را که می‌گوید اسماعیل پاشنه پای خود را بر زمین کشیده و آب جوشیده، منظور داریم آن نیز، همچون فرض پیشین خلاف عقل وتجارب زندگی برگزیدگان خدا نیست. البته این امر به دو صورت در روایات آمده است:

۱- هاجر آمد و دید پاهای اسماعیل در آب است؛ با در نظر داشتن روایات گذشته در دخالت جبرئیل در این امر چنین استفاده می‌شود که جبرئیل به امر خدا چشمه را جوشانیده و این درست در همان نقطه‌ای بوده که اسماعیل بر زمین قرار داشته است.

۲- پاهای اسماعیل بر زمین کشیده شده و بر اثر آن آب از زمین پدید آمده است؛ این نیز با اخبار گذشته منافاتی ندارد که اسماعیل پاشنه پا بر زمین ساییده باشد و جبرئیل از همان نقطه آب را خارج ساخته باشد، که در این صورت می‌توان از تصرف جبرئیل در این امر با وساطت پاهای اسماعیل سخن گفت. و این طریق جمع شاید نیکوترین وجهی باشد که می‌توان در این باره بیان داشت.

همچنین‌اگر تنها از تأثیر پاهای کودک در این امر سخن گفته شود، همانگونه که گفتیم: آن نیز منافی با عقل و تجربه زندگی پیامبران خدا نیست؛ زیرا امور خارق عادت به هر شکل و در هر وضعیّتی، به اذن خداوند قابل تحقّق است؛ خداوندی که عیسی را بدون پدر از مریم پدید می‌آورد و در گهواره سخن بر زبانش می‌نهد که بگوید:

انِّی عَبْدُاللَّهِ آتانِی ٱلکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً

در ماجرای اسماعیل نیز که پیامبر آینده امّت ابراهیم و نیای خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۱

است، با تأثیر پاهای او پدیده زمزم را به نمایش می‌گذارد و این امر با ساییدن پای او بر زمین اتفاق می‌افتد. اگر در این کار مشکلی باشد در هر امر خارق عادتی می‌توان آن مشکل را مطرح کرد! امّا آنجا که اراده ایزدی تعلّق گیرد، همه چیز ممکن می‌شود.

با این همه، بیشتر روایات، صراحت ندارد که ساییدن پای اسماعیل بر زمین، عامل جاری شدن زمزم بوده و بیشتر سخن از نقش جبرئیل می‌گوید و یا عامل جوشش آب به صراحت بیان نشده است و در هر حال اصل جریان قابل تردید نیست.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۲

درس پنجاه و سوم: قبرستان ابوطالب: حجون

اشاره

سیدعلی قاضی‌عسکر

در شمال شرقی مکّه، در دهانه کوه حَجون به فاصله حدود ۱۰۴۲ متر؛ یعنی ۲۱۲۷ ذراع تا باب بنی‌شیبه (مسجدالحرام) گورستانی است با نام‌های زیر:

۱- جنّةُ المُعَلّاة.

۲- جنّهٔ المُعَلّی.

۳- شِعْب جَزّارین.

۴- درّه ابواء

۵- شعب المقبره.

پیشینه این قبرستان به قبل از اسلام می‌رسد. و از آن زمان تا کنون قبرستان مردم مکّه بوده است.

ابن مسعود در روایتی گفته است:

«روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار این قبرستان توقّف نمود و فرمود: خداوند از این بقعه (یا از این حرم) هفتاد هزار نفر را برمی‌انگیزد و بدون حساب وارد بهشت می‌کند، هر یک از آنان هفتاد هزار نفر را شفاعت می‌کنند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده درخشان است. آنگاه ابوبکر پرسد:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۳

ای پیامبر صلی الله علیه و آله اینان کیانند؟ فرمود: ایشان غریبانند. «۱»

دفن شدگان در قبرستان ابوطالب:

۱- قصی بن کلاب از اجداد پیامبر.

۲- عبدمناف.

۳- عبدالمطّلب.

۴- هاشم.

۵- ابوطالب که در سنّ هشتاد و چند سالگی در سال دهم بعثت وفات یافت و در آنجا دفن گردید.

۶- خدیجه بنت خویلد، همسر با وفای رسول خدا و امّ‌المؤمنین پس از خروج از محاصره سه ساله، در سنّ شصت و پنج سالگی بدرور حیات گفت و در حجون دفن شد.

۷- قاسم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۸- طیّب (عبداللَّه) فرزند رسول خدا.

۹- سمیّه مادر عمّار اولین زن شهید در اسلام که فرزند خباط بود.

۱۰- عبداللَّه فرزند یاسر و برادر عمّار.

۱۱- خدامه خواهر خدیجه و فرزند خویلد.

۱۲- اسماء دختر ابوبکر.

۱۳- زینب بنت مظعون، خواهر عثمان بن مظعون و همسر عمر بن خطّاب.

۱۴- عبداللَّه فرزند عمر.

۱۵- عبداللَّه فرزند زبیر عوام. «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۴

درس پنجاه و چهارم: حضرت عبدالمطلب مردی از تبار ابراهیم علیه السلام

اشاره

محمد عابدی میانجی

در دل خاک پر گهر حجاز مردانی خفته‌اند که در یاری رساندن به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی به سزا داشتند.

مرقد پاک حضرت عبدالمطلب در قبرستان حجون معروف به «جنهٔ المعلّی» است.

این قبرستان امروزه در دو راهی خیابان مسجد الحرام- الحجون «۱» و سمت راست خیابان حجون، انتهای پل هوایی منا- معابده قرار گرفته است. دیوار درازی که تا دامنه‌های کوه امتداد می‌یابد، آن را از بخشهای دیگر جدا می‌کند.

قبور اجداد پیامبر و بنی‌هاشم در شمال دره و دامنه کوه، که از سه طرف بسته شده، واقع شده است و توسط دیوار و نرده‌های آهنی از بقیه قبرستان جدا گردیده است.

عبدالمطلب همچون اجداد خویش از مسیر توحیدی ابراهیم خلیل اللَّه خارج نشد «۲» و به سوی محرّمات الهی روی نیاورد. «۳» هرگز بت نپرستید «۴» و اوّلین شخصی بود که

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۵

تاریخ، مناجات های او در غار حرا را به یاد می‌آورد. «۱»

ایمان و اعتقادش به خدا را می‌توان در نیایش‌های شبانه‌اش، در کنار خانه خدا، دریافت. «۲» آنگاه که سپاه ابرهه کعبه را به محاصره درآورده بودند.

احسان و کرامت «۳» و اهتمام به آبادانی «۴» از ویژگیها و سنّتهای پسندیده اوست.

سخنانی که از وی بر جای مانده، گویای روح توحیدی و جهان‌بینی وسیعی بود که در وجودش موج می‌زد. به فرزندانش می‌گفت: «هیچ ستمکاری از دنیا نمی‌رود مگر این که از او انتقام گرفته شود، حتی اگر قبل از عقوبت بمیرد، سزایش را در سرای دیگر خواهد دید. «۵» به خدا قسم بعد از این دنیا سرایی است که نیکی را با احسان و زشتی را با بدی جواب خواهند داد.» «۶»

نام‌اصلی عبدالمطلب «شیبهٔالحمد» است. «۷» اوفرزندهاشم «۸» (جدّدوّم رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلمی دختر عمر بن عائذ «۹» بود. دوران کودکی را به همراه مادرش در مدینه «۱۰» در حالی سپری کرد که هاشم در سفری تجارتی وفات یافته بود. «۱۱» مطلب برادر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۶

هاشم «۱» که در نبود او سرپرستی مکه را عهده‌دار بود، «۲» وقتی از وجود فرزند برادر آگاه شد، بی‌درنگ به مدینه شتافت و او را به مکه آورد. «۳» مردمی که فرزند هاشم را نمی‌شناختند، با دیدن او گمان بردند مطلب برده‌ای خریده است از این روی به او «عبدالمطلب» گفتند «۴» و بعدها به همین نام شهرت یافت.

سالها پس از آن، عموی عبدالمطلب آهنگ سفر به یمن کرد. به او گفت: «پسر برادرا! تو به جانشینی پدرت سزاوارتری پس زمامداری شهر را به تو می‌سپارم.» «۵»

و به این ترتیب عبدالمطلب به جای عمویش که در همان سفر از دنیا رفت، نشست. «۶» او دوران ریاست خود را با خدمات زیادی همچون حفر مجدد چاه زمزم «۷» سپری کرد.

عبدالمطلب در طول زندگی با چند تن از بانوان ازدواج کرد «۸» که فاطمه دختر عمرو بن عائذ یکی از آنها بود. فاطمه چهار پسر به نامهای زبیر، ابوطالب، عبداللَّه و مقوّم و پنج دختر (ام حکیم، عاتکه، برّه، اروی و امیه) به دنیا آورد. «۹»

سرپرستی محمّد صلی الله علیه و آله

عبدالمطّلب در صدد بر آمد تا برای عبداللَّه همسری برگزینند؛ از این روی به خواستگاری آمنه، دختر وهب بن عبد مناف «۱۰» رفت

و او را به عقد عبداللَّه در آورد.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۷

حاصل پیوند آن دو، تولد یگانه هستی محمّد مصطفی «۱» بود که بعد از رحلت پدر در سفر «۲» به دنیا آمد.

عبدالمطلب خود با شنیدن خبر تولد به سوی آمنه شتافت و نام محمّد را برای فرزند عبداللَّه برگزید. «۳» او مجلس جشنی به مناسبت تولدش ترتیب داد. وقتی از علت نامگذاری محمّد پرسیدند، گفت: «به این اسم نامیدم تا در زمین و آسمان ستوده باشد.» «۴»

آنگاه محمّد صلی الله علیه و آله را با خود به خانه آورد و به دور کعبه طواف داد «۵» و خداوند را به خاطر تولدش سپاس گفت. «۶»

همزمان با تولد پیامبر صلی الله علیه و آله که در هفده ربیع‌الأول عام الفیل روی داد، «۷» مسؤولیت نگاهداری بر عهده عبدالمطلب قرار گرفت. وی تا سن ۸ سالگی نگاهداری او را بر عهده داشت، اگرچه عبدالمطلب نتوانست شاهد درخشش نور نبوی در سیمای محمّد باشد، امّا تلاش فراوانش برای سرپرستی محمّد نامش را در ردیف یاران مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.

دوران هشت ساله سرپرستی از پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

الف- شیرخوارگی

چهار ماه بعد از تولّد «۸» حلیمه، دختر ابی‌ذوئیب اعلام آمادگی کرد که محمّد را با خود به صحرا ببرد و به تربیتش بپردازد. عبدالمطلب با کمال دقت اسم و قبیله و اصل و نسب

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۸

او را جویا شد «۱» و محمّد را به او سپرد.

پیامبر پنج سال از عمر خود را در دامن حلیمه و در میان قبیله بنی‌سعد «۲» گذراند. در طول این مدّت دایه‌اش دو بار او را به مکه آورد. «۳» بار نخست زمانی بود که مدت شیرخوارگی تمام شد و بار دوّم زمانی بود که گروهی از علمای حبشه متوجه نبوت او شدند و در نظر داشتند او را ربوده، افتخار نگاهداریش را از آن خود کنند. «۴»

ب- بازگشت به مدینه

زمانی که حلیمه او را بازگرداند، تنها ۵ بهار از عمرش می‌گذشت. طفلی بود که حرکاتش خاطره‌هایی از عبداللَّه را برای مادر و پدربزرگش زنده می‌کرد. «۵» هر چند توجه عبدالمطلب به او بعد از مرگ مادرش «۶» افزونتر شد، اما نباید فراموش کرد که این موضوع تنها به خاطر عواطف و احساساتی نبود که در درونش موج می‌زد؛ بلکه مهمتر از آن شناختی بود که عبدالمطلب نسبت به مقام و عظمت شخصیت کودك قریش کسب کرده بود. «۷» هنگامی که سیف بن ذی یزن؛ پادشاه حبشه با توجه به کتابهای دینی خود بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را مژده داد، چنان شوقی سراپای وجودش را گرفت که بی‌اختیار به سجده شکر افتاد و گفت: فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه‌ام بود، بانویی گرامی به نام آمنه را به عقد ازدواجش درآوردم. او پسری به دنیا آورد که محمّد نامیدم. پس از چندی پدر و مادرش رحلت کردند و من و عمویش (ابوطالب) سرپرستی او را عهده‌دار شده‌ایم. «۸»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۷۹

به کوچکترین بهانه‌ای منزلت محمّد صلی الله علیه و آله را گوشزد می‌کرد. «۱» روزی شخصی خواست محمّد صلی الله علیه و آله را از روی بساط زمامداری او بردارد، عبدالمطلب گفت: «بگذار فرزندم بنشیند، امید دارم که از شرف به مقامی برسد که هیچ عربی قبل و بعدش به آن نرسیده است.» «۲»

و به شخص دیگری گفت: مقام بزرگی در انتظار او است. «۳»

عبدالمطلب نه تنها در مجامع عمومی، بلکه در محافل خصوصی نیز عظمت طفل قریش را مطرح می‌کرد. روزی به ابوطالب گفت:

«یا أباطالبٍ إنَّ لِهذا الغلام شأناً عظیماً، فَاحْفَظهُ واسْتَمْسِک به، فإنَّهُ فرد وحیدٌ، وَکُنْ لهُ کالأمّ ولایَصِلْ إلیه شَیْءٌ یکرهه». «۴»

«ای ابوطـالب، مقام بزرگی در انتظار این جوان است. مواظبش باش و به او تمسک بجوی، او تنها است. برایش همچون مادر باش و نگذار آنچه برایش مطلوب نیست، پیش آید.»

ج- با محمّد تا آخرین نفس

عبـدالمطلب آنگاه که نشانه‌های مرگ را در خود دید، «۵» فرزنـدانش را به دورش جمع کرد. یکایک آنها را از نظر گذرانـد «۶» و سرانجام ابوطالب را مخاطب ساخته، گفت:

«بنگر ای اباطـالب که نگاهبـان این کـودک تنهـا باشـی که بـوی پـدر و مهر مـادر را ندیـد. مراقب بـاش که او از تو است. در میـان فرزندانم تنها تو را برای این کار برگزیدم. آیا می‌پذیری؟» «۷»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۰

ابوطالب که قبل از این نیز به همراه پـدر سرپرستی محمّد را به عهده داشت، «۱» به خواسته پدر جواب مثبت داد. آنگاه عبدالمطلب دستش را روی دست ابوطالب گذاشت و گفت: اکنون رفتن از این جهان بر من آسان شد. «۲»

و سرانجام در سال هشتم عام الفیل «۳» و در سن ۱۲۰ سالگی «۴» به سرای باقی شتافت.

مرگش چنان روح پیامبر را تحت فشار قرار داد، که تا آستانه قبر بر او گریست. «۵»

محل دفن

عبدالمطلب را در قبرسـتان حجون در شمال قبر منسوب به آمنه بنت وهب، مادر رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله دفن کردند. «۶» بعدها فرزندش ابوطالب نیز در کنار قبر پدر دفن شد. «۷»

قبر عبدالمطلب ضـریحی داشت که در سال ۱۳۲۵ توسط امیر وقتِ مکه، بازسازی شـد. «۸» عبـداللَّه بن زبیر را نیز در کنـار او و زیر یک گنبد دفن کردند. «۹» حُجّاج نسبت به زیارت قبر وی علاقه خاصّی نشان می‌دهند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۱

درس پنجاه و پنجم: حضرت ابوطالب علیه السلام

اشاره

اشرف آشوری

ایمان ابوطالب

دلائـل تـاریخی فراوانی وجـود دارد که ایجـاد شـبهه در ایمـان ابوطـالب از دوران اولیه اسـلامی مطرح بوده است؛ از جمله علـل آن می‌توان به غرض ورزی عناصـری اشاره کرد که خود دارای اصل و نسب پاک نبودند. معاویهٔ بن ابی‌سفیان از جمله افرادی است که با علی علیه السلام به مجادله پرداخته و پدر خود را از ابوطالب مقدم می‌دانست تا به این طریق از لحاظ اجتماعی برای خود موقعیتی یابد. «۱»

اعتقاد ما

اشاره

همانگونه که راوندی می‌گوید اعتقاد شیعه بر ایمان قلبی ابوطالب است. «۲» اما در مورد علت کتمان ایمانش باید گفت «اگر ابوطالب ایمان خود را آشکار می‌ساخت موضعگیری او مانند دیگر مسلمانان مشخص می‌شد و او نمی‌توانست به عنوان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۲

سرپرست قبیله داور مشرکان باشد و از مقام و بزرگیش به نفع رسول خدا سود ببرد» «۱»

علی بن ابوطالب در همین مورد می‌فرماید:

«كَانَ وَ اللَّهِ أَبُو طَالِبٍ عَبْدُ مَنَافِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُؤْمِناً مُسْلِماً يَكْتُمُ إِيمَانَهُ مَخَافَةً عَلَى بَنِي هَاشِمٍ أَنْ تُنَابِذَهَا قُرَيْشُ». «۲»

«به خدا قسم ابوطالب عبد مناف پسر عبدالمطلب مؤمن ومسلمان بود.

ایمانش را از ترس آزار بنی‌هاشم توسط قریش مخفی ساخت.»

امام صادق نیز فرمود:

«إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ وَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسَرَّ الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرَ الشِّرْكَ فَآتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ». «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۳

«اصحاب کهف ایمانشان را مخفی وکفرشان را آشکار ساختند خداوند دو بار اجرشان داد و ابوطالب ایمانش را پنهان و شرکش را آشکار ساخت، خدا دو بار اجرش می‌دهد.»

و امام باقر فرمود: اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان این مردم را در کفه دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت. «۱»

ابوذر رحمه الله گفت: «واللَّهِ الّذی لا اله إلّاهُوَ ما مات أبوطالبٍ رضی الله عنه حتّی أسلمَ». «۲»

او بیش از سه هزار شعر دارد که دلالت بر ایمانش می‌کند. «۳»

۱- تکیه‌گاه محمد صلی الله علیه و آله

هرچه بر دامنه دعوت پیامبر افزوده می‌شد، ابوطالب همچنان به عنوان مدافع وی در صحنه‌های گوناگون حضور می‌یافت. تا اینکه نمایندگان قریش به نزدش شتافته از او خواستند با محمد به مذاکره بنشیند و او را از دعوت باز دارد و اگر قبول نکرد دست از حمایت او بکشد. «۴»

به این ترتیب پایگاه اجتماعی پیامبر نابود می‌شد و آنان به راحتی می‌توانستند محمد را از پیش پای خود بردارند. محمد از پذیرش درخواست آنان سر باز زد اما ابوطالب بر حمایتش بار دیگر پای فشرد «۵» و گفت: «به خدا سوگند از حمایت تو دست بر نمی‌دارم، مأموریت خود را به پایان رسان» «۶»

آنان گمان می‌کردند که حمایتهای ابوطالب عاطفی است و او که به یتیم ابوطالب شهرت یافته بود، دل ابوطالب را تسخیر کرده است. از این رو بود که عمارة بن ولید را که

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۴

جوانی خوش سیما و برومند بود، به نزدش آوردند «۱» وتقاضای مبادله او با محمد کردند.

ابو طالب از این جسارت سخت برآشفت و آنان را از خود راند «۲» از ابوطالب قصیده‌ای برجای مانده است «۳» که ماجرای فوق را با ظرافت تمام بیان می‌کند. قریش بار دیگر فرستاده‌ای نزد او فرستادند و خواستند تا محمد صلی الله علیه و آله را تسلیم کند که به

قتل برسانند. اما او باز هم خودداری کرد. «۴» با جسارت قریش رفته رفته اوضاع بر پیامبر و یاران تنگ می‌شد.

مشرکان گاهی ملاحظه ابوطالب را هم نمی‌کردند و یاران رسول خدا را به سختی آزار می‌دادند. «۵» اما ابوطالب همچنان به حمایتهای خود از پیامبر ادامه می‌داد. او در بین فرزندانش به آنان که با پیامبر همراه بودند توجه می‌نمود. «۶» در مدح حمزه که به پیامبر زودتر ایمان آورد شعری گفت. «۷» فرزندش علی را بارها در جای پیامبر می‌خواباند. روزی به او گفت: «فرزندم! بردباری پیشه کن که از نشانه‌های خردمندی است. هر زنده‌ای به سوی مرگ می‌رود، من بردباری تو را آزموده‌ام، بلاها سخت و دشوار است تو را فدای زنده ماندن نجیب فرزند نجیب کردم.» «۸»

در یکی از روزها که گمان کرد پیامبر را کشته‌اند یا گروگان گرفته‌اند، عملا خود سلاح بست و تمام بنی‌هاشم را جمع و مسلّح ساخت و در پی محمد فرستاد. «۹» مجموعه تلاشهای فوق موجب شد که قریشیان نتوانند به طور مستقیم ضربه‌ای به شخص پیامبر وارد سازند. از آن بعد، گروهی به حبشه هجرت کردند و ابوطالب اشعاری به نجاشی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۵

فرستاد تا با مسلمانان خوشرفتاری کند. «۱»

۳- تحریم اقتصادی مسلمین

در سال دهم بعثت، مشرکان در پی استفاده از حربه‌ای دیگر برآمدند. آنان باهم پیمان بستند «۲» که هرگونه رابطه با بنی هاشم را قطع کنند، تحریمهای قریش اگرچه همه جانبه بود اما ملموس بودن وضعیت ناگوار اقتصادی محاصره شده‌ها به آن بیشتر جنبه اقتصادی داد. تحریم فوق می‌توانست بی آن که با موقعیت اجتماعی ابوطالب در تعارض باشد ودر نتیجه ناکام بماند محمد و یارانش را در تنگنا قرار دهد.

ابوطالب بنی هاشم را جمع کرد و از آنان خواست به شعب بروند. آنان به همراه پیامبر و خدیجه به منطقه شعب رفتند. «۳»

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست پیامبر سه سال تمام همراه با وی در شعب ماند. در حالی که هر روز بیشتر از قبل بر فشار مشرکان افزوده می‌شد. او در کنار محمد بودن را به ریاست بر قریش ترجیح داد و با این که پیرمردی ضعیف بود اما تمام سختی‌ها را به جان خرید. «۴»

او شعری در مدح قوم خود سرود «۵» و آنان را به پایداری در وضعیت طاقت فرسا فرا خواند. بعد از سه سال که خدیجه و ابوطالب تمام دارایی و قدرت خود را در راه دفاع از پیامبر صرف نمودند، فرشته وحی نازل شد و ماجرای خورده شدن عهدنامه توسط موریانه را به اطلاع پیامبر رساند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۶

ابوطالب و پیامبر به همراه چند نفر دیگر از شعب بیرون آمدند و در کنار کعبه نشستند، مردم دور آنها جمع شدند و از ابوطالب خواستند که دست از محمد بردارد. او گفت: برادرزاده‌ام می‌گوید موریانه عهدنامه را خورده اگر دروغ باشد دست برمی‌دارم در غیر این صورت شما سخن او را می‌پذیرید؟ گفتند آری آنگاه عهدنامه را که در صندوقی بود آوردند و دیدند که جز «بسم اللَّه ...» تمام آن را موریانه خورده است. آنان به جای وفای به عهد بر کینه و جهل خود افزودند. ابوطالب با پیامبر به شعب برگشتند او درباره بی‌وفایی قریش اشعاری سروده و آنان را سرزنش کرده است. «۱»

۴- اشعار ابوطالب

شعرهای ابوطالب خود موضوع دیگری است که می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای دفاعی ابوطالب از پیامبر مطرح باشد او در

زمانهای مختلف از این ابزار ادبی برای دفاع از رسول گرامی استفاده می‌کرد.

بیش از سه هزار شعر از او به جای مانده است که غالبا دلالت بر حمایتهای او از رسول خدا و مؤمنان دارد. «۲»

لِیَعْلَم خیر النّاس أنّ محمداً رَسُولٌ کَمُوسی وَ الْمَسیحُ‌بنُ مَرْیم

أتی بالهدی مثل الَّذی أتیا بِه فَکُلٌّ بِحَمدِ اللَّهِ یَهْدِی وَ یَعْصم

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۷

تا آخرین لحظه

ابوطالب در واپسین لحظه‌های عمرش نیز دست از یاری محمد صلی الله علیه و آله بر نداشت. او بزرگان خانواده را مخاطب ساخت و چنین گفت:

«چهار تن را به یاری پیامبر سفارش می‌کنم: فرزندم علی، بزرگ قبیله عباس، شیر خدا حمزه که همیشه از پیامبر حمایت کرد و فرزندم جعفر، تا او را یاور باشید و شما عزیزان من که جان من به فدایتان باد، همیشه برای رسول خدا در مقابل دشمنان چون سپرهای محافظ باشید.» «۱»

علامه امینی آخرین گفتار ابوطالب را چنین نقل کرده است:

«یا معشر بنی هاشم أطیعوا محمداً وَصَدِّقوهُ تُفِلحوا و تُرْشُدوا». «۲»

او بارها در آخرین لحظات به حمایت از محمد توصیه کرد و فرزندانش را به آینده او آگاه و مطمئن ساخت:

«محمد امین قریش و راستگوی عرب است. دارای همه کمالات است. دلها به او ایمان دارد ولی زبانها از ترس به انکار برخاسته‌اند من می‌بینم که در آینده مستضعفان دور او را گرفته، ایمان می‌آورند و او با کمک آنان صفوف قریش را خواهد شکست و بزرگان آن را خوار و خانه‌هایشان را خراب و بی‌پناهان را نیرومند خواهد کرد ... به او علاقمند شوید و از حمایت کنندگان حزب او باشید» «۳»

ابوطالب در هشتاد و چند سالگی بعد از چهل سال تلاش و حمایت از پیامبر درگذشت. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۸

مورخان وفات او را سال دهم بعثت ثبت کرده‌اند «۱» و محل دفنش را نیز کنار قبر پدرش عبدالمطلب در حجون دانسته‌اند. «۲»

چون ابوطالب به رحمت حق پیوست، علی علیه السلام پیامبر را مطّلع ساخت. آن حضرت می‌گوید: «پیامبر را از رحلت پدرم آگاه کردم، پیامبر گریست و فرمود: برو او را غسل بده و کفن نمای و دفنش کن، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَرَحِمَهُ» «۳»

امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: او به پیامبر و آنچه آورده بود، اقرار کرد و وصایا را به او تحویل داد و در همان روز درگذشت. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۸۹

درس پنجاه و ششم: شعب ابی‌طالب

اشاره

سید علی قاضی عسکر

در ابتدای خیابان حجون، گورستانی است که در گذشته آن را «مقبره معلاهٔ» می‌نامیدند و هم اکنون در میان اهل مکّه به

«جنهٔ‌المعلاهٔ» «۱» و در بین ایرانیان به «قبرستان ابوطالب» معروف است.

ازرقی (م ۲۵۰ ه. ق.) در اخبار مکّه، پیشینه تاریخی آن را اینگونه بیان می کند:

در حجون گردنه‌ای است که از محل نخلستان عوف و از کنار دو قناتی که بالای خانه معروف به «مال‌اللَّه» است می گذرد و تا درّه سلاخ‌ها می‌رسد. در دامنه آن، در دره سلاخ‌ها به روزگار جاهلی گورستان قرار داشته و کثیر بن کثیر درباره آن گورستان چنین سروده است:

کم بِذاكَ الحَجون مِن حیّ صدقٍ وَكُهولٍ أعِفَّةٍ وَشباب

«در این حجون چه بسیار دوستان راستین از جوانان و پیران پاکدامن در گور آرمیده‌اند.» «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۰

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این گورستان فرموده است: «این گورستان مردم مکه، چه نیکو گورستانی است.» «۱»

درّه‌ای که این گورستان در آن قرار دارد به «شِعْب ابِی دُبّ» معروف است. ازرقی از پدر بزرگش و او از زنجی نقل می کند که:

مردم مکه در دوره جاهلی و آغاز اسلام، مردگان خود را در دره ابی دُبّ «۲»- که بخشی از حَجُون است تا دره صُفِیّ؛ یعنی صُفِیّ السِّباب و در دره‌ای که پیوسته به گردنه مدنیین است و امروز این بخش، گورستان مردم مکه است- دفن می کردند، پس منطقه گورستان بالا-تر کشیده و پیوسته به کوه و گردنه اذاخِر و کنار محوطه خُرْمان شد. مکان امروز آن نیز در ابتدای شارع «حَجون» است.

حجاج و زائران محترم بیت‌اللَّه الحرام همه ساله پس از انجام اعمال عمره و یا حج، کنار این قبرستان آمده و مدفونین در آن، ازجمله حضرت خدیجه علیها السلام ابوطالب و ... را زیارت می کنند.

از گذشته تاکنون این قبرستان به نام «شِعْبِ ابی‌طالب»- همان مکانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی‌طالب و همراهانشان حدود سه سال توسط مشرکان محاصره و مورد تحریم اقتصادی قرار گرفتند- نیز به مردم معرفی شده که از لحاظ تاریخی نادرست بوده، و شِعْبِ ابی‌طالب در مکان دیگری نزدیک مسجدالحرام است.

آنچه را که در این سطور خواهید خواند دلائلی روشن و قطعی در اثبات این مدّعاست.

شِعْب در لغت:

در لِسان العرب آمده است:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۱

«والشِّعْبُ (بِالْکَسْرِ): ما انْفَرَجَ بَیْنَ جَبَلَیْن و قِیل: هُوَ الطّریقُ فِی الْجَبَلِ و الجَمْعُ الشِّعاب».

«شِعْب (به کسر شین) شکاف بین دو کوه را گویند. به راه کوهستانی نیز گفته شده است. جمع آن شِعاب است.» «۱»

جوهری (م ۳۹۳ ه. ق.) در صحاح می‌نویسد:

«والشِّعْبُ (بالکسر): الطَّریقُ فِی الْجَبَل، وَ الْجَمْع الشِّعابُ».

«شِعْب (به کسر شین) راه در کوه را گویند، جمع آن نیز شِعاب است.» «۲»

در فرهنگ معین نیز آمده است:

شِعْب: راهی در کوه باشد، دره. «۳»

مکان شِعْبِ ابی‌طالب:

شهر مکه در یک منطقه کوهستانی قرار گرفته و در نتیجه درون دره‌ها که از سیل مصون بوده و بصورت یک حصار طبیعی خانه‌ها را در درون خویش جای می‌داده، محل زندگی قبائل مختلف بوده است. در نزدیکی مسجدالحرام سه شِعْبِ نزدیک به هم وجود دارد که اسامی آنها عبارت است از: ۱- شِعْبِ ابی طالب ۲- شِعْبِ بنی‌هاشم ۳- شِعْبِ بنی عامر. اجداد و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله معمولًا در این سه شِعْبِ زندگی می‌کرده‌اند.

طریحی پس از آنکه شِعْب را معنی می‌کند، می‌نویسد:

«وشِعْب أبی‌طالب بمکّهْ مکان مولد النبیّ صلی الله علیه و آله، و شِعْبُ الدُبّ أیضاً بِمَکّهْ و انْتَ خارِجٌ إلی مِنی».

«شِعْبِ ابی‌طالب در مکّه، زادگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و شِعْب دُبّ نیز در مکّه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۲

در مسیر مِنی قرار دارد.»»

در مُعْجَم البُلْدان ذیل «شِعْبِ ابی یُوسُف» آمده است: آن همان درّه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم، هنگامی که قریش بر جنگ آنان هم قسم شده و نامه نوشتند، بدان پناه بردند. این درّه از آنِ عبدالمطّلب بود، هنگامی که چشمانش کم‌سو شد آن را میان فرزندانش تقسیم کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سهم پدرش عبداللَّه را گرفت و آن محل خانه‌های بنی‌هاشم بود. ابوطالب گفته است:

جَزَی اللَّه عنَّا عَبْدَ شَمْس و نَوْفلًا وتَیْماً و مَخْزُوماً عقوقاً و مأثماً

بتَفریقهِم من بَعد وُدٍّ و أُلفَةٍ جماعتنا کیما یَنالُوا المَحارِما

کَذَبتم وبیت اللَّه نُبْزی مُحَمدّاً ولمّا تَرَوْایوماًلَدَی الشِّعْب قائِما «۲»

مرحوم علامّه مجلسی علیها السلام می‌نویسد:

«شِعْب»؛ شکاف بین دو کوه است و شِعْبِ ابی‌طالِب در مکه معروف و شناخته شده است و آن همان مکانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوطالب و دیگر بنی‌هاشم پس‌از آنکه قریش آنها را از بین خود راندند، در آنجا بودند ...

آنگاه خانه محمدبن یوسف را نیز همان خانه‌ای می‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به عقیل بخشید، سپس محمد بن یوسف آن را از فرزندان عقیل خریداری نمود و به خانه محمدبن یوسف شهرت یافت او در پایان می‌نویسد: این مکان با همین خصوصیات اینک نیز در مکه موجود است، و مردم آنجا را زیارت می‌کنند. «۳»

خانه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به دنیا آمد

شناخت محل تولدِ پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز مکان سکونت بنی‌هاشم در مکّه می‌تواند در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۳

شناسایی شِعْبِ ابی‌طالب مفید باشد:

ازْرَقی می‌نویسد:

مَوْلِد، یعنی خانه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن متولد شدند اکنون در خانه محمّدبن یوسف برادر حجّاج بن یوسف قرار دارد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت فرمود این خانه را عقیل پسر ابوطالب تصرف کرد و در همین باره و موارد دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجهْ الوداع هنگامی که به ایشان گفته شد کجا فرود می‌آیید؟ فرمودند مگر عقیل برای ما

سایبانی باقی گذاشته است؟ این خانه همچنان در تصرف عقیل و فرزندان او بود تا آنکه فرزندان عقیل آن را به محمد بن یوسف ثقفی فروختند و او آن را ضمیمه خانه خود- که به خانه سپید معروف است- کرد و این خانه همچنان ضمیمه آن بود تا آنکه خیزران «۱»- مادر موسی و هارون خلیفگان عباسی- حج گزارد و آن را از آن خانه جدا کرد و مسجدی در آن ساخت که در آن نماز می‌گزارند و برای آن در کوچه‌ای که کنار آن است و به کوچه «مَوْلد» معروف است در بازکرد. این درّه امروز به شعب بنی‌هاشم و شعب علی علیه السلام معروف است «۲» و به بازاری که به آن سوق اللیل می‌گویند می‌رسد. «۳»

سپس ابوالولید می‌گوید: از پدربزرگم و یوسف‌بن محمد شنیدم که موضوع جایگاه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را ثابت و درست می‌دانند و می‌گویند همین جاست و میان مردم مکه در این‌باره هیچگونه اختلافی نیست.

فاکهی (م ۲۷۲، ۲۷۹ ه. ق.) می‌نویسد: خانه ابن یوسف، و دره ابن یوسف از آن ابی‌طالب بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله در قسمتی از همین خانه متولد گردید و این همان دره‌ای است که قریش بنی‌هاشم را در حالی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها بود، محاصره نمودند. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۴

عبداللَّه بن عباس نیز در همین درّه متولد شده است. «۱»

محقق کتاب اخبار مکه می‌نویسد: این دره امروز، به دره علی شناخته می‌شود. «۲»

فاکهی پیشینه تاریخی خانه ابی‌یُوسف را اینگونه بیان می‌کند:

برخی از مردم گفته‌اند: خانه ابن‌یوسف از آن عبدالمطّلب بوده است، آنگاه حجّاج برادرش محمّد بن یوسف را مأمور ساخت و او آن را به صدهزار درهم خرید. سپس حجّاج آن خانه را به برادرش بخشید و از او خواست آن را بسازد. وکلای محمدبن یوسف نیز آن را ساختند. «۳»

باز فاکهی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود از این خانه را به عقیل بن ابیطالب بخشید. «۴»

کلینی رحمه الله (م ۳۲۹ ه. ق.) می‌نویسد:

مادر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در منزل عبداللَّه بن عبدالمطّلب که نزدیک جمره وسطی بود «۵» حمل برداشت (وَ وَلَدَتْهُ فِی شِعْبِ أَبِی طَالِبٍ فِی دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ ...) و در شِعْبِ ابی‌طالب در خانه محمّد بن یوسف (وقتی داخل خانه شدی در گوشه آن خانه سمت چپ) آن حضرت را به دنیا آورد. آنگاه خیزران آن را به مسجد تبدیل کرد که مردم در آن نماز می‌گزاردند ... «۶»

باتوجه به صراحتی که ایشان در رابطه با شِعْب دارند، می‌توان فهمید جمله: «وَ مَاتَتْ خَدِیجَةُ علیها السلام حِینَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الشِّعْبِ ...» «۷»

بدین معناست که حضرت خدیجه علیها السلام پس از رفع محاصره، و آزادی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۵

سید محسن امین رحمه الله در اعیان الشیعه می‌نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ای که به دار ابی‌یوسف معروف است متولّد گردید- و او محمدبن‌یوسف برادر حجاج است «۱»- این خانه از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت آن را به عقیل فرزند ابوطالب بخشید. و زمانی که عقیل وفات یافت محمد بن یوسف آن را از فرزندان عقیل خریداری نمود و آنگاه که خانه معروف به دار ابی یوسف ساخته می‌شد، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به خانه خود ضمیمه ساخت سپس خیزران مادر رشید آن را گرفت و از خانه ابویوسف جدا و آن را به مسجدی تبدیل کرد که تا این زمان معروف بود، و مردم در آن نماز می‌خواندند و آنجا را زیارت نموده، بدان تبرّک می‌جستند و زمانی که وهابیان بر مکه سلطه یافتند این مسجد را ویران نموده و از زیارت آن جلوگیری کردند و آنجا را محل نگهداری

چهارپایان! قراردادند. «۲»

تقی الدّین حسینی مکّی (م ۸۳۲ ه. ق.) می‌نویسد:

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در مکه، در خانه محمـد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف متولد شد؛ «۳» خانه‌ای که نزدیک صفا است خانه خیزران است و خانه ابن یوسف در سوق اللیل و همان مکانی است که به مَوْلِد النبی معروف است. «۴»

در سیره حَلبی آمده است:

محل ولادت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله مکّه، و در خانه‌ای است که به نام محمد بن یوسف- برادر حجاج- خوانده می‌شود ... محمـد بن یوسف آن را به قیمت یکصـد هزار دینـار از فرزنـدان عقیـل خریـد و به خـانه خویش ملحق سـاخت و نـام آن را نیز «دار البیضـاء» خانه سـفید نهاد؛ زیرا که آن را از گـچ ساخته و اطراف آن را نیز گـچ کشـیده بودنـد و در نتیجه تمامی ساختمان به رنگ سفید بود.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۶

و از آن پس، به خانه ابو یوسف شهرت یافت. «۱»

محل ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از مسجدالحرام برترین مکان دانسته‌اند. «۲»

برخی ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را نیز در همین مکان می‌دانند. «۳»

در فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله در منطقه حجون خیمه زده و وارد شهر نشدند، به آن‌حضرت گفته شد به منزل خودتان در شِعْب نمی‌روید؟ حضرت فرمود: آیا عقیل برای ما منزلی باقی گذاشته است؟ «۴»

این نقل تاریخی بیانگر آن است که «شِـعْبِ ابی‌طالب» در منطقه «حَجُون» نبوده، بلکه در نزدیکی «مسجدالحرام» و در کنار کوه صفا قرار داشـته و خیزران مـادر هـارون الرشـید هنگـامی که حـج می‌گزارد آن را از خانه ابویوسف جـدا نموده و مسـجدی در آن مکان ساخت. بنای مسـجد را به زبیده همسـر هارون نیز نسبت داده‌اند که در صورت صحت، تعمیر و یا تجدید بنای مسجد توسّط خیزران بوده است. «۵»

البته در نقل دیگری آمده که خیزران خانه ارقم را خرید و در آن مسجدی بنا کرد «۶» و چون این خانه نیز در کنار صفا بوده، برخی آن را با خانه ابویوسف اشتباه کرده‌اند.

مسعودی (۳۴۵ ه. ق.) می‌نویسد:

تولّد او- علیه الصلاة و السلام- هشتم ربیع الأول همان سال (یعنی سال عام‌الفیل) در مکه، در خانه ابن یوسف بود که بعدها خیزران مادر هادی و رشید در مکان آن مسجدی ساختند. «۷»

و در جای دیگر می گوید: به سال چهل و ششم، قریشیان پیغمبر صلی الله علیه و آله را با بنی‌هاشم و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۷

بنی عبدالمطّلب در دره کوه محصور کردند. بسال پنجاهم او با کسان خود از دره بیرون آمد. «۱»

ابن اثیر (م ۶۳۰ ه. ق.) به نقل از ابن اسحاق می‌نویسد:

مکان ولادت رسول‌خدا خانه‌ای است که به خانه ابن یوسف مشـهور است. آن حضـرت آن را به عقیل بخشـید، و تا زمان وفات وی در اختیـار او بود، سـپس محمـد بن یوسف برادر حجاج آن را از فرزنـدان عقیل خریـد و به خانه معروف به دار ابن یوسف ضـمیمه ساخت، آنگاه خیزران آن خانه را از خانه ابویوسف جدا کرد و آنجا مسجدی ساخت که در آن نماز می گزارند. «۲»

طبری (م ۳۱۰ ه. ق.) نیز مکان تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله را خانه ابو یوسف می‌داند. «۳»

فاسی (م ۸۳۲ ه. ق.) می‌نویسد:

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی در سوق اللیل که نزد مردم مکه شهرت داشته قرار دارد. «۴»

محمد طاهر کردی مکی می گوید:

ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه، در خانه ابوطالب در شِعْبِ بَنی‌هاشم بوده است. «۵»

ولادت نبی صلی الله علیه و آله در مکه در خانه ابوطالب در شِعبِ بنی‌هاشم نزدیک مسجدالحرام بوده که امروزه، شِعْبِ علی؛ یعنی علی‌بن ابیطالب نامیده می‌شود و پیوسته محل ولادت آن‌حضرت تا به امروز معروف و شناخته شده است. «۶»

اکثر قریب به اتفاق مورّخان، مکان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را در شِعْبِ ابی‌طالب یا در خانه نزدیک صفا، و یا در خانه معروف به خانه ابُویوسف ذکر کرده‌اند که هر سه، یک

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۸

مکان است. «۱»

در کتاب «سیرهٔ ساکن الحجاز» آمده است:

مکان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در شِعْبِ بَنی‌هاشم بوده است. سپس توضیح می‌دهد که:

شِعبِ بنی‌هاشم نزد اهل مکه شناخته شده است و همه ساله مردم در آنجا اجتماع نموده، مجلس جشن بپا می کنند و بیش از آنچه تاکنون در اعیادشان مجالس جشن و شادی دارند، در آنجا مجلس شادی بپا می کنند. سپس در پاورقی کتاب از محبّ‌الدین طَبری مکی نقل کرده که می گوید: خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را در زمان هجرت آن‌حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه، عقیل مالک شده. و پیوسته در دست او و فرزندانش باقی ماند تا محمدبن یوسف برادر حجاج آن را خرید و در خانه خود که به «خانه سفید» نامیده می‌شد ملحق ساخت. سپس به خانه ابن یوسف معروف گردید. این وضعیت ادامه یافت تا خیزران کنیز مهدی عباسی در آنجا مسجدی بنا کرد که در آن نماز می‌گزارند، و آن را از خانه ابن یوسف جدا کرده، کوچه‌ای ایجاد کرد که به آن «زقاق المولد» گفته می‌شود و هم‌اکنون آنجا کتابخانه عمومی است. «۲»

محمد طاهر کردی مکّی می‌نویسد:

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه، در خانه ابوطالب، در شِعْبِ بنی‌هاشم و در نزدیکی مسجدالحرام بوده که امروزه به شِعْبِ علی؛ یعنی علی‌بن ابیطالب نامیده می‌شود و پیوسته مکان ولادت آن‌حضرت صلی الله علیه و آله تا امروز، معروف و شناخته شده بوده است. «۳»

صلاحُ‌الدّین صَفَدی پس از بحث درباره مکان و لادت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نویسد:

قول برتر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عام الفیل در خانه‌ای در کوچه معروف به «زُقاقُ الْمَوْلِد» که در دست عقیل ابن ابیطالب بوده، متولد گردید. «۴»

گفته می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شِعْبِ بَنی‌هاشم متولد شدند، برخی گفته‌اند در

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۲۹۹

خانه‌ای نزدیک صفا و ... «۱»

عاتق بن غیث بلادی می‌نویسد:

از نظر تاریخی مسلّم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تقریباً در سال ۵۳ قبل از هجرت (عام الفیل) در شِعْبِ ابی‌طالب که امروزه به شِعْبِ علی معروف است، به دنیا آمد و به خاطر ازدحام مردم و شوق آنان نسبت به تبرک‌جویی از آن خانه، هم‌اینک به کتابخانه تبدیل شده است. «۲»

تا قبل از سلطه وهابیان بر حرمین شریفین، محل ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله زیارتگاه مؤمنان و مسلمانانی بود که از

گوشه و کنار جهان به مکه می‌آمدند. «۳»

محمد بن علوی مالکی مکّی می‌نویسد:

مکان ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوق اللیل، مکانی شناخته شده است و ساکنین مکه درباره آن اختلاف نظر ندارند، هریک از آنها از نسل قبل از خود شنیده و تردید به خود راه نمی‌دهند. «۴»

ابن ظهیره می گوید: مردم مکه در شب ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با علما و دانشمندان و بزرگان شهر با روشن نمودن فانوس و شمع از خانه‌های خود خارج و برای زیارت و بزرگداشت ولادت آن حضرت در کنار این خانه اجتماع می کنند. «۵»

در کنار این خانه، گودالی (حفره) بوده که روی آن را با چوب می‌پوشاندند و این علامت همان مکانی است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در آنجا متولد شدند. «۶»

ساختمان آن را ناصر خلیفه عباسی در سال ۵۷۶ و ملک مظفر در سال ۶۶۶ و دیگران تعمیر نموده‌اند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۰

در زمان ملک عبدالعزیز، شیخ عباس قطان (امین العاصمهٔ المقدسه) این خانه را تخریب ساخت و در همان مکان کتابخانه عمومی، که به «کتابخانه مکه مکرمه» معروف شد، بنا کرد. افراد به آنجا مراجعه و به مطالعه کتب می‌پرداختند. «۱» این ساختمان در سال‌های اخیر، در طرح توسعه اطراف مسجدالحرام، در معرض تخریب قرار گرفته است.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شِعْبِ ابی‌طالب متولد گردیده‌اند.

۲- شِعْبِ ابی‌طالب در مکّه مکانی نزدیک مسجدالحرام بوده و با مکانی که فعلًا در حجون به آن معروف است، فاصله دارد.

محاصره پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران در شِعْبِ ابی‌طالب

محمدبن اسحاق (م ۱۵۳ ه. ق.) و دیگر سیره‌نویسان گویند، چون قریش دیدند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین حبشه در کمال امنیت و آرامش قرار دارند و نجاشی هم ایشان را گرامی داشته و از آنها دفاع می کند و از سوی دیگر حمزهٔ بن عبدالمطلب و عمر نیز مسلمان شده‌اند و اسلام در قبایل آشکار می گردد، جمع شدند و به چاره‌اندیشی پرداختند و تصمیم گرفتند پیمان نامه‌ای بنویسند و متعهد شوند که از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب زن نگیرند و به آنها زن ندهند و نیز چیزی به آنها نفروشند و چیزی از آنها نخرند. پس از اینکه جمع شدند، پیمان‌نامه نوشتند و بر آن جمله موافقت کردند و سپس برای تأکید، پیمان‌نامه را از سقف کعبه آویختند. «۲»

مشرکان بنی‌هاشم را در اول ماه محرم سال هفتم بعثت تحریم کرده، اعلام داشتند هیچکس حق معامله، ازدواج و معاشرت با آنان را ندارد، نامه تنظیم شده در این زمینه را- که چهل نفر امضا کرده بودند- شخصی به نام منصور بن عکرمه نوشت که با نفرین

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۱

پیامبر صلی الله علیه و آله دستش فلج شد. بدنبال آن تمامی بنی‌هاشم- مسلمان و کافر- جز ابولهب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وارد شِعْب شده، آنجا اجتماع کردند. فرزندان مطلب بن عبد مناف که چهل نفر بودند از شِعْب حراست نموده، شب و روز به نگهبانی آن مشغول بودند و در طول سال جز موسم حج در ماه ذی‌الحجه، و عمره در ماه رجب از آنجا بیرون نمی‌آمدند. قریش از ورود خواروبار به شِعْب جلوگیری کرده، فقط مقدار کمی بصورت پنهانی به دست محاصره شدگان می‌رسید که کفافشان را نمی‌داد.

در نتیجه وضعیت سخت شد؛ به شکلی که مردم صدای گریه بچه‌ها را از بیرون شِعْب می‌شنیدند و این دوران سخت‌ترین لحظات زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بزرگوارش در مکه بود. «۱»

کازرونی در مُنْتَقی و غیر آن آورده است: «... به دنبال نوشتن عهدنامه، مشرکان آزار فرزندان عبدالمطلب را آغاز نموده، اعلام کردند تنها راه سازش میان ما و شما کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله است. در هر کوی و برزنی مسلمانان را کتک می‌زدند و حق عبور از بازارها را از آنان گرفته، در شِعْبِ ابی‌طالب محصورشان نمودند. فرستاده ولیدبن مُغَیْره در میان قریش فریاد می‌زد: هر مردی از اینها را برای خرید جنسی یافتید بر قیمت آن بیافزایید. در چنین وضعیتی ابوطالب فرزند برادرش (پیامبر صلی الله علیه و آله) و فرزندان برادر و پیروان آنها را در شِعْبِ ابوطالب گردآورد.

آنان سه سال در شِعْب ماندند، سرانجام وضعیّت بحدّی برآنان سخت شد که صدای فرزندانشان، که از شدت گرسنگی می‌گریستند، از بیرون شِعْب شنیده می‌شد ... «۲»

زمانی که ابوطالب احساس کرد مشرکان قریش برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله متحد شده‌اند، فرزندان عبدالمطلب را جمع نموده، دستور داد تا رسول خدا را درون شِعْبِ خود جای دهند و از او حفاظت کنند ... پس بنی‌هاشم سه سال در شِعْبِ خویش ماندند ...

شب هنگام که همه به خواب می‌رفتند ابوطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بستر بیرون

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۲

برده، یکی از فرزندان یا برادران و یا پسرعموهای خود را به جای آن‌حضرت می‌خوابانید تا پیامبر از توطئه احتمالی دشمن جان سالم بدر برد. «۱»

پس بنی‌هاشم به شِعْبِ ابی‌طالب که امروزه به شِعْبِ علی معروف است پناه آوردند، بنوالمطلب نیز جز ابولهب به آنان پیوستند، وضعیّت در شِعْب به اندازه‌ای سخت شد که محاصره شدگان از برگ درختان استفاده می‌کردند ... «۲»

خدیجه اموال فراوانی داشت که همه را در شِعْب به نفع رسول خدا صلی الله علیه و آله خرج کرد.

بنی‌هاشم، تنها در موسم، از شِعْب خارج شده، خرید و فروش می‌کردند.

گاهی نیز مردم مکّه از سوی قریش تهدید می‌شدند که: اگر کسی در مکه چیزی به بنی‌هاشم بفروشد اموالش غارت می‌شود. «۳»

ابن سعد (م ۲۳۰ ه. ق.) می‌نویسد: شب اول محرم سال هفتم بعثت، بنی‌هاشم در شِعْبِ ابیطالب محاصره شدند و همگی- به جز ابولهب- به شِعْبِ ابیطالب درآمدند ... «۴»

تعدادی از محاصره شدگان از گرسنگی جان باختند. «۵»

گاهی نیز علی بن ابی‌طالب علیه السلام مخفیانه از شِعْب خارج شده، غذا و امکانات تهیه و آن را با خود به درون شِعْب می‌آورد. «۶»

مردان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در شِعْب، حدود ۴۰ نفر بودند. «۷» که به شکل سازماندهی شده خصوصاً در تاریکی شب از آن حضرت حراست می‌کردند. «۸»

حضرت خدیجه علیها السلام نیز که اموال فراوانی داشت، همه را برای مسلمانان محاصره

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۳

شده در شِعْب خرج و مصرف نمود. «۱» یعنی در موسم حج (در ذی‌الحجّه) و عمره (در رجب) که رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانشان می‌توانستند از شِعْب خارج شوند، مقداری آذوقه و مواد خوراکی تهیه نموده، سپس در دوران محاصره از آن استفاده می‌کردند. «۲»

گـاهی از اوقـات نیز ابوالعـاص بن ربیع شتری که بار گنـدم و خرما داشت تا دهانه شِـعْب آورده، سـپس آن را به داخل درّه هـدایت می‌کرد تا بنی‌هاشم از آن استفاده کنند و تا حدودی از گرسنگی رهایی یابند. «۳»

نام حکیم بن حِزام نیز در شـمار کسانی که آذوقه به شِـعْب می‌فرستادند ذکر گردیده است، لیکن در صورت صحّت، از آنجاکه وی از محتکران زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله بوده و از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه وی را نپذیرفته‌اند، شاید بتوان گفت انگیزه او منافع مادی بوده است. «۴»

یعقوبی (م ۲۹۳ ه. ق.) در این زمینه می‌نویسـد: قریش، شـش سال پس از بعثت، رسول خـدا را با خاندانش از بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بن عبد مناف در دره‌ای که به آن «شِـعْب بن هاشم» گفته می‌شد محصور ساختند و رسول اللّه با همه بنی‌هاشم و بنی مطلب سه سال در شِـعْب ماندند تا آنکه رسول خدا و نیز ابوطالب و خدیجه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل بر رسول خـدا فرود آمد و گفت: خدا موریانه را بر صـحیفه قریش فرسـتاده تا هر چه بی‌مهری و سـتمگری در آن بود بجز جاهایی را که نام خدا بر آن نوشته شده، خورده است. «۵»

وضـعیت غم‌انگیز رسول خدا صـلی الله علیه و آله و همراهانشان در شِـعْب، افرادی چون هشام بن عمرو را تحت تأثیر قرار داد و آنها را برای شکستن حلقه محاصره به حرکت واداشت.

وی به همراه زهیر بن ابی امیه و مطعم بن عدی و ابوالبختری و زمعهٔ بن اسود بن مطلب،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۴

شبانگاهـان در دهـانه دره حجـون که از منـاطق بالاـی مکه است قرار گذاشـتند و آنجـا جمع شدنـد و پیمـان بسـتند تـا در مورد لغو پیمان‌نامه اقدام کنند. «۱»

دهـانه درّه حَجُون همـان جایی است که قبرسـتان ابوطالب قرار دارد و اگر شِـعْب در اینجا قرار داشـته و پیامبر صـلی الله علیه و آله و یارانشان نیز در این مکان تحت محاصـره بوده‌انـد؛ معنی نـداشت افرادی که از آنان یاد شـد، مخفیگاه خود را آنجا قرار دهند، و در جایی اجتماع کنند که هر لحظه خطر در کمین آنها باشد. استفاده از این مکان به عنوان مخفیگاه، نشانگر آن است که حجون خارج و یا حداقل کنار مکه بوده است.

پاره‌ای از روایات نیز با صراحت، حجون را خارج مکّه آن روز دانسته است و بر این اساس نمی‌توان گفت پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران و خویشاوندانشان همگی از مکّه خارج و در بیرون شهر اقامت گزیده‌اند!

عبیـد بن زرارهٔ از امـام صادق علیه السـلام نقل می‌کنـد که فرمود: هنگامی که ابوطالب وفات یافت جبرائیل بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نـازل شـد و گفت: «یـا مُحمّـد اخْرُجْ مِنْ مَکّهٔ ...»؛ «ای محمـد از مکه خارج شو!» که در این شـهر یاوری برای تو نیست. قریش نیز بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هجوم آوردنـد آن حضـرت نیز ترسان بیرون شد تا به کوهی در مکه که به آن حَجون می‌گفتند رسید و آنجا ایستاد. «۲»

ابوطـالب خبر خورده شـدن صـحیفه را به مشـرکان اطّلاـع داد و همراه آنان به کنار کعبه آمـد و پس از گشودن آن، صـحّت سـخن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بر همگان پدیـدار گشت. وجـدان برخی انسانها بیدار شد و آنگاه که ابوطالب و همراهان به شِـعْب بازگشتند، گروهی از رجال قریش سران خود را در مورد رفتارشان با بنی‌هاشم سرزنش کردند و گروهی از آنان؛ از جمله مطعم بن عـدی و عـدی بن قیس و زمعهٔ بن ابی الاـسود و ابوالبختری بن هشـام و زهیر بن ابی امیه، سـلاح پوشـیده نزد بنی‌هاشم و بنی‌مطلب رفتند و از آنان خواستند که از درّه بیرون آیند و به خانه‌های خود بروند و آنان چنین کردند. بیرون آمدن

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۵

ایشان از دره در سال دهم بعثت بود. «۱»

موسی بن عقبه می گوید: چون خداوند متعال پیمان نامه سراپا مکر ایشان را نابود کرد پیامبر و خویشاوندش از شِعْب بیرون آمدند و با مردم معاشرت کرده و میان ایشان زندگی نمودند. «۲»

قصیده معروف شِعبیه (لامیه) را نیز ابوطالب در شِعْب ابوطالب سروده است و این همان شعبی است که فرزندان مطلب و هاشم همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن پناه بردند. «۳»

اسامی برخی از بنی‌هاشم که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در شِعْب محاصره شدند از این قرار است:

۱- ابوطالب بن عبدالمطّلب.

۲- علی بن ابیطالب علیه السلام.

۳- حمزهٔ بن عبدالمطلب.

۴- عبیدهٔ بن الحارث بن المطلب بن‌عبد مناف.

عبیده گرچه از بنی‌هاشم نبود لیکن به لحاظ آنکه بنی‌المطلب و بنی‌هاشم با یکدیگر متحد بودند و در دوران جاهلیت و در اسلام از هم جدا نبودند، لذا می‌توان او را نیز در شمار بنی‌هاشم بحساب آورد.

۵- عباس بن عبدالمطلب.

۶- عقیل بن ابی‌طالب.

۷- طالب بن ابی طالب.

۸- نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب.

۹- حارث بن نوفل بن حارث بن‌عبدالمطّلب.

او با پیامبر صلی الله علیه و آله خوب نبود و گاهی نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در اشعارش هجو می کرد،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۶

لیکن راضی به قتل آن حضرت نبود. «۱»

۱۰- خدیجه بنت خویلد. «۲»

و ... «۳»

اکثر قریب به اتفاق مؤرخان و سیره‌نویسان مکانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و همراهانشان توسط افراد قریش محاصره گردیدند را شِعْبِ ابی‌طالب ذکر کرده‌اند که به برخی از آنها ذیلًا اشاره می‌شود:

بنی‌هاشم و فرزندان مطلب بدنبال فشار قریش نزد ابوطالب رفته و- جز ابولهب- همگان به درّه‌ای که منسوب به ابوطالب و به شِعْبِ ابی طالب شهرت یافته بود، درآمدند. «۴»

طبری می‌نویسد: از پی پیمان قریشیان، بنی‌هاشم و بنی‌المطلب به شِعْبِ ابوطالب رفتند و با وی فراهم شدند- به جز ابولهب که به قریش پیوست- و با آنها بر ضد مسلمانان هم سخن شد. «۵»

رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی (م ۶۲۳ ه. ق.) می‌نویسد: بنی‌هاشم و بنی‌مطلب چون دیدند که قریش در عداوتِ ایشان چندان مُظاهَرَت و مُبالغت بنموده‌اند و چنان عهدنامه بنوشتند، ایشان نیز برخاستند و به جمعیت بَرِ ابوطالب آمدند و پیش وی بنشستند و با هم عَهد کردند و اتفاق بنمودند که نُصْرت و مُعاونت سیّد علیه السلام دهند و حَصْمی قریش کنند و در جمله احوال آنچه بطریق تعصّب و حمایت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه دارند. «۶»

پس هاشمیان- جز ابی‌لهب- و مطلبیان همگی به ابی‌طالب پیوسته و در شِعْبِ او بر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۷

وی داخل شدند و دو یا سه سال آنجا ماندند. «۱»

در بحارالانوار به نقل از خرائج آمده است: قریش با یکدیگر متحد شدند و بنی‌هاشم را به شِعْبِ ابی طالب راندند. «۲»

ابن قیم جوزی می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهانشان در شب اوّل ماه محرم سال هفتم بعثت در شِعْبِ ابی‌طالب زندانی شدند ... و در همین مکان ابوطالب قصیده معروف لامیّه را سروده است. «۳»

علامه امینی قدس سره می‌نویسد: بنی‌هاشم و بنی‌المطلب به سوی ابوطالب آمدند و همراه با او در شِعْب داخل شدند. «۴»

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می‌نوسد: چون ابوطالب نیت ایشان را فهمید فرزندان عبدالمطلب را گردآورد و دستور داد که پیامبر را در محله خود نگهداری کنند. «۵»

محمدبن‌عمر بن‌واقد گوید: بنی‌هاشم‌شب اول‌محرم سال هفتم بعثت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وارد درّه ابوطالب شد بنی‌مطلب هم همراه بنی‌هاشم در همان دره گرد آمدند. «۶»

ابن اسحاق می‌نویسد: بنی‌هاشم و بنی‌مطلب به ابوطالب پناه آوردند و در شِعْب او (یعنی ابی طالب) اجتماع کردند. «۷»

مرحوم آیتی می‌نویسد:

... چون کار قریش به انجام رسید، «بنی‌هاشم» و «بنی مطَّلب بن عبد مناف» به «ابوطالب» پیوستند و همگی- جز «ابولهب ابن عبدالمُطَّلب» که با قریش همکاری

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۸

داشت- همراه وی در «شِعْبِ ابی طالب» درآمدند. «۱»

یاقوت گفته است: شِعْبِ ابی یوسف همان شعبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم هنگامی که قریشیان علیه آنان هم‌قسم شدند، بدانجا پناه آوردند. این شِعْب از آنِ عبدالمطلب بوده، سپس به خاطر ضعف بیناییش آن را میان فرزندانش تقسیم نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم پدر خویش را گرفت. منازل و محل سکونت بنی‌هاشم نیز در آن قرار داشته است.

مؤلف کتاب معجم‌الحجاز پس از نقل این مطلب می‌نویسد: این شِعْب سپس به شِعْبِ ابی‌طالب معروف گردید و آن را شِعْبِ بنی‌هاشم نیز نامیده‌اند و هم اکنون به شِعْبِ علی شناخته می‌شود. این شِعْب در دهانه شمالی کوه ابوقبیس و بین این کوه و خندمه قرار دارد. ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین مکان بوده و حدود سیصد متر با مسجدالحرام فاصله دارد. آنگاه تبدیل به کتابخانه شده و سپس در سال ۱۳۹۹ هجری قمری در طرح توسعه خیابان غزّه از بین رفته است. «۲»

رفاعه رافع الطهطاوی نیز شِعْب ابی‌طالب را جایگاه محاصره شدگان دانسته، می‌گوید: هاشمیان همه به ابوطالب در شِعْب او پناه آوردند. «۳»

ابراهیم رفعت پاشا می‌نویسد: در طرف شرق منطقه قشاشیه، شِعْبِ علی یا شِعْبِ بنی‌هاشم قرار دارد ... خانه خدیجه بنت خویلد یا محل ولادت فاطمه علیها السلام دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آنجاست. «۴»

کوه ابوقبیس

یکی از مشهورترین کوه‌های مکه، کوه ابوقبیس است. شِعْبِ علی یا شِعْبِ ابی‌طالب از این کوه آغاز و تا خندمه ادامه می‌یابد. می‌گویند: هنگامی که سیلاب مسجدالحرام را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۰۹

فراگرفت، حجرالأسود را در این کوه نهادند تا سالم بماند. جای آن در شِعْبِ علی، همانجایی بود که زادگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

برخی از شعاب مکّه

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، در شمال شرقی مسجدالحرام سه شِعْب وجود دارد که اسامی آنها عبارت است از:

۱- شِعْبِ علی یا شِعْبِ ابی‌طالب که امروز آن را قشاشیه نیز می‌نامند.

۲- شِعْبِ بنی‌هاشم که به آن غزّه نیز می گویند.

۳- شِعْبِ بنی‌عامر.

در این سه منطقه از زمان جاهلی به این طرف اجداد و نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس فرزندان عبدالمطلب و ابوطالب و بنی‌هاشم می‌زیسته‌اند. «۱»

بخشی از خانه‌های نزدیک به شِعْبِ علی و حتی قسمتی از خانه ابن یوسف متعلق به ابوطالب بوده است.

قسمتی دیگر از خانه ابن یوسف که محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله است و اطراف آن متعلق به عبداللّه پدر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

بخش‌دیگری که خانه‌خالصه کنیزآزاد کرده‌خیزران است، متعلق به عباس بوده است.

بخشی که خانه طلوب کنیز آزاد کرده زبیده در آن قرار دارد، متعلق به مقوم پسر عبدالمطلب بوده است. «۲»

ازرقی می‌نویسد: برخی از مردم مکه نیز می گویند دره‌ای که به آن دره ابن یوسف می گویند، همه‌اش متعلق به هاشم بن عبدمناف بوده است. همانان می گویند: عبدالمطلب در زندگی خود همین که نور چشمش کم شد (نابینا گردید) سهم خود را میان پسرانش تقسیم کرد و به این جهت سهم عبداللّه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. خانه‌ای که میان صفا و مروه

است ... و کنار خانه‌ای است که در دست جعفر بن سلیمان است، نیز متعلق به عباس بوده است. ستون و نشانه رنگینی که هر کس از مروه به صفا می‌آید از کنار آن سعی می کند، کنار خانه عباس است. برخی هم پنداشته‌اند که این خانه از آنِ هاشم بن عبد مناف بوده است. «۱»

خانه امّهانی دختر ابوطالب نیز در کنار در گندم فروش‌ها و کنار مناره است، که در توسعه دوم مهدی عباسی- در سال ۱۶۷ هجری- ضمیمه مسجدالحرام شده است. «۲»

عقیل بن ابی طالب خانه‌ای را که پیامبر در آن متولد شد، گرفت و تصرف کرد و معتب بن ابی لهب که نزدیک‌ترین همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله بود خانه خدیجه را تصرف کرد و بعدها به صدهزار درهم به معاویه فروخت. «۳»

عباس بن عبدالمطلب نیز خانه‌ای بین صفا و مروه داشته است. «۴»

فاصله خانه عباس بن عبدالمطلب تا مسجدالحرام کمی بیشتر از ۳۶ ذرع بوده است. «۵»

عبدالمطلب نیز نزدیک چاه زمزم خانه داشته است، شِعْب و خانه ابن یوسف نیز از آنِ ابی‌طالب بوده است. «۶»

احمد سباعی می‌نویسد: در سوق اللیل خانه‌ای است که «مال‌اللّه» نامیده می‌شود و در آن به مریض‌ها کمک کرده به آنها غذا می‌دهند، نزدیک این خانه شِعْب ابن یوسف قرار دارد که اینک شِعْب علی نامیده می‌شود و در آن خانه‌های عبدالمطلب بن هاشم و ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب قرار دارد. «۷»

خانه خدیجه بنت خویلد مادر مؤمنان در مکه در کوچه معروف به کوچه «حجر» که به آن «زقاق العطارین» (کوچه عطاران) نیز می گویند قرار دارد. فاطمه علیها السلام در همین خانه متولد شده، از این رو به مولد فاطمه علیها السلام نیز معروف است.

ونیز آمـده است: حضـرت خـدیجه علیها السـلام در همان خانه وفات یافت و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله تا زمان هجرت در آن سکونت داشت، سپس عقیل بن ابی‌طالب آن را گرفت و ...

آنگاه در این مکان مسجدی ساختند که فضای سرپوشیده (رواق) هست که در آن هفت طاق وجود دارد که روی هشت ستون قرار گرفته است.

و در میـانه دیـواری که سـوی قبله قرار گرفته، سه محراب است که در دو طرف آن ۲۶ سلسـله (زنجیره) قرار دارد. در مقابل آن نیز چهار طاق بر ۵ سـتون هست که بین این دو رواق صـحنی واقع شـده و رواق دوم از رواق قبلی کوچکـتر است؛ زیرا در نزدیکی آن برخی از مکان‌هایی است که مردم برای زیارت آن خانه، به آنجا می‌آیند و آن سه مکان عبارتند از:

۱- مکانی که گفته می‌شود محلّ ولادت حضرت فاطمه علیها السلام است.

۲- مکانی که به آن «قبهٔالوحی» گفته می‌شود و چسبیده به مکان ولادت حضرت فاطمه علیها السلام است.

۳- مکانی که به آن «مختبی» گوینـد که کنار قبـهٔالوحی است [و آن جایی است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله مخفیانه مردم را به اسـلام دعوت می‌کرد] برخی نیز گفته‌انـد برای مصون مانـدن از سـنگ‌پرانی مشـرکان، پیامبر صـلی الله علیه و آله در آنجا مخفی می‌شد ... «۱»

کوتاه سخن آنکه:

افزون بر آنچه گذشت، در نقشه‌های موجود در حجاز (قدیم و جدید) دقیقاً محل شِعْبِ علی و شِعْبِ بنی‌هاشم و شِعْبِ بنی‌عامر، در نزدیکی مسجدالحرام مشخص

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۲

گردیده و هیچکس قبرسـتان ابوطالب که در شِعْبِ ابی دُبّ واقع شده را، شِعْب ابوطالب نام ننهاده است. بنابراین وجود شِعْب در آن مکان با آن همه دلائل و قرائن و شواهد روشن، کاملًا قابل توجیه است؛ زیرا:

اولًا: آن منطقه محل سکونت این خاندان بوده است.

ثانیـاً: امکان زیسـتن و اسـتفاده از ذخایر غـذایی و امکانات موجود در خانه‌ها وجود داشـته است وگرنه چگونه ممکن است در یک منطقه خشک پر از سنگلاخ و بدون سایبان، آنهم در آفتاب سوزان مکه، مدت سه سال دوام آورد و زنده ماند؟!

ثالثاً: منطقه‌ای که هم اینک قبرستان ابوطالب نامیده می‌شود، در دوره جاهلی نیز قبرستان بوده و نمی‌توان گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوطالب و تعدادی زن و کودک، تمامی مناطق موجود در مکه را رها ساخته، به قبرستان پناه آورند!

رابعـاً: حجون- همـانگونه که گـذشت- خارج از مکّه بوده و این با نقلهایی که می‌گویـد: صـدای ضـجّه و شـیون کودکان از بیرون شِعْب شنیده می‌شد، سازگاری ندارد.

خامساً: در پاره‌ای نقل‌ها آمـده است که گاهی وضـعیت به انـدازه‌ای سـخت می‌شـد که محاصـره شـدگان بناچار از گیاهان و برگ درختان برای رفع گرسنگی استفاده می‌کردند. «۱»

در حالی‌که در قبرستان آن روز آنهم خارج از مکه گیاه و درختی وجود نداشته، تا محاصره شدگان از آن استفاده کنند.

سادساً: براساس آنچه ازرقی نقل کرده، معلوم می‌شود حتی تا سال دهم هجرت (حَجّهٔالوداع) هنوز در منطقه حَجون کسـی سـکونت نداشته و این منطقه تا چند قرن، خارج از شهر مکه بوده است.

سابعاً: این قسمت از مکّه، اساساً منطقه مسکونی نبوده و خانه و کاشانه‌ای در آن وجود نداشته، به شکلی که پس از چند سال رسول خدا صلی الله علیه و آله برای توقف چند روزه در آن، از خیمه استفاده کردند.

ابوالولید ازرقی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، دیگر وارد خانه‌های

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۳

مکه نشدنـد و در سـفرهای مکه هرگـاه طواف ایشـان تمـام می‌شـد به منطقه بالاـی مکه می‌رفتنـد و آنجا خیمه‌هایی برای ایشان زده می‌شد.

عطاء نیز می‌گویـد: آن حضـرت در سـفر حجهٔالوداع پیش از رفتن به عرفات و قبل از حرکت از مکه، همچنان در منطقه بالای مکه بودند.

وی سپس می‌افزاید: روز فتح مکه به پیامبر صـلی الله علیه و آله گفته شد آیا در منزل خودتان در مکه فرود نمی‌آیید؟ فرمودند مگر عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشته است. به پیامبر صـلی الله علیه و آله گفته شـد: در خانه‌ای دیگر غیر از خانه خودتان منزل کنیـد، نپـذیرفته و فرمودنـد: در خانه‌هـا منزل نمی‌کنم و در همـان بالاـی مکه در حجـون داخـل خیمه‌ای بودنـد و از آنجـا به مسـجدالحرام می‌آمدند، همچنین سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم از قول پدربزرگش نقل می‌کند که گفته است پیامبر صلی الله علیه و آله را در فتح مکه دیدم که در حجون داخل خیمه‌ای زندگی می‌کردند و برای هر نماز به مسجد می‌آمدند. «۱»

از آنچه گـذشت به خوبی روشن می‌شود که شـعب ابوطـالب در مکانی غیر از قبرسـتان ابوطالب قرار داشـته و چنین اشـتباهی از چه زمان و براساس چه دلیل و مدرکی رخ داده، معلوم نیست.

تنها کسی که احتمال داده شِعْب ابوطالب در منطقه حجون قرار گرفته، حلبی است وی پس از بیان محل ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید:

آنچه در پیش آمده، منافاتی با اینکه شِـعْبِ ابوطالب، که خود از بنی‌هاشم بوده، در کنار حجون قرار داشـته، ندارد؛ زیرا امکان دارد ابوطالب به تنهایی در این شِعْب زندگی می‌کرده است. واللَّه اعلم «۲»

لیکن دلیلی بر صـحّت این نقل وجود ندارد، و شاید از کلمه «واللَّه اعلم» حلبی بتوان فهمید که وی نیز به صـحت آن اطمینان نداشته است.

بنابراین، سیر طبیعیِ جریان، بدین شکل بوده که وقتی ابوطالب، بنی‌هاشم و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۴

بنوالمطلب از سوی دشمن در معرض خطر جدّی قرار می‌گیرند برای ایجاد یک دژ محکم و جبهه قوی در برابر آنان، همگی اطراف ابوطالب که چهره‌ای سرشـناس و انسانی نیرومند بوده، گرد می‌آیند و در یک مکان به نام شِعْب ابوطالب اجتماع می‌کنند و با ایجاد پست‌های نگهبانی و اسـتفاده از تاکتیکهای مختلف به دفاع از خویش و شـخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازند و آنگاه که محاصـره خـاتمه می‌یابـد، بنی‌هاشم و بنومطلب از شِـعْب خارج شـده، و به خانه‌های خویش می‌رونـد و دیگر به شِـعْبِ ابی‌طالب مراجعت نمی‌کنند.

متون تاریخی مؤید این معناست و این نکته‌ای است که برخی به آن توجه نکرده‌اند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۵

درس پنجاه و هفتم: بلال «۱»

محمد نقدی

روزی بلال را در شهر حلب «۲» دیدم، از او پرسیدم: بلال! به من بگو ببینم، انفاقهای پیامبر چگونه بود؟

بلال گفت: انفاقی از سوی پیامبر انجام نمی‌شد مگر این که مرا در انجام آن مأمور می‌کرد.

همواره روش پیامبر اینگونه بود که: هرگاه مسلمانی به نزدش می‌آمد و پیامبر او را برهنه و فقیر می‌یافت، قبل از این که او از پیامبر چیزی بخواهد، پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را آماده

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۶

داشت به او می‌داد، و اگر چیزی آماده نداشت به من می‌فرمود: بلال برو پولی قرض بگیر و برایش لباس و غذا تهیه کن.

من هم می‌رفتم مقداری پول قرض می‌کردم و با آن، قدری غذا و لباس و سایر لوازم را تهیه می‌کردم. و آن شخص را با این پول، هم می‌پوشاندیم و هم غذا می‌دادیم.

روزی یکی از مشرکین «۱» مدینه جلوی مرا گرفت و گفت:

بلال! من از تو تقاضایی دارم. گفتم: بگو. گفت: من فردی پولدارم، دلم می‌خواهد از امروز به بعد فقط از من قرض بگیری. هرگاه خواستی چیزی تهیه کنی، به نزد من بیا تا پول در اختیارت بگذارم. چون پیشنهاد از طرف او بود، من هم پذیرفتم و از آن روز به بعد هر وقت نیاز بود به سراغ او می‌رفتم و از او پول قرض می‌گرفتم و حاجت نیازمندان را با آن برآورده می‌کردم. تا این که یک روز وضو گرفته بودم و خود را آماده می‌کردم که به مسجد بروم و اذان «۲» بگویم، ناگهان آن مشرک را با جمعی از دوستان تاجرش که در حال عبور بودند دیدم. آن مشرک تا چشمش به من افتاد با لحنی تند و با بی‌ادبانه فریاد زد:

هَی ...، حبشی، هیچ می‌دانی تا اول ماه چقدر مانده؟

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۱۷

گفتم: بله می‌دانم، خیلی نمانده!

گفت: خواستم یادت بیاورم که بدانی تا اول ماه چهار شب بیشتر نمانده، حواست جمع باشد که حتماً سر ماه به سراغت خواهم آمد و طلبم را خواهم گرفت.

من از سخنان آن مشرک بُهتم زده بود و سخت متعجب شده بودم؛ او هم یکسره جسارت و بلندپروازی می‌کرد که: من این پولها را به خاطر بزرگی دوستت (پیامبر) و یا بزرگی خود تو قرض نداده‌ام. بلکه می‌خواستم با این کار، تو بنده من باشی تا مثل قبل از اسلام آوردنت تو را بفرستم گوسفند چرانی!

هرچه با خود فکر کردم، خدایا! چه پاسخی به او بدهم. دیدم بهتر است با بی‌اعتنایی از آن بگذرم.

آنها رفتند، و من هم به سوی مسجد روان شدم. اما خیلی ناراحت.

لحظه‌ای از فکر آن مشرک و حرفهایش غافل نمی‌شدم؛ گویی شهر مدینه روی سرم می‌چرخید؛ افکار رنگارنگ رهایم نمی‌کردند؛ به مسجد رسیدم، اذان گفتم، نماز عشا را هم بجای آوردم، صبر کردم تا همه متفرق شدند. و پیامبر از مسجد به سوی منزل حرکت کرد، داخل خانه شد؛ دنبالش روان شدم، اجازه ورود خواستم، پیامبر اجازه فرمودند.

داخل شده، سلام کردم. در کمال خضوع عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدای شما باد، همان مشرکی که قبلًا به شما گفته بودم از او پول قرض می‌کنم، امروز مرا در مسیر مسجد دید و با من اینگونه رفتار کرد. در حال حاضر نه شما پولی داری و نه من، او هم که بنای آبروریزی دارد، لطفاً اجازه دهید به میان محله‌های مسلمانها سری بزنم، بلکه خداوند عنایتی کند و بتوانیم بدهی خود را بپردازیم.

این سخنان بگفتم و از محضر پیامبر خارج شدم. پاسی از شب گذشته و شهر کاملًا خلوت شده بود، همه شام شب را گذاشته و خوابیده بودند. به سوی خانه‌ام روان شدم.

به خانه رسیدم. حوصله هیچ کاری را نداشتم، شمشیر و نیزه و کفشم را بالای سرم گذاشتم و طاق باز روی بام دراز کشیدم که بخوابم. دستانم را زیر سر گذاشتم و به آسمان نیلگون خیره شدم.

هرچه سعی کردم بخوابم، اما از فرط ناراحتیِ کارِ آن مشرک، خواب از چشمانم

رفته بود. راستی شبی سخت و سنگین بود.

سرانجام سحرگاهان بلند شدم که مهیا شوم برای رفتن به مسجد. دیدم یکی نفس‌زنان به سویم می‌آید و صدا می‌زند: بلال، بلال ...

از بالای بام بی‌صبرانه فریاد زدم: چه می‌گویی؟

گفت: زود بیا، که پیامبر تو را می‌خواهد.

به سرعت لباس پوشیدم، و به سوی خانه پیامبر حرکت کردم. نزدیک خانه پیامبر رسیده بودم که دیدم، چهار شتر پر از بار، کنار خانه پیامبر زانو زده، استراحت می‌کنند.

در زدم، اجازه خواستم، وارد شدم، سلام کردم.

پیامبر با تبسم فرمود: بلال خوشحال باش، خداوند حاجت تو را برآورده کرد.

من هم حمد خدای بجا آوردم.

پیامبر فرمود: آیا آن چهار شتر را با بار بیرون خانه ندیدی؟

عرض کردم: چرا یا رسول اللَّه.

پیامبر فرمود: هم بار شترها و هم خود آنها برای تو، بار آنها لباس و طعام است. آنها را یکی از بزرگان فدک «۱» هدیه کرده، بارها را برگیر و قرضهایت را با آنها بپرداز.

خوشحال از شنیدن این خبر، با عجله به سراغ شترها رفتم، اول بارشان را پیاده کردم. بعد هم خودشان را محکم بستم و به سوی مسجد رفتم برای گفتن اذان.

منتظر شدم تا پیامبر نماز گزارد. پس از نماز به قبرستان بقیع «۲» رفتم و با صدای بلند

فریاد زدم:

هرکه از پیامبر طلبی دارد فوراً بیاید. و یکسره مشغول فروش اجناس و پرداخت بدهی بودم. به بعضی‌ها پول و به بعضی‌ها جنس می‌دادم.

همه طلب خود را گرفتند. دو دینار اضافه آمد.

رفتم مسجد. پیامبر تنها در مسجد نشسته بود.

سلام کردم، پیامبر فرمود: چه کردی بلال؟

عرض کردم: خداوند آنچه بر عهده پیامبرش بود ادا نمود.

پیامبر فرمود: آیا چیزی هم اضافه آمد؟

عرض کردم: دو دینار.

پیامبر فرمود: دلم می‌خواهد این دو دینار را هم به مستحق بدهی و مرا از وجود آن راحت کنی، من از مسجد بیرون نمی‌روم، تا تو این دو دینار را هم خرج کنی.

آن روز فقیری را نیافتم. پیامبر شب را در مسجد خوابید و روز هم در مسجد ماند.

اواخر روز دو سواره از دور پیدا شدند.

به استقبال آنها شتافتم. آنها را غذا و لباس دادم و نماز عشا را هم با پیامبر خواندم.

پس از نماز، پیامبر مرا صدا زدند، خدمت رسیدم.

فرمود: بلال چه کردی؟

عرض کردم خداوند شما را از فکر آن دو درهم هم راحت کرد. پیامبر خوشحال شد و تکبیر گفت و حمد خدای بجا آورد که: سپاس خداوندی را که نمردم و زنده بودم تا این دو درهم، به اهلش رسید.

پیامبر به سوی خانه حرکت کرد و من هم او را مشایعت می‌کردم تا داخل خانه شد.

آری برادر، این بود چیزی که درباره‌اش از من سؤال کردی.

این چنین بود انفاق پیامبر! «۱»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۰

درس پنجاه و هشتم: حج و برائت از مشرکان

اشاره

محمد تقی رهبر

برائت از دشمنان خدا و آنچه مانع رشد و تکامل انسان و سدّ راه سعادت اوست، قبل از آنکه بُعد سیاسی- اجتماعی داشته باشد، جنبه اعتقادی و تربیتی دارد و مؤمن، به حکم انگیزه ایمانی و با تأسّی به خدا و رسول، می‌بایست از هرچه که سدّ راه خدا است و هر کس که در مقام خصومت با خلق اوست، تبرّی جوید و عُلقه روحی و عملی خود را قطع کند و با دشمنان خدا طرح دوستی نیفکند. قرآن به این اصل مهم ایمانی اهتمام ورزیده و بارها آن را متذکّر شده است؛ از جمله خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لَاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُوْلَئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمْ الْإِیمَانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْمُفْلِحُونَ. «۱»

«هیچ گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نخواهی یافت که با

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۱

دشمنان خدا دوستی کنند هرچند پدران، فرزندان، برادران یا خویشاوندانشان باشند. خداوند ایمان را در دلهای اینان تثبیت کرده و با عنایت خاص خود تأییدشان نموده است و در بهشت برین جای می‌دهد. خدا از آنها خشنود و آنها از خدا خشنودند، اینها حزب خدا هستند و حزب خدا رستگارانند.»

نکته شایان توجهی که در آیه بدان اشاره شده و نباید از آن به سادگی گذشت، ویژگی «حزب خدا»؛ یعنی جامعه مؤمن و متشکّل اسلامی است که عبارت است از «برائت از دشمنان خدا و قطع رابطه مودّت با آنها.» تنها در چنین صورتی است که شاهد پیروزی بر احزاب و شیاطین خواهند بود؛ چه، دوستی با دشمنان خدا جز ذلت و حقارت برای مسلمانان ببار نخواهد آورد و مع‌الأسف امرزه شاهد چنین سرنوشتی برای اغلب کشورهای اسلامی که با کفار طرح دوستی افکنده‌اند، می‌باشیم. همچنین قرآن کریم در مقام نقل سخن حضرت ابراهیم با آذر و گروه بت‌پرست چنین می گوید:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِی بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ. «۱»

«و آنگاه که ابراهیم به پدر خود «۲» و قومش گفت من از آنچه شما پرستش می کنید بیزارم.»

و مؤمنان را به تأسّی جستن به ابراهیم و همراهانش فرا خوانده و می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ .... «۳»

«برای شما در (سیره) ابراهیم و یارانش سرمشق نیکویی است آنگاه که به

قومشان گفتند ما از آنچه جز خدا می‌پرستید بیزاریم، نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمده تا به خدای یگانه ایمان آورید ....»

چنانکه ملاحظه می کنیم، ابراهیم بانی کعبه و حج است و پیامبری است که آیین حنیف او اساس و معیار در آیین اسلام شد، در مسأله برائت اسوه و سرمشق قرار گرفت و این برائت تا بدانجا پیش می‌رود که به‌صورت کینه‌ای آشتی‌ناپذیر نسبت به مشرکان درمی‌آید تا هنگامی که آنان به صراط مستقیم توحید بازگردند.

بدین ترتیب بر مؤمنان وحج گزاران و اهل قبله است که قهرمان توحید، ابراهیم علیه السلام را به عنوان اسوه حسنه سرمشق سازند و برائت از دشمنان خدا و بتهای زمان و اقطاب شرک را، که کمر به نابودی اسلام و به ذلت کشیدن مسلمانان بسته‌اند، طرد و نفی کنند و خطرشان را دست کم نگیرند و همانگونه که در طواف و سعی و سایر مناسک، قدم جای قدم ابراهیم می‌نهند، همچون ابراهیم نقاب از چهره نمرودیان زمان برافکنند و با شرک و بت‌پرستی و دجال‌های قرن، در هر چهره‌ای که هستند بستیزند و از آنها اعلام برائت کنند و قلب خویش را از کینه آنان لبریز سازند و تا هنگامی که ریشه فتنه و فساد برکنده نشود از پای ننشینند.

باری، در بحث برائت- به عنوان سیاست اصولی حج- چند مطلب را باید به بررسی نهاد:

۱- برائت در آیین محمد صلی الله علیه و آله

برائت ابراهیمی در آیین جهانشمول اسلام همچنان استمرار یافته و به شکل نهایی خود می‌رسد. ابراهیم مبارزه با اقطاب شرک و اندیشه بت‌پرستی را آغاز می کند و محمد صلی الله علیه و آله به تکمیل آن می‌پردازد. بت‌ها را از کعبه بیرون می‌ریزد و خانه خدا را پاکسازی می کند و با بت‌پرستان و مشرکان به نبرد برمی‌خیزد و برائت از آنان را با بانگ بلند در موسم حج اعلام می‌دارد.

آیات متعددی از قرآن به برائت از کافران و مشرکان و نبرد با دشمنان خدا و بیزاری از اعمال و جرائم آنان فرمان می‌دهد.

در آغاز سوره ممتحنه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَتَّخِذُوا عَدُوِّى وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنْ الْحَقِّ ....

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمنان خود را دوستان نگیرید و با آنها طرح دوستی نیفکنید، در حالی که آنها به آیین راستین شما کفر ورزیده‌اند.»

و در پایان می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنْ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ. «۱»

«ای ایمان آوردگان، با آن گروه که مورد خشم و غضب خدا هستند دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند همانگونه که کفار از اهل قبور ناامیدند.»

هرچند مصداق بارزِ غضب‌شدگان، به قرینه موارد دیگر قرآن، یهودیانند اما تنها آنان مورد نظر نیستند بلکه شامل سایر غضب‌شدگان از اهل کتاب، کفار، منافقان، مشرکان و یا سایر دشمنان اسلام می‌شود؛ زیرا «الکفر ملّة واحدة»، در هر حال این آیات

با صراحت و قاطعیت، مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا برحذر داشته و بر آن تأکید می‌ورزد.

آیات دیگری نیز در قرآن به چشم می‌خورد که پیامبر را به برائت از اعمال مشرکان و مجرمان فرمان می‌دهد، مانند:

فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. «۲»

«پس اگر از فرمان تو سرپیچی کردند، بگو من از اعمال شما بیزار و روی گردانم.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۴

و:

... وَأَنَا بَرِیءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ. «۱»

«و من از جرائم شما برائت می‌جویم.»

وبدین ترتیب برائت دراعتقاد و عمل، مورد توجه قرآن قرار گرفته و به آن فرمان داده است.

۲- قطعنامه برائت

علاوه بر آیاتی که در قرآن به‌صورت عام، در مسأله برائت وجود دارد و بخشی از آن از نظر گذشت، در سوره مبارکه «برائت» یا «توبه»- که می‌توان آن را «قطعنامه برائت» نامید- برخورد صریح و قاطع و اعلان جنگ با مشرکان و پیمان‌شکنان را فرمان داده است. در اجتماع عظیم حج که مسلمانان و مشرکان حضور داشتند و در ایام عید قربان یا عرفه، که قرآن حج اکبرش نامیده است، آیات برائت به‌صورت رسمی به امر پیامبر صلی الله علیه و آله با بیان امیرمؤمنان، علی علیه السلام چنین تلاوت شد:

بَرَاءَةٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عَاهَدتُّمْ مِنْ الْمُشْرِکِینَ* فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکَافِرِینَ* وَأَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنْ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ .... «۲»

«این است برائت خدا و پیامبرش از مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید. اینک چهارماه مجال دارید در زمین سیر کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نتوانید کرد و خداوند خوار کننده کافران است. و این اعلامی است از سوی خدا و پیامبر او بر مردم در روز حج اکبر که خداوند و پیامبرش از مشرکان بری و بیزارند.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۵

درباره این آیات و آیات بعدی، نکاتی را باید متذکر شد:

۱- این سوره بر خلاف سوره‌های دیگر، بدون «بسم‌اللَّه» نازل شده و چنانکه در روایات آمده، دلیل آن این است که بسم‌اللَّه مبشّر رحمت و امان است در حالی که این سوره به‌منظور رفع امان و اعلام جنگ و تهدید به عذاب، نازل گردیده است. «۱»

۲- آغازگر برائت، خدا و پیام‌آور اوست و تنها یک امر سیاسی و مقطعی نیست بلکه برگرفته از مصدر ربوبی است و برای مؤمنان باید به عنوان یک حقیقت ایمانی همواره و در هر عصر سرمشق باشد.

۳- مفهوم برائت، از بیزاری که یک امر قلبی و عاطفی باشد، فراتر رفته و مستلزم کناره‌گیری، منزوی ساختن و طرد عملی مشرکان و توطئه‌گران است و همانگونه که مفسّران گفته‌اند: به معنای رفع امان و سلب مصونیت و عدم تعهد در برابر مشرکان و حتی جنگ با آنان می‌باشد، چه، آنان آغازگر توطئه بوده و نقض عهد کرده و مهلت و مدت پیمانشان به پایان رسیده است.

۴- با این حال به مشرکان چهار ماه مهلت داده شد تا مجال تفکّر و انتخاب داشته باشند و از گذشته خویش توبه کنند تا از امان و عطوفت اسلامی برخوردار گردند؛ زیرا هدف از برائت و جنگ و مبارزه همانا هدایت انسان‌ها و بازگرداندن آنها به راه حق و طریق سعادت آنها است نه انتقام‌جویی و کینه‌توزی و هرگاه بازگردند و تسلیم آیین حق شوند، برادرانی هستند که با صلح و صفا در کنار سایر مؤمنان می‌توانند زندگی کنند.

۵- سوره برائت در سال نهم هجرت و در مدینه نازل شد که دعوت اسلام گسترش چشمگیری یافت و دولت اسلامی مستقر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله از موضع قدرت با دشمن برخورد نمود تا آنان حساب کار خود را بکنند و بدانند که اسلام از این‌پس توطئه کفر و شرک را به هیچ‌وجه تحمل نخواهد کرد.

۶- اعلام برائت، آغاز یک جنگ روانی تبلیغی علیه کفر و شرک و زمینه‌ساز جنگهای میدانی و تهاجمی به منظور مقابله با استکبار و فساد بود و سیاست خارجی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۶

اسلام با جهان کفر را در صحنه تبلیغ و جهاد و جنگ سرد و گرم مشخص می‌کند: چنانکه آیه فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... «۱»

بیانگر است.

۷- برائت در روز حج اکبر (قربان یا عرفه) که مسلمانان و مشرکان حضور داشتند، با بانگ بلند «اذان» اعلام شد تا به گوش همه مردم از مسلمان و غیر مسلمان برسد و تکلیف مسلمانان نیز روشن شود و قبائل عرب خبر آن را بشنوند. این موضوع در تاریخ اسلام نقش تعیین‌کننده داشت و زمینه گسترش اسلام و عقب‌نشینی سرکشان را فراهم ساخت به طوری که به دنبال این هشدار، هیأت‌های نمایندگی عرب (وفود) یکی پس از دیگری رهسپار مدینه شدند و با پیامبر به مذاکره پرداختند و موجودیت اسلام را باور کردند.

۸- آیات برائت، خطر منافقان را، که لحن ظاهرفریب و دلی آکنده از کینه و عداوت دارند، هشدار داده تا مؤمنان بیدار باشند و فریب نیرنگشان را نخورند؛ چراکه اگر آنان برنده این مصاف شوند به هیچیک از اصول و تعهّدات انسانی پایبند نخواهند بود.

۹- به مقاتله با مشرکان به‌ویژه با اقطاب کفر و سردمداران شرک و تعقیب و مجازات آنها فرمان می‌دهد؛ زیرا اینها آغازگر توطئه و خیانت بوده و پیامبر و پیروان او را از خانه خود آواره کرده و کمر به نابودی اسلام بسته‌اند.

۱۰- به مؤمنان توصیه می‌کند که از دشمن نهراسند و تنها از خدا پروا کنند که خدا به دست مؤمنان، نکبت و عذاب را بر دشمن می‌فرستد، تا تشفّی دل مؤمنان باشد.

۱۱- و بالأخره این آزمایشی است برای مؤمنان و مجاهدان صادق که جز خدا و رسول را پناه و همراز، اتخاذ نکنند.

۳- علی علیه السلام و اذان برائت

قطعنامه برائت را، که مشتمل بر بخشی از آیات سوره توبه «۲» و کلماتی چند از قول

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۷

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص روابط آینده مسلمین و مشرکین بود، علی علیه السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام نمود. در این مطلب مفسّران و مورّخان و محدّثان اتفاق نظر دارند، هرچند در جزئیات آن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

برخی از مفسّران‌می گویند: چون سوره برائت نازل شد، پیامبر اوّل آن‌را به ابوبکر سپرد و سپس (به امر خداوند) از او گرفت و به علی ابن ابی‌طالب علیه السلام داد. به‌دنبال این مأموریت، علی علیه السلام بر ناقه پیامبر بنام «عضباء» سوار شد و خود را در «ذوالحلیفه» به ابوبکر رسانید و پیام رسول خدا را در خصوص تحویل دادن آیات به او ابلاغ نمود. ابوبکر که از این امر ناراحت بود نزد پیامبر بازگشت و علّت را از آن حضرت جویا شد. پیامبر فرمود:

این پیام را کسی جز من یا مردی از خاندان من نباید ابلاغ کند. این را «حاکم» به اسناد خود از انس بن مالک نقل کرده است.» «۱»

فخر رازی می گوید: هنگامی که سوره برائت نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مأمور ساخت که به موسم برود و آن را بر مردم قرائت کند. خدمت پیامبر عرض شد چرا این مأموریت را به ابوبکر واگذار نکردید؟ فرمود: جز مردی از (خاندان)

من آن را ابلاغ نکند.

آنگاه علی علیه السلام در روز عید قربان نزدیک «جمره عقبه» ایستاد و گفت:

«ایُّهاالناس! من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم. سپس سی یا چهل آیه و به قول مجاهد سیزده آیه از سوره توبه را تلاوت فرمود و اضافه نمود که: من مأمورم چهار مطلب را اعلام کنم:

* از این سال به بعد، مشرکان حق نزدیک شدن به خانه کعبه را ندارند.

* کسی نباید برهنه طواف خانه کند.

* جز مؤمن داخل بهشت نگردد.

* با هرکس عهد و پیمانی هست بدان وفا می‌شود.» «۲»

ابن کثیر مضمون این ماجرا را از احمد بن حنبل از انس بن مالک آورده است. «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۸

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: علی علیه السلام در حالی‌که شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده بود، خطبه‌ای خواند و خطاب به مردم فرمود:

«لا یَطُوفَنَّ بِالبَیْتِ عُرْیانٌ، وَلا یَحِجَّنَّ البَیْتَ مُشْرِکٌ، وَمَنْ کانَ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ الی مُدّتِهِ وَمَن لَم یَکُن لَهُ مُدّهٔ فَمُدَّتُهُ أرْبَعهٔ اشْهر». «۱»

«برهنه حق ندارد طواف خانه کند، مشرک نباید به حج بیاید، کسی‌که پیمانی دارد تا مدّت معین معتبر است، و کسی‌که مدت معین ندارد تا چهار ماه مهلت دارد.»

طبرسی از زید بن نقیع نقل کرده است که گفت: از علی علیه السلام پرسیدم شما برای ابلاغ چه چیزی اعزام شدید؟ پاسخ داد: چهار چیز:

«مشرک وارد خانه کعبه نشود، برهنه طواف نکند، هرکس با پیامبر عهد و پیمانی دارد تا زمان مقرر مجال دارد و به هرکس ندارد تا چهار ماه مهلت داده می‌شود». «۲»

و نیز طبرسی گوید: علی علیه السلام پس از اعلام این چهار مطلب، در نزدیکیِ جمره عقبه، سیزده آیه از سوره برائت را تلاوت کرد. «۳»

به‌طور خلاصه، منابع فریقین با اندک تفاوتی به نقل واقعه پرداخته‌اند، در پاره‌ای از این منابع پس از آنکه پیامبر آیات را به ابوبکر داد جبرئیل نازل شد و از آن حضرت خواست که آیات را از وی گرفته به علی علیه السلام بسپارد. «۴»

این مطلب را ابن شهرآشوب از جماعتی از محدّثان عامه همچون طبری، بلاذری، ترمذی، واقدی، قرطبی، سمعانی، احمد حنبل، ابو یعلی، ابن بطه و جمع دیگری از اهل

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۲۹

حدیث آورده است. «۱» شاید نکته مطلب این باشد که این امر مهم و اساسی اسلام را باید کسی در میان جمع مسلمین و مشرکین اعلام کند که لحظه‌ای شرک نورزیده است تا در نفوس تأثیر بیشتری بگذارد و آن کس جز پیامبر یا علی علیهما السلام نیست، همانگونه که روایات فریقین گواهی می‌دهد.

۴- برائت، سیاست اصولی اسلام

در هر حال، «اعلان برائت» یکی از وقایع مهم عصر رسالت، در اواخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله بود. بدینوسیله دولت اسلامی تثبیت شد و دعوت جهانی اسلام نیز آغاز گردید و پیام‌ها و پیک‌های آن حضرت به سران دولت‌ها و ملل گسیل شدند. این

وقایع چهارچوب سیاست اسلامی و خط مشی مسلمانان را در رابطه با مشرکان و منافقان و توطئه پردازان برای همیشه تاریخ مشخص می‌کرد و برای استقرار نظام اسلامی باید به عنوان یک دستورالعمل اصولی تلقّی گردد.

بدین ترتیب بنیانگذار اعلام برائت، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سیره نبوی برای امت سرمشق جاودانی است (لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ). «۲»

توحید ابراهیمی و نظام مقدّس اسلامی جز با برائت قوام نخواهد گرفت؛ زیرا برائت جنبه منفی توحید و ولایت است و این‌دو از یکدیگر قابل تفکیک نیستند.

دکتر محمد حسین هیکل در کتاب خود «حیات محمد صلی الله علیه و آله» پس از طرح مسأله برائت و اعلام آن به‌وسیله علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌نویسد:

«از آن‌روز بود که پایه و اساس دولت اسلامی استقرار یافت. اساس معنوی یک دولت نوپا که آیات برائت بر آن تکیه می‌کند و علی علیه السلام تنها به خواندن آن در موسم بسنده نکرد بلکه آن آیات را به‌طور مکرر برای مردم در هر کجا که بودند تلاوت می‌نمود.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۰

وی سپس می‌نویسد: «هرگاه با دقت به این آیات بنگری، به‌حق آن‌را بنیاد معنوی در قوی‌ترین شکل آن برای دولت نوپای اسلام خواهی یافت. اگر توجه کنیم که نزول آیات برائت هنگامی بود که جنگهای پیامبر پایان یافته و طائف، حجاز، تهامه، نجد و بسیاری از قبائل جنوب شبه جزیره به اسلام گرویده بودند، حکمت تاریخی نزول این آیات، که شالوده معنوی دولت را سامان می‌دهد، روشن خواهد شد.

یک دولت نیرومند باید دارای ایده و اعتقادی باشد که همه بدان ایمان آورده و با تمام توان از آن دفاع کنند و کدام عقیده برتر از ایمان به خدای یگانه‌ای که شریک ندارد و کدام عقیده همچون اعتقاد به بالاترین مظاهر هستی، که جز خدا را در آن سلطنتی نیست و جز خدا را به ضمیر راه نمی‌دهد، می‌تواند نفس را بدینگونه مسخّر کند؟

حال اگر کسانی بخواهند در برابر این اعتقاد که زیرساز دولت اسلامی است ایستادگی کنند، اینان تبهکارانی هستند که هسته مرکزی ارتجاع و فتنه و فساد را تشکیل می‌دهند و از اینرو عهد و پیمانی ندارند و دولت باید با آنها بجنگد تا ریشه فتنه و فساد برکنده شود.» «۱»

حضرت امام خمینی قدس سره در پیام تاریخی برائت چنین می‌گوید:

«حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و منافقین میسّر شود و کدام خانه‌ای سزاوارتر از کعبه و خانه امن و طهارت و «الناس» که در آن به هرچه تجاوز و ستم و استثمار و بردگی و یا دون‌صفتی و نامردمی است عملًا و قولًا پشت شود و در تجدید میثاق «أَلَسْتُ بِرَبِّكُم» بت الهه‌ها و اربابان متفرّق شکسته شود و خاطره مهمترین و بزرگترین حرکت سیاسی پیامبر در وَأَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ... زنده بماند چراکه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اعلان برائت کهنه شدنی نیست و نه تنها اعلان برائت به ایام و مراسم حج منحصر نشود که باید مسلمانان فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند و به وسوسه خنّاسان و شبهات تردیدآفرینان و متحجّرین و منحرفین گوش فرا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۱

ندهند و لحظه‌ای از این آهنگ مقدّس توحیدی و جهان‌شمولی اسلام غفلت نکنند.» «۱»

سپس با اشاره به این‌که اعلان برائت متناسب با هر عصر و مبارزه با چهره‌های شرک و نفاق امری اجتناب‌ناپذیر است می‌فرماید:

«اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبد و باید دید در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوس‌ها و شهوت‌ها نموده‌اند چه باید کرد؟

آیا باید در خانه نشست و با تحلیل‌های غلط و اهانت به مقام و منزلت انسان‌ها و القای روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملًا شیطان و شیطان‌زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول به خلوص، که غایت کمال و نهایت آمال است، منع کرد و تصور نمود که مبارزه انبیا با بت و بت‌پرستها منحصر به سنگ و چوب‌های بی‌جان بوده است و نعوذباللّه پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بت‌ها پیش‌قدم، امّا در مصاف با ستمگران صحنه را ترک کرده‌اند؟ و حال آنکه تمام بت‌شکنی‌ها و مبارزات و جنگ‌های حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره‌پرستان مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرت‌ها و تحمل سختی‌ها و سکونت در وادی غیر ذی ذرع و ساختن بیت و فدیه اسماعیل مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن ختم پیام‌آوران، و سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را تکرار می‌کند و رسالت ابدی خود را با کلام ابدی انَّنی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُون ابلاغ می‌نماید که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلًا در زمان معاصر بت و بت‌پرستی وجود ندارد و راستی کدام انسان عاقلی است که بت‌پرستی جدید و مدرن را در شکل‌ها و افسون‌ها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه‌ای که بتخانه‌هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوم پیدا کرده‌اند خبر نداشته باشد.» «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۲

و در بخشی دیگر از این پیام آمده است:

«فریاد برائت ما فریاد برائت امتی است که کفر و استکبار به مرگ او در کمین نشسته‌اند و همه تیرها و کمان‌ها و نیزه‌ها به طرف قرآن‌ها و عترت عظیم نشانه رفته‌اند و هیهات که امت محمد صلی الله علیه و آله و سیراب‌شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلت‌بار و به اسارت غرب و شرق تن دهند و هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن و عترت رسول خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت‌بار و حقارت مسلمانان باشد!.» «۱»

۵- اذان برائت، مکمّل اذان حج

حج نمایش یک جامعه اعتقادی و نمونه توحیدی است که اسلام می‌خواهد در جهان بنا کند؛ یعنی با خدا در میان خلق بودن که کاملترین نمونه حرکت جمعی است، حرکت به سوی خدا همگام با خلق، حرکتی حساب‌شده و آگاهانه به سوی کمال مطلق و ابدیت و روی‌گرداندن از قصرهای قدرت و گنجینه‌های ثروت و معبدهای ضرار و ذلت.

بنابراین در این رود عظیم و دریای پرخروش انسان‌ها، باید زنده‌ترین شعارها که همانا تجدید پیمان با خدا و توحید خالص و نفی شرک و تبری از مشرکان است بلند شود؛ زیرا شرک بزرگترین مانع بر سر راه کمال و همبستگی انسان‌ها است و اعلام برائت از بزرگترین گامها در جهت دگرگونی جامعه شرک‌آلود به جامعه موحد و بازگشت به هویت مستقل اسلامی و رهایی از وابستگی به قدرتهای استکباری است؛ این آفت عظیمی که امت اسلامی را طی قرن‌ها از خود بیگانه ساخته و به دنباله روی بیگانگان کشانده است.

برائت بذر خشم و تنفر از بیگانگان را در دلهای مسلمانان می‌پرورد که از وابستگی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۳

به قدرت‌های استکباری نجات یافته و روی پای خود بایستند و سلطه کافران را بر مسلمانان نفی کنند؛ چنانکه قرآن نفی کرده است:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. «۱»

و امت اسلام که می‌خواهد امام و اسوه و شاهد بر دیگر امت‌ها و ملت‌ها باشد، هنگامی شایسته چنین رسالتی است که با ابراهیم همگام شود و در صراط مستقیم اسلام رهپوی شریعت محمد صلی الله علیه و آله گردد. و این جز با استقامت در توحید و تبرّی از شرک و نفاق، میسّر نیست.

گفتنی است که: برائت نه‌تنها از مشرکان و منافقان بلکه از «اندیشه شرک و نفاق» است و تا اندیشه شرک در جهان هست برائت نیز هست؛ همچنانکه تا انسان در کره خاکی وجود دارد حج نیز خواهد بود. پس حج بی‌برائت حج نیست. اذان برائت مکمل اذان حج است که یکی به‌وسیله ابراهیم علیه السلام و دیگری به‌وسیله محمد صلی الله علیه و آله انجام شد و این‌دو جاودانه می‌ماند.

۶- رمی جمرات، نماد برائت

یکی از مناسک حج رمی جمرات و سنگ زدن به تندیس شیاطین است. این حکم نیز همانند سایر مناسک، برگرفته از سنت و سیره ابراهیم خلیل است که هنگام عزیمت به منا به‌منظور قربان ساختن اسماعیل، با وساوس ابلیس روبرو شد و او را رجم کرد و راه خود را پیمود و زیباترین نمایش ایمان و عشق را متجلی ساخت. «۲»

برخی روایات، رمی شیطان در جمرات را به آدم علیه السلام نیز نسبت داده‌است که بدین‌وسیله ابلیس را از خود راند»

و بدین ترتیب ابراز تنفر از شیطان همزمان با تعبد و تسلیم در برابر خدای یگانه از آغاز تاریخ آدمیان در تار و پود حج تعبیه شده و از آن جدا شدنی نیست.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۴

نکته اساسی، توجه حج‌گزاران به فلسفه رمی جمره و رجم شیاطین است. آیا مفهوم واقعی رمی، همان سنگ زدن به ابلیس و مجسمه سنگی اوست یا مفهوم وسیع‌تر و عمیق‌تری ورای این عمل نمادین نهفته است؟

بدیهی است که بینش اسلامی و حکمت الهی عمیق‌تر از آن است که رمی جمره را به رمی ستون‌های بی‌جان و حتی خود شیطان محدود سازد! بلکه می‌توان گفت:

صف‌آرایی و نبرد مؤمنان در برابر شیطان و صفات و مظاهر شیطانی و ابلیس‌صفتان را در این مصاف ملحوظ داشته است.

برای توضیح مطلب، باید دانست که فرهنگ قرآن از واژه «شیطان و شیاطین» چه خواسته و از چه کسانی به عنوان شیطان و یاران او یاد می‌کند؟

هرچند مقصود از شیطان در کاربرد اولیه این واژه، همان ابلیس و سپاهیان او هستند اما به‌لحاظ صفات و ویژگی‌های شیطانی به انسان‌هایی نیز تعمیم داده می‌شود که کانون شیطنت و استکبار و صفات رذیله‌اند و با وسوسه‌ها و افسون‌ها، راه رشد و کمال را بر بنی‌آدم سد می‌کنند و قرآن گاهی آنها را «اولیای شیطان» و گاه «حزب شیطان» و گاه «برادران شیطان» نامیده است. مانند این آیات:

۱- الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً. «۱»

«آنان‌که ایمان دارند در راه خدا می‌جنگند و آنان‌که کافرند در راه طاغوت، پس با یاران شیطان نبرد کنید که توطئه و نیرنگ شیطان سست و ناتوان است.»

این آیه دلالت بر این دارد که هرکس برای خشنودی غیر خدا عملی انجام دهد، در مسیر طاغوت گام برداشته که تعبیر دیگر آن، شیطان است و یاران طاغوت یاران شیطانند. «۲»

۲- اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمْ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُوْلَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۵

الشَّيْطَانِ هُمْ الْخَاسِرُونَ. «۱»

«شیطان بر آنها چیره شده و خدا را از یادشان برده است، آنها حزب شیطانند، بدانید که حزب شیطان زیانکارانند.»

از این آیه استفاده می‌شود که هرکس خدا را از یاد ببرد در جرگه شیاطین به حساب می‌آید.

۳- إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً. «۲»

«آنان که ولخرجی و اسراف می‌کنند برادران شیطانند و شیطان نسبت به خدای خود کفرپیشه است.»

از این آیه بر می‌آید که اسراف و تبذیر و عمل شیطانی کفران نعمت خداوند است.

کسانی‌که دارایی خود را در راهی که بر خلاف رضای خدا است خرج می‌کنند کفران نعمت کرده، همانند شیطانند که فضل و نعمت الهی را کفران نمود. و بطور خلاصه:

اسراف‌کاران شیطان‌هایی هستند در قالب انسان.

۴- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً. «۳»

«و نیز برای هر پیامبری، از شیطان‌های انس و جن، دشمنی قرار دادیم که برخی به برخی دیگر سخنان فریبنده القا می‌کنند.»

مفهوم این آیه این است که هر پیامبری دارای دشمنانی از انسان‌ها و جنّیان هست که خداوند آنها را رها ساخته تا آزمایش الهی عملی گردد و انسان‌ها به حسن اختیار و اراده خود راه خدا را انتخاب کنند و در هر حال آن عده از انسان‌ها که به عداوت و دشمنی با پیامبران می‌پردازند، شیطانند در چهره انسان که با کلمات ظاهرفریب و گمراه‌کننده می‌کوشند راه سعادت را بر بندگان خدا سدّ کنند و به گمراهی و شقاوت بکشانند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۶

۵- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. «۱»

«و آنگاه که با مؤمنان روبرو شوند، گویند ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند گویند ما با شماییم، در حقیقت ما آنان را مسخره می‌کنیم.»

این آیه در وصف منافقانی است که به مؤمنان دروغ می‌گفتند و در پرده با سردمداران کفر و نفاق که عنصر شیطنت و عامل اصلی فساد بودند، «۲» تماس داشته، نقش منافقانه بازی می‌کردند و سردمداران این توطئه یهودیان بودند. بنابراین همانگونه که اهل لغت و تفسیر گفته‌اند شیطان «به هرکس که تمرد بر خدا کند اطلاق می‌شود، خواه از انسان‌ها باشد خواه از جنّیان.» «۳»

و چنانکه در آیات گذشته ملاحظه کردیم، شیاطین با صفات ویژه و در چهره‌های گوناگون ظاهر می‌شوند؛ در چهره نفاق، اسراف و تبذیر، فساد درزمین، مکر واستهزای اهل‌حق، یاری دادن به طاغوت‌ها، اغفال از ذکر خدا و قرارگرفتن در حزب طاغوت و ....

با این حال، رمی جمرات و برائت از شیاطین، متضمن انزجار و تنفر قلبی و واکنش عملی در برابر شیطان صفتانی است که با نفاق و نیرنگ و توطئه در مقام خصومت با مؤمنانند و رهروان راه ابراهیم و امت محمد صلی الله علیه و آله باید با خشم آشتی ناپذیر خود آنان را رمی کنند و از اعمال آنها بیزاری جویند و برای نفی آنها و کوتاه کردن دستشان از حریم اسلام، چاره‌ای بیندیشند. و بدون تردید در عصر ما، سران شیاطین و اقطاب کفر و مراکز توطئه در لانه استعماری امپریالیسم و صهیونیسم جای گرفته و همه توطئه‌ها را هدایت می‌کنند.

اگر در عصر ابراهیم، شیطان می‌خواست راه فداکاری در طریق عبودیت حق را بر

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۷

ابراهیم و اسماعیل ببندد، امروز شبکه‌های استعماری و استکباری و مراکز توطئه آمریکایی و اسرائیلی با در دست داشتن هزاران ابزار ماهواره‌ای، تلویزیونی، رادیویی، مطبوعاتی، خبررسانی، عوامل جاسوسی و مزدوران بومی و غیر بومی خود می‌کوشند راه مسلمانان

را به سوی قرآن و قبله سدّ کنند و از حقیقت اسلام دور سازند و با فرهنگ قرآن بیگانه نمایند تا از اسلام تنها اسمی بماند و بس و آنها بتوانند مقدرات کشورهای اسلامی و فرهنگ و سیاست و اقتصاد آنها را در قبضه گیرند و ثروتهای خداداده امت مسلمان و مستضعفان و ملل محروم را به چپاول و غارت برند و با این‌همه، مسلمانان از خود و سرنوشت خود غافل باشند و در سرزمین مقدس منا تنها خشم خود را متوجه سنگهای بی‌جان کنند و از شیاطین زنده و توطئه‌گران واقعی غافل باشند و سرچشمه شیطنت و فساد را نشناسند.

از این‌رو در پیام حضرت امام خمینی قدس سره به زائران خانه خدا آمده است:

«مسلمانان باید به فکر رمی استعمار از کشورها و سرزمین‌های اسلامی خود باشند و برای بیرون راندن جنود ابلیس و برچیدن پایگاه‌های نظامی شرق و غرب از کشورهای خود تلاش بنمایند و نگذارند دنیاخواران از امکانات آنان در جهت منافع خود و ضربه زدن به کشورهای اسلامی استفاده کنند.» «۱»

۷- «جدال» و «برائت»

یکی از سفسطه‌هایی که مخالفان به منظور غیر مشروع جلوه دادن اعلان برائت از دشمنان اسلام در موسم حج مطرح ساخته‌اند، خلط کردن مسأله برائت به مسأله جدال در حج است. آنها آیه شریفه ... لَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ را دستاویز ساخته و کوشیده‌اند برائت را از مصادیق جدال ممنوع قلمداد کنند و این شعار زنده و جاودانه اسلام را در این عصر، که تیرهای زهرآگین دشمنان به سوی اسلام نشانه می‌رود، مشوه ساخته و از آن مانع شوند، اما توضیحی کوتاه در این باره ضروری می‌نماید:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۸

جدال به هیچ‌وجه از مصادیق برائت نیست و این‌دو از نظر مفهوم و مصداق و احکام کاملًا متغایرند. اعلان برائت، چنانکه بحث مشروح آن گذشت، به معنای بیزاری، ابراز تنفر و انزجار از کفار، مشرکان و مفسدان است که قرآن پایه‌گذار آن بوده و سنت و سیره نبوی سند غیر قابل انکاری بر مشروعیت و ضرورت آن است. اما جدال، از نظر لغت به مفهوم: «محاجه، مناقشه و مجادله» می‌باشد.

در کلیات ابوالبقاء آمده است: «وَ الجِدال عِبارَةٌ عَن دَفْعِ الْمَرْءِ خَصْمَهُ بِحُجَّةٍ أو شُبْهَةٍ وَ هُوَ لا یَکُون الّا بِمُنازَعَةِ غَیْرِه». «۱»

«جدال عبارت از این است که شخص طرف مخاصمه، خود را با حجّت و دلیل یا شبه دلیل دفع کند و این جز با منازعه نیست.».

مفسّران نیز همین مفهوم را در تفسیر آیه لحاظ کرده و جدال را به معنای محاجه، منازعه، مشاجره و خصومت گرفته‌اند «۲» و هیچیک از مفسّران یا فقیهان؛ اعم از شیعه یا سنی، برائت را از مصادیق جدال ندانسته است.

در اینجا به نقل چند مورد از اقوال عامه مبادرت می‌کنیم:

فخر رازی هفت قول از اهل تفسیر در معنای جدال آورده که هیچیک از آنها به بحث برائت ارتباط ندارد. از کتاب «موطأ» مالک نقل می‌کند که نهی از جدال اشاره است به مجادله قریش در عصر جاهلیت که در مشعرالحرام وقوف کرده و از وقوف به عرفات خودداری نمودند و با آنان‌که به عرفات رفته بودند در این‌باره بحث و مجادله می‌کردند و آنان نیز با اینها در جدال بودند. قرآن از این کار نهی کرد و به پذیرش حکم الهی فراخواند.

همچنین از قاسم بن محمد نقل می‌کند که جدال ممنوع عبارت است از بحث و گفتگو در تعیین روزهای حج، بدون اینکه به رؤیت هلال و ادلّه شرعی تکیه شود. و بالأخره جدال ممنوع، بنا به این اقوال، جدال در روزها، ماهها، موقف حج و مقبولیت و عدم مقبولیت آن است. «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۳۹

قرطبی نیز در تفسیر خود به نقل شش قول پرداخته، نظیر آنچه از تفسیر رازی نقل شده است. علاوه بر این، از قول ابن مسعود، ابن عباس و عطاء آورده است که گفته‌اند:

«جدال، جرّوبحث با مسلمان است که به خشمگین ساختن او و ناسزاگویی‌اش منتهی شود. قتاده جدال را به معنای دشنام دادن گرفته است.» «۱»

بیضاوی جدال را به مراء و کشمکش با همسفران و خدمتگذاران تفسیر کرده است. «۲» سیوطی و نحاس از قول ابن عباس و ابن مسعود و عطا و قتاده آورده‌اند: «جدال آن است که با دوست و همسفر خود جروبحث کنی تا او را به خشم آوری»؛ «والجدال أن تُماری صاحبَک حتّی تُغضِبَه». «۳»

صابونی یکی از مفسّران معاصر اهل‌سنت همین معنا را در جدال لحاظ کرده و می گوید:

«المخاصمهٔ و المجادلهٔ مع الرفقاء و الخدم و غیرهم». «۴»

«جدال، کشمکش و مجادله با دوستان همسفر و خدمه و دیگران است.»

سیوطی از ابن عباس و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: «وَ الْجدال جدال الرّجل صاحبَه» «۵»

وی اختلاف در حج را نیز نقل کرده است. «۶» ابن عربی نیز جدال را به معنای جدال در زمان حج گرفته و به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده است که بر اختلافات جاهلیت خط بطلان کشیده و ملاک اعمال حج را همان موازین اسلامی و سیر ماه و ایام حج قرار داده و فرموده است: «فإنّ الزّمانَ قَدِ استَدارَ کَهَیْئَتِهِ یَوْمَ خَلقَ السّماواتِ وَالأرْض» «۷»

برای تأیید این نظریه می‌توان صدر آیه را نیز قرینه گرفت:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۰

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ ....

مفسّران شیعه نیز به تفاسیر فوق و نظایر آن اشاره دارند در عین حالی که تفسیر اهل‌بیت علیهم السلام را در معنای جدال آورده‌اند که بنابه فرموده آنان: «جدال عبارت است از گفتن «لاـ واللَّه» و «بلی واللَّه» و در یکی از این روایات از امام موسی بن جعفر علیه السلام «مفاخره» نیز اضافه شده است: «لا وَاللَّه وَبَلی وَاللَّه، وَالمُفاخَرَهٔ». «۱»

به‌طور خلاصه: هیچیک از مفسران؛ اعم از شیعه یا سنی اعلام برائت را از مصادیق جدال ندانسته‌اند و چنانکه پیش از این گذشت، اعلام برائت، سنت و سیره ابراهیم علیه السلام است که با نداشتن عده و عُدّه به بت‌پرستان صریحاً گفتند: ... انّا بُرَءَاءُ مِنْکُمْ ... و سنت و سیره نبوی دلیلی غیر قابل انکار بر مشروعیت اعلام برائت از مشرکان و مفسدان در موسم حج و اجتماع حاجیان است و هیچگونه دلیلی وجود ندارد که آن را به عصری خاص محدود کند بلکه حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله اسوه حسنه‌ای هستند که قرآن برای پیروان آیین حنیف معرفی فرموده است.

بنابراین هرگاه بیم آن باشد که کفار و مشرکان و توطئه‌گران، با مسلمانان به خصومت برخیزند وظیفه مسلمانان است که با تأسّی به رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در جمع جهانشمول اسلام از آنان اعلام برائت کنند و توطئه‌های آنان را افشا نمایند و روابط خود را با آنان قطع کنند. و بنابراین آنچه از مخالفان شنیده می‌شود که، اعلام برائت را از مصادیق جدال در حج قرار داده‌اند، هیچگونه مستند شرعی ندارد و دیکته‌شده از سوی استکبار جهانی و کسانی است که خواسته‌اند حج را از مفهوم سیاسی‌اش تهی کنند و بی‌روح و بی‌رنگ سازند تا حجاج خانه خدا در برابر جنایاتشان، لب فروبندند و نظاره‌گر غارت و هجوم آنان بر ارزشهای اسلامی و سرمایه‌های مادی و معنوی مسلمانان باشند.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۱

درس پنجاه و نهم: جدال در حج

جدال در قرآن

کلمه جدال و مشتقّات آن در چند جای قرآن آمده است. بررسی این موارد نشان می‌دهد که در عین وحدت مفهومی این کلمه در هر یک از موارد، خصوصیّاتی وجود دارد که به این کلمه در هر مورد مفهوم ویژه‌ای بخشیده است.

قرآن در این آیات، بیشتر روی انگیزه جدال تکیه نموده و آن را معیار قرار داده است. قبل از بررسی مفهوم «جدال» در آیه لا جِدالَ فِي الْحَجِّ لازم است این موارد را بررسی کنیم؛ زیرا که قرآن خود، مبیّن خویش است و «بَعضُهُ يُصَدِّقُ بَعْضاً» «۱» و «بَعضُهُ يُفَسِّرُ بَعضاً». «۲»

۱- وَلَا تُجَادِلْ عَنْ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ .... «۳»

«هرگز بخاطر مردمی که به خود ظلم می‌کنند جدال مکن.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۲

جدال در این آیه و مشابه آن، مانند: هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُم عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا «۱»

به معنای نوعی گفتگو و مشاجره لفظی به منظور حمایت و دفاع متعصّبانه و کورکورانه آمده است. و به همین دلیل مورد نهی واقع شده و پیامبران، و نیز همه مردم، از این شیوه سخن گفتن، ممنوع شده‌اند.

منع از جدال در چنین مواردی، به خاطر آن است که هدف و انگیزه نادرست و ناشایست دارد. مخاصمه و مشاجره کردن با مردم با ایمان و یا بی‌تقصیر، به خاطر کسانی که خود به خویشتن ظلم می‌کنند و راه ناصواب می‌پیمایند، کاری است بیهوده، بلکه نادرست و ظلمی است مضاعف.

۲- وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي‌اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَاهُدىً وَلَاكِتَابٍ مُنِيرٍ «۲»

«برخی از مردم، بدون آن که اطلاع و علمی داشته باشند و یا از راه صحیح و کتاب روشنگری پیروی نمایند، درباره خدا به جدال می‌پردازند.»

در این آیه، جدال از آن جهت مورد نکوهش قرار گرفته است که منشأ آن جهل و عدم استناد به منبع قابل اطمینان (وَلا هُدىً ولا كتابٍ مُنيرٍ) بوده است. بی‌شک، هر نوع مشاجره و مخاصمه و بحث و جدلی که از روی بی‌اطّلاعی و نادانی و بدون در دست داشتن دلیل و مدرک معتبر باشد، مردود و محکوم می‌باشد. مشابه این آیه است آیاتی چون:

وَمِن النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ «۳»

«از میان مردم کسانی هستند که بدون علم درباره خدا به جدال می‌پردازند و از هر شیطان طغیانگر پیروی می‌کنند.»

وإنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ الى اوْليائِهِم لِيُجادِلُوكُم. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۳

«شیطان‌ها به هواداران و دوستان خود مطالبی را القا می‌کنند تا با شما به جدال بپردازند.»

۳- إنَّ الَّذينَ يُجادلُونَ فى آياتِ اللَّه بغَير سُلْطانٍ اتاهُمْ انْ فى صُدُورِهم الّا كِبْرٌ ما هم بِبالِغيه. «۱»

«آنها که درباره آیات خدا به جدال برمی‌خیزند، بدون آن که برهان و سندی دریافت کرده باشند، جز این نیست که در دل کبر و نخوتی دارند که هرگز به آن نمی‌رسند.»

جدال در این آیه، به این دلیل محکوم شده است که از تفوّق‌طلبی و غلبه‌جوییِ متکبّرانه ناشی می‌گردد. و چنین حالتی با تمامی ملزوماتش ضدّ ارزش و مایه سقوط انسان و گمراهی و محرومیّت وی از اعتقاد و گفتار و عمل به حقّ است.

۴- وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ «۲»

«آنان که درباره آیات ما مجادله می‌کنند، می‌دانند که راه بن‌بستی در پیش گرفته‌اند.»

جدال در زمینه مشعلهای هدایت خدا و دلایلی که در جهان آفرینش برای هدایت به سوی خدا قرار داده شده، از آن جهت محکوم است که عملی بیهوده و راهی بن‌بست و تلاشی نافرجام است.

۵- وَجادلُوا بِالباطلِ لِيُدحِضُوا به الحقَّ. «۳»

«با مستمسکی باطل به جدال پرداختند تا بدان وسیله حقّ را مغلوب سازند.»

بدیهی است، جدالی که به منظور مبارزه با حق انجام می‌گیرد و به صورت وسیله‌ای برای پوشاندن حقیقت و یا از میان بردن آن، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، چیزی جز

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۴

مایه فساد نمی‌تواند باشد.

۶- قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا. «۱»

«همانا، خداوند شنیده است گفتار آن کس را که درباره همسرش با تو مجادله می‌کرد.»

هدف از این نوع مجادله، شکایت و مناقشه درباره کس یاچیزی است. برای ارزیابی این مجادله، باید ادّعا و محتوای شکایت را بررسی نمود؛ اگر شکایت به ناحق بود ناگزیر مجادله درباره آن نیز مردود خواهد بود.

۷- مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ...»

«درباره آیات خدا به جدال نمی‌پردازند، مگر کسانی که کفر ورزیده‌اند.»

کفر و پایداری در موضع کفر نوعی لجاجت و مجادله را به دنبال دارد که خواه ناخواه محتوای آن باطل و غرض و هدف از آن حمایت از باطل می‌باشد و از این رو مردود و محکوم می‌باشد.

۸- يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا. «۳»

«روزی که انسان مبعوث می‌شود، در حالی که از خود دفاع می‌کند و برای توجیه اعمال خود مجادله می‌کند.»

وَكانَ الإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. «۴»

«انسان بیش از هر چیز به جدل می‌پردازد (تا اعمال خود را توجیه کند).»

این نوع مجادله که به منظور توجیه اعمال ناروا و در نهایت برای نفی تکلیف و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیتها انجام می‌گیرد، بدترین شیوه جدال است که قرآن، آن را

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۵

محکوم می‌شمارد و انسان را از آن برحذر می‌دارد.

۹- قالُوا يا نوحُ قَدْ جادلتَنا فَاكْثرتَ جِدالَنا. «۱»

«قوم نوح به وی گفتند: تو با ما به مجادله برخاستی و در این جدال زیاده‌روی کردی.»

در این مورد، جدال به معنای اقامه دلیل و تلاش برای ابطال دلائل خصم به کار رفته که قرآن آن را از قول مردم نوح نقل می‌کند و خود آن را نفی نمی‌کند؛ بلکه دلالت بر آن دارد که نوح دست به چنین جدالی زده و محتوای جدال نوح چنان بوده که آنان را از مقابله به مثل عاجز کرده و به استیصال کشانده بوده است.

۱۰- وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. «۲»

«با اهل کتاب جز از طریق بهتر مجادله ننمایید.»

این آیه با توصیف جدال به «الَّتی هِیَ أحْسَنُ»، در حقیقت جدال را به دو نوع تقسیم نموده است:
الف: جدال به شیوه غیر حسن، که آیه با صراحت از به کار بردن آن در مقابل اهل کتاب منع کرده است.
ب: جدال به شیوه نیکو، که به مفهوم مخالف، جواز آن از آیه استفاده می‌شود.
۱۱- ادْعُ الی سَبیلِ ربِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أحْسَنُ. «۳»
در این آیه ضمن بیان مفادِ آیه قبل؛ یعنی تقسیم‌بندی جدال به دو نوع حسن و غیر حسن اصولًا جدال حسن به عنوان شیوه مطلوب و در کنار برهان و موعظه وسیله‌ای برای دعوت پیام وحی و رسالت الهی تلقی شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت همه مسلمانان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۶

متعهد، موظف شده‌اند در راه دعوت به سوی راه خدا از مجادله به عنوان یک شیوه مطلوب استفاده کنند.
مفاد آیه چنین است که اگر حکمت و موعظه امکان‌پذیر نبود، جدال به عنوان تنها وسیله دعوت، واجب خواهد بود. با توجه به این اصل، می‌توان گفت که مجوز واقعی جدال در دعوت به سوی خدا و راه خدا در حقیقت همان اصالت و حقانیت محتوای جدال و هدف آن می‌باشد که چیزی جز دعوت به خدا و راه خدا نیست.
۱۲- فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ .... «۱»
«پس در حج، رفث و فسوق و جدالی نیست (و زائر بیت‌اللّه الحرام نباید خود را به این سه عمل آلوده کند).»
جدال در این آیه، که مورد بحث ما در این بررسی است، به قرینه دو کلمه «رفث» و «فسوق» که در ردیف همدیگر آمده و نیز با توجه به آیات دیگر، نمی‌تواند به مفهوم مطلق و عام باشد و همچنین شامل «جدال بالّتی هی احسنُ» گردد. «۲»

مفهوم لغوی جدال

واژه «جدال» در لغت دارای مفهوم وسیعی است که معانی متفاوتی را شامل می‌گردد. بسیاری از لغوی‌ها، جدال، مجادله، منازعه، مشاجره و مخاصمه را به یک معنا گرفته‌اند و وقتی گفته می‌شود «جدلتُ الحبلَ» مفهومش آن است که ریسمان را محکم بستم و معنای «جادلت الرجل» آن است که او را بر زمین افکندم. و هر چیز به هم پیچیده‌ای را مجدول می‌گویند و ریشه همه این معانی، پیچیدن و بافتن است و جدال به همین معنا است. «۳»
در «مجمع البحرین» آمده است:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۷

«جدل» اسمی است از جدال و «جدال» عبارت است از مقابله دلیل با دلیل.
گاهی «جدل» با لجاجت و خصومت همراه می‌شود «لا جِدالَ فی الحج»؛ یعنی با مستخدمین و همراهان نباید مِراء کرد؛ مثلًا یکی به دیگری بگوید: «فردا برای حج حرکت می‌کنیم» و دیگری بگوید «نه بلکه پس فردا سفر را آغاز می‌کنیم» یا یکی بگوید: «حج من صحیح‌تر از حج تو است.» و «مجدّل» به معنای نعشی است که بر زمین افتاده باشد. «۱»
در «لسان العرب» می‌گوید:
«جدل» محکم بستن و محکم پیچیدن و تابیدن را گویند و از این روست که به لجام ناقه «جدیل» گفته می‌شود و به زمین سخت نیز «جداله» می‌گویند. به مردی که در جدل قوی باشد، «جدل» گفته می‌شود و «جدل» اسمی است که به معنای زیاده‌روی در خصومت به کار می‌رود. «۲»
برخی گفته‌اند:

«جدال» بر وزن فِعال از «مجادله» مشتق شده و «مجادله» نیز از «جدل» که به معنای تابیدن و پیچیدن است. و گفته شده: «جدل» مشتقّ از «جداله» است که به معنای زمین است، گویا هر یک از دو طرفِ مجادله، می‌خواهند دیگری را بر زمین افکنند. «۳»

راغب گوید:

«جدال» گفتگو بر سبیل منازعه و برتری‌جویی بر یکدیگر است و ریشه جدل از «جدلت الحبل» است که به معنای محکم کردن ریسمان و تابیدن آن است، گویی هرکدام از دو مجادله کننده می‌خواهد دیگری را از رأی و اعتقادش بپیچاند. «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۸

نظر مفسّران درباره «جدال در حج»

زمخشری قرائت ابوعمرو و ابن کثیر را که «رفث و فسوق» را مرفوع و جدال را منصوب خوانده‌اند، چنین تعلیل و تفسیر می‌کند «۱»: حرف «لا» در دو مورد اوّل به معنای نهی است، گویی گفته شده: «فَلا یکوننَّ رفثٌ ولا فسوقٌ.» ولی در مورد سوّم به معنای نفی خبری است بدین معنا که «لا شکّ ولا خلاف فی الحجّ» زیرا قریش در ایام حج با قبائل دیگر مخالفت می‌کردند. هنگامی که دیگران در عرفات بودند آنان در مشعر وقوف می‌کردند و گاه یک سال ایام حج را جلو می‌انداختند و سال دیگر به تأخیر می‌افکندند و این همان «نسیء» است که قرآن از آن یاد می‌کند. اسلام، حج را در وقت واقعی آن تثبیت نمود و وقوف به عرفه را به زمان اصلی برگرداند و خداوند خبر داد که دیگر اختلاف و جدالی در حج باقی نماند.

زمخشری پس از این استدلال می‌گوید:

بنابر این آنچه که مورد نهی قرار گرفته، رفث و فسوق است نه جدال. و بر این مبنا می‌توان به حدیث نبوی استدلال نمود: «مَن حَجَّ فَلم یرفثْ ولم یفسقْ خرجَ کَهیئته یومَ ولدتْه أمُّهُ.» می‌بینیم در این حدیث جدال ذکر نشده است.

گویا زمخشری به این حدیث برخورد نکرده بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

«وَالّذی نَفْسی بِیَدِهِ ما بَین السَّماء وَالأرضِ من عَملٍ أفضلَ منَ الجهادِ فی سَبیل اللَّهِ أو حَجَّة مبرورةٍ لا رفثَ وَلا فُسوقَ وَلا جِدالَ.» «۲»

و از سوی دیگر، معنای خبر در «لا جدال» با اختلاف نظری که در مسائل مختلف حج در میان فقها وجود دارد، سازگار نیست.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۴۹

منقول از ابن عباس و ابن جبیر و سری و قتاده و حسن و عکرمه و زهری و مجاهد و مالک، آن است که معنای «رفث» همبستر شدن است، و عبداللَّه بن عمر و طاوس و عطا و دیگران «رفث» را به معنای زشتگویی با زنان تفسیر کرده‌اند. برخی نیز «رفث» را به معنای هر سخنی دانسته‌اند که نوعی بیانگر روابط جنسی زن و مرد باشد.

ابوعبیده گفته است:

«رفث» به معنای سخن لغو است و ابن عربی «لا رفث» را به معنای نفی مشروعیت دانسته و مفهوم آیه را مشابه معنای آیه «لا یَمسُّهُ الّا المطهّرونَ» شمرده است. «۱»

از ابن عباس و عطا و حسن و ابن عمر و جماعتی دیگر نقل شده: «فسوق» به معنای «بجا آوردن معاصی در حال احرام» است. و ابن زید و مالک گویند: «فسوق» قربانی کردن برای بتها است، به همان معنا که در آیه وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ ... آمده است. و ضحاک «فسوق» را به معنای «تنابز بالالقاب»؛ به یکدیگر لقب زشت دادن تفسیر کرده است، آنگونه که قرآن می‌گوید: ... بِئْسَ الاسْمُ الْفُسُوقُ ... «۲»

و ابن عمر می‌گوید: فسوق ناسزاگویی است (سباب المُؤمنِ فُسُوقٌ). «۳»

قرطبی در تفسیر جدال ممنوع، شش قول را از مفسّران بزرگ نقل می‌کند:

۱- ابن مسعود، ابن عباس و عطا برآنند که جدال به معنای مِرائی است که موجب خشم دیگری گردد و سرانجام به ناسزاگویی منتهی شود. و امّا مذاکره علمی و اظهار نظر، مورد نهی قرار نگرفته است.

۲- قتاده گوید: جدال همان ناسزاگویی است.

۳- ابن زید و مالک بن انس گویند: جدال در آیه، به معنای این است که مردم اختلاف کنند کدام به وقوف ابراهیم رسیده و حج کدام مشابه حج ابراهیم بوده است؛ آن گونه که در جاهلیت در این زمینه به جدال می‌پرداختند. بنابر این معنا، «لا جدال»؛ یعنی در مواضع حج اختلافی نیست.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۰

۴- نفی جدال در زمان حج؛ مجاهد گوید: نفی جدال در ماه‌های حج، همانطور که عرب درباره نسیء اختلاف می‌کردند. و چه بسا که حج را در غیر ماه ذی‌الحجه بجا می‌آوردند.

۵- محمد بن کعب قرظی را عقیده بر آن است که جدال به این معناست که یکی به دیگری بگوید حج من مورد قبول‌تر و صحیح‌تر از حج تو است و دیگری نیز مشابه آن را اظهار کند.

۶- جدال به معنای فخرفروشی به پدران است.

قرطبی، پس از نقل اقوال، نظریه چهارم را تقویت کرده و آن را «اصحّ ماقیل» دانسته است. و این حدیث نبوی را دلیل صحّت آن شمرده است که:

«انَّ الزَّمانَ قَد اسْتَدارَ کَهَیئَتِهِ یَومَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمواتِ وَالأرضَ».

و سپس این حدیث را چنین تفسیر کرده که امر حج به همان حالت اولیه خود برگشته و دیگر تغییری در آن نباید داد. «۱»

فخر رازی می‌گوید:

«جدال» بر وزن فِعال، از مجادله است و ریشه آن از معنای تابانـدن است؛ زیرا هر کدام از طرفین جدال سعی می‌کند دیگری را از رأیش بتاباند. و اما «فسوق» به معنای خروج از حدود شرع است. آنگاه اقوال مفسّران را در معنای جدال ممنوع در حج، بیان می‌کند و سپس نظریه قاضی را مورد تحسین قرار می‌دهد.

قاضی گفته است:

هرگاه «لا جدال» را بر نفی جدال حمل کنیم، معنای آن چنین می‌شود که با هیچ نوع اختلافی سازگار نیست؛ زیرا جدال به مثابه ضد است برای حج و مانع از صحت آن است. بنابر این معنا، باید آیه را چنین تفسیر کرد که عمل زناشویی و زنا و شک بردن در حج موجب بطلان حج است.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۱

وی پس از بررسی اقوال دیگر در زمینه آیه، می‌گوید:

برخی بحث و استدلال و اظهار نظر و جدال در حج را مذموم می‌شمارند و برای آن چند دلیل می‌آورند:

نخست، آیه «لا جدال» را ذکر می‌کنند. ولی اگر چنین باشد، باید جدال در دین، اطاعت و راهی بر معرفت خدا نباشد.

دوّم: آیه شریفه ... مَا ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. «۱»

زیرا خداوند آنان را به خاطر این که اهل جدل هستند، مورد نکوهش قرار داده است.

سوّم: آیه شریفه وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ. «۲»

در این آیه از منازعه و خصومت نهی شده است که این خود، معنای جدال است.

آنگاه می‌گوید:

متکلّمان بر این اعتقادند که جدال در دین عبادت بزرگی است و بر اثبات این حرف خود به آیه شریفه: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «۳»

استدلال کرده‌اند و همچنین به گفتار مشرکان در برابر نوح که گفتند یا نُوحُ قدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا. «۴»

استدلال کرده‌اند. و جدال نوح بی‌شک برای تثبیت دین و بیان اصول شریعت بوده است.

سپس به روایات مربوط به جدال پرداخته، چنین نتیجه می‌گیرد که:

جدال نکوهیده، جدالی است که برای تقریر باطل و به منظور اهداف مادی؛ از

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۲

قبیل کسب مال و جاه باشد و جدال پسندیده آن است که انگیزه آن تقریر حقّ و دعوت به راه خدا و دفاع از حریم مقدس دین خدا باشد. «۱»

شیخ طوسی در تفسیر گرانقدر خود می‌گوید:

«رفث» نزد علمای شیعه به معنای همبستر شدن است که این نظریه مطابق با نظر ابن مسعود و قتاده است و ریشه آن زشتگویی است، و سپس آرای مختلف را در زمینه «رفث» می‌آورد و «فسوق» را به معنای کذب تفسیر می‌کند و آنگاه ترجیح می‌دهد که «فسوق» به معنای همه معاصی، که محرِم از آن نهی شده، تفسیر شود و نظر عبداللَّه بن عمر را مطابق آن می‌شمارد. و «جدال» را به تأکید کلام با قَسَم «لا واللَّه، بلی واللَّه» معنا می‌کند، چه در سخن راستگو باشد یا به دروغ سوگند یاد کند. «۲»

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید:

«رفث» همه نوع سخنی است که برای تفهیم مسأله زناشویی بر زبان آورده می‌شود و «فسوق» خروج از قلمرو اطاعت خدا است و «جدال» همان مِراء در کلام است. لیکن احادیث، «رفث» را به معنای همبستر شدن و «فسوق» را به معنای کذب و «جدال» را به گفتن «لا واللَّه» و «بَلی واللَّه» تفسیر کرده است. «۳»

احادیث وارده در زمینه جدال

جابر بن عبداللَّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«من قضَى نُسُكَهُ وَسلِم الْمُسْلِمُونَ مِن لسانِهِ وَيَدِهِ غُفِر لهُ ما تَقَدَّم مِنْ ذَنْبِهِ». «۴»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۳

«کسی که مناسک او تمام شود در حالی که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند، خداوند گناهان گذشته او را می‌آمرزد.»

برخی با استدلال به این حدیث می‌گویند: هر نوع سخنی که در حج موجب اذیت و ناراحتی زائران بیت‌اللَّه الحرام گردد، حرام است.

ولی لحن این حدیث امتنان است و در مقام بیان حکم تحریم نیست و الزام، آنگونه که از آیه استفاده می‌شود، از این حدیث قابل استنباط نیست.

بیهقی از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الرَّفَث: الاعرابةُ والتعريضُ للنِّساءِ بالجِماعِ، والفُسُوق: المَعاصی كلُّها والجِدالُ: جِدالُ الرَّجلِ صاحبَهُ». «۱»

«رفث فحش دادن و همبستر شدن با زنان، و فسوق همه معاصی، و جدال گفتگوی خصمانه با رفیق است.»

بیهقی در روایت دیگر از ابن عباس نقل می‌کند:

«الجِدالُ: المِراءُ وفی لفظ: أنْ تُماری صاحبَكَ حتّى يُغضِبَكَ أوْ تُغْضِبَهُ». «۲»

اسماء، دختر ابوبکر نقل می‌کند:

با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حج همراه بودیم. ابوبکر در انتظار غلامش بود تا این که غلام آمد ولی مرکب را با خود نیاورد. ابوبکر از او پرسید مرکبت کجاست؟

پاسخ داد: در سایه برای استراحت گذارده بودم که گم شد. ابوبکر خشمگین شد و گفت: یک مرکب با تو بود، آن را هم گم کردی؟! سپس شروع کرد به زدن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که صحنه را مشاهده می‌کرد با تبسّم فرمود: این مُحرِم را بنگرید چه می‌کند! «۳»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۴

در حدیث دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«ما اوتِیَ الْجَدَلَ قومٌ إلّاضلُّوا». «۱»

«هیچ ملتی دچار جدال نشدند، مگر آن که گمراه گشتند.»

در روایت دیگر آمده است:

«الجِدالُ، المراء والملاحاة». «۲»

«جدال، مراء و گفتگوی خصمانه است.»

بیهقی احادیثی نقل می‌کند که جدال را به معنای دشنام دادن و نزاع کردن و اختلاف در مسأله حج تفسیر کرده است.»

احادیث اهل بیت علیهم السلام

معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«إذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَیْکَ بِتقْوَی اللّهِ وَ ذِکْرِ اللّهِ وَ قِلَّهِ الْکَلام إلّا بِخَیْرٍ فَإنَّ تَمامَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ أنْ یَحْفَظَ الْمَرْءُ لِسَانَهُ إلَّا مِنْ خَیْرٍ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ» وَالرَّفْثُ الجِماعِ، والفسوقُ: الکِذبُ والسّبابُ، والجِدالُ: قولُ الرَّجلِ: «لا واللَّهِ، بَلی واللَّهِ». «۴»

«هنگامی که محرم شدی، بر تو باد تقوای خدا و همواره به یاد خدا باش و کمتر سخن بگو، مگر درباره امر خیر؛ زیرا وقتی حج و عمره کامل می‌شود که محرم زبان خود را جز از خیر باز دارد؛ چنانکه خدا فرمود کسی که در ماه‌های حج، فریضه حج بر او واجب شد (محرم شد) پس باید از رفث و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۵

فسوق و جدال اجتناب کند. رفث، همبستر شدن با زنان است و فسوق، دروغ گفتن و دشنام دادن است و جدال، گفتن «لا واللّه، بلی واللّه» می‌باشد.

در روایت دیگری از معاویهٔ بن عمار آمده:

«اتَّقِ الْمُفَاخَرَةَ وَ عَلَیْکَ بِوَرَعٍ یَحْجُزُکَ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ». «۱»

«از فخرفروشی اجتناب کن و بر تو باد به ورع و تقوایی که تو را از معاصی خدا بازدارد.»

مشابه این معنا در روایات دیگر نیز آمده است و مفاد همه این روایات را می‌توان چنین خلاصه کرد:

جدال، آن نوع مشاجره لفظی است که معمولًا موجب لجاجت و تهییج خشم و ارتکاب محرماتی مانند آزار رساندن، دشنام دادن، فخرفروشی کردن، و دیگر اموری است که در شریعت اسلام ممنوع است.

در روایت ابوبصیر (لیث بن بختری) از امام صادق علیه السلام این مطلب با صراحت آمده است:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُحْرِمِ يُرِيـدُ أَنْ يَعْمَلَ الْعَمَلَ فَيَقُولُ لَهُ صَاحِبُهُ وَ اللَّهِ لا تَعْمَلْهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهِ لَأَعْمَلَنَّهُ فَيُخَالِفُهُ مِرَاراً يَلْزَمُهُ مَا يَلْزَمُ الْجِدَالَ قَالَ: لا إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا إِكْرَامَ أَخِيهِ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مَا كَانَ فِيهِ مَعْصِيَةٌ». «۲»

«پرسیدم: محرم می‌خواهد کاری را انجام دهد، رفیقش به او می‌گوید: به خدا سوگند تو این کار را انجام نخواهی داد و او مکرر سوگند می‌خورد که انجام می‌دهم، آیا کفاره جدال بر او واجب می‌شود؟ امام صادق در پاسخ فرمود:

نه؛ زیرا منظور وی از این سوگند، نوعی احترام به برادر ایمانیش می‌باشد و کفاره زمانی واجب می‌شود که با سوگند، معصیت خدا را انجام دهد.»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۶

نظریات فقها در مورد جدال در حج

برخی گفته‌اند:

فقهای اهل سنّت هر نوع مخاصمه با همراهان و خدمتگزاران و امثال آنان را در حج حرام می‌دانند و بر اثبات این سخن خود، به اطلاق آیه «لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» تمسّک می‌جویند. «۱»

ولی با توجه به نظریاتی که از مفسّران اهل سنت نقل کردیم، می‌توان در این نسبت شک کرد؛ زیرا:

اوّلًا: همه علمای اهل تسنّن در مفهوم جدال متّفق‌القول نبوده‌اند.

ثانیاً: همگی بر یک قول در زمینه معنای کلمه «لا» اتّفاق نداشته‌اند. با وجود این همه اقوال، چگونه می‌توان حرمت هر نوع مشاجره و مخاصمه را به همه فقهای اهل سنّت نسبت داد؟!

به فرض این که این نسبت درست باشد، جدال در این فتوا به مخاصمه با همراهان و خدمتگزاران و امثال آن تفسیر شده است و این، هیچ رابطه‌ای با آنچه که در ایّام حج از حجاج ایرانی سر می‌زند، ندارد؛ زیرا شعارها و حرکتهای دسته جمعی حاجیان ایرانی، در رابطه با برائت از مشرکین و متجاوزان به حقوق مسلمانان و در راه احیای اصول فراموش شده شریعت است و هرگز با مسلمانان به مخاصمه برنمی‌خیزند.

بیشتر فقهای شیعه، جدال را به معنای گفتن «لا واللَّه، بلی واللَّه» تفسیر کرده‌اند که با انجام آن کفاره‌ای بر مُحرِم واجب می‌شود. «۲» فقهای شیعه مدّعی هستند که در این مورد، گرچه معنای لغوی جدال وسیعتر از مفهوم فقهی آن است ولی تضییق معنای جدال از باب حقیقت شرعیه است. «۳»

فقهای شیعه در این امر اختلاف کرده‌اند که آیا گفتن این سوگند، اگر از روی صدق

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۷

باشد هم گناه محسوب می‌شود یا امری است مباح که فقط در حج موجب کفّاره است.

ایشان، با وجود اتفاق نظر در اصل حکم، در خصوصیات آن اختلاف کرده‌اند و شش نظریه در کلامشان دیده می‌شود. «۱»

بررسی سیاق آیه

برای بررسی «نهی از جدال در حج»، که مفهوم آیه «لا جدال فی الحج» است، باید قسمت قبلی آن را به دقّت مورد مطالعه قرار داد:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ* لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ .... «۲»

با تدبّر در دو قسمت قبل و بعد آیه، می‌توان مفهوم واقعی جدالِ ممنوع در حجّ را به دست آورد. این بررسی را با ذکر چند نکته

دنبال می‌کنیم:

۱- زمان حج و ماه‌های چهارگانه حرام در شریعت اسلام، به همان صورت اولیّه تثبیت شده و در آن تغییری داده نشده است. و حج، در همان ماه‌هایی که در میان قبایل عرب در جاهلیت شناخته شده بود، تقریر شد. در حدیث آمده است:

«الحُرُماتُ خمسٌ: البَيتُ الحرامُ والمَسجد الحرامُ والبلدُ الحرامُ وَالأشهرُ الحرامُ والحُرُم». «۳»

بیت‌اللّه الحرام، مسجدالحرام، شهر حرام، ماه‌های حرام و حرم، همان پنج چیز محترمی است که از میان دیگر امور محترم، دارای اهمیت ویژه‌ای است. این حرامها،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۸

همان است که در آیه آمده است:

ذَلِکَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ «۱»

«کسی که حرمات را تعظیم نماید، نزد خدا برای او بهتر است.»

معنای این که حج باید در ماه‌های حرام انجام گیرد، آن است که حج در غیر ماه‌های چهارگانه صحیح نیست، و این به دلیل احترام خاصّی است که ماه‌های حرام از آن برخوردار است.

بنابر این، آنچه در حج حرام است، به دلیل احترامی است که از تعظیم حج و ماه‌های حرام ناشی می‌گردد. اما اگر کاری که در حج انجام می‌گیرد مصداق خیر نزد خدا و متناسب با حرمت حج و احترام ماه‌های حج باشد؛ مانند امر به معروف، نهی از منکر، مذاکره علمی، اقامه شعائر، احیای اصول اسلام، اظهار ولا و دوستی نسبت به خدا و رسول و اولیای خدا، تظاهر به برائت نسبت به مشرکین و دشمنان خدا، طرح مسائل و مشکلات اسلام و مسلمانان، دعوت به وحدت و اتحاد و احیای حج، آنگونه که خدا و رسول خدا خواسته است، بی‌شک از نوع جدال ممنوع نخواهد بود.

۲- التزام به حج، التزام به همه لوازم آن را به دنبال دارد، آنگونه که مُفاد فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ می‌باشد. این التزام با احرام به وجود می‌آید و این التزام، عبودیت و اخلاص و تعظیم شعائر را فرض می‌کند و معنای آن این است که محرِم در حجّ نباید منافی روح عبودیت و اخلاص و تعظیم شعائر را انجام دهد.

جدال ممنوع، همان شیوه‌ای است که منافی این ملزومات حج است. و امّا جدال نیکو در حج، که برای برقراری روح عبودیت و نفی عبودیت طواغیت و به منظور تعظیم شعائر باشد آنگونه مضمون حرکتهای نفی کننده شرق و غرب و ایادی آنها است، بی‌شک از قلمرو جدال ممنوع خارج خواهد بود.

۳- دنباله آیه، مقابله جالبی را بین جدالی که شرّ است و جدال خیر که موجب تقوا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۵۹

است، مطرح نموده است و از جدال شرّ بازداشته و به خیر که انجام وظایف و مسؤولیتها و اقامه شعائر در رأس آن قرار دارد، ترغیب و تشویق نموده است.

مُفاد این مقابله آن است که حج‌گزار باید به جای کار قبیح و شرّ، کار پسندیده و خیر را انتخاب کند. اکنون باید دید فریاد کشیدن برای برائت از کفار و طلبیدن مرگ مستکبران و دعوت به اتحاد و استقلال، از کارهای قبیح و شر است، که جدال ممنوع باشد یا مصداق قسمت‌اخیر آیه، که عمل پسندیده و خیر است؟ همچنانکه جدالی که تبیین حق و هدایت افراد گمراه و دفاع از شریعت را نتیجه می‌دهد، نمی‌تواند مصداق کار قبیح و شرّ باشد.

۴- مُفاد ... وَأَتِمّوا الحجّ والعُمْرَةَ للَّهِ ... آن است که‌حج و عمره باید برای خدا باشد و هیچگونه شائبه و وابستگی به غیر خدا در آن وجود نداشته باشد. اتمام در حج همان معنای اتمام در آیه: وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ «۱»

و همچنین اتمام در آیه:

... أَتِمُّوا الصِّیامَ الَی اللَّیْلِ ... «۲»

و نیز مفاد آیه الیَوْمَ اکْمَلْتُ لکُمْ دینَکُمْ وَاتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی. «۳»

است. اتمام در کلیه این موارد به معنای انجام عمل بطور کامل و تامّ است بطوری که هیچ جزء و شرط و لوازم آن فروگذار نگردد. نهی از جدال در حج، می‌تواند برای تکمیل و اتمام حج باشد، آنگونه که در روایت معاویهٔ بن عمار گذشت. و جدالی ممنوع است که به جزئی یا شرطی یا یکی از ابعاد حج خدشه وارد آورد. آیا برائت از مشرکین و نفرین بر دشمنان متجاوز و دعوت به وحدت و نفی سلطه اجانب، به حج لطمه وارد می‌آورد یا دقیقاً محتوای آن را تحقّق می‌بخشد؛ یعنی اتمام و اکمال می‌نماید؟!

۵- در دنباله آیه، امر به تزوّد شده و تأکید بر آن که بهترین زادها و توشه‌ها همان تقوا است و مفهومش این است که حج بهترین زادِ راه است و حج تزوّد و تجهیزی است برای آخرت و زندگی دنیایی. جدال، از آن جهت ممنوع است که فاسد کننده تقوا و آمادگی

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۰

برای زندگی کامل دنیا و آخرت است. امّا اگر سخنی یا حرکتی احیاکننده دنیا و آخرت امّتی، یکجا باشد و ذلّت و نکبت را از زندگی مسلمانان دور کند و سرفرازی و استقلال و عظمت به آنان ببخشد و اصول و ارزشهای پیام وحی را احیا کند و امت را به وحدت و عبودیت در برابر خدا و نفی بندگی و بردگی استکبار و طواغیت فراخوانَد؛ با روح حج و تزوّد سازگار نخواهد بود؟!

۶- مفسّران گفته‌اند: آیه: تَزَوَّدُوا فَإنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی درباره اقوامی نازل شد که بدون زاد و توشه برای انجام حج به مکّه می‌آمدند و مدّعی بودند بر خدا توکل دارند و سپس تکدّی می‌کردند، و چه بسا به مردم زور می‌گفتند و اموال آنان را غصب و حقوقشان را مورد تجاوز قرار می‌دادند. از این رو، خداوند دستور داد قبل از حج خود را آماده کنند و زاد و توشه با خود همراه بیاورند؛ بهترین زاد آن چیزی است که با خود می‌آورید و شخصیت و حرمت خود را در برابر دیگران حفظ می‌کنید و خویشتن را از تجاوز به حقوق دیگران بازمی‌دارید. «۱»

طبری می گوید:

گروهی از حاجیان به هنگام احرام، زاد و توشه‌های خود را می‌انداختند و آیه در ردّ عمل آنان نازل شد؛ زیرا سفر چه برای دنیا و در دنیا باشد و یا از دنیا و در راه خدا، ناگزیر باید با آمادگی و ساز و برگ و توشه همراه باشد و معنای این سخن آن است که حج آمادگی می‌طلبد و آماده شدن، از مقدّمات حج است.

بی‌شک آنچه را که امروز جدال می‌نامند و ما به عنوان احیای روح حج انجام می‌دهیم، نوعی تزوّد و کسب آمادگی برای رسیدن به خودکفایی و حفظ شخصیت و حیثیّت امت در جهت بریدن زنجیرهای اسارت و وابستگی است، تا احتیاج به شرق و غرب پیدا نکنیم و به ذلت و ظلم به خود و دیگران دچار نشویم.

۷- خداوند، جدال را در حج منع نموده و از سوی دیگر بسیاری از داد و ستدها،

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۱

منازعه و جدال را به دنبال دارد. از این رو تصوّر می‌شود که معامله و داد و ستد نیز در حج باید حرام باشد.

قرآن در دنباله همان آیه، با ذکر: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ. «۱»

کسب مشروع و داد و ستدی را که برای به دست آوردن فضل الهی باشد تجویز نموده. از این نکته به خوبی می‌توان این نتیجه را به دست آورد که هر جدالی حرام و ممنوع نیست و فریادها و حرکتهایی که برای به دست آوردن فضل مادی و معنوی الهی و رسیدن به نتایج مشروع در گسستن وابستگیها و برائت از کفار و دعوت به اتحاد مسلمانان و بیداری امت و نفی سلطه شرق و غرب باشد؛ نه

تنها ممنوع نخواهد بود بلکه خود مصداق:
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ است.

نتایج این بحث

پس از بررسی مجموع مباحث گذشته، بار دیگر این پرسش را برای یافتن پاسخ صحیح و منطقی مطرح می‌کنیم:
کدام جدال در حج نهی شده است؟
آیا آنچه امروز به برکت پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری حضرت امام خمینی قدس سره و گسترش آگاهی و تفقّه صحیح اسلامی و بیداری ملل مسلمان در ایام حجّ به صورت یک حرکت سیاسی عبادی انجام می‌پذیرد.
و به پیروی از حج رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، که در لابلای مراسم، روح توحید را احیا و شرک و تشکّل سیاسی مشرکین را محکوم و مقهور می‌نمود، همه ابعاد حج را جامه عمل می‌پوشانند.
آیا این حرکت مقدس و الهی، جدال ممنوع است و قرآن در آیه: لا جِدالَ فِي الحَجِّ از آن نهی نموده است؟!
بر اساس نظریّه عده‌ای از صاحب‌نظران و مفسّران بزرگ، که جدال در حج را به
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۲
معنای جدال در زمان برگزاری و مناسک حج تفسیر نموده وبا تبیین اسلامی در این زمینه‌ها گفتگو در مسائل جاهلی حج را تمام شده دانسته‌اند و کلمه «لا» را به مفهوم نفی گرفته‌اند، اصولًا این آیه شریفه ربطی با مسائل جاری حج آنگونه که در سؤال طرح نمودیم، نخواهد داشت. و همچنین طبق نظریه اکثر فقها و مفسران شیعه، که جدال ممنوع را «قسم مؤکّد» می‌دانند، موردی بر منع از این حرکت مقدّس در حج نخواهد بود.
امّا بر پایه نظریه معنای مشهور بر تفسیر کلمه «لا» در «لا جدال»؛ مانند مشابهش در «لا رفث ولا فسوق»، به معنای نهی و حرمت جدال، بی‌شکّ نمی‌توان آن را به معنای مطلق و شامل هر نوع مجادله و مباحثه و عمل خلاف‌انگیز تفسیر نمود؛ زیرا در این صورت نقل فتاوای مختلف در مورد احکام و مناسک حج، بلکه خود اعمال که گاه بر اساس اختلاف نظر به صورتهای متفاوت انجام می‌گیرد، مصداق جدال خواهد بود و اصولًا شامل برخورد خشن و تحمیلی حامیان و عاملان بازدارنده حرکتهای سیاسی عبادیِ زائران خانه خدا نیز خواهد بود. بدیهی است که امکان برگزاری حج به نحوی که هیچگونه گفتار و عمل خلاف‌انگیز در آن نباشد هرگز امکان‌پذیر نیست و هیچ مفسر و فقیهی ملتزم به آثار گسترده و حرجی «نهی از جدال» بطور مطلق نخواهد بود.
نتیجه این بحث آن است که تنها جدالی می‌تواند مصداق آیه و حرام باشد که به قصد ایجاد تفرقه و دشمنی انجام پذیرد.
ان اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. «۱»
وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمْ الْبُشْرَى .... «۲»
آنچه که ما امروز ادّعا می‌کنیم و انتظار آن را داریم، چیز دیگری است که از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته‌ایم و روح حج و حقیقت مراسم حج و فلسفه این فریضه الهی، سیاسی و عبادی آن را ایجاب می‌کند. و تجزیه حج و خالی نمودن اعمال حج را از آن،
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۳
جز با تجربه ایمان و ... نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ ... «۱»
بودن امکان‌پذیر نیست.
آنچه ما خواهان آن هستیم و در مراسم حج در عمل نشان داده‌ایم، اعلان برائت از سیاستهای استکباری کفّار و مشرکین و دعوت به

وحدت و مقابله با تهاجم جبهه کفر و الحاد است. و کوشش ما در جهت حفظ موجودیت اسلام و مسلمانان و زمینه‌سازی برای حاکمیت قوانین الهی و اراده خداوند بجای حاکمیت استکبار و طاغوت است. و معتقدیم این، روح حج و فلسفه مراسم آن و از اهمّ واجبات اسلام و از وظائف ضروری و فوری و حیاتی امت از هم گسیخته و به استضعاف کشانده شده اسلامی است.

حج رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در دوران اقامت در مکّه

یک بار دیگر، منصفانه نگاهی به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران سیزده ساله غربت و تنهایی و مظلومیت اسلام بیافکنیم. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، همه ساله، در طول مراسم حج، مردم را به حال خویش نمی‌گذاشت؟ و سعی می‌کرد با تماس مداوم در مراکز تجمع حجاج با افراد و شخصیتهای قبائل عرب ارتباط برقرار نماید؟ و در بازار «عکاظ» و «مجنه» و «ذی‌المجاز» می‌گشت و با این و آن تماس می‌گرفت تا بتواند چند نفری را پیدا کند و پیامش را به گوش آنان برساند؟ و چقدر با تأکید می‌فرمود.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۴

درس شصتم: اغتنام فرصتهای معنوی حج

اشاره

محمّدتقی رهبر

برای بیشتر حج‌گزاران توفیق تشرف، به مکه و مدینه، تنها یک بار اتفاق می‌افتد، اما چنانکه خصلت طبیعی آدمی است که هر گاه نعمتی را در اختیار دارد با توهّم اینکه همیشه آن نعمت باقی است، قدردان آن نیست و در صدد بهره‌گیری از آن برنمی‌آید و این نیز از توطئه‌های ابلیس است تا انسان را از برکات عظیم حج محروم سازد و با هر افسون و نیرنگی که شده رنج او را بی‌حاصل کند. لذا زائر باید بهوش باشد و شیطان را طرد کند و به اشتغالات مادی مجال ندهد که قلب او را تسخیر کند. زائر گرامی باید توجه کند که عرفات با آنهمه عظمت و فضیلت، فقط یک روز است و مشعر یک شب و منا سه روز و دو شب و مکه یک یا دو هفته و مدینه کمتر از ده روز و این مواقف میعادگاه اولیاءاللَّه است که حاجیان برای درک آن، آه حسرت می‌کشیدند و دولتی است مستعجل که به سرعت سپری می‌شود و شاید دیگر تکرار نگردد. کدامین غبن و خسارت بالاتر از این که انسان دست خالی از آن مشاهد شریفه و مواقف کریمه مراجعت کند، همانند تشنه‌ای که از لب دریا خشک لب برگردد!

به منظور اغتنام فرصت و بهره‌وری از معنویت حج، که اساس انسان سازی است، نخست باید وارستگی از تعلّقات مادی را تمرین کرد. تذکّر خاطره حضرت ابراهیم و

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۵

اسماعیل و هاجر که در حج نماد وارستگی هستند، در اینجا بسیار سودمند است و تشریح داستان قربانی اسماعیل و قربانگاه منا درسی است برای حاجیان تا بدانند آن کس که آهنگ دیار یار دارد، باید از اغیار دل برکند.

در این داستان هر چند حکمت خداوندی ایجاب کرد، اسماعیل قربان نشود و بماند تا نسلی موحّد از دودمان او پدید آید و شجره پاک رسالت از آن نسل بروید و به ثمر نشیند، اما ابراهیم و اسماعیل در این آزمایشِ بزرگ پیروز شدند. آنها بی‌درنگ سر تسلیم فرود آوردند و خود را برای آن فداکاری آماده ساختند و بدینسان مقصودِ اصلی تحقق یافت. چه، مقصد اصلی، که در علم حق گذشته بود، ذبح اسماعیل نبود بلکه ذبح محبت فرزند و دل از تعلّق غیرخدا تهی کردن بود که این به تمام معنی تحقق یافت و ابراهیم با افکندن فرزند بر خاک منا و نهادن کارد بر گلوی او، تعلّق فرزند را که عمیق‌ترین تعلّقات بود و به طریق اولی سایر علائق

را نیز در مسلخ عشق قربان کرد.

«همینکه تسلیم شدند و او را با پیشانی بر زمین افکند، وی را ندا دادیم: هان ای ابراهیم! آن رؤیا را تصدیق کردی، آری نیکو کاران را اینچنین پاداش دهیم»؛ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ* وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. «۱»

این داستان بلندای قلّه فداکاری را به نمایش می‌گذارد. پدر پیری را نشان می‌دهد که در واپسین روزهای زندگی خود، فرزند جوانش را در زیر آفتاب سوزان منا آن سرزمین خاموش اما پر غوغا، روی خاک‌های داغ افکنده، تا میان سر و بدنش جدایی بیفکند.

نه پدر را تردیدی است و نه فرزند را امتناعی. هر دو تسلیم محض‌اند، اما تنها این کارد است که نمی‌برد؛ چرا که خلیل فرمانش می‌دهد و جلیل نهیش می‌کند و قربانی به تأخیر می‌افتد و ابراهیم خشمگین کارد را به سویی می‌افکند تا خدایش اطمینان می‌دهد که دیگر بس است، شما کار خود را کردید ما نیز پذیرفتیم و اینک قربانی دیگر به فدیه اسماعیل می‌رسد و کار خاتمه پیدا می‌کند و سنت قربانی جاودانه می‌شود و نام ذبیح بر اسماعیل می‌ماند؛ چرا که در حقیقت او ذبیح است، ذبیحی که با اراده خود پذیرای قربان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۶

شدن گردید.

زائر گرامی! تو که رهپوی ابراهیم خلیل هستی، تأمل کن که رهروان قبله عشق در سرزمین آرزوها (منا) چگونه عمل کردند و همچنانکه در اعمال و مناسك به آنها تأسی جسته‌ای، در این کار نیز پیروی کن، آنچه را جز خداست از دل بیرون بریز. محبت‌های مجازی را قربان کن. محشر را بیاد آور که مال و اولاد سودی ندارد و تنها قلب سلیم از تو می‌خواهند و بس؛ یَوْمَ لَایَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ «۱»

قلبی که بی‌غلّ و غش باشد، آلوده به شرك و هوا نباشد، بل معمور به ایمان و محبت حقیقی و آکنده از مهر خدایی باشد.

تلاش کن با چنین قلبی آهنگ کوی دوست کنی و چون ابراهیم در جلب رضای محبوب، سر از پا نشناسی، فانی فی‌اللَّه شوی تا باقی باللَّه گردی که سفر حج سفر از خود به خدا و از اغیار به سوی یار است. اگر توانستی چنین حالتی را در خود پدید آوری سراپا نور می‌شوی به گفته حافظ:

دست از مس وجود چو مردان ره شوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

از پای تا سرت، همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد باللَّه کز آفتاب فلك خوبتر شوی

و اینجاست که می‌توانی از سفر به سوی حق بهره‌گیری و با توشه‌ای وافر به میان خلق باز گردی؛ چرا که «حج سفر از خلق به حق و ازحق به خلق، همراه باحق» است.

در چنین وضعی، دیگر از رذیلت‌های اخلاقی اثری نمی‌ماند و همه فضیلت می‌شود و غرض نهایی حج که رنگ خدایی گرفتن است تحقق می‌پذیرد.

بنابراین، بر آموزش دهندگان است که عرفان حج و سیر و سلوك الی‌اللَّه را که اصل اساسی این عبادت است، برای زائران بیان کنند و همراه احکام و مناسك، معارف حج را نیز آموزش دهند تا قلب‌ها را، و نه تنها قالب‌ها را، به حق متوجه سازند و در یک مراقبت دائمی، بر این مطلب تأکید ورزند تا زائر خانه خدا خالی نرود و خالی برگردد و از عرفان

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۷

و معنویت و فضیلت‌ها پر شده باشد.

در چنین صورتی است که زائر فرصت‌های گرانقدر را در حرمین شریفین به کارهای بیهوده مادی مشغول نمی‌دارد و عمده اوقاتش را به ذکر و فکر و نماز و دعا و قرآن و زیارت و عبادت سپری می کند و از آداب حرمین غفلت نمی‌ورزد.

تمرین عطوفت و رأفت

اشاره

چنانکه در مباحث اجتماعی حج تبیین شده، تحکیم روابط مسلمانان و پرورش روح نوع دوستی و چاره اندیشی دردها و مشکلات جهان اسلام یکی از اهداف محوری حج است.

حج اگر آنگونه که شایسته است تحقق پذیرد، علاوه بر آنکه روح را در فضای معنویت و تکامل اخلاقی و عرفانی سیر و سلوك می‌دهد، روحیه انساندوستی را عمق می‌بخشد و در روابط عاطفی میان مسلمانان و پرورش رأفت و رحمت اسلامی و مواسات و ایثار، نقش مؤثر ایفا می کند. و اگر حج گزار با چنین ارمغان معنوی باز گردد، آثار آن در همه جوانب حیات وی متبلور خواهد بود.

با توجه به این نکته حساس اجتماعی است که در روایات اهلبیت علیهم السلام اعمال خیر و قضای حوائج مؤمنان و محرومان، با حج و عمره در کفه سنجش نهاده می‌شود تا اهل ایمان، بویژه حج گزاران توجه کنند که ثواب و پاداش را تنها در حج و عمره نجویند بلکه باید به فکر اعمال صالحی نیز باشند که پاداش آن کمتر از حج و عمره نیست و بلکه گاه پاداش مضاعفی برای آنها دارد و آن تلاش در جهت رفع گرفتاری مؤمنان و درمان دردمندان و خدمت به نیازمندان جامعه است. به مثل معروف گاه می‌شود که حج در کنار خانه انسان است و او توفیق درک آن را ندارد.

ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اگر من یک حج بجا آورم بیشتر دوست دارم تا بنده‌ای آزاد کنم و تا ده بنده بر شمرد و همچنان بر آن افزود تا به هفتاد بنده رسید سپس فرمود: و اگر خاندانی را از مسلمانان سرپرستی نمایم، گرسنگانشان را سیر

کنم، برهنگانشان را بپوشانم و آنان را از اظهار نیازمندی بین مردم بی‌نیاز سازم، نزد من پسندیده‌تراست تا اینکه بطور مکرر حج گزارم وتا ده حج و سپس تاهفتاد حج برشمرد.» «۱»

مشمعل‌اسدی گوید: سالی به حج مشرف شدم، پس ازبازگشت، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، امام از ثواب حج برای من سخن گفت و پاداشی که خداوند در دنیا و آخرت برای حج گزار قرار داده است. سپس فرمود: آیا خبر دهم تو را به چیزی که ثواب آن بیشتر از اینهاست؟ عرض کردم: بفرمایید. فرمود:

«بر آوردن حاجت مؤمن از حج‌های مکرّر برتر و افضل است و تا ده حج را برشمرد.»؛ (لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَفْضَلُ مِنْ حَجَّةٍ وَ حَجَّةٍ وَ حَجَّةٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرَ حِجَجٍ) «۲»

و در روایت دیگر از آن حضرت است: «قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى عَدَّ عَشْراً». «۳»

این روایات که نظیر بسیار دارد، برای اهمیت پاداش خدمات انسانی، کافی است.

اینها هشدار به کسانی است که همه ساله برای حج و عمره مبالغی هزینه می‌کنند اما اگر امر خیر و خدمت انسانی پیش آید، تعلل و بخل می‌ورزند و شانه از زیر بار مسؤولیت خالی می‌کنند، در حالی که اگر کسی در پی جلب رضای خدا و ثواب آخرت باشد، باید بدانند که ثواب را فقط به حج و عمره نمی‌دهند که گاهی از روی دلخواه و تمایل نفسانی انجام می‌گیرد و اگر چنین زائری راست می‌گوید چرا یکسال هزینه سفر خود را به مصرف یتیمان و مستضعفان و دردمندان نمی‌رساند و سیر و سفر را چون با خواسته

دل او موافق است بر آنها ترجیح می‌دهد؟ و گاه در یک سال بارها به سفرهای زیارتی و سیاحتی می‌رود و برای دید و بازدید سفرهایش ریخت و پاش می‌کند اما اگر یک خانواده آبرومندی را ببیند که برای اجاره خانه یا ازدواج پسر و دخترشان در سختی و عسرت

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۶۹

باشد اینجا دست کرمش گشوده نیست!

این است که در برخی اعمال، که صورت شرعی دارد، باید تردید کرد و به خداوند دروغ نگفت، که او بر زوایای دل انسان‌ها آگاهی دارد. در اینجا مناسب است به ذکر داستانی بپردازیم و سخن را به پایان بریم.

یک داستان آموزنده

«شخصی بنام عبدالجبار مستوفی حج می‌رفت. او هزار دینار زر همراه داشت، روزی از کوچه‌ای در کوفه می‌گذشت به طور اتفاق به خرابه‌ای رسید، زنی را دید که در آنجا چیزی را جستجو می‌کرد و بدنبال متاعی بود، ناگاه در گوشه‌ای مرغ مرده‌ای دید و آن را زیر چادر گرفت و از آن خرابه دور شد. عبدالجبار با خود گفت: این زن احتیاج دارد و فقیر است، باید ببینم وضع او چگونه است. بدنبال او رفت تا اینکه زن داخل خانه‌ای شد.

کودکانش پیش او جمع شدند و گفتند: ای مادر! برای ما چه آورده‌ای که از گرسنگی هلاک شدیم؟ زن گفت: مرغی آورده‌ام تا برای شما بریان کنم! عبدالجبار چون این را شنید گریست و از همسایگان آن زن احوالش را پرسید. گفتند زن عبداللَّه بن زید علوی است. شوهرش را حَجّاج کشته و کودکانش را یتیم کرده است. مروت خاندان رسالت، وی را نمی‌گذارد که از کسی چیزی طلب کند. عبدالجبار با خود گفت: اگر حج خواهی کرد، حجّ تو این است. آن هزار دینار را از میان باز کرد و به آن خانه رفت و کیسه زر را به آن زن داد و برگشت و خودش در آن سال در کوفه ماند و به سقایی مشغول شد. چون حاجیان مراجعت کردند و به کوفه نزدیک شدند مردمان به استقبال آنها رفتند، عبدالجبار نیز رفت. چون نزدیک قافله رسید، شتر سواری، جلو آمد و بر وی سلام کرد و گفت:

ای عبدالجبار! از آن روز که در عرفات ده هزار دینار به من سپردی تو را می‌جویم، زر خود را بستان، و ده هزار دینار به وی داد و ناپدید شد. آوازی برآمد که ای عبدالجبار! هزار دینار در راه مابذل کردی ده هزار دینار فرستادیم و فرشته‌ای را به صورت تو خلق کردیم تا از برایت هر ساله

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۰

حج‌گزارد تا زنده باشی که برای بندگانم معلوم شود که رنج هیچ نیکوکاری به درگاه ما ضایع نیست» «۱»

غرض از نگارش این سطور پایین آوردن منزلت حج نیست. چه، در روایت آمده است که اگر کسی هم وزن کوه ابوقبیس طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند جای حج را نخواهد گرفت، همچنین در تکرار حج سفارشات مؤکّدی است و خانه خدا نباید خالی بماند و شعار بلند آوازه حج باید جاودانه باشد، هدف یادآوری این نکته مهم است که یک بعدی نباید نگریست و راه افراط و تفریط نباید پیمود که حج جایی دارد و خدمت به بندگان نیازمند خدا جایی و هر یک نباید دیگری را نفی کند و از هیچکدام نباید غفلت ورزید.

دعا و نیابت برای دیگران

در همین راستا و پیوند عاطفی با دیگر مسلمانان، بر زائر است همانگونه که در روایت تأکید شده، دعاهای خود را تعمیم دهد و

مؤمنان را دعا کنـد و در اعمال مسـتحبی چون طواف، عمره مفرده و حـج مسـتحبی، برای دیگران نیابت کنـد. چه این کار نه تنها از ثواب عمل وی نمی‌کاهد بلکه سبب آن می‌شود که عملش مقبول و دعایش مستجاب گردد.

امام صادق علیه السـلام می‌فرمایـد: «اگر هزار نفر را در حـج خود شـریک سازی برای هر یک از آنها یک حـج خواهـد بود، بـدون آنکه از حج تو چیزی کسر شود»؛ (لَوْ أَشْرَکْتَ أَلْفاً فِی حَجَّتِکَ لَکَانَ لِکُلِّ وَاحِدٍ حَجَّةٌ مِنْ غَیْرِ أَنْ تَنْقُصَ حَجَّتُکَ شَیْئاً). «۲»

علی‌بن ابراهیم از پـدرش (ابراهیم بن هـاشم) نقـل می‌کنـد که عبـداللّه جنـدب را در موقف (عرفات) دیـدم، حالتی بهتر از حالت او ندیده بودم. دست‌ها به آسمان برداشته

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۱

یکسره اشک بر چهره‌اش جاری بود و بر زمین می‌ریخت. همینکه مردم متفرق شدنـد گفتم: ای ابامحمـد! موقفی بهتر از موقف تو هرگز ندیده بودم.

در پاسخ گفت: به خدا جز برای برادرانم دعا نکردم؛ زیرا حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام مرا خبر داد که اگر کسی پشت سر برادرش دعا کند وی را از جانب عرش ندا دهند که:

«صد هزار برابر آنچه خواستی برای تو باد»؛ (ولک مائةُ ألف ضعف مثله)

و من دوست نداشتم که صد هزار تضمین شده را رها کنم و به دعا برای خود بپردازم که نمی‌دانم آیا به اجابت می‌رسد یا نه؟! آری در دعا نیز مردم مقدم‌اند.

بنـابراین حـج‌گزار بایـد از حصـار فردیت خـارج شود و به دریـای انسان‌هـا بپیونـدد تا خود نیز در این دریا از فیض ربوبی برخوردار گردد.

وداع با حرمین

اشاره

برای زائر خانه خدا، از آن هنگام که آهنگ بازگشت به وطن دارد تا رسیدن به خانه، آدابی است؛ از جمله:

توديع با حرمين:

مسـتحب است‌که زائر برای آخرین بـار طـواف وداع‌کنـد و از خـانه خـدا بیرون آیـد ونیز بازیـارت وداع حرم نبـوی و جنـهٔ البقیـع را ترک‌گویـد و همانگونه‌که در ادعیه وزیارات آمـده، ازخداونـد بخواهـد‌که آن راآخرین زیارت او قرار ندهـد؛ چرا که تعلّق قلب به خدا و رسول وائمه هدی علیهم السلام و اماکن مقدسه ومشاهد مشرفه ازلوازم ایمان و محبت است (مَنْ أحبّ شیئاً احَبّ آثاره) و هم عامل هدایت و تربیت، و این تعلّق و وابستگی باید جاودانه باشد.

وداع با کعبه معظمه

معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرگاه خواستی از مکه

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۲

خـارج شوی، با خانه خـدا وداع کن و هفت شوط طواف بنما و اگر توانستی حجرالأسود و رکن یمانی را در هر شوط اسـتلام کن و اگر نتوانی از حجر آغاز و بدانجا ختم می‌کنی و اگر نتوانستی طواف کنی رخصت داری. آنگاه به مسـتجار برو و همان کار کن که

روز ورود نمودی. سپس از خداوند برای خود طلب خیر کن و پس از استلام حجر شکم را بر خانه‌کعبه بچسبان و حمد و ثنای الهی بگو و بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرست و بگو:

«... اللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِکَ».

«خدایا! این را آخرین دیدار من با خانه‌ات قرار نده.»

بعد از آن، به زمزم برو و آب بنوش و بیرون بیا و بگو:

«آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَاحَامِدُونَ، إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ، إِلَى اللَّهِ رَاجِعُونَ».

«بازگشت کنندگانیم و توجه کنندگان و پرستندگان و ستایشگران اوییم به خداوندگارمان راغبیم و به سوی او رجوع کنندگانیم.»

معاویةبن عمار می‌گوید: امام صادق علیه السلام بدینگونه با کعبه وداع کرد و چون خواست از مسجد الحرام خارج شود، درِ مسجد خود را بر زمین افکند و سجده طولانی نمود و آنگاه برخاست و خارج شد. «۱»

و نیز از سخنان آن حضرت است که چون وداع خانه کنی، دست خود را بر در بگذار و بگو:

«مِسْكِينُکَ بِبَابِکَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ». «۲»

«بیچاره‌ای بر درگاه تو است، او را با بهشت صدقه بده.»

و نیز توصیه شده که زائر هنگام وداع قصد بازگشت کند و این را از خداوند بخواهد.

از سخن امام صادق علیه السلام است که:

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۳

«هر کس از مکه بازگردد، در حالی که قصد حج سال آینده را داشته باشد عمرش افزون شود.» (مَنْ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَ هُوَ يَنْوِى الْحَجَّ مِنْ قَابِلٍ زِيدَ فِى عُمُرِهِ) «۱».

همچنین در روایات نکوهش شده است از اینکه کسی حج کند و قصد بازگشت مجدد نداشته باشد. محمد بن ابی‌حمزه از قول امام معصوم آورده است که: «هرگاه کسی از مکه خارج شود و قصد مراجعت نداشته باشد، اجلش فرا رسد و عذابش نزدیک گردد.» «۲»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یزید بن معاویه (لعنة اللّه علیهما) حج کرد و در بازگشت شعری گفت بدین مضمون:

هنگامی که به کوه ثافل (بین مکه و شام) رسیدیم، از آن پس هرگز برای حج و عمره تا زنده‌ایم رجوع نخواهیم کرد.

إِذَا تَرَكْنَا ثَافِلًا يَمِيناً فَلَنْ نَعُودَ بَعْدَهُ سِنِينَا

لِلْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ مَا بَقِينَا

به دنبال این سخن، خداوند عمرش راکوتاه کرد و مرگش را قبل از موعد رسانید. (فَنَقَصَ اللَّهُ عُمُرَهُ وَ أَمَاتَهُ قَبْلَ أَجَلِهِ) «۳»

اینگونه سخنان از یزید و خاندانش غیر منتظره نیست. چه آنان منافقانی بودند کفر پیشه که حج برایشان مفهوم نداشت. او به مجلس شراب و غنا و قمار و لهو و میمون بازی و ولگردی وابستگی بیشتری داشت تا چیز دیگر و روح خبیث او با اسلام و حج بیگانه بود.

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۴

سوغات سفر

اشاره

از آداب و مستحبات سفر، آوردن هدیه برای نزدیکان است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَقَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ

فَلْیَأْتِ أَهْلَهُ بِمَا تَیَسَّرَ وَ لَوْ بِحَجَرٍ ...». «۱»

این حدیث تأکید بر این است که مسافر دست خالی نیاید و چیزی به عنوان سوغات، هر چند کم‌بها، بیاورد آنگاه حضرت داستان حضرت ابراهیم را نقل کرد که هر گاه به دیدار اقوامش می‌رفت و در بازگشت چیزی نداشت به خانه بیاورد، برای آرامش روح ساره همسرش مقداری ریگ در خورجین مرکبش می‌ریخت و بدین حال داخل می‌شد و آن را در کناری می‌نهاد و به نماز می‌ایستاد. چون ساره می‌آمد و خورجین را باز می‌کرد، می‌دید داخل آن پر از آرد است! آن را خمیر می‌کرد و نان می‌پخت و ابراهیم را صدا می‌زد که بیاید و تناول کند.

ابراهیم علیه السلام به ساره می‌گفت: این نان از کجاست؟ ساره پاسخ می‌داد از آن آردی که در خورجین آورده بودی. آنگاه ابراهیم سر به آسمان برداشته، و می‌گفت: «بار خدایا! گواهی می‌دهم که تویی خلیل و دوست بنده خود» (أَشْهَدُ أَنَّکَ الْخَلِیلُ)».

هدیه حج:

علاوه بر آنچه در باب سوغات سفر دیدیم، در خصوص هدیه حج توصیه‌های ویژه‌ای است. در روایت آمده است که: «هدیه حج از هزینه‌های حج است»، (الْهَدِیَّهُ مِنْ نَفَقَهِ الْحَجِّ) «۳»

، (هَدِیَّهُ الْحَجِّ مِنَ الْحَجِّ) «۴»

یعنی آنچه زائر به عنوان هدایای حج می‌آورد جزو هزینه‌های حج محسوب

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۵

می‌شود. بنابراین پاداش معنوی دارد.

مناسب است هدایای حج و زیارت چیزی باشد که مناظر و مشاهد متبرکه را یاد آورد و هنگام عبادت و ذکر نیز به کار آید و خاطره حج و زیارت را تجدید کند.

و نیز در هدایای حج، فقرا، یتیمان و مستمندان را نباید فراموش کرد که ثواب افزون‌تری خواهد داشت.

گفتنی است که حج یک سفر معنوی است و بهترین سوغات این سفر، طهارت روح برای خود و دعا و زیارتِ نیابت برای مسلمین است، اما پسندیده و بلکه مستحب است که زائر برای خانواده و یا دوستان نزدیک خود هدیه بیاورد.

باید گفت که سوغات سفر آوردن باید به شیوه معقول و بقدر ممکن باشد و نباید به شکلی باشد که زائر از برکات معنوی حج محروم و یا کم‌بهره شود و اوقات گرانبها را به جای عبادت و زیارت صرف خرید سوغات کند.

آداب زمزم

زمزم، نماد جوشش چشمه امید و آب حیات در کویر انقطاع و حریم پارسایی و از خود گذشتگی است.

در روایت به نوشیدن آب زمزم و نیز هدیه دادن آن، سفارش شده است؛ از جمله در کتاب «محجّهٔ‌البیضاء» روایت کرده‌که هرکس‌آب زمزم‌بنوشد، از بیماری شفایابد. (وَ رُوِیَ أَنَّهُ مَنْ رَوِیَ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ أُحْدِثَ لَهُ بِهِ شِفَاءٌ وَ صُرِفَ عَنْهُ دَاءٌ). «۱»

در ادعیه نیز آمده است که چون آب زمزم نوشیدی، علم نافع و سلامت و عافیت از خداوند طلب کن. در خصوص هدیه دادن آب زمزم نیز روایتی است که پیامبر اکرم آنگاه که در مدینه بود، می‌خواست که آب زمزم برایش هدیه آورند؛ «وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَسْتَهْدِی مَاءَ زَمْزَمَ وَ هُوَ بِالْمَدِینَهِ». «۲»

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۶

حاجی! از مهمانی خدا چه آوردی؟

در روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دو حوله یمانی محرم شدند و همان را کفن خود قرار دادند «۱» شاید این عمل رسول خدا رمزی باشد از این که زائر خانه خدا باید برای آخرت خود کاری کند و چیزی بیاورد. البته نه فقط لباس آخرت و حوله یمانی، که تهیه کردن آن سهل است، بلکه لباس تقوا و عمل صالح که ذخیره حقیقی آخرت است؛ «انّ خیر الزّاد التقوی» حج و عمره بازارند اما نه بازار دنیا، بلکه بازار آخرت. در این بازار باید در اندیشه سفر آخرت بود، چنانکه امام باقر علیه السلام می‌فرماید:
«الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنْ أَسْوَاقِ الْآخِرَةِ اللَّازِمُ لَهُمَا فِي ضَمَانِ اللَّهِ إِنْ أَبْقَاهُ أَدَّاهُ إِلَى عِيَالِهِ وَ إِنْ أَمَاتَهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ». «۲»
«حج وعمره دوبازارند ازبازارهای‌آخرت، کسی که‌ملازم آن دو باشد، در زمره میهمانان خداوند است، اگر او را زنده بدارد گناهش بخشد و اگر بمیراند به بهشت جای دهد.»
بنابراین، آنچه حاجی به عنوان سوغات و هدیه برای دیگران می‌آورد. سوغات واقعی نیست او برای خود باید چیزی ارزشمند و ماندگار بیاورد و آن آمرزش گناه و تحصیل بهشت است و این را به ارزانی نمی‌دهند و برای هر کس فراهم نمی‌شود. در این بازار معنوی باید چنین کالا-یی را خریداری کرد و بهای آن نیت خالص، عمل صالح، قلب سلیم و تحوّل روحی و مال حلال است. اثر چنین تحوّلی را باید دیگران در سیمای ظاهری و سیرت و سیره عملی زائر ببینند.
زائر در فکر این نباشد که پس از اعمال با صورت و لباس آراسته جلو دوربین استقبال کنندگان ظاهر گردد و آنچه کمتر در سیمایش دیده می‌شود همان معنویت حج و
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۷
رنگ و بوی مدینه و گرد عرفات و مشعر و منا باشد! چنین زائری در صحنه زندگی و معاشرت با مردم نیز نشانه‌ای از حج نخواهد داشت و تنها نامش را سنگین کرده و غرورش را افزون تر! باید به خدا پناه برد، ان شاءاللَّه که زائران ما اینگونه نباشند و گرنه از حج تنها سیاحتی باقی می‌ماند و بس که جای دیگر نیز میسر بود.
باری، حج نورانیت خاص دارد و این نورانیت را زائر، باید حفظ کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«الْحَاجُّ لا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يُلِمَّ بِذَنْبٍ» «۱»
«حج‌گزار همواره نوانیت حج را با خود دارد، مادامی که مرتکب گناه نشود.»
آری گناه نور ایمان را تحت الشعاع قرار می‌دهد و ظلمات مادیت را بر قلب سایه افکن می‌سازد.

بازگشت به وطن

از جمله آداب حج، مربوط به بازگشت مسافر است. همچنانکه پسندیده است، زائر قبل از عزیمت خود به دیگران اعلام کند و با آنان تودیع نماید، در بازگشت نیز حقّ زائر است که دیگران به دیدن او بشتابند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«حَقٌّ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا أَرَادَ سَفَراً أَنْ يُعْلِمَ إِخْوَانَهُ وَ حَقٌّ عَلَى إِخْوَانِهِ إِذَا قَدِمَ أَنْ يَأْتُوهُ» «۲»
«حق مسلمان برگردن مسلمان این است که هر گاه قصد سفر دارد، برادرانش را مطلع سازد و بر برادران اوست که چون از سفر بازگردد به دیدنش بیایند.»
بدیهی است که در سفر حج و عمره، این دیدار ارزش معنوی و پاداش اخروی
ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۸
دارد، تا بدانجا که در برخی روایات به عنوان واجب از آن یاد شده است. حضرت علی‌بن الحسین علیهما السلام می‌فرماید:

«ای کسانی که موفق به حج نشده‌اید، هنگامی که حاجیان می‌آینـد، به اسـتقبال آنها بشـتابید و با آنان مصافحه کنیـد و قـدرشان را بزرگ شـمارید که این بر شـما واجب است، تـا در اجر و ثـواب شـریک آنـان باشـید.»؛ (يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحُجَّ اسْتَبْشِرُوا بِالْحَاجِّ وَ صَافِحُوهُمْ وَ عَظِّمُوهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تُشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ). «۱»

و نیز امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«زائر حج و عمره را احترام کنید که این بر شما واجب است.» (وَقِّرُوا الْحَاجَّ وَ الْمُعْتَمِرَ فَإِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَيْكُمْ) «۲»

همچنین امام صادق علیه السلام به دیدار و مصافحه و و معانقه حجاج بیت اللَّه هنگامی که از گرد راه می‌رسند توصیه فرموده است:

«اگر کسـی با حج‌گزاری که از گرد راه می‌رسد، معانقه کند، گویی حجرالأسود را استلام نموده است.» (مَنْ عَانَقَ حَاجّاً بِغُبَارِهِ كَانَ كَأَنَّمَا اسْتَلَمَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ). «۳»

و نیز امام صادق علیه السلام از جد بزرگوار خود حضرت سیدالساجدین علیه السلام نقل فرموده است که:

«بر زائر حـج و عمره سـبقت گیریـد و مصـافحه کنیـد، پیش از آنکه به گنـاه آلوده شونـد»؛ (بَادِرُوا بِالسَّلَامِ عَلَى الْحَاجِّ وَ الْمُعْتَمِرِ وَ مُصَافَحَتِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَالِطَهُمُ الذُّنُوبُ). «۴»

از این روایات استفاده می‌شود که زائر حرمین شریفین از مقام و منزلت والا

ره توشه حج ۲جلد، ج۲، ص: ۳۷۹

برخوردار است؛ چرا که مهمان خداونـد بزرگ بوده و یک سـفر روحانی پیموده و با بـذل مال و رنج تن ره‌توشه‌ای معنوی تحصـیل کرده است و لذا زیارت او و مصافحه با او و سلام بر او، حقی است بر گردن دیگران.

بعلاوه چنـانکه دیـدیم، از نظر ثواب، دیـدار زائر خـانه خـدا با همان گرد و غبار سـفر به مثابه زیارت و اسـتلام حجر و مشارکت در ثواب حج و زیارت اوست.

زائر بایـد خود این قـدر و منزلت را بدانـد و بشـناسد، و آن حالت معنوی را که به دست آورده، با گناه از دست ندهد و همچنین در بـازگشت به وطن، صورتی را که به خـانه کعبه تبرک شـده و گرد منا و عرفات و بقیع و مـدینه را با خود دارد و دیگران می‌خواهند بـدان تبرک جوینـد، از سیمای زائر خانه خـدا خارج نسازد. چه، ره‌آورد واقعی این سـفر چنانکه مکرر گفته‌ایم، همانا منوّر شدن به نور ایمان و اتصاف به سیرت صالحین است که برای حج‌گزار می‌ماند و در دنیا و قبر و برزخ و آخرت او را همراهی می کند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹